

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228248

UNIVERSAL
LIBRARY

تاریخ منطقی

از تألیفات جناب مستطاب حقایق و معارف آداب میرزا حسن خان تفرشی مشق منطق الملک
که مدت ها در داخله و خارجه تحصیل علوم قدیمه و جدیده و آشنه نموده و همواره در عدد
اشخاص اولیه معارف خواه و وطن دوست بشمار آمده و از بدو ایجاد و تائیس معارف و مدار
فی همیشه بصورت انجمن عالی معارف و ریاست مدارس دولتی و غیره منتخب بوده و ترویج و توط
معارف را فرض مهمت و فرض ذمت خود دانسته و در تربیت انبار وطن عزیز جلیغ و سبیل
مبدول داشته و کتب مفصله ذیل را که بصوب مهر و امضای وزارت علوم و معارف
برای تسهیل امر تعلیم و تعلم تألیف و ترجمه نموده و بصوب وزارت علوم و معارف بپا
درجه اول علمی و منصب سر قبی اول بانسان و حامل درجه دویم و سیم خارجه منتظر گردیده

تاریخ منطقی	معلم الاطفال	سیت
مجمع الجواهر	مفتاح اللسان	حق طبع و تقلید این کتاب محفوظ است
حیات جاوید	منهاج الطالبین	
حساب	روح الامان	
جغرافیای نقش	حکمت طبیعییه ارضیه	



فهرست اسامی ممالک متصرفه سلاطین ایران که مؤخرآ در این کتاب درج شده است
 ایران گلدۀ آشور نینوا بابل ایلام مدی کدی
 یونان مصر فنیقیۀ روم بنی اسرائیل عرب
 فهرست طبقات سلاطین و عدۀ نفرات و سنین بد و ظهور و هر یک
 طبقات سلاطین قبل از کیومرث مه آباویان جهان شایان یاسانیان
 گلشایان طبقات بعد از کیومرث

عدۀ نفرات بد و ظهور بعد از هبوط آدم	عدۀ نفرات بد و ظهور بعد از هبوط آدم
۴۵۶۳	کیان بیت نضر
۵۷۶۱	ساسانیان بیت نضر
۱۱	ابو بکر بعد از هجرت
۲۳	عثمان
۴۰	خلفای بنی امیه چارده نفر
۲۵۱	صفاریه چار نفر
۳۱۲	آل قابوس هشت نفر
۲۳۱۹	پشیدادیان ده نفر
۵۳۶۲	اشکانیان سی و هشت نفر
۶۲۲	حضرت خنجر مرتب بعد از میلاد مسیح
۱۳ هجری	عمر
۳۵	حضرت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار
۱۳۲	خلفای بنی عباس سی و هشت نفر
۳۰۸	ساسانیه ده نفر

۳۱۷	غرفویه چهارده نفر	۳۲۲	آل بویه هفده نفر
۴۹۱	خوارزمیان نه نفر	۴۳۷	سلاجقه هشت و دو نفر
۵۴۸	اتابکان آذربایجان شش نفر	۵۲۳	سیستانیان هشت نفر
۵۵۰	اتابکان لرستان نه نفر	۶۲۵	اتابکان سیلغری ده نفر
۶۰۲	منول (چکنریه) چهار نفر	۵۴۵	ملوک غوریان ده نفر
۷۲۰	چوپیانیان دو نفر	۶۵۴	هلاکو خان (منول) یازده نفر
۶۴۸	آل کرت هشت نفر	۷۲۰	ایلیکانیان چهار نفر
۷۴۱	آل مظفر هشت نفر	۶۱۸	قراخانیان هشت نفر
۷۷۲	نیموریان نوزده نفر	۷۹۸	سربداریه دوازده نفر
۸۱۷	ترکانان آق قویونلو نه نفر	۸۰۹	ترکانان قره قویونلو چهار نفر
۱۱۲۸	افشاریه شش نفر	۹۰۷	سلاطین صفویه ده نفر
۱۱۳۳	قاجاریه هشت نفر	۱۱۶۳	زندیه شش نفر

اختلاف از منته و اعصار و مآثر و آثار سلاطین ایران و مُغاصرین بواسطه عدم تواتر اقوال مورخین بوده که پس از محاکمه تاریخیه رعایت اشهر و ادثاق اقوال نموده

پس از غوص و غور در ریاض تواریخ و سایر سلاطین و ملوک خطه طایفه ایران که بمنزله قبا^ع عالم
ملاحظه کرده که بواسطه طول زمان و مرور ایام اغلب مآثر و آثار تاریخی هس تحریف و نقص
و محو و نابود شده و یا با بسیاری از اراجیف و ارجاف و افسانه و قصص و اساطیر مخفی و غلط
گردیده که اغلب وجه شباهتی میان اقوال مورخین منسب گنی و ایرانی باقی مانده و قس^م که شخص
رجوع به سه دو تاریخ میکند بواسطه تباین و اختلافات کلی مات و تمیز میماند مثلاً کعبه و بار بار
و سپاگز از با لیک و پس و کخیر و با سیر و س و اردشیر با آرتاگزرس چه شباهت و قس^م بی در
بالمجده تا یک اندازه تطبیق اسامی اشخاص و اکت^م جمع میان اقوال منسب گنی و یونانیان ایران
داده و تقو^س و تصاویر و وقایع و حوادث اتفاقیه دوره مشروطیت را منظور داشته البته اشخاص
منصفی که حقیقه از روی کمال دقت و مراغت مایل بدست^ن و فیه^ن حقیقت تاریخ از روی
معلومات جوهریه و محاکمات فلسفیه تاریخیه باشند استنباط میکنند تا چه درجه من بد و متوجه علمیه و
و جبر و معادله و محولات تاریخیه را کشف نموده و تا چه اندازه تطبیق و تمیز کنند و از منسب تاریخیه
داده و تا این تاریخ هیچیک از مورخین این استدلالات فلسفیه و منطقیه را ننموده و در حقیقت
اینهمه دست^ن با ن^س آئنه قصه و افسانه و اساطیر است عجم زنده کردیم باین است^ن
باین حشمت دریا شرح نابد باز گواه حشمت دریا فاضل در ریاست

مؤلف



میرزا حسن خان * منطق الملك

الملک^۲ لله

تاریخ منطقی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزت والجلوت الذی عجز العقول عن
ابداع آثار سلطنته وتجز الفحول فی آیات قدرته ستایش و پرستش ذات
خداوندی را سزاوارست که آغاز و انجام اشیا را از او و بسوی اوست

(بیت)

اول و آخر شمار توئی هم نکارنده هم نکار توئی
آفتاب هویت بها دل یوم هوئی شان با قدم ذاتی در مایای حدودش افاضت کس
فرموده و تبدلات کوناگون و تجددات رنگارنگ صور نوعیه اشباح مرکبات حیاتی
بساط را بمنضمه بروز و ظهور جلوه گرفته و چهار باش اضداد اربعه را اریکه مواید ثلاث
ساخته ذات مقدست تجلیات متکثره در پنداشت شیا باقی انا الله تبارک و تعالی

بیت

نیک پید او سخت مستور
 طرزه نزدیک و بولعج و ری
 عیات زکایات بر روان منی کنت نبیاً و الآدمین المار و الطین یعنی صورت علم ازلی
 و معنی دانش ابدی که وایسب لفظ و منطق و حاصل صامت و ناطق عنی محمد مصطفی که در عیم
 ستایش و ثنا لاجزی شایع است کما شئت علی نفسک فرموده صلی الله علیه و آله الطینین
 سیم سابق تعینات سالفه و لاحق صاحب ولایت مقیده و مطلقه خطیب خطبه سلونی قبل آن
 نفقه و فی ما شرعنا کاشف لفظ علی مرتضی سلام الله علیه و علی آله المصومین المخصوصین بانجام
 و الارشاد الی یوم المآل

امام بعد

در این زمان سعادت تو امان مهینت آفران که اریکه دولت و سمر سلطنت ایران صانها
 عن الحد ثمان مزیّن است بلبوس ظفر مانوس وجود مقدس علیحضرت قوشوکت سلطان التکلیف
 غیاث المله و الدین العادل البازل المقدر قاضی جنود حجة الله المنبت نظیر پادشاه حرّیت نجیب
 کسری مظفر الدین شاه قاجار لازالت رایات عدله و حسانه که ایجاد عدالت میو
 از نیات مقدس ظاهر و بنیان آزادی و حرّیت از مقاصد تقدس همید داشته

بیت

ز توفیق در سپهر نهاده کلاً ز تائید در بر گرفته قبا
چنین خسروی در ممالک کجاست جوان مردود و دیول و پارسا

از تائیدات کامله و توفیقات شامه خداوند و توف مهربان رای جهان آرای هایونی علاقه فرمود
که اساس تمدن و ترقی اُمالی این خطه طبیعت به فراهم نموده و مثل عصاره سابقه و از منته سالفه
اولیه اش محمود ممالک مشرق و غرب فرماید چنانکه در او و از ماضیه غرت و شرف
و قدرت و سعادت این مملکت چون صبح صادق از افق کائنات طالع و لامع و نوحه
افروز زیر عظم علوم و معارف در قطار مشرق و مغارب منتشر و ساطع بود و از صیت
سطوت و لوکش ملوک یونان و رومان خاشع و خاضع متدراجاً بوجه نخوت و جهالت نفسی
و غراض شخصی منافع ذلّیه ذلتیه و آراء و اجواء عاقل باطل متصدیان امور و بعضی
و خفت و خمودت گذارده آئین بیداد و استبداد بر افراد اُمالی پستی گردیده بمردود
از حال صحت و اعتدال و تواضع و احتضار نهاده بر تو اقباش مگر ز ظلمانی گشته و ظلم
و تعدی لائق و لا تخصی از حد خارج بمضمون چو مکه از حد بگذرد رسوا کند دعای مظلومین
و استعاضه و صیحه موهین اجابت درگاه خداوند جل و علا مقرون بمصدق اذ اراد الله

میا اسبابا از شجبه اسباب تنبیه اکاهی ایا و نفوس را قده فرستم آمده یکبار
 احساسات ملیه نفاق را بدل با نفاق و مضادات را با مضادت مساعدت نموده هر
 اساسی که مابین مقتضیات حسنه منافی لوازم خیریه سیاسی و مخالف منافع عمومی
 و معنوق و مانع سیاست تمدن بوده نابود و مظهر و نمودند و چون توسل بحل امتین علم و معرفت
 هیئت اجتماعی نفوس همیم را از خیر جل و نادانی با علی درجه سعادت مساعدت میدهند اسباب
 توسعه علوم و معارف را فراهم و مهیا نموده و برای تنظیم و ترتیب مقام امور مملکتی
 آیه و انی هدایه شاه و رحم منی الامر ایجاد و تأسیس مجلس شورای ملی کرده و قوانین عدل
 موافق احکام الهیه که کافل و مکمل سعادت بشریه اول علت ترقی و تمدن و سیاست
 است وضع نموده و بنیان حصین عدالت و بنیاد متین مشورت را مشید داشته و عیون
 ملت با اقدامات مجدانه روحانین از بدل جان مال مضایقت نفرموده پستمدان
 مستعد که ثمره شجره آدمیت و وفا قد بر مستبدان مخالف که فاکحه غصهان شجره خشیه
 بتأییدات سبحانی متولی گردیده عموم ملت بکفر صائب رای شایق و شیرفت مقاصد
 حسن و نیات مستحبه خود از سنگ دمار و حرقت و هنب غارت نیندیشیده تا با شای
 مقصود هم آغوش شدند تا الله در خاتمه شرح تبدیل سلطنت متقله را بشرطه و قایع

و حوادث و اتفاقات مرعبه مدح و مساعدت مضادات اشخاص مستعد و مستبد را درج
 خواهیم نمود بحول الله و قوته اما مقصود کلی من بنده جمع و تدوین میان تواریخ فرنگی و ایرانی و حتی
 بیان شرح اختلاف اقوال و احوال تطبیق اسامی اغلب سلاطین و ائمه و غیره است که بطور
 سهل و موجز و عبارات ساده جمع و تألیف نموده که با قلت وقت و کثرت انتشار علوم جدید
 مفروض تحصیل تطویل کتب سابقه و عدم رغبت طبایع باین علم شریف متروک میگرد و
 اسامی که بواسطه دور و طول ایام تحریف و تصحیف گردیده تجزیه و ترکیب نموده و بقوه جبر و
 کشف مجهولات تاریخیه را کرده و حدود و تقسبات و صور سلاطین را ترسیم خسته و بری
 خسته شدن اذهان در پیصد و ششت فصل مندرج داشته که درج آن حافظه مثل سایر کتب
 سخت مشکل نباشد

عجم زنده کردم باین رستان
 فصل اول در تعریف تاریخ

بدانکه تاریخ علمی است که شناخته میشود بواسطه آن احوال سابقین و مساکن و اوطان و صنایع
 و حرف و آداب و رسوم و ترقی و تنزل و تغییر و تبدل طوایف و نژاد و سلسله آنها و کلیه اوضاع
 موالید ثلاث یعنی حیوانات و نباتات و جمادات و شعب به شعبه میشود تاریخ پسای

تاریخ علوم و ادبیات تاریخ طبیعی
تاریخ سیاسی گفتگو میکند از اقوام متدنه عالم در تحت اطاعت و مثال قوانین موضوعه
و تنظیمات مقرره سیاسی

تاریخ علمی و ادبی گفتگو میکند از تفوق و برتری و رجحان ملل بوجه تحصیل و درک علم و ادب
و اشخاص عالم خیر و دانشندان بصیر و حکمای بی نظیر و اختراعات و انکشافات عذیده و صنایع
و حرف و امته نفیسه احداثات علمیّه

تاریخ طبیعی گفتگو میکند از درجه استعداد و قابلیت عموم حیوانات از خواص و حالات
و کیفیات نباتات از وضع و انزواج و آثار طبیعی معادن و کائنات جو و لفظ تاریخ مأخوذ
از تاریک است یعنی زمان ظلمت و تاریکی چنانچه اساتیر نیز همین منسی را دارد یعنی تیره سا
و ظلمت آسا و دساتیر ضد تیرکی است یعنی منور و روشن چون ابتدای احوال هر طایفه را
استکشاف نمودن حجتی در تاریکی است لهذا تاریک تاریخ گفتند

فصل دوم در موضوع تاریخ

موضوع تاریخ عبارت است از اشخاص ضمیمه یعنی انبیاء و اولیاء و سلاطین و علماء و حکماء
و وزراء و شعراء و دانشندان هر طبقه و کیفیت موالید ثلاث و کائنات تحت ارباب و ارباب

و باران و رعد و برق و قوس و شهاب و نیازک و قیاح ارضی از زلزله و طوفان و قوت

فصل سیم در فایده تاریخ

دانستن تاریخ عالم عموماً و تاریخ وطن خصوصاً نواب و کان باهوش و مدرک و جوانان فطن و زیر
بایه پیران سالخورده و با تجربه خیر و بصیر و تنگه پسنج میراث

شخص تاریخ دان مثل آنکه از اول دنیا بوده و رسوم و آداب و آثار و آثار و آثار و آثار و آثار
دیده و کلیه حوادث و وقایع را معاینه نموده و منافع قاطبه علوم و فنون را دانسته و منافع
جهالت و نادانی را مشاهده نموده و بقوت علم و معرفت حل مسائل غامضه کرده حکمت تاریخیه
بشایسته کیتی نماند که ذهن آدمی را برای فهمیدن اسباب و آثار ظهور و بروز هر قدرت
و شوکت و فقر و محنت و دولت و ملت تصفیه کرده و کسانیکه تاریخ نیاکان خود را بداند شرف و افتخار
و اصالت و نجابت خود را ظاهر می سازد شخص تاریخ دان باید تاریخ قومیت خود را از روی
معلومات جوهریه و محاکمات فلسفیه کشف ظاهر سازد و او پایان بخصوص منتهی انبیا
احوال قومیت و ملت خود را از روی محاکمات تاریخیه با اوله و برهان هندسی قاطع می کنند

فصل چهارم در نتایج تاریخیه

استدانت قومیت ملل هند را جز قدمت تاریخ و اساطیر برهما و مهابارات و احوال

تاریخ

Ram
 Fau-ki
 Thae
 Lydie
 Syria

اقصای غلبه چو سینه را جز تاریخ فونی و بیا و شافع و جو درین تتمدن باقی نگذارند
 بود را درین همه قمرات ایام و حوادث عظیمه و غشاشات قدیمه فقط احوالات بسیار و کم
 بنی اسرائیل بر یاد داشته و منقوض نگزیده یونان را تاریخ سلاطین و ارباب انواع مستقر نه
 و بواسطه داشتن تاریخ اقوام کلدانی و آشوری (آثوری) و امانی تر و اولیدی و مستحیل بقوم
 دیگر شدند و اگر همین شاه نامه فردوسی طوسی که صحیح ترین کتب تاریخ عجم است نبود بعد از این
 عرب قتل و غارت و سوختن کتابخانه ها و منهدم نمودن تمام دوا و ایر علیه بکلی لغت و تنبیه
 مبدل بعرب شده بود و فارسی زبانان مثل اهل سوریه (شامات) و مصر و کرکس و تونس
 و الجزایر تبدیل ملت کرده بودند و پس از آنکه اعراب حشی متصب آثار و اخبار ایران را
 منهدم و شهرها را با خاک یکسان و آنسکه با آب بسته بودند آن را تاریخ گذرانیده و پلیدتر
 از سنگ پنداشته و کتب ایشان را سحر دانسته و سوخته و دیگر ابد آثاری از احوالات آنها
 باقی نبوده تا زمان امیرای سامانی که از نسل بهرام چوبینه بودند ضبط آثار و احوال خلافت
 چون کتابی نبود از روی افسانهای باقین دستمانهای پیره زمان جمع نموده و آنها را
 بعد از پیدا شدن شاهنامه از میان رفته و بعد از غلبه اعراب اگر شاهنامه در میان نبود
 اثری از احوالات ایران نمانده بود و قمر استیل بعرب شده بودند (پس تاریخ تخریب و)

فصل نهم در اوصاف مورخ

مورخ باید زکی و ظن عدل فی نفسه و صراطه بوده و از حجب بنفص عادی و اغراض و امراض ذاتیه و عارضیه منزّه و مبری باشد و همواره بوظیفه مقدسه تاریخ نویسی از روی حقیقت و واقع عمل نماید و از کلیه مطالب تاریخی بجزریان واقع نمودن مقصدی نداشته باشد و از تعلقات و مدافعت و چاپلوسی حشمتان بکند و مطالب سهل و روشن و موثر را در الفاظ مختلفه و کلمات متفاوته و عبارات مشکله غامضه مندرج ننماید و بتطویل و لا طایل اوقات مطالعه کندگان را ملال و باطل سازد و با اغراض شخصی صفحات کتاب خود را دیوان مدایح و دوستان و قریبایح و دشمنان قرار ندهد و بوظیفه انسانیت و آدمیت درین فن شریف قیام و اقدام نماید تا مورد ملامت مذمت مطالعه کندگان واقع نشود و باید لزوماً حساب مهندسه جغرافیا و ادبیات را بداند

فصل ششم تمام از منه تاریخیه

تاریخ بر سه قسم است اول تاریخ قرون اولی و دوم قسم و نبطی سیم قرون اخیره اما تاریخ قرون اولی بقیعه و زعم فرنگیان از زمان حضرت آدم ابو البشر علیه السلام است تا انقراض امپراطور غربی روما اما تاریخ قرون وسطی از انقراض امپراطور غربی تا انقراض امپراطور شرقی روما است اما تاریخ قرون اخیر از هنگام تسلط عثمانیان است تا انقراض امپراطور

تاریخ قرون اولی از زمان حضرت آدم ابو البشر علیه السلام است تا انقراض امپراطور غربی روما
تاریخ قرون وسطی از انقراض امپراطور غربی روما است تا انقراض امپراطور شرقی روما
تاریخ قرون اخیر از هنگام تسلط عثمانیان است تا انقراض امپراطور

شرقی روم

اقسام تاریخ بعقیده و زعم ایرانیان
اول قرون اولی از زمان حضرت آدم ابو البشر است تا هجرت حضرت محمد مصطفی صل الله علیه و
دویم قرون وسطی از هجرت است تا زمان جلوس شاه اسماعیل صفوی که دوره قدرند شصت
و نهمین تا بیست و یکمین سلطنت شیعه و تجدید اوضاع ایران بوده سیم قرون خیره که از زمان شاه
اسماعیل صفوی تا زمان سلطنت پنجمین سلطان سلسله جلید قاجاریه یعنی سلطان عادل ظفر قیصر شاه
قاجار خلد الله ملکه و دولته و سلطانه

فصل هفتم در قسیم قرون ثلاث

قرون اولی را بچار قسمت نموده اند اول عصر خرافات و اساطیر و آن شامل احوال آداب و
و جیابان و شایان و یاسانیان و کلتا هیسان و پهلوانان است که بطریق افسانه و داستان
قبل از اختراع خط نقل نموده اند چنانچه مصریان مطالب مقصود خودشان را با خط هیئت
که صورت مجسمه و نقوش بر بن نقل میکردند و میفهماند و بعد از اختراع خط متاخرین آن خطوط را
فرض کرده و بر آنها اثرات ترتیب میدهند و دویم عصر تاریکی یعنی اوقات مشکوک
عصر آجا میان و پیشدادیان سیم عصر شفق آئین یعنی اوقات منطونه مانند احوال کین

Strongly
by the

و اشکانیان چهارم عصر منور مانند زمان ساسانیان و بعد از آنها

فصل هشتم در اصل و نژاد ایرانیان

آغاز ملت آریئن ایرانیان در قدیم الایام در اطراف سوجل و دیسجون و جیون ساکن بوده و اقوام ترک و تاتار که مردمان شیر و غار کمر بودند متصل با آنها در جنگ و جدال بودند ایرانیان با چار ترک و یار خود گفته جلای وطن نموده بطرف مغرب آن دیار کبک بلخ و حوالی آن باشد رفته و از بلخ تا سمرقند را عرصه جولانگاه خود قرار داده ازین جهت آنها را باریک و بختی نیز گویند و جغریان سخداست که سمرقند باشد و با قتر اسم قدیم بلخ بوده و سمرقند معرب جا مور کند است که در زبان ترکی بقلعه کلین دلالت دارد چنانچه تا سکنه قلعه پسکی و چون این طایفه آتش آفتاب را میپرستیدند نام آنها را آریئن یا آدری یا آریا نامیده اند که همه بآفتاب و آتش دلالت دارند و هندوستان و ایران بمعنی مشرق استمال کرده اند و بعضی که مرکز اصلی ایشان را در پنجاب هندوستان دانسته اند اشتباه کرده اند پنجاب مرکز ثانوی ایشان است که خواستند بطرف هند بگذرند در آنجا قلعه بنا کردند بنام آریا و رُپ یعنی بنگاه آری و اسم قدیم افغانستان آریا بوده و سدرجانیان گروه مغرب و منقسم شعبات چند شده و ناحیه چند متصرف و متوطن گردیده با سبی موسوم

Purthane

و بزبانی سخن گفتند که اکنون مجموع آن زبانها را آیین تمیسانند و از هر حقه با هم شتر الگلی

فصل نهم در شعب مختلفه آیین

قسمتی عمده آیین را بطرف ساحل عمان و نهر ابوا زرفتند و ساکن شدند جنس پارسی را
که همان مغلوب ایران است بدیشان منوب است پارو و یا پارس کنار نهر آب را
گویند جمعی بطرف اسپر آباد و کوه البرز و در این فرستند شعبه بطرف هندوستان رفته
طوایف هند و از نژاد آنها است و هند یعنی پاک می باشد و زبان سانسکریت که
اغلب موسیقی و شعار و بدون خود را پیدا در آن حدود از ایشان شایع شد فرقه از نهر
طونیه یعنی دانوب گذشته بطرف اروپا رفتند و طوایف کل ژرمن که آلمانها باشند
از ایشان بوجود آمدند و اهل کرمان و زابلستان نیز از این طایفه هستند چه کرمان مغلوب
ژرمان است و ژرمن معنی جنگجو است و گروهی از ژرمن با بفرانسه و انگلیس رفته در آن
تأسیس ملت نمودند و باین جهت اروپایان خود را دارشان نمایندگان ایران میدانند
گروهی بطرف روسیه رفته جنس ایلاتو (صقالیه) از ایشان است و متدرجاتا قوم
اسکیت و چون مخلوط شدند بعضی بطرف یونان رفته اقوام کرکی و لاتین از ایشان
تخیل یافت بعضی بطرف مقدونیا و ایلمیری رفته جنس تروا و آرنش که از قوم

Spande

Shavro

Shavro

Shavro

Arnavates

Allyrie

نیز گویند از نسل و تبار آنها شد طایفه از ایشان پلار بوده که بیشترک و بلغارستان از آن
 آنها پیدا آمدند جمعی دیگر بارستان رقه طایفه های وارمن و آربان از نژاد آنهاست
 و محل اقامت آنها در آرات که کوه جودی باشد بوده قسمتی هم بققاز و کرستان
 کرجی و چرکس از آنهاست که قدما آنها را غرچه و ابازیه می نامیدند که وی میگرد
 مخصوص اطراف همدان و آذربایجان بادیه نشین بودند که اقوام گرد وید از آنهاست
 قومی هم در ایلام بوده که طایفه لر از آنهاست

فصل دهم در تقسیم نخبه و عده طوایف ایران

چون عده و نخبه طوایف آریان بایران آمدند متدراجا آریان از کثرت احتمال بایران تبدیل شد
 که تا بحال باین اسم خوانده میشود و آریان بدو شعبه منقسم شده که همه در ایران بوده و بطور
 ذکر میشود

اول آبادیان که از آنها همین طوایف ابازیه و انجاز باقی است که چرکس های ققاز
 باشند و ترکان اسلامبول بایان داخلند و سابقا آبادیان را آبتین می گفتند
 دویم آزادیان که قسمی از اقوام ققازیه و کرجه و لرنکیها و روسها باشند
 سیم اجامیان که جمشیدیان باشند و عجم نیز خوانند

چهارم آنند که هندوان و اهل پسند و پنجاب و سیک و کشمیرند
 پنجم ژرمن که اهل کرمان و سیستانند و طوایف کرک و ژرمن نیز از این قبیلند و بوی
 آلمان و کرک و فرانسه و انگلیس از آنها هستند که همه در اروپا سکنا دارند
 ششم پارس که ساکنین بحر عمان و رود ابرو ازند و آنها ده قبیله اند که بزرگان خود را
 کیان لقب میدادند و کی و جی بزبان آنها بعضی بزرگ و پاک و قمار است
 هفتم بد که طوایف کرده است و آنها چوپان و پاستور بودند و طایفه بد از ایشان
 تشکیل یافت و بقایای آنها در اطراف همدان و آذربایجان صحرانشینند و دیه
 نیز از آنهاست و بقولی کیقا و سلطنت و حکومت را از ایشان گرفته و دنباله همان اگر
 تا بحال میباشد

هشتم های که همان طوایف آرمین میشنا و آنها را آرارانی نیز گفته اند و آرمین
 از آربان و آلبانیها مأخوذ است که کوهستان نگز باشد

نهم پلاژ که همان بلژیک و بلغاری است و بقولی بلوچ از ایشان است
 دهم جغزی که قسمتی از روسها و اقوام استلا و که صقالیه که از سمرقند با بخارا
 و بعد از استیلای تاتار بر بلاد ماوراءالنهر جنس ایشان از آنجا کم شده و آنها را

رکان بهوش و ذکاوت و مهارت و صنعت و امانی مشهورند این تقسیم از روی
دلائل علمی و عقلی و طبیعی معین شده و نسبت اقوام عالم با ولاد فوج از روی کتاب

فضل ما زدم در عین سلاطین و نجای طوایف

طایفه از این ده شعبه که همواره سلطنت و حکمرانی داشته اند آبادیان و آزادیان و ایچا
بودند و در میان قبایل پارسیان بهم دارایی این تبه مقام بودند اما طوایف مدنی
و غلبه و تغلب سلطنت کردند نه با پستحقاق اما اثر رمنی با اغلب پهلوانان و شجریان امر
لشکر بودند و سوداگران و بحرچایان از اقوام پارسی بودند شبانان و گلداران
از طایفه بودند و مؤبدان و دانشمندان از قوم اند که هند باشد بودند بزرگواران و دماقین
از طایفه جغزی پست ترین همه طوایف قوم بلر بودند

فصل وازدہم

طوایف بلادی که در اول سامی آنها چرخه آرد و غرور و زر و کرم باشد کلامش
 بر این است مثل ارمنی و آرت (آرناوغ) و آرتس و آرتا و اروپ و ارم
 و عراق و کرد و لر و اسپه این طوایف بیکدیگر باندازه شبیه هستند که میتوان مصد
 همه یکی را قرار داد غریچه چرخس زرمن آرس نیز منسوب آرن میباشد

فصل سیزدهم

مشارت تواریخ عالم عموماً و تارخ ایران خصوصاً در نزد مورّخین چهار چیز است اول آثار عتیقه
از قبیل نقش و نگار عمارات و ابنیه قدیمه و حفريات و آلات و ادوات قدیمه

مبت

از نقش و نگار در دیوار پشته آثار پدید است پندار عجم
دویم داستانها و افسانهها و حکایات و قصص که از زمان قدیم در اسنّه و افواه بوده و
بر پدر شنیده اند سیم تواریخ عجمان یونان و کلدانیان و مغربیان که از قدیم نوشته اند
مثل تارخ هرودت یونانی و اکر نو فون و برس کلدانی و اکثر یاس یونانی
و همچنین مورّخین بابل و سینوا و لیدی و مصر و سوریه و اسپطرا و ایران رقیه و غیره
تواریخ تارخ یونانی و فرنگی است که پسین تارخ عوض نشد و اسنّه و خطوط آفرمان
باقی است که از سه هزار سال قبل بود و نوشته جات هرودت و اکر نو فون هنوز موجود
و عقرب شرح احوال آنها بیان خواهد شد

فصل چهاردهم

عقیده مخصوص مورّخین عجم بر این است که این عالم هرگز از بنی آدم خالی نبوده و همیشه قافان

طعنکه
سلطنت و شهراری و سیاست مدن برقرار بوده و آنچه که خبر میدهند از سلاطین
در ایران سلطنت کردند تا بحال بختیغه بکس بوده اند و طبقه حسنین آنها هم نیز بحد طبقه
میشود و طبقات پنجگانه از انبیا راست اول مآب و دیان و نیم جیان سیم شایان
چهارم یاسانیان پنجم کلسایان

فصل یازدهم

چون ذکر مدت سلطنت چهار طبقه را بر سپیان بسلام و شمار و اسپار و زاد دیان
ناچاریم از شرح آنها بدانکه بعقیده عجمان سلام صد هزار سال است و صد سلام بکشتار
و صد شمار یک اسپار و صد اسپار یک زاد سال است در معنی سلام و شمار
و اسپار اختلافی نیست ولی در زاد اختلاف کرده اند چنانچه در معنی سال کیوانی
گفته اند در هر یک و در کیوانی سی سال معمولی است و آنرا بر سپیان میوز خوانند
و سی روز چنین را یک ماه و دو از ده ماه چنین را یکسال و هزار بار هزار سال چنین را
یک فرد و هزار فصد در ایک و رد و هزار و رد در ایک مرد و هزار مرد در ایک جاد
و هزار جاد در ایک واد و دو هزار واد در ایک زاد گویند

فصل شانزدهم در احوال مآب دیان

این طایفه در ایران هم سلطنت و هم درجه پیغمبری داشته اند اول این طایفه مه آباد نام
 داشته است از احالات آبادیان تحقیقا چیزی معلوم نیست مگر آخرین آنها که بدست
 اقوام بی گوش گشته شدند که شاید پیامک باشد و ابتدای آبادی در مشرق ازین
 قوم بوده و طوایف آباژه از این سلاله اند سپرده و بقولی چهارده نفر از اولاد او
 درین مملکت سلطنت و شهر یاری کرده اند و همه را آباد نام بوده و پیروی مه آباد را
 میکردند و او را کتابی است آسمانی منسوب است که نسخ آن بزبان فارسی قدیم و به
 حالیه موجود است و سمنان بطبع رسیده گویند مه آباد مردم را پنج قسمت کرده
 علما و دماقین و کسبه اهل سیف و ارباب قلم مدت سلطنت این طایفه را یکمهر و پسر
 آذرگینان مؤلف کتاب دبستان المذاهب صد و از سال کیوانی نوشته است
 و بعضی را عقیده این است که مکه معظمه از معابد بنیادین بوده و آزار مکه میخوانند
 یعنی جای پیکر ماه زیر که پاریسان پستار با را از طلا و نقره میساختند و معابد
 خود گذارده پرستش میکردند و درین موضع شریف پیکر ماه را گذارده بودند و بعضی
 عقیده بر این است که بنای آبادی را این طایفه گذاردند و باین واسطه این
 آبادیان گفتند و تا دوره آنها علم و صنعت و تمدن نبوده و بقانون این زمان

و پوشیدن نداشتند و غلب در کمر کوهها زندگی میکردند کم بافتن و دوختن صنایع
 و حرف را آشکار کرده و بقولی مردم را بچار طبقه منقسم نمودند اول هیریدان و مؤنسان
 که آتش پرستان باشند و ویم عبادان که عبادت کنندگان و مؤبدان بودند که بزبان
 هندی یعنی ملاکه علوی نام نهاده بودند نیم پادشاهان چهارم اهل زراعت و فلاح و بویست
 قدمت این طایفه از احوال این گروه چیزی باقی نیست و بچکس تاریخ ایان را نوشته
 و کتاب سائر که بهمه آباد پست میدهند بقولی از مجموعهات زمان اکبر شاه هندی است
 و آنچه از احوالات این طایفه نوشته اند در کتب هندوان و اساتیر مهادیو که بعقیده
 هندوان خدای بزرگ است نوشته اند هئود و برهما و ویشنو و سِوا را
 خدایان دانند و از برهما که رب الارباب است وجود یافته اند و برهما را خالق
 آسمان و زمین دانند و این طایفه مه آبادیان بواسطه قتل و غارت اقوام بنی گوش شمر
 شدند و پای تخت آنها در حوالی بلخ و بقولی نزدیک پنجاب بوده و بواسطه زهد و کویه
 مغلوب ابرمیان شدند که ظاهراً اقوام بنی حام باشند که در سمت افریقا و جزیره العرب
 بوده بر ایران هجوم آورده و آخرین پادشاه ایران را که از آبادیان بود و قبل رسیده
 که آباد آزاد نام داشته و آن گروه را بواسطه وحشیگری و پستی دیو می گفتند

و بزرگ دیوهار آنها دیو میخوانند

فصل مفهیم در احوالات حیان

اگرچه در پستان المذائب بعضی موزین دیگر حیان را طبقه دویم قرار داد و اندوخت
مدیدی برای این طبقه و طبقه شائیان یا سانیان که طبقه سیم و چهارمند قائلند که توانای
صحیح عالم خلاف آزادان میباشند و این سه طبقه جزو سلاطین آجامیان میباشند که
عربان آنرا معرب کرده عجم و عجمان میخوانند و آنها را پیشدانیان و کشتایان و جمشیدیان
نیز گویند و چون پادشاه مه‌آبادیان که آبادان نام داشت از مردم کناره گرفت
و منروی شد و عبادت پروردگار شتعال نمود و مدت رجا امور ملک مختل مانده مردم
بنای قتل و غارت را گذاردند و اساس سلطنت را تا راج کرده مثل سبع و حیوانات
در کوها و صحراها ممکن گرفتند ناچار عقلای آنها برای اصلاح مفاسد کتاب دستاویز
بر داشته نزد جی افرازم بن آزاد رفتند که مرثیه پیغمبری داشت و در کمربندی منروی بود
و از کثرت عبادت او راجی می گفتند یعنی پاک هر چه او را دعوت بسلطنت میکردند
قبول نمیکرد بالاخره بقولی ملهم شد یا جبرئیل بر او نازل شد که بروپس میان خلق آمده
و دیگر باره دین مه‌آباد را بر بواج داد و عالم را آباد کرد و مدت سلطنت فاسامی طایفه

معلوم نیست لکن آخرین این طبقه جی الاد نام داشته و بقولی سلطنت آنجا یک اسپارال
کیوانی بوده و ربط میان این دو طبقه فقط ربط مذہبی است میان آنها قرون بسیار
فاصله شده است

فصل هجدهم در احوالات شائیان

شای و شائی بمعنی خدا پرست است و باین جهت این طایفه را شائیان گویند اول پادشاه
این طبقه شائی کلکیون جی الاد بوده و مدت سلطنت این طبقه یک شمار سال بوده عده
تحقیقا معین نیست ولی آخسین طبقه شائی مهبول است که در آخر سلطنت اسپتفا^{داوه}
و در گوشه منروی گردیده عبادت خدا مشغول شد و باصح اقوال چیان و شائیان و شعبه
طایفه عجم میباشند بعد از آنکه از اقوام خارج بر ایران اسپتلیا یافتند مردم درل
جبال متفرق گردیده از هر طرف آشوب و فتنه و خونریزی نمودند طایفه چیان و شائیان
که موسوم بازادیان بودند بهمراهی شائی مهبول و جی آسرام و جی آلا در مقام دفاع برخاستند
کاری از پیش نبرده مغلوب گردیدند

فصل نوزدهم در احوالات یاسانیان

شائی مهبول چون منروی شد کارها مختل و در هم گریختند و یاسام آجا تم که پسر او بود و

پیغمبری داشت بواسطه الهامات غیبیه قبول پادشاهی نمود او و اخلاش تابعین
 مه آباد بودند پستاره و روشنائیا را انوار نور الهی میدنهند و احکام را از دست
 اخذ میکردند شمار آنها معلوم نیست مدت سلطنت آنها نه سلام است و آخرین آنها یاسان
 آجام است و این طایفه کلیه حیوان بی اذیت را محترم می داشتند و اگر کسی آنها را
 قصاص میکردند و گوشت آنها را میخوردند و وقتی که میزدند مردمان فحشتر گوشت آنها
 میخوردند و بعضی حیوانات موزی را می کشتند و عقیده موزین موثق بر این است که
 یاسان آجام جزو طبقه کثابیان بوده با کیومرث متفق شده با پسر داد و وطن
 گردیدند و اقوام خارج را مضحل نمودند و سلطنت ایران نام ایشان شد و زمان سلطنت
 ایشان تا ظهور کلدانی و عربان یا نهصد سال بود و آنچه مفهوم میشود محاربه اقوام بی
 و کلدانی با ایران در زمان خیلی قدیم بوده و از پس فرود بر میاید که این نام را ایرانیان
 بر آنها گذارده و آنها را نماروه خوانند یعنی نامردان

فصل بیستم در احالات کثابیان

بقیه موزین عجم مقصود از کثابیان حضرت آدم ابو البشر علیه السلام است که
 بعضی او را کیومرث یا کیومرث که اول پشیدان است خوانند و بعضی بزرطوفان

نوح اور اول پادشاهی که در عالم تشکیل سلطنت و فرمانفرمایی داد و بایجاد قوانین و سوابق و آداب پرداخته و مدت سلطنت کیومرث تا زمان یزدگرد که آخرین پادشاه ساسانیان است غلبه مورخین شهرارومیت و چهار سال و پنجاه و سال سلطنت طبقه سال معمولی حالیه است

فصل بیت و یکم

از مآبادیان تا ابتدای سلطنت میشه ادیان را از تواریخ عجم ملخص و تالیف نموده و از اول میشه ادیان تا زمان کجی و بن کیکا و پس که بزعم فرنگیان و یونانیان پسرین اعظم است به بعد از تواریخ عجم و غلبه را از تواریخ یونان و لاتین که از سیرتال قبل تا بحال جهان خطوط که بر دشت و اکثر نضین و اکثر یاس نوشته اند و بایست نوشته میشود که بقدمت و صحت معروفه چنانکه اشاره شد

فصل بیت دوم در احوال آسینه مورخ

اول بر دت یونانی که او را ابوالمورخین گویند در ^{۱۴۸۴} سینه هزار و چهار صد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد مسیح در بدو جوانی سیاحت ممالک یونان و فریقا و اسپانیا کرده و تواریخ و وضع رسوم آنها در کمال دقت مطلع شده و در مراجعت بوطن کنانی بسط

در نه جلد تألیف نموده ده تالان اهل آیین که مبلغ پنجاهاروپا بصد و شصت تومان و نه
 بول حالیه میشود با وصله و عطیه دادند **ص** و کتب هر دوت را بچندین
 زبان ترجمه کرده اند و در تاریخ ایران هم بهمان سبک از زمان سیروس عظمی که
 کینسرو بن کیخسرو باشد نوشته شده است و ویم اگر نفعی که صاحب نیف قلم بود
 معمارن ^{۴۸۵} چهار صد و ششاد و پنج قبل از میلاد متولد شده در پس شانزده سالگی
 خدمت متراط حکیم رسیده و از مرده خاص او بوده وقتی که کل اسکندر در یونان
 با جمعی از دلیران یونان داد طلبانه خدمت سیروس جوان برادر آرتاکزرس
 که اردشیر پادشاه ایران و حکمران آنابولی بود رفت اگر نفعی جز آن قشون بود و
 در زمان حیات سیروس که علم مخالفت بر ضد برادر افروخته بود خدمت میکرد
 بعد از آنکه سیروس بدست برادرش پادشاه ایران در جنگ کشته شد سپهسالار
 ایران به تمهید اگر نفعی را سپه دار خود کرده در کنار شط بغداد او را سالما باسلو
 رسانیده و از آنجا بواسطه قرب جوار او را وداع کرده به آیین رفتند صحیح تاریخ
 او محل شبهه نیست تیم اگر نفعی که طبیب مورخ بوده در ^{۴۸۶} چهار صد و
 سال قبل از میلاد مسیح با ایران آمده بنفده سال قامت نموده و از اطباء یغتا

consequence

Chastance - Chastance

آرتاکزرس پادشاه ایران بوده تاریخ هندوستان ایران را مفصلاً نوشته

فصل بیست و نهم در حدود اولیه ایران

ابتدا قمر و سلاطین فرس مملکت فارس حالیه بوده و اغلب ممالک را از قبیل هندوستان
و افغانستان و پنجاب و ترکستان و عربستان و قفقازیه و تمام آسیای عثمانی و قدس
از اروپا و مصر و غیره را برزور بازو و رشادت گرفتند در آنوقت اقلیم متمدن
قسم منقسم شده بود اول مملکت بابل که از مغرب فارس تا دریای مدیترانه بوده
و پای تخت بابل در کنار شط فرات و از ممالک عظیمه عالم بشمار میآمده است دوم
دولت یونان که در شمال غربی فارس که از رود فرات تا دریای اژه
صغیر و حدود بابل تا سرحد افغانستان حالیه بوده و پای تخت آن اگباتان
حوالی همدان است و ممالک مذکور به آذربایجان و عراق عجم میشد است سیم
لیدی در آسیای صغیر در مغرب مملکت مذکور و مالکین واقع و کوه چکتر از دودو
مذکور بوده و پای تخت آن سارد چهارم دولت مصر که از سه دولت
مسطور معتبر تر بقلم میرفته و سلاطین آنجا را فراعنه میخواندند این چهار دولت را
سلاطین ایران برزور متصرف شدند

فصل بیست و چهارم

حدود ممالک ایران در زمان اقدار سلاطین عجم
از طرف مشرق ملک بت رودخانه پسند و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم رود
از طرف مغرب بظرا آب پس غرب مصر و دریای مدیترانه و بحر الخزیر و رود دجله
و رود ملی که حالا بقرا سو معروف است

از طرف شمال رود دانوب و دریای سیاه و جبال قفقاز و بحر خزر و رود سیحون
از طرف جنوب دریای محیط هند و خلیج فارس و صحرای عربستان و حبش و سجستان

و بحر احمر و فرات و دجله
زاین زمین تا متوران زمین
عرصه جلاد پدرانیا
ز حد حبش تا پاقصای چین

فصل بیست و پنجم در مساحت ایران قدیم

طول ایران بحساب بطلمیوس از قونیة روم تا کنار حبش و بلخ هشتصد و پنجاه
و شش فرسنگ است و از حبش و بلخ تا سلطانیة بغداد و شصت و یک فرسنگ
و از سلطانیة تا قونیة پیمصد و یک فرسنگ است که جمعا هزا و شصت و دو فرسنگ شود

و عرض ایران از آبادان بصره تا باب‌الابواب سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ است
و ست این مملکت چهار برابر حالیه بوده و در زمان خسرو پرویز هشتصد و هشتاد و شش
هزار و دینار زر سرخ مالیات داشته

فصل بیست و ششم در حدود و حالیه

ایران محدود است از طرف شمال به قفقازیه روس و بحر خزر و ترکستان روس از طرف
شرق با افغانستان و بلوچستان و از طرف مغرب بحاک عثمانی و از طرف جنوب
بخلیج فارس و بحر عمان

فصل بیست و هفتم

قبل از ذکر تاریخ خصوصی ایران محتاجیم بدینست تاریخ از منزه اولیه عالم و زمان خلقت
حضرت آدم ابو البشر علیه السلام تا تشکیل سلطنت ایران اما در باب خلقت آدم ابو البشر
محتاجیم بدانستن یک مقدمه عقیده فرنگیان یونانیان و علمای علم راز می و دیگران
بنی نوع بشر با استدلالات متقنه محکمه و دلائل علمی و عقلی بر این است که زمین در اول یکپارچه
آتش جوال براق مرکب از مواد ذراته مشغله ملتهبه متضاده مختلف طبایع شفاف
در فضای لایستناهی در حول شمس در حرکت و جولان بوده و بکرو و ژمر و رود و هوای نام

geologie

مندی را جاسطی خارجش منجم و متبرک کرده که کلمه شجوت و سخاست نموده و برتر اکمل و
 گذارده و مواد مذاب پیاله در طبقه فوقانی از حالت انقباض و التهاب بحالت انبساط
 و صعوبت مبدل گردیده طبقات صوتانی و معادن جریه و طفلیه و سایر فلزات را
 تشکیل داده و بواسطه ثنوات ارضیه جبال و تپه ها موجود شدند و این دوره را دوره
 اولیه جمادی نامند و بعد از انقلابات در دوره دوم نباتات و در سیم حوانات
 و در دوره چهارم بنی نوع انسان تکوین گردیدند و بیان او را رابعه را در اثر شری
 بیان کرده اند و ما هم در حکمت طبیعیه ارضیه مشروحاً نوشته ایم مناسب این مقام
 زیاده از این نیست

فصل سیم و هشتم

آنچه در باب خلقت آدم ابو البشر علیه السلام از کتب سابقه استنباط می شود آنست که خداوند
 عالم روز جمعه بهم محرم آدم را از خاک آفرید و در زمین نجف طاکمه با مر خداوند او را
 سجده کردند و بعد از پهلوی جبار حضرت حوا را خلق فرمود و هر دو را در بهشت
 جای داد و فرمود یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما
 تقر باذیه الشجره فکلوا من الظالمین یعنی هر چه میل دارید بخورید مگر کندی را شیطان

و سوسه کرده و اغوی نمود و از آنها شیطان عیناً فاجر جهنم پس ترک اولی نموده کندم را خوا
و بخطاب فاضل هر دو از بهشت خارج شدند آدم بخیریه سرانیدب و حوا بجد و بسوط کرد
پس از پید شدن یکدیگر ملاقات کرده و بایل و قایل متولد گردیدند و هر دو هفت حضرت حوا
یک پسر و یک دختر توأم میسرانید و بهم شکهارا یکدیگر تزویج می نمودند و بنی آدم زیاد شد
و صد سال بعد از ملاقات خانه کعبه را بنا کردند

فصل سیم و نهم

در احوالات اولاد آدم پس از یکصد و بیست و پنج سال بعد از هبوط تولد قایل و ایلیم
شد بعد تولد بایل و لیوذا نیز توأم شد آدم خواست همزاد بایل را بقایل و قایل را
به بایل تزویج کند قایل قبول نمیکرد آخر آدم قهار گردید که هر دو چیزی ببرند در سر کوه
قره بانی گشتند چون رسم آن زمان این بود که بانی هر کس قبول میشد میخواست چون قایل را زار
بود و پسته کندم و بایل که شبان بود کوفته او را آتش آید کوفته بایل را خست
با این تفصیل قایل بواسطه میلی که داشت به همزاد خود بایل را بضرب سنگ کشت این
اول قتل بود که بواسطه محبت بزن واقع شد و بقولی از صلب آدم شیشه و فیه
منفرد بوجود آمدند و دوری از بهشت آوردند و با آنها مزاجت نمودند از

پسر و از یافت دختر بوجو آمد بمرا و جت دادند و زریه بی آدم از آنها پیدا شد و شش
در سال یکصد و سی بعد از بسطوت متولد شد حضرت آدم منصب نبوت با و داده و در سال
نصد و سی و سه بعد از بسطوت حضرت آدم وفات یافت و شش سلطنت بهم داشت
آسمانی بهم بر او نازل شد و در یک هزار و چهل و دو وفات نمود و بعد از آن حضرت
سلطنت و پیغمبری تو ام داشته صحایف آسمانی بر او نازل میشد تا در زمان هشتصد و
و چهار در مصروفات یافت تولدش در هشتصد و سی سال بعد از بسطوت بوده و بعد از
منصب نبوت بحضرت نوح علیه السلام رسید

فصل سی ام در احوالات نوح

نوح را آدم ثانی گویند تولدش ششصد و چهل و دو سال بعد از بسطوت بوده و بعد از
و پنجاه سال مبعوث به پیغمبری گشت سیصد سال مردم را دعوت کرد ایمان نیاوردند
و همه روزه او را صدمه میزدند و پسکنار میکردند باز مردم را بخند میخواند و او را
ساحرمی گفتند اولاد و ذریه آنحضرت پس از آنکه زیاد شدند احداث عمارات نمود
بنای مافرمانی را گذاردند حضرت مایوس شد بالاخره و لایله و آلا فاجرا کفار را
بلای طوفان بآنها نازل گشت نوح بواسطه وحی آسمانی کشتی ساخت از سیران

حام و سام و یافث را با زمان ایشان و جسد حضرت آدم در کشتی برده و از هر حیوانی
 بهم کجخت و خل کرده پس از انجام این امر چهل شبانه روز از آسمان بباریدن گرفت
 دریاها در حرکت و طغیان آمده نهرها جاری گردید و آبها از زمین جوشش نموده تمام
 عالم حتی قتل حیا ل شامحه و مرتفعه را گرفته پنجاه تمام روی زمین آبها جریان داشته پس از
 آن کم کم کشیده و کاهیده شد این طوفان عام را علما ی شراثری هسم قاعند و با دلیل
 و برهان علمی و علمی نوشته اند چنانکه پس از طوفان استخوانهای حیوانات در مانی در کوهها
 قتل حیا ل کرو را دیده و اثرش باقی مانده پس از طوفان کشتی کبوه جودی بختی گشت
 متدجاً اولاد و احاد نوح در روی زمین زیاد شدند

فصل سی و یکم

در تفرقه و انتشار اولاد نوح با طراف عالم در ۲۴۵۰ ساله دو هزار و دویست و چهل و پنج
 بعد از بهبوط پس از آنکه نوح رحلت فرمود مدتی اولاد او با یکدیگر زندگانی کرده
 و نسل و نژاد آنها زیاد شد در یک نقطه تنو پسند زندگانی کنند در میان و وسط
 دجله و فرات آمده از ترس طوفان منار بسیار بلندی بنا کرده بعد از آنکه مساکن
 آنها اختلاف افتاد و بقایا را رو پائیان با طراف متفرق شدند و باین واسطه ختلا

قبیل و اسن میان آنها پدید آمد و این مکان را بابل نامیدند و بواسطه تصادم صاعقه
خراب شد پس از آن اولاد یافت هشت نفر بودند بستگان خود را بر دشته روم
ایلی و اناطولی و سایر نقاط اسپیا متفرق شدند مثل فارس و ترک و تاتار و چین و هند
و اقبرج و چرکس و روم و عت و لاتین از ایشان بطور رسید

اولاد سام مخفی بودند در سوریه و جزیره العرب و آن اطراف متعبد شدند اولاد
حام چهار نفر بودند بعضی با فنیق رفته بعضی بفرستان مل هند و سپند و قبط و کنی
از نژاد آنهاست

فصل سی و دوم

سلاطین ایران را مورخین ایرانی تا زمان استیلای عرب بخطبه کرده اند اول آبادیان
دویم جیان سیم شایان چهارم یایان پنجم کلشایان چنانچه ذکر شد طبقه پنجم را
چهارمیت کرده اند اول میشدیان دویم کیان سیم اشکانیان چهارم ساسانیان
اما مورخین فرنگی و یونانی سلاطین ایران را یازده سلاله تا زمان یزدجرد منقسم نموده اند
اول آبادیان که از عده و اسامی و مدت سلطنت آنها چیزی معلوم نیست بمقتضای
که آخرین پادشاه آنها که بدست اقوام بنی کوش کشته شد شاید سیامک باشد و طوایف
آبازه هم ازین سلاله اند و دویم میشدیان که آنها را جمشیدیان آجام و عجم نیز گفته اند

مدت سلطنت آنها را نصف سال دانسته اند ترقی ایران در آن عصر بوده و تا نخیان از میان
 رفته است و بدست اقوام کلدانی که آنها را مار دوشان و آژدماک گویند منقرض شدند و نیم
 ساله مار دوشان منطون است که اقوام هیکس و نما رده بابل باشند که در اواخر
 جمشیدیان بر ایران غلبه کرده بعد از آن رامسس ثانی بر ایران تابع مستولی شد قریب نژاد
 سال سلطنت کرده و بدست کاوه یا فریدون منقرض شدند چهارم آتین که از آبا و اجداد
 بوده و کلدانیها را منقرض کردند بعد از فریدون میان فرزندان او اختلاف شد
 اقوام آشوری (آسیری) از منیوا و اقوام اخرا از آب از طرف حیون بر ایران تاخته
 و آنها را منقرض کردند مدت سلطنت آنها یکصد و پنجاه سال بود پنجم ایام فطرت شاپور و کا
 زابل و کرمان و خانواده هخامنشی از طرف ابواز قارین و گشوا از طرف اصفهان و سایر
 ابطال بر اقوام مهاجم از آشوری و کلدانی و اخرا از آب غلبه کرد و ایران را متجاوز از یکصد
 خط و حر است کردند

فصل سی و ششم در تشکیل سلطنت بعد از ایام فطرت

ششم کیان در بدی اول آنها کتیباد بود که نینوا را بهم زد و تا زمان کورسوس ویت
 طول کشید هفتم هخامنشی ابتدا در ایلام (کردستان طائیة) و فارس سلطنت کردند ششم
 شاهنشاهان پارس اول آنها سیروس عظم بود تا زمان اسکندر کبیر و دیت ویت ویتان

نهم ملوکید مدت چهل سال سلطنت کردند و هم اشکانیان چارصد و پنجاه سال مدت سلطنت آنها بود

یازدهم ساسانیان فصل سی و چهارم احوالات پیشدادیان
که آنها را ککشایان و جمشیدیان دانند با خاک عرب و افراسیاب ترک که تورا
بوده یازده نفر بودند نهصد سال سلطنت کردند

اول کیومرث پسر گیان آجام
دویم هوشنگ بن سپامک بن کیومرث
سیم طهمورس بن هوشنگ

چهارم جمشید پسر طهمورس بقولی برادرزاده او
پنجم خشاک بن علوان بن عوص بن ارم بن پام بن نوح
ششم فریدون پسر آبتین (اقتیان) بنیر جمشید
هفتم منوچهر بن ایرج بن فریدون

هشتم نوذر بن منوچهر
نهم افراسیاب بن شکنت نواده تور پسر فریدون که فرنگیان استیاز گویند
دهم زاب پسر طلماب نوّه منوچهر یازدهم کرشاسب برادرزاده زاب بنیر جمشید پسر افراسیاب



کیو مارس



سیانک

بزبان فارسی جدید ترجمه نمود و حسن بن سهل برادر ذوالریاستین وزیر مامون عباسی بزبان
 عربی ترجمه کرده و اپستاد علی سکویه آن کتاب حکمت های فرس و هند و روم را محتوی
 باری هوشنگ یعنی هوش و فرهنک (و آذر هوشنگ یعنی عقل منور) همان زردشت
 بزرگ است که همین معنی را دارد و نختین و خور و نمیر پارسیان است و او قبل از حضرت
 ابراهیم نمیر پارسیان بوده که در بلخ ظهور کرده و اقوام بنی حام و نمارده را از ایران
 بیرون کرده و دین خود را از حیون تا فستین و بابل رواج داده و پیدا شدن آتش
 و پرستیدن آن گویند در زمان او شده و جشن سده را که پنجاه روز قبل از حمل است او
 داشت و او فرق میان یزدان و اهریمن فرشته و دیو میگذاشت و همه را روحانی و
 در وجود میداشت و قسم نرینه آنها را شاخ گذارده بود و دیو میخواند و قسم مادینه را
 پروبال گذارده فرشته و پرشته میگفت هوشنگ معلوم نیست که خودش پادشاه
 بوده یا دین او را قبول کردند فردوسی در شاهنامه از قول خسرو پرویز میگوید که
 ما را ز دین کهن تنگ نیست بکستی به از دین هوشنگ نیست چنان متفا و میوین
 زردشت بعد پیدا شده و مروج دین هوشنگ بودند با جمله قوانین کتاب زنده بیا فایده
 و به او رزموزدا (خدای یگانه) معتقد بودند و ما در آئینه سکنه ری مفصلاً نگاشته ایم

و سپیک از فلان خاندان است و بمه اوقات اولاد خود را پند و اندرز داده و بعد از
 وصفات حمیده و خصال پسندیده موعظه میفرمود و آنچه از تواریخ استنباط میبود در
 آبادیان بعضی از اقوام بنی حام که آنان را اهرمین و پومی گفتند از افریقا و جزیره
 بر ایران هجوم آورده و با دوشاه خسروین آبادیان را بکشتند و تحت اورا متصرف
 شدند کچو مرپس آنها را قتل و غارت کرده معدوم و نابود ساخت و این اول عصر
 سعادت ایرانیان بوده و مدت سلطنت این طایفه تا ظهور کلدانیان چنانچه اشارت
 بطور اصرار بعد سال دهنده اند بعضی او را اول میثیادی دانند
 تاریخ مروج الذهب که بواسطه قدش ممکن است اصح تواریخ کچو مرز را بجهت تغلب
 بین در فارسی کچو مرپس گفته اند مثل آ باز و آ باس و اعراب آنرا معرب نموده کچو
 خوانده اند و هندوان او را شیو گویند بعضی از مؤرخین را عقیده این است مدت
 و سلطنت بعضی از سلاطین که بنظر غریب میآید یا مبالغه است با تفاوت با سلاطین
 حالیه است یا چندین نفر از سلاطین را بیک اسم خوانده اند و میشود چنانچه در ژورنال
 استدلال میکند و ما مشروحاً نوشته ایم در اعصار اولیه بواسطه مترکم نبودن
 طاهر زمین نزدیک بودن حرارت مرکزی عمر بنی نوع انسان و حیوانات و نباتات و آب و هوای



پوشنا



فصل سی و پنجم در احوال کیومرث

کیومرث را بعضی آدم ابو البشر و برخی ارشد اولاد آدم و کردی ایمن بن لاود بن سام بن نوح دانند و پسر سام بن نوح هم گفته اند و بعضی از مورخین او را شاهی مقبول و مجید و جی گفته اند و نیز دانند بالاتفاق او اول کسی است که بعد از طوفان نوح در سنه ۲۳۱۹ دو هزار و پسیصد و نوزده بعد از بهبوط آدم علیه السلام تائیس سلطنت کرده و پنج بر سر نهاد کیومرث بلغت سمریانی یعنی زنده گویا است چون از زمان آدم تا آن زمان زبان پسرانی بوده کیومرث هم خوانده اند یعنی پادشاه زمین چه کی یعنی پادشاه است و مرز یعنی زمین و او شش سپرداشت ارشد و بزرگتر از همه پیامک بود بقولی در غاری منتهی شد و عبادت خداوند مشغول بود دیوان (مردمان بدست وحشی) او را کشتند و بقولی که در جنگ کشته شد در هر صورت کیومرث عازم ترکستان شده و آن دیوان را بکشت و بهوشنگ و لدار شد پیامک را و لی بعد خود نمود و سلطنت را با و و اکذاژ و بغاری منتهی شده عبادت خداوند مشغول گردید عمر کیومرث را بعضی هزار سال و مدت سلطنت او را از سی الی چهل سال دانسته اند شهر بلخ و دماوند از بناهای اوست و او از پشم جامه و خت و زیر انداز ساخت



فصل سی و هفتم جلوس ظهور

ظهور بن هوشنگ را بعضی پسرزاده هوشنگ دانند و گویند پدرش دیوجان بن هوشنگ بوده و از کثرت شجاعت یو لقب گردید و او را دیوجان و نوبجان بن ارفخشذ بن هوشنگ نیز گفته اند در پشته دوهزار و پسیصد و شتادون جلوس کرد و بر اغلب اقایم سیح حکمرانی کرد و تقریباً بر ربع مسکون سلطنت نمود و او بقصا حص پدر بسیاری از دیوان را بکشت و چون در ایام او قحطی عظیم شد غنای را امر بر وزه که غذای چاشنگاه خود را بفقرا بدهند تا قانون مواسات جاری گردد و چون بفرمان او عمل کردند قحط و غلار رفع شد پس وزه از پست های پسنیه اوست و او از گرم ابریشم گرفت و خط بناری نوشتن را اختراع کرد و بار بر دواب گذاشت و آب را از بیابان گرفت و رام کرد و چون آب در سابق دیومی گفتند او را لقب بدیوبند کردند و قندهار و مرو و آمل و طبرستان و ساری و اصفهان با و منوب است یوزاسف که در قحطی حکما و دانشندان است در زمان او بوده مذنب صابین را که شاه و آسمانها و ماه و خورشید را بر توانوا مجرده میداندا حدث کرده و یوزاسف از زبان هوشنگ تا ظهورش بود مدت عمر ظهورش بقول عجمان شصت سال و زمان سلطنت او سی و هفت سال بود

فصل سی و ششم در احوال هوشنگ

هوشنگ بن سپامک بن کیومرث بعد از پدر بلا فاصله تحت سلطنت جلوس کرد و عجلان
 اورا پیغمبر بزرگ دانند و چنانچه در دساتیر ضبط است صاحب کتاب بوده که سا
 پنجم اورا ترجمه نموده است و اورا پسری بوده که اسمش فاس (طهورث) و زبان
 فارسی منوب باوست چون بسیار ساعی در عدل و داد بود ملقب به پشیداد شد و
 اول کسی است که آهن را از سنگ استخراج و سلاح جنگ ساخت و از پوست و با
 و سمور جامه و خت و مکان را برای حفظ کوفتهندان تعلیم کرد و زور و سیم و جواهر
 از معادن استخراج نمود و بعد از چندی بطهورث فرزند خود فرمود باید زمام ممالک
 امور جمهور را بکفایت خود گیری و آباداب و صفات پسندیده رفتار کنی و عدل
 و داد را فرض نموده قرض بمت خود سازی پس منزوی گردیده و عبادت خداوند
 مشغول شد روزی در هنگام سجود دیوان سپمک بر سر او زده رحلت فرمود
 شهر سو پس کوفه از بنای اوست مدت حیاتش با پند سال بوده چهل سال
 سلطنت نمود کتاب جاودان خرد از مصنفات اوست که تمام پند و نصیحت و اید
 و آنرا کجور بن اسفندیار که یکی از وزرای سلاطین عجم بود از زبان فارسی قدیم

فصل هجدهم جمشید بن طهمورث

جم پسر طهمورث دیوبند را بعضی برادر و برخی پسر برادر طهمورث دانستند سلاطین وی زمینها را
روائی او تکمیل کردند بنای شهر استخر و تخت جمشید را در فارس او نهاد که هنوز پستو بنای
چهل مناره او باقیست و جاری با اغلب عیب نگرده و اسپاب کمال استعجاب است
وضع سال شمسی را او نهاد و روز اول حمل را عید قرار داد و اسپاب عیش فراهم آورد
مردم را امر برزیت کردن فرمود و خود را با جواهر آلات آراسته و در تخت نشست
بسیاری از خلجی و درختانی شید را که بمشی شاع است با سم خود مضم نمود و جمشید بن
و آتش افروختن در چهارشنبه آخر سال از اختراعات اوست طبایع ادویه را در
فیثاغورث یونانی تشخیص داد و جام جهان نما که همه عالم در آن نمایان بود که مقصود
هیت باشد از اوست جامه های رنگ رنگ از حریر و خست در استخراج جواهر
سی بلین نمود آلات حرب را از شمشیر زره و خود و غیره تکمیل نمود و در علم طب ادویه
استنباطات فوق العاده نمود و کرمایه رفتن و شناسایی و علامت جانورهای
و معابر را اختراع کرد و شراب که بعضی نوش دار و برخی شاه دار و اند او
شد باین تفصیل که روزی انگور را رادانه کرده و در ظرفی ریخته بود بعد از چندی که خوا

بخورد و او را تلخ یافته گمان کرد که زمر شده در آب و رامد و در کینگی داشت بسیار
 وجهیه در کمال و جمال و حسن معروف عصر خود بود بواسطه صلیع شدیدی طاقت ادا نداشت
 رفته ناچار بخمال زهر قدری از آن انگور با خورد و چنانچه هر کشید حال او دیگرگون شده
 ریف مرض او کرد و جمشید از این حالت آگاهی یافت کمال مسرت را حاصل کرده بعد
 بشرب مدام قیام نمود باری مردم را در عصر خود بیکبار قیمت کرده روحانیان و بسیار
 و زارعین و پیشه واران و حکم داد و ابدار کار یکدیگر دخالت نکنند و توقیر و احترام هر
 فوق العاده منظور داشت و در آخر عمر دعوی خدائی و ربوبیت نمود و حکم کرد مثال او
 اصنامها ساخته و باطراف مملکت فرستاد و بپستایش اوقیام نمایند و او را معبود
 و مسجود خود دانند از اینجا مردم از پرستیدن آتش منصرف شده و بوحدهت وجود
 قائل شدند بعضی را عقیده آنستکه صوفی در آن زمان پیدا شد و بعضی دیگر قائلند موجد
 و خدا پرستان در آن زمان بودند و برای ریاضت جامه خشن و پشمی میپوشیدند و
 جبهه در زمان ضحاک عربها آنها را صوفی خوانند و چون ضحاک ایشان را واجب
 میدانست جامه پشمین را در زیر لباس خود میپوشیدند باری شد ادبن عادی را در
 خود ضحاک را بجنک جمشید فرستاد و بالکتری یاد با پستهر آمده و او را مغلوب ساخت

جمشید یکسال متواری و فراری گشت بقولی برین مایل و بقولی بیستان آمده در آن زمان
 کورنک در آنجا از طرف ضحاک حاکم بود جمشید در ب باغی آمده دختر کورنک را
 دید بحال او شیفته شد و او را باغ شده بعد از طی مراسم محبت و اظهار عشق او را بکجا
 خود در آورده این خبر کورنک رسید خوشوقت گردید بعد از چندی خبر بضحاک رسید
 جمشید از آنجا فرار کرده از هندوستان بچین رفته بالاخره بدست ملازمان ضحاک گرفتار
 شده او را بقتل رسانیدند بقولی او را پیش ضحاک آوردند با استخوان ماهی دو نیم
 زنش شنید زهر خورد و پیری از او بوجود آمد آنگاه که پدر گشت است و گشت بزرگ
 و از زریان سام و از سام زال و از زال رستم عمر او را بعضی ششصد و بعضی هفتصد
 نوشته اند در ^{۲۴۱۹} سنه و هزار و چهارصد و نوزده بعد از هبوط جلوس تحت سلطنت کرد
 و مدت پانصد سال سلطنت نمود و بعضی را عقیده بر این است که طوفان نوح در زمان
 او بوده شنید و شت در پارسی معنی علیحضرت است مثل خورشید یعنی آنست که
 و جمشید یعنی جم بزرگ و در زبان سانسکریت او را رب النوع و مدیر و مومکل
 اموات و سبب حیات موجودات دانسته اند و گویند جمشید اول کسی است که
 با خدا صحبت داشته و در تاریخ عجم هم را پسر دیوانه جان نوشته اند



ضحاك

فصل سی و نهم احوالات ضحاک

ضحاک بن عنوان بن عوص بن اُمّ بن سَلم بن نوح در اشته دو هزار و نصد و نوزده بعد از
 سلطنت ایران نشست ضحاک عرب را قوام نازده بابل و سلاطه مار و دوشان بود
 که هزار سال در ایران سلطنت کردند و او را ده آگ نیز که نینعی صاحب دعب
 بسیار بد خلق و کج خو بوده و یوراست نیز گفته اند زیرا که صاحب ده هزار اسب
 بوده و برادر شداد بن عادات خواهر جمشید را تزویج نمود در ایران ظلم و تعدی
 و اعتساف و بیرحمی را از حد گذرانید شیطان او را اغوا کرد مرد و نجس پدید
 خور را کشت و گوشت کا و را که مصیبتی گیره بود خورد معروف است و سعه اشته
 او در آمده بود و در زیاد میکرد و مردم و علاجش مغرر آدمی بوده همه روزه مردم را
 میکشت برای معالجه پدرش او را نصیحت میکرد او را بگشت چون روزگار مردم
 داغ دیده سخت شد گاه آهنگر که دوپسرش را کشته بود قرعه باسم پرسیستی آورد
 بود در پی علاج و قتل ضحاک در اندیشه شد اول تدبیری که کرد منجم را پول داد و او
 نمود منتشر کردند که از زل چنین استخراج میشود که آخر سلطنت این خانواده است دیگر
 مردم فغانند که این سلسله از جانب ابرین بوده اند که حیوان مقدس کا و را کشتن

و خوردن آنها را حلال کردند چون تا زمان ضحاک گوشت حیوانات میخوردند دیگر سرگز
 خود را بشکل سرکاو درست کرده و خود را منظر کا و گفته و اسپم خود را گاو و خواند دیگر
 فریدون را از طایفه آبا دیان پیدا کرده در میان کوهی مخفی نمود و گفت آذر هوشنگ است
 باری مردم دور او را گرفتند پوست باره آهنگری را بر سر چوب کرده گفت
 ملک تو انم گرفت من یکی پارچه غنیمت بود در دکان کوره و دود من

نگاه از اصفهان ساز سپاه کرده با جمعیت زیاد در دامنه دماوند و اطراف تبرستان
 که خیمه گاه ضحاک بود وارد شده جنگ سختی نمودند ضحاک را دستگیر کرده در غل و زنجیر
 کشیده تا زیانه زیادی بر او زده و بردار کشیدند و او را شکنجه کرده و کارش را
 ساختند تا زیانه زدن بردار کشیدن از مخترعات گاوه است و بعضی راعثیه است
 که چون زمان ضحاک مار را میپرستیدند و او را از طلا و نقره و جواهرات ساخته بود
 و در کردن خود آویخته بود مردم هم هر یک شکل مار را ساخته و در کردن و پوشش خود
 میآویختند بیا بان گردا هم کیوی خود را دوخته کرده با نهاتانی میکردند بعضی بخت
 را آویخته که تا بحال این مرسوم از اعراب متداول است باین علت این قوم را مار
 گفتند اینکه گویند ضحاک هزار سال سلطنت کرد هزار سال مدت سلطنت میفرموده

بلکه مدت سلطنت کلیه این سلسله بوده که یکی یک اسم خوانده میشدند باری گاده فندی
 بن اقیان را که مادرش در زاویه خمول پرورده بود بسلطنت نشاند و آن پست را
 که بر سر چوب کرده بود بجوهرات آراسته فریفت کردند درفش و علم گاو یا خاند
 و این علم را در تمام جنگها اسباب فتح و فیروزی میدانستند بود تا زمان عمر بن الخطاب
 که جوهرات و راقمت کرد و چوب او را بوخت این بهنگامی بود که ایران را فتح کرد
 چنانچه متفاد میشد و او آخر سلطنت جمشیدیان عقیده مردم بر این شد که نفس انسانی مرت
 سر تا پانگامی الهی است رفقه رفقه کار بوحده وجود و تصوف کشید مثال جمشید را مظهر
 خدا دانسته و پرستیدن او مشغول شدند باین واسطه از پرستیدن آفتاب و آتش منصرف
 گردیدند و بواسطه اختلاف عقاید یک نوع فقرت و سستی و در قوای روی داد اختلاف
 آراء و عقاید باعث ضعف ملیت آنها گردید درین اثنا طوایف کلدانی که از اعراب
 بایده و عاریبه و جریم بودند از طرف بابل و نمرفات بریشان هجوم آورده و
 استیلا کردند و عقیده بعضی بر این است که ماردوشان از اعراب عیالیه و همکس
 بوده اند ضحاک را از دماغی گفتند چون نمارده مار را تقدیس کرده و می پرستیدند
 و بزرگ مار را از دماغی گفتند ضحاک مثل مار بزرگ را از جوهر مرصع ساخته بدو

پیچیده هر دو هم آنرا از روشانی خود آویخته بود و گویا آن جسمه عجالی را
 باین واسطه اختراع کردند بعضی هم گویان خود را تابیده و روی کف زمین
 چنانچه ذکر شد



فصل چلم فریدون

فریدون بن اقیان (ایشین) بن جمشید از سلاله آبا دیان در پشته سه هزار و نه صد و نود
 بعد از بهبوط جلوس پس فرمود ضحاک در او اخر سلطنت خود و خواب دیده نفر با و حمله کرد
 و کینفر گری که بصورت کاومیش بوده بر کله او زد و صبحی که از خواب بیدار شد
 خواسته گفتند بعد از این فرزندی از دودمان جمشید بوجود آید که ملک ترا منقض نماید
 او در کمال سختی حکم کرد که هر مولودی از این خانواده متولد گردد مقتول سازند اقیان
 که با ضحاک خصومت داشت زوجه داشت فراگفت نام که فریدون حامله بود او را
 که گشته متواری کردید گمان ضحاک او را دستگیر کرده پیش ضحاک آورده قتل رسانید
 فراگفت فریدون را در دماوند متولد نمود و او را بر دشته با طراف دماوند متواری
 گشت بالاخره او را بر دزاری سپرد و دست مزدی از برای او معین کرده رفت
 پس از سه سال آمده فریدون را گرفت و بدامنه کوه البرز برد بعضی را عقیده است
 که زارع او را شیر کاونداد مادرش او را شیر داد چون مادرش از کلدانیان بود
 نحو پستند مردم باین واسطه از فریدون نفرت کنند باری خبر این واقعه بضحا
 رسید از شدت غضب خودش بدانجا آمده چیزی یافت زارع و کاور کشته

خانه اتیان را هم خراب کرد و در این بین چنانچه ذکر شد گاو و از اصفهان حنجره و نو
 فریدون را برده شته بالاتفاق از دنبال ضحاک بطبرستان رفت و او پستگیر کرد
 بجل و ماوند آورده کار او را بساخت و مشهور کرد که در حبس است پس بمرکز سلطنت
 جلوس نمود و این روز و اول مهر ماه پارسیمان بوده و این وزیر اعیان مهران قرا
 داد پس از آن گاو را سر کرده شکر فرمود و علم را با لشکری زیاد داد و بخت
 عربستان فرستاد که غل ضحاک را قلع و مع غلاید پس از انجام این خدمت گاو را
 طلبید و بکومت اصفهان فرستاد درین اوقات چون خبر انقراض سلطنت ضحاک
 به بانی کینسک پادشاه چین رسید خوشحال شد ولی فریدون را تنیت نخته و از
 او تحفه بداد و فرستاد که شتاب و زریان را از زابلستان خواسته و گفت تو
 در نسب با من انبازی چون مملکت نیاکان ما از دست دشمن خلاص شد حال ما بدید
 صلاح است اقدام نمائیم پس مدتی تعیش و انباط مشغول بودند بعد فریدون گفت
 پادشاهان چین همیشه باید ران ما از در ضراعت بودند و تحفه بداد یا خاطراتشان را
 شاد میکردند حال چه شده است که بمن عتسانی ندانند که شتاب عرض کرد اگر چه
 پیر شدم و سپید مال از عمر من گذشته است و الله این امر را انجام خواهم داد

بالاخره با لگتری زیاد تر یان را برداشته بطرف مشرق روانه شد ببلخ آمده از آنجا
 از ما و زاده انبرج حاج و او را که یکی از شهرهای معروف باشد گفت است و از آنجا روانه
 کردید شب زلزله شدیدی شد و یواری که در جنب محکم بود خراب شد چهل و یک کوب
 زیر و رو آمد که شب خداوند را اسکر گفته آنها را برداشته مغولستان آمده نامه
 پادشاه مغولستان در اطاعت فریدون نوشت قبول نکرد دین بین مکن تماشک
 ما و در خصومت بود آغاز جنگ نهاد چون چاره ندید با کرباشاب از صلح آمد
 او را مهمانی کرده و اطاعت کرباشاب را نموده کرباشاب هم زیان را بجنگ مکن
 فرستاده او را دستگیر کرده مراجعت نمود پس از آن چند روزی بمرست مشغول
 تحف هدایا نزد فریدون فرستادند تفصیل را هم نوشتند و از آنجا روانه چین
 نامه بابائی گشت نوشتند که چرا پوشش و نیایش برای ضحاک میکردی و برای فریدون
 نکردی پادشاه پسر خود را با لشکری زیاد بجنگ کرباشاب فرستاد که کرباشاب
 هم زیان را باده بزرگ بجنگ او روانه کرده زیان او را شکست داده فرار کرد
 زیان او را تعاقب کرده فوراً بکشت پدرش متغیر شده لشکر زیادی فرستاد
 جنگ سختی شده چینیها شکست خورده آخر الامر سر باطاعت آوردند و کج نقتان

که مال سپرسش بود و وجه مصالحه داده رشته انقیاد بر گردن نهاد و قبا که از کینیا نژاد
برای طمع تحلف از کرشاسب نمود قبل رسیدن ملک چین را با تحف هدایای زیادی
بفرستید و آن آورد و بر اسپم بندگی اقدام نمود با بجه بعد از چندی از ملک چین
توسط کرده فریدون او را روانه چین نمود بعد از آن کرشاسب او را به سیستان نمود
و دختر فرسما نغمه نامی بلخ را برای نریمان گرفت پس از چندی سام را حامله شد و
نمود گویند فریدون مرد را بد خدا پرست بوده رسم تصوف که اسباب تنبلی
شده بود موقوف نمود و مردم را بر احوال و عیش و تجارت و زراعت امر فرمود
بعضی گویند روز جلوس خود را عید مرکان قرار داد که بعد از نوروز و جشن سده
عیدی از آن بالاتر نیست برخی را عقیده آنست که روز دوشنبه کردن ضحاک را
عید قرار داد مدت سلطنت او را پانصد سال نوشته اند

فریدون پس از آنکه به تخت سلطنت نشست و آیین آذر بهوشنک نخستین بعضی تغییرات
داد و منجمه سعادت حقیقی را که آنها لازمه فقر و مکنات و تنبلی و انزوا و ذلت و ندامت
و کلیه کارها را راجع بقضا و قدر نمیده بودند از زبان آنها خارج کرد و بزرگوارت و تجارت
و عیش و عشرت دلالت نمود محل قامت فریدون در استخر و بقولی در دانه کوه ما و دیگر بنا

ایچ



نور

سم

فصل چهل و یکم احوالات پسران فریدون

فریدون را دوزن بود یکی دختر ضحاک که از او دوسپرد خلق و خوب وجود آمد یکی پسندید و
 تور و یک زوجه دیگر و ایران تخت بوده دختر شاه مرد نام که از اعظم فرس از نژاد
 تهور پس ایرج از او متولد شد که صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بود کام
 ضعف پیری فریدون پسران سپاه و اعیان مملکت را جمع کرده و گفت که ام یک
 از پسران مرا لایق و لیعهدی میدانید تمام بواسطه مکارم اخلاق حمیده ایرج را قبول
 کردند پس مملکت را سه قسمت نمود و عربستان را که با ختر یعنی شامات باشد با روم تسلیم
 داد و ماوراءالنهر و مغولستان را که خاور و توران باشد به تور و اکتدار کرد و ایران را
 که از کهنه رجیون بود تا باب الا بواب با ایرج تفویض نمود و ایران را مغلوب ایرج دانند
 و از قرار یک استنباط میشود پسران فریدون اسم مملکت خود را بخود گذاردند
 اسامی اولی و اصلی آنها از میان رفته چنانچه بعضی را عقیده این است که مملکتی
 بوده مرکب از آذربایجان و قفقاز و ارمنستان و برخی از لیدی که سلاسل باشد
 و تور مملکتی بوده مرکب از جزیره العرب بابل و نینوا و آشورستان که ابد اذلی
 بترکستان ندارد و ایران همین عراق عجم بوده و بعضی از مؤرخین را عقیده

چنان است که سه حکومت که در زمان کلدانیان خود داری کرده بودند استقلال^{۲۸}
عهد اطاعت و انقیاد از برای ایرج گرفت و حکومت ثلاث عبارت بودند از
مملکت بلخ و خراسان و دویم سیستان و کرمان پس پارس و اهواز که آنجا را
الام گویند الام و شوش عبارت است از خوزستان و لرستان حالیه باری
پس از فریدون در میان سپهران و اختلاف افتاد حکومت آشور با حکومت سکله
اتفاق کرده عراق را متصرف شدند پس از مدتی امراء و اعیان جمع شده از
فریدون یکی را که فیروز نام داشته تخت نشاندند بر آشور و سلاز تاخت آوردند
بن اقوام آشوری از یک طرف اقوام ماسارث و تاتار از سمت قفقاز و بحر خزر
برایران هجوم آوردند در حالتیکه آشوریان از سمت فرات جنگ داشتند اقوام
ماوراءالنهر که آنها را افرازاب خوانند بطرف بحر خزر در آمل و ساری مشغول
جنگ بودند و ظاهراً محاربات اقوام آریئیشتر با تاتارها از زمانی بود که در
رو دجیون ساکن بودند و اقوام تاتار بر افرازاب بوده و این پس افرازاب
در همان اوقات بانها داده شده و تمامیان ایشان جنگ بود و تاتارها
مکرر تا نزدیک بابل آمدند و بسیاری از اقوام کلدانی و بنی گوش احتلاط

و استخراج نمودند از تواریخ چنان مستفاد میشود که سمت عراق را اقوام آشوری نصر
کرده اولاد منسوبیدون بطرف مازندران و طبرستان رفته و در آنجا آنها را اقوام
ممنون آسوده نگذاشته مانزدیک آمل و کجور را استیلا و اشغال کردند با بجه غلب
مورخین بر اعیانه بر این است پس از آنکه مملکت را فریدون تقسیم کرد سلم و تور تیره
اسباب لوازمات راه را کرده روانه مملکت خود شدند و ایرج در خدمت فریدون
به مات سلطنتی مشغول گردید مردم از او خوشش دل بودند لکن سلم و تور کینه او را
میورزیدند پس از آنکه تور بر مملکت ترکستان و تاتارستان تسلط شد سلم پیغام داد
که نتوان دست از ایرج برداشت تیره جنگ را فراهم کن سلم لشکری انبوه برداشته از
دیار بکر و ارزنته الزوم عبور کرده در باب الا بواب فرود آمد تور هم از حد و د
ترکستان بگزار آذربایجان آمده از آنجا وارد باب الا بواب گردید و یکدیگر پیوستند
و از برای فریدون نوشتند بچه برتری برادر کوچک را بر ما ترجیح دادی و پادشاه
روی زمین کردی یا اورا خلق کن یا آنکه علاج اینکار را با مشیر فیصل خویشیم داد
فریدون نوشت انتخاب او برای جمهور رعیت بود خلاف جمهور که نتوان کرد پس از
آن ایرج را طلب کرده که بدافعه فرستد ایرج تنها درجه اصرار را کرد که من

راضی بخون ریزی نیستم خدمت برادران میروم و از آنها استقامت میکنم پس بجای از
موبدان و اعیان بخدمت برادران رسید طریق ادب را بجای آورد دفت رضا
شمارا بسلطنت ترجیح داد و از در مسالت آمده بنای سلیم و صلح را گذارد و مردم
پسندید و خصال حمیده ایرج گردیدند خشم تو را فروده گردید با سلیم متفق شدند و
او ایرج بفرست یافته هر چه تضرع و زاری کرد فایده بخشید یکم توبه تو را کسی خود را
بر سر ایرج زده و با خنجر سراور را برید علی الصبح بکلت خود مراجعت کردند و هرگاه
جدا ایرج را برداشته بخدمت فریدون آمدند تا بسوگواری مشغول بودند تا آنکه فریدون
ایرج که حامله بود منوچهر را زانید تا بحد بلوغ که رسید فریدون او را ولیعهد گردانید
سلیم و تو را رسید رسیدند که مبادا بخونخواهی پدر برخیزد تخته و بدایا بطور عجب و آت
و تضرع خدمت فریدون فرستادند که ما از کرده پشیمان شدیم منوچهر را بفرست
ما و او را بسلطنت قبول می کنیم چون فرستادگان نزد فریدون آمدند فریدون سران
سپاه از قبیل قارن بن گاو که سپهسالار بود و سام بن زریان و شیر و پور
و قباد و گشتاب و سایر سران لشکر را حاضر کرده با بسیاری از اعیان و بزرگان
سلطنت نشست منوچهر را در پهلوی خود نشاند و رسولان را اذن دخول داد و عرض را

خواندند و نرسید و ن گفت کاری نگردانند که بتوان توبه آنها را قبول کرد من راضی نشدم
 و صلح ندیدم با پسران خود جنگ کنم اینک منوچهر خون پدر خود را بدخواست سولان را
 روانه کرده منوچهر را با پسران و لشکر روانه فرمود سلم و تور در هر افس شده تخمیر
 لشکر نموده دو صف مقابل شدند جنگ سختی شد تور با منوچهر و چار شد و را از آب
 انداخته سرش را جدا کرد سلم فرار نمود منوچهر او را تعاقب کرده از آب در انداخت
 سر او را بایغ جدا کرد و با غنایم زیاده نزد فریدون شتافت منوچهر بسلطنت منتقل شد
 پس از چندی نرسید و ن بدرد جهان گفت مدت سلطنت او پانصد سال بود
 و ۲۶۷۸ سال قبل از میلاد کید را لاخوته از آلام با جمعیت زیاد به کلد هجوم آورده آنجا را تصرف
 و این استیلا بعد از انقضای غارده بود و جانشینانش کمی کید را لا عمر بود که تا فلتین را
 استیلا نمود ولی او را محاصره کرد و فرار نمود پس از آنکه ضعیفی عارض حکومت لام شد ملک
 کلد ه از دست آنها خارج شد پس از آن لام و کلد ه حکم ایران آشوری آمد بعد از آن
 آشوریان را منقرض کرد و مدت ها ملک ایران در جدال و قتال و گرفتاری و مجادله با تورانیان
 و افراسیاب بودند و صنادید و ابطال ایران برای دفاع ملک و امانا با اقوام
 مهاجم در جنگ بودند



فصل چهل و دوم منوچهر

منوچهر بن ایرج بن بنسیدون پشسته چهار هزار و چهار صد و نوزده سال بعد از هبوط
 باریکه سلطنت جلوس نمود و بعد از پدر از کنای پنجاب تا باب الا بواب را مقصره
 بعد از پس از قتل سلم و تور چنانچه اشاره شد ممالک آنها را بهم مقصرت کرد و بدو
 چین هم اورا تنسیت گفت حضرت سلیمان پیغمبر در عصر او بود با اینکه او مذہب
 موسی داشت حضرت سلیمان کمال ارادت را مینمود بنای مسجد قصی را حضرت
 سلیمان گذارد و در پشسته چهار صد و چهل و چهار وفات کرد حضرت موسی و یونس
 و یوشع بن نون هم در عصر او بودند بطور شعیای پیغمبر در پشسته دو هزار و چهار صد
 و دو بود از دلیران سام بن زریمان سپهسالار بود و قارن پسر گاو و وارث نزار
 پهلوانان محترم بودند اوقاتیکه اقوام هون تا تارتانزدیک آمل و کجور آمدند
 در قلعہ مورد در شهر رویان بود محاصره کردند پس از جنگهای بسیار قرار بر مصالحت
 بتوسط ارش که از اقوام ماورالنهر بود و بقولی در آن جنگ ترجان بود و با منوچهر
 خویشی و دوستی داشت قرار گذاشت حد و مملکت فاصله آنرا بر یک تریاب
 قرار دهد و ارش تقسیمه در تیر کرده بود و وقتیکه انداخت از رویان یا بیل رفت

و بقولی از رویان بمرو رفت فایده بطرف منوچهر منظور شد پادشاه ما و راه التهر از او
بدکان شد ارشش از ترنس پیش منوچهر آمده حکومت کیلان را با و داد کذا نمود و
واقع اگریش یعنی جنگ ارشش گویند رفته رفته معرب ساخته اغریث گفتند چنانچه
فردوسی گوید چو اغریث آمد ز آل بری و بقولی نژاد ارشش با یران منتهی بشود و
ارشش ترجان است و شکست اقوام تورانی است که با یران در جنگ پیش دستی
جسته بنا برین اصل شکست پیش آهنگ بود یا آنکه در ما و راه التهر ابرم مکانی است که
جای ایشان بوده با بجله سام حکومت سیستان را تا سرحد هندوستان داشت و
در آخر عمر سپری متولد کردید که موهای چشم و ابرو و غیره سفید بود از او در کرامت
بیم رخ که یکی از حکما بود سپرد بعد از هفت سال که طلبید محبت او در دلش جای
و بواسطه سفیدی مو او را زال گفتند و زرنیر خوانند زیرا که زرنیر سپهر سفید
گویند این خبر منوچهر رسید سام را با زال طلبیده و از زال و کلماتش خوشنویس
نمودنمین حاضر کرده زایج طالع او را دیدند گفتند مثل زریان و کرش آب بیکان خد
خواهد کرد پس او را بشرفیات ملکی مفتخر نمود و با سام روانه سیستان فرمود و بعد
چندی سام او را ب حکومت سیستان گذارده خود بجهت نظم و نسق به پنجاب رفته زال

بهوای مسید و شکار و تفریح از بلاد زابل بیرون شد و بجای آمد مهرباب که نسبت
 ضحاک داشت و از طرف سام حاکم بود و او را بدین پندیرائی نمود در ضمن زبال رساند
 مهرباب و دختری دارد و دایه که در عالم نظیر ندارد آتش عشق زبال را گرفته و خرم
 او صاف زبال را در ضمن صحبت با شنیده بود و فریفته شده آتش عشق از طرفین مشتعل
 شد ناچار کاغذی بام نوشت سام ترسید تخته ضحاک باز نمکد مخمّن حاضر کرد
 و احوال اتفاقه را پرسید گفت ازین وصلت زیان نباشد فرزندی بوجود آید
 حامی ایران و پشیمان کیان شد رجا این خبر مهرباب رسید قصد قتل دختر کرده پنهان
 نمود و مهرباب را با لطف سام خوشدل ساخت تا خبر بنوچهر رسید و اندیشه
 که در ملک مجدد افرزندی آید که نژاد ضحاک تازی باشد در هر حال بنوچهر سام را
 طلبید و او را بقتل مهرباب روانه کرد و خبر بجای رسید زبال گفت تا من کشته شوم
 نگذارم یک تن از سر مهرباب کم شود آنکه به پیشگاه پدر آمد از گریه و زاری ضربت
 دل سام آب شد و رقت حاصل کرده کاغذی بنوچهر نوشت خدمات و رنجهای
 خود را بیخ نمود و زبال را روانه خدمت بنوچهر داشت بنوچهر ناچار مخمّن را
 خواسته ازین موصلت سؤال کرده گفتند زیان ندارد و پشیمان کیان ایران

قوی خواهد شد و او را اجازه داده و مرضی منسوب نمود بخدمت پدر آورد و ابه را از نو
نمود بازال بزم بستان آمده رود ابه حاضر شد رستم از وی بوجد آمد چشم ایرانیا
از وجود او روشن شد و در خدمت منوچهر بسربردند و سلطنت منوچهر را یکصد و
سال نوشته اند

کوبند نمر فزات را منوچهر حذر کرده و آب ببران آورد و انواع آبا و انبیا از پیشه
و اشجار و انهار نمود و از سخنان اوست که دنیا مانند برف است در آفتاب تابستان
یا خواب نامی بامشوقه خود و قوانین قواعد و پند و اندرز سیاسی منوچهر بسیار
و نیز از کلمات اوست که مکافات و هر مسلم الی پس مجزئین با عالم شلک کنند
اگر چند روزی زندگانی کند عاقبت کشته شود عیسی بری دید یکی کشته فاده حیران
شد و بگرفت بدن آن سرامکشت گفتا که کراکشتی تا کشته شدی زنا تا باز کجا کشته
آنگاه تو را کشت آنکشت مکن رنج بدر کو حق کس تا کس نکند رنج بدر کو گفتند
و آنکس حجاب الآفات منوچهر مروی بود با غم ثابت قدمی راسخ و توسعه طاعتش
بنوعی بود که اثر احسان منسوب و نوصیت عدل نویسر و انی در برابر من
بود و بکارم اخلاق حمیده و صفات پسندیده مشهور



فصل چهل و سیم نوز

نوز بن نوچه در پشته^{۴۵۳۹} چهار هزار و پانصد و سی و نه سال بعد از مسبوط جلوس نمود مردی
بود درشت خود با اخلاق مردمان و نواغزیر ششردی بزرگان و پهلوانان نفع کوف
بخاره گرفتند این خبر بهام رسید که غریب بر روی نوز شمشیر خواهند کشید بام
از پستان خج در این نوز رسانید و رانیمت کرده مردم را دل کرم نمود بزم پستان
مراجعت کرد و روزی چند برگذشت که جان را و دایع گفته این خبر به پشنگ رسید
افراسیاب پسر خود را خواست و گفت در ایران هرج و مرج و اختلاف کلمه است
و رعیت از نوز دلشک شده اگر کین علم و تور را خواهی کشید کمر استوار کن و ن
فرصت است پس افراسیاب با سی هزار و بقولی چهار صد هزار سواره و پیاده
آمد هنگام عبور از آب حیون سی هزار نفر بیچستان فرستاد که نوز را کمک بخشند
این خبر نوز رسید با سپاه زیاد بجانب بازندگان روان شد و در برابر افراسیاب
صف کشیده و شبانه روز جنگ سخت شد قارن کار بمردا کنی کرد نوز دو پیروز
گستیم و طو پس را قارن سپرد که شتاب بفارس و نذ عیال و اطفال او را بر
بالبرز کوه آورند در قلعه طبرک جای دهند افراسیاب آگاه شد و نفر سرنگی

فرستاد آنها را بگیرند در وسط راه میان ایشان جنگ سختی شد قارن ایشان را کشته
 و همراگان آنها فرار کرده اما افراسیاب جنگ سختی کرده ایرانیان شکست خوردند و
 بابرکان درگاه و پهلوانان اسپر شدند خواست آنها را بکشد اغریث برادر او که
 او را پیغمبر ترکان دانند شفاعت کرده در قلعه ساری در حبس خود در آورد درین بین
 شکست و کشته شدن کیفر سرهنک را آوردند افراسیاب در غضب شد حکم کرد و در
 آوردند سرش را بایغ بر گرفت مدت ملک او هفت سال و لقب او آزاده است
 سبب کشته شدن یک نفر سرهنک این بود او فائیکه افراسیاب از جیون میکشد
 سی هزار نفر را بآباد و سرهنک بجانب سجستان فرستاد تا با سانی و لیران یا نمر
 بنورنه پیوندند در آن چین سام وفات کرد زال بنم بطرفی از اطراف ولایت فته
 بود مهراب کاغلی بخلاف زال حاکم آن نواحی بود چون لشکر اتراک بدان سرزمین
 رسیدند و مهراب بدی طاقت مقاومت ایشان را نداشت از دصلح درآمد کس
 نزد افراسیاب فرستاد و گفت من از نسل ضحاکم و بنا بر ضرورت با اولاد فرید
 ساخته بودم اکنون بغیر از فرمان برداری اطاعت در نظر ندارم از آن طرف متجمل نزد
 زال فرستاد و در رسیدن ترکان اعمدم نموبالاخره افراسیاب ایران را متصرف و ویران کرد



افسیاب

فصل چهل و چهارم جلوس افراسیاب

افراسیاب بن پشنگ از ترأثر سپهر فریدون بود پس از کشتن نوزنجبال تسخیر ایران از را
 بازندران بری آمد بنای حسه ابی شهره و قتل و غارت را کرد و اتفاقاً فقط و غلا
 بالا گرفت مردم در سختی افتادند کثوا و با قارن مشورت کرده که باید تدبیری نمود
 پهلوانان ایران که در قلعه ساری در حبس اغریث اند را شنود آنگاه با اتفاق با
 افراسیاب طرف شویم پس سولی حرب زبان با نامه محبت انگیز نزد اغریث فرستادند
 که پهلوانان را رها کن و تا بدایرانیان زمین منت خود قرار داده و الا زایل در
 زابستان خداوند سپاه و افسر است و بزرگان ایران مانند خرداد و قارن و کثوا
 و حضرت او حاضرند افراسیاب را بحال خود بگذارند رسول پیش اغریث آمده جواب داد
 افراسیاب مروتند خوبی است مرا یکصد بهتر است که زال بطرف بازندران آید تا
 از ترس یا ملاحظه دوستی افراسیاب ایستادند چون این خبر بکثوا و قارن رسید
 که دست صفهان و بند زال را خبر داده زال کثوا و را با لشکری که بران بطرف افراسیاب فرستاد
 از آن طرف این خبر با اغریث رسید پهلوانان را رها کرده بکثوا و ملحق شد بطرف زابستان آمدند
 زال خوشحالی زیاده کرده احترامات فوق العاده نمود آنگاه عزای شاهزاده نوزد را گرفت

چون خبر رمانی اسرا با فراسیاب سید کوئید اغریث برادر خود را خواست و او را
 کشت و دوازده سال در ایران سلطت کرده آنگه از دست زاب فرار کرد و بتوران
 مولد افراسیاب در ترکستان بود و مورخین در حالات و نسب او اختلاف کرده اند
 و از سلاطین ترکستان دانسته اند مورخین پارسیان معتقد نیستند که او را زاب
 ظلمت کشته است کوئید پس از جنگ با منوچهر کار بصلح انجامید و قرار شد از کنار آب
 جیحون تا باب الا بواب منوچهر سلطنت کند و از ماوراءالنهر و صفیات ترکستان
 تا کنار دیوار چین افراسیاب آنگاه افراسیاب ترکستان رفت و دیگر بشورش
 بایران آمد منوچهر لشکری بفرستاد که رستم دستان بجنگ او فرستاده افراسیاب
 فرار کرده بتوران رفت تا زمان نوذر که مردی سلیم النفس بود مجدداً بایران آمد
 نوذر را بکشت و هفت سال در ایران سلطنت کرد تا ایرانیان از ظلم او ستوه آمدند و
 قارن و کشواد او را بیرون کردند و زاب و کرشاسب بغیر ما فرمانی خود برگزیدند و
 دیگر در زمان یکا و پس بایران آمد رستم از نام آوران بدفع او آمد و او را ستوار
 کرده تا دهنه اخیر در جنگ خوارزم رستم خیلی سختی با او کرده افراسیاب فرار کرد
 بدست کسان کفر و کشته شد افراسیاب از نخیان یونانیان آستیاژ و آزید ماگ نیز کوئید

زب



کراثب

فصل چهل و پنجم زاب

چون افراسیاب مدت دوازده سال در ایران حکمرانی کرد و مردم را با مال غنیمت و قیدی نمود زال و دیگر بزرگان ایران زمین متفق شده که او را از ایران خارج کنند
که مقدم بزرگان ایران بود گفت اول باید از خاندان پشیدادیان کسی را لایق بدست آورد و آنوقت در قلع و قمع افراسیاب اقدام نمود پس زاب بن طحاب را که
بنو چهار داشت اختیار کردند زاب را زراغ و زونیز گفته اند هنگام جلوس شتابان
بود در چهار هزار پانصد و پنجاه و هشت بعد از مہبوط تحت سلطنت نشست و کرشاپ
بن دشمنان را که با او سمت برادرزادگی داشت بوزارت تخت نمود پس
ایران را کرد آورد که با سپاهی عظیم رو با افراسیاب در فارس بود آورد و افراسیاب
از قصد زال و زاب آگاه شد با لشکری مشغول از شمار در مقابل ایشان صف کشید
هفت ماه در جنگ جدال بودند تا آنکه قطی عظیمی در اردوی طرفین افتاد و چارکار
بصالحه انجامید و فرار شد افراسیاب ایران را تسلیم کرده بتوران و داد قبول
کرده روانه توران شد تا وقتیکه یکا و پس بهمان پادشاه نام اوران بهوس گرفت
سودابه دختر او رفت در آنجا اسیر شده افراسیاب بطرف ایران تاخت رستم

آگاه شده از نام آوران برفع او آمده بر او غالب شد افراسیاب شکست خورد
 بتوران منتهی ارگرد و قتیله سپاوش بن یکاوس بواسطه تنهی که سودابه زن یکاوس
 با وزده بود از ایران بتوران رفت افراسیاب دختر خود فرگیتس را بجماله کج
 او در آورده کخسرو از او بوجود آمد بعد افراسیاب بجایت کرمشوز برادر خود از
 سیاهوش بدولت شد و او را بکشت و کخسرو را بعد از آنکه بدرجه رشد رسید گویان
 کورد ز صفائی از ترکستان بایران آورد با مادرش چون فارس رسید یکاوس
 پیر شده بود پادشاهی را بکخسرو واکذار نمود و گویند افراسیاب بدست کخسرو
 کشته شد و او را فرنگیان استیلا گویند باجمله پس از فرار افراسیاب بتوران
 زاب بملکت فارس آمده مبارکی و فیروزی تحت نشست به تعمیر بلدان و آبادی
 پرداخت مدت پنجاه سال بر احوال سلطنت کرد و او را خرمشید ادیان بود

فصل چهل و ششم در احوالات کرشاست بن ربا
 پس از آنکه زاب گذشت کرشاست بنجست جلوس کرد و سیال سلطنت نمود زال و رالاتی سلطنت
 خلفش کرد و بقولی او خرمشیدادی بود و این طبعه و هزار و چهارصد و پنجاه سال سلطنت کرده اند
 و تاریخ ایشان جز بملوک و به صحت مفرد نیست اتفاقاً و این هم به عمل مشبه

فصل چهل و هشتم ایام قمرت

ایام قمرت را بعضی پسیصد و برخی چهارصد سال دانند ابتدایش در انتهای سلطنت فریدون
 و اخلاش بوده تا عهد کیکاووس که اول پادشاه کیان است سلطنت ایران بعد از اخلاش
 فریدون مبرج و مبرج شد در هر طرف مملکت چندین نفر بجای تصرف ایران افتادند و
 اقوام آثوری و کلدانی برای اسیرداد مملکت صغاک از طرف فرات و از طرف کینا
 اقوام افرازاب از آن طرف شاهزادگان جمشیدیان از بیستان و اعیان فریدون
 از کرمان و فارس و مازندران و سایر امرا و سرداران در خیال نگهداری وطن
 افتادند از آنکه هم یکی به نامش جد بخیر و بود که در شوش و ایلام حکومت داشت
 و با آشوریان جنگهای بسیار نمود و تا نزدیکی فلستین تاخت و تاز کرد و دیگر از حکمرانان
 ایلام خودم با توهم میا است و دیگر خامورانی است و دیگر که شاسب که او را کرمان
 یا کرمان گویند که در سمت کرمان و بیستان بواسطه استقلال لوای استیلا بر افرا
 و پای و ام و ثبات فشرده و دیگر حکومت با کوب بود در طرف بلخ و خوارزم که با
 ثبات فشرده و این شاهزاده از نژاد آجامیان بود یعنی یکی از سلاطین آجام که در
 ابتدای ظهور کلدانیان بیستان با دختر کورگنت شاه پیوست یا اسم خود او کورگنت

در آنجا توقف کرد این سلسله از او بوجود آمد و کورنگ مبدل سیمخ است که اصل آن
سیم رنگ است که او را مربی زال گویند و همین قصه را در ماده پنجانش میگویند و دیگر
سام که او را وزیر و جانشین منوچهر دانند و بعضی او را سیم بن بابان گویند که بر تخت
سلطنت نشست و جنگهای بسیار کرد و شصت سال سلطنت نمود و شاید سام زبجان
باشد که از ایران بکنداری نمود و تحریف یا تقریب سیم بن بابان شد و دیگر از موهو اها
ایران قارن است که در نزدیکی ابواز یعنی خوزستان لوای استقلال برافراشت
و اطاعت آشوریان ننمود و نهر کارون منسوب باوست و بعضی گویند در نزدیکی صنها
بوده چه در آنجا محلی است موسوم بکارون و گویند نهر کارون آنجا راه داشته است
و ممکن است محل و مقر آنرا که بلا قرار دهم که جملش کارون بلاست شاید از سلسله
پنجانشی بوده و آنوقت کشواد پسر پنجانش میثو و او در خوزستان و صنهاان حکومت
داشت و یکم نوذر داشت که پسر اسفندیار بود و در جنگ زابل کشته شد و این
شاهزاده از نژاد سهندیون یا منوچهر بوده و دیگر میلا بود که در لارستان
حکومت داشت و اسلام میلا و کرکین با سها آتوری و کلدانی شبیه است
و یسه هومان و روین و تماک و کاموس و جن پسر افراسیاب که همچون بزرگ

و کوه در زوغام باسم آشوری شباهت دارد و دیگر حرز روان بوده که اطراف
 بحر خزر را بنجداری میکردند و آنها را اقوام هزاره گویند که امانی آذربایجان
 نژاد آنهاست و از قدیم با تراک مخمروج و مخلوط شدند و قوی تر از همه ایالت
 لرستان و سیستان بودند که همه اوقات بر دشمن غالب میشدند و شکست میدادند
 این است که داستان بنامش و زال و هفت خوان رستم و اسفندیار که او را
 کهکاش گویند ازین نقطه نشأت نمود و در داستان اغلب لاسیان و زابلان
 را ترجیح دادند چنانچه همه اوقات رستم را بر اسفندیار ترجیح داده اند مشاییرین
 سلسله کرشاست و زال و رستم بوده و چون رستم از همه سرتر بود و او را رستم دستان
 گفتند دستان اسم پدر او نبوده و اغلب مورخین نصف هند و ستان تمام هند
 و پنجاب را ضرایح گذار او دانند چنانچه سفر کرشاب هند و ستان قو قاش را آخذ و
 معرفت این اخبار را از قول افسانه سرایان و بهمانان ضبط شده است و صحیحی
 بواسطه اینکه کتابخانه ایران را سوختند در دست نیست چنانچه اغلب اسم اکمنه را
 با شخاص داده و بعضی دوسه اسم مشابه را یکی دانسته و برخی اشتباه اسمی نموده و پادشاهان
 را سلطان گفته اند و کلیه تاریخ قبل از ساسانیان منشوش و بی اعتبار است چنانچه

کرشاب را کاهی جد سام نریمان و کاهی پادشاه مقتل فرض کرده و در ایام قمریال
 که اور بعضی هجمنش کونید و فرنگیان اکسیند و اند در اطراف ابواز و فارس و
 تحت نشاند زاب و زال و زوز و پراوراد پسته و حال آنکه هر سه نفر یکی بود
 در هر صورت یکی از شاهزادگان آجام بود که در پستان و نیمروز حکومت داشت
 و چندین مرتبه با اقوام آشوری و افرا زاب جنگ کرده و هزار و ایل منوب با او
 چنانچه کابل منوب بکمرنگ است و چون با معنی آب و ایل بعضی شهرات معلوم
 ایرانیان بنا کرده اند و از قرار یک معلوم میشود بعد از پیران فریدون تا زمان
 ارباب پس کرد که اورا کیقباد خواند دولت و مملکت ایران در انقلاب آشوب
 و کفر پادشاه و فرمان فرمای تمام ایران نبود اغلب امرا و شاهزادگان زوز
 طلوع و زوز و غروب میکردند چنانچه بعد از هجمنش که جد کخیر بود باقی پلایین
 آلام تابع تحت نظرهای بابل بودند مستها شاهزادگان پستان و کرمان در مقابل
 یل بنیان کن مقاومت کرده خود داری نمودند و یکی از آنها یک مقاومت کرد
 کرمان بود که در پستان کرشاب منوب با او است و کرمان از بنای اوست و یک
 زوز بود که اورا زاب و زال و غیره نیز گفته اند و زاول (زال) بنام
 با بعد شاهزادگان یز از انجا باری کرد و آنکه کورس کا موزیا و داریوش از ایزد تو سیه کرد و طاعت میداد

فصل چهل و هشتم در احوالات کیان

مادر احوال هر یک از سلاطین کیان اول عتاید عثمان و پس از آن در ذیل آن عتاید فرنگیان و یونانیان را بیان می‌کنیم بدانکه طبقه دوم از سلاطین ایران کیان است که با اسکندر یونانی ده تن بوده و مقصد وی یا مقصد و چاه و دو سال سلطنت کرده اند

اول	کیقباد بن اود بن نوکان بن سوپن بن نوز بن منوچهر	از پاسبان کرد
دویم	کیکاوس بن کیا فوه بن کیقباد	(کی ارشش) سپاه گز از
سیم	کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس	(کور پس کیر) سیر و پس علم
چهارم	لهراسب بن کیار جان بن کمیش بن کاشین بن کیا فوه بن کیقباد	کاشین
پنجم	کشانسب بن لهراسب	ریشناسب
ششم	بهمن بن سفندیار	از ناکر زرنس
هفتم	بهمن بن بهمن	پریزاد
هشتم	دارا بن بهمن	(نوتوتش) باکوش
نهم	دارا بن دارا بن بهمن	(خودشش) داریوش گودان
دهم	اسکندر بن فیثوقس (فیلب یونانی)	آلکساندر

عقیده فرنگیان یونانیان در باب سلاطین کاین

فرنگیان یونانیان مجموع دو طبقه سلاطین مد و پارس را کاین گویند و اسمی آنها بواسطه طول زمان و مرور ایام تحریف و تصحیف گردیده و اغلب ابد و ج شباهت هم چنانچه مورخین ایرانی ذکر می کنند با یکدیگر ندارند و کسیکه شخص رجوع به رد و تاریخ نمیکند بواسطه تباین اختلاف کلی و عدم توافقات و تمیزها مثلا کثیر و سایر و س اعظم چه شباهت و تناسبی از با جمله از تعدد اسمی مفصله و مندرج ذیل اشخاص منصفی که حقیقه از روی کمال وقت و قابل بدانشن و فصدین حقیقت تاریخ از روی معلولات و خبریه محاکمات فلسفیه ناهیه باشند استنباط میکنند که آنچه درین بقوه علمیه و عقیده و مقابله کشف مجهولات تاریخیه را نموده و چنانچه تطبیق و تفسیر اسمی اکنه اشخاص و از تنه ریخیه داده (عجم زنده کردم باین استان) و تا این و هر چه حکایت از مورخین این استدالات منطقیه را نموده و در حقیقت این سائر تاریخ آئینه قصه افسانه اساطیر سلاطین و اختلاف اسمی آنها با تاریخ جلوس سلطنت بمریک قبل از سلاطین

Arbace	کیتباد	۷۵۹ (از پارس کرد)
Odyotès	توس سپند (توس نذر) (درشش)	۷۳۳
Phraorte	فریرز	۶۹۰ (فرارث)
Cyaxare	کیکاخوس (کی ارش)	۶۵۵ (سیاکارث)

آزیدگان (افریسیاب) (استیاز) *Nastage* جلوس قبل ازینا

۵۹۵ *Stehiminda* انتقال سلطنت بد بخاندان تخامنش (اگرین)

۵۳۶ *Cyrus* کیخسرو بن سیاهوش یکاوش (کوروش کبیر) پسر دوش عظم

۵۳۵ *Cambyses* لهراسب (کامبین بن کعبه) کامبیز (کامبوجیا) (کاوش)

۵۲۳ *Smerdis* جاماسب (کوماتای خاصب) (اسمردیس) (باردیا)

۵۲۱ *Darius filis Histaspis* دارا بن کشتاسب بن اسفندیار (داروش پسر هیتاسب) ^{Le magie (1)}

۴۸۵ *Xerxes (1st)* اسفندیار بن اردشیر (زریر) (کزرس پسر داروش)

۴۷۱ *Artaxerxes* بهمن بن اسفندیار (اردشیر درازد) (ارتاکزرس پسر خشایار)

۴۲۴ *Xerxes (2nd)* زریر تانی پسر اردشیر (کزرس دوم)

۴۲۴ *Sogdion* شغاد بن اردشیر (سغدین)

۴۲۳ *Darius (2nd)* دارای دوم (نوتوش) (داروش دوم) (نوتوش) (داراب) (باکوس)

۴۰۴ *Artaxerxes* اردشیر دوم (زراس) (ارتاکزرس پنجم) (دارایسوارشیر اول) ^{Artaxerxes}

۳۶۲ *Ochus* اردشیر سوم (اخنس) (اکون) ^{Monimon}

۳۳۶ *Darius Codoman* دارای سیم (خودنیش) (داروش سیم کون) ⁽³⁾

۳۳۲ *Alexandre* اسکندر (الکساندر) (ارتایخ دنیا قبل ازینا) ^{۳۶۷}

تطبیق اسامی مکهنه

آزنی میسنز (آسیای صغیر)

آسپادانا (معنی جای سواروآ) اصفهان

آبانیاسم قدیم دغستان و شیردانا

آبکاتان اسم قدیم همدان

اکوپس (اکرنس) رود جیحون

آلیا (الیامیس) خورستان لرستان

آند (اندیا) هندوستان

آناطولی (آسیای صغیر)

انظاکیه کبی از شهرهای شام

اوزموزدا آتش پاک نور خدا

اوداژا اهوژ

اودا ارمیا خوارزم

بابین (بابینی) بابل

بابروش (بابل) کلهه

آبکون (آرقانیا) بحر خزر

آبتین اسم پدر فریدون

آباسی (ابازه) طوایف تورانی

آثر پاتینا آذربایجان

آثوریا (آثور) یعنی شرق) اسیری حلیه

آرابیا (عرب) یعنی مغرب) تمام عربستان

آرات کوه ارمنستان نواحی ارسل

آرساکیا (معنی مشغ) اسم شهر ننی

آرمینیا (ارمن) ارمنستان

آزیا (آریو) داری، هرات

آریانایا (آرین) اسم حقیقی ایران قدیم

اریو پس رود هیرمند

آسپا (آزیا) (آثوریا) اناتولی

باکتر (باکتریا) (باکتر)	بلخ	زارانگاه	(زابلستان) بلوچستان
پارث	اسم مملکت اصلی اسکانیان	ساکا (قچاق) (مغولستان) (چین)	خا
پارتوا	هیرکامی	سارد	پای تخت لیدی
بازارکاد	شهرهای فارس پایتخت قدیم	سابری (هیاطله)	سیری
پرس (پارپس)	فارس	سپاردا	(لیدی) دنیوب
پرس میس	اسم قدیم شهر مخر	سلوپیا	(مداین) بابل
پور	بمبور بلوچستان	شوارا	(خوار) وراين
تاتاکوش	(سیری) (گلرستان) آبی	مخای (مخارستان)	ناجیه پوی متعلق به
تاپوری (تاپور)	طبرستان	فینقیه (فینی)	برودت عالی
تارتاری (ایکت)	(مالوک) تاتارستان	نیوپس (نیسوا)	نی نو
تریپی (طربس)	شهریت در شمال افریقا	رینسه	(پارث) پارت
جفر	سمرقند	ماراوا	(هرات) کابل
جیون	آمو دریا	یاکار (سیردریا)	رود سیحون
زاروس (راکز) (راکا)	(آراکان) شهرتبی	یونا (لیسی) (بامنی)	اسپارته



کیقباد (ارباب سرگرد)

فصل چهل و نهم جلوس کیتبا که هر سلسله سلاطین کیان است

کیتبا دما در شروشنک دختر فرما دین جمشید بوده در ^{۳۵۳} چار هزار و پانصد و سی و سه سال بعد از هبوط آدم جلوس نمود لفظ کی بمعنی بزرگ و ملک الملوک است چون این سلسله بزرگترین ملوک عجم بوده اند با ستم آنها کی متصل نموده اند پس از آنکه زاب جهان را دودا گفت بزرگان در انتخاب سلطنت مشورت کردند زال این فال را بنام کیتبا و زوجه مروی بود صاحب کرام اخلاق حمیده و صفات پسندیده قوی القلب شدید بطش ^{الکسان} طلیق اللسان رستم را فرستاده از کوه البرز که معبد او بود آورد و تاج و تخت را داد و بعد از آن کین افراسیاب رستم را سپهسالار نمود با ابطال رجال از قبیل مهرکابی و قارن و کشواد از بلخ حرکت کرده روانه توران شد افراسیاب فوراً در مقابل کیتبا صف آرایی جنگ در گرفت رستم خود را با افراسیاب سانیده کمر او را گرفته این جد کرده تا نزدیک کیتبا که آمد کمر بند پاره شده بر زمین افتاد و فسرار کرد و بعضی را حقیقه بر آن است که خود کیتبا در دین جنگ حاضر نبود با اجماع پس از استخلاص سولان چرب زبان بنزد کیتبا و فرستاد که گوش بحرف پهلوانان نده و عهد نامه منوچهر را خوار شمار و صلح کن هر چه پهلوانان اصرار کردند که دشمن زخمی شده را خف نهند

شاید روزی قوی شود و کینه ورزد مقبول نیفتاد و متدار شد که از لاریجون مهاباد
 ملک سند و پنجاب از آنجا تا قوینیه روم و حدود کرجهستان و آذربایجان متعلق بایران
 باشد و بلاد شرفی تا دیوار چین و رانیان پس از مصالحه لنگریان را با انعام و احسان
 کرده بکار ملک پرداخت تا زمان رحلت او رسید چهار سپه داشت کاوس آتش
 روم آرمین از میان آنها گیک و پس از او اند و مواعظ و بصلح بسیار نمود و سلطنت را
 با و او گذارد و در گذشت شهر بیدان از زبانهای او است بعضی گویند شهر اکباتان
 در دامنه کوه الوند در جنب بیدان احداث کرد

عقاید فرنگیان و یونانیان

کیباد را دیوچوس و اربلس و آرسس نامند هر دو ت موخ یونانی گوید سر سلسله^{کمان}
 چون کار ایران مختل ماند مجلسی کردند مشورت نمودند بتصویب زال کیباد را که
 صاحب مکارم اخلاق حمیده و حصاف عقل بود متفق الکلمه بسلطنت متعجب نمودند
 بعضی کیباد را یکی از رؤسای قبایل پس بعد مداند که بر دیگران غلبه کرده و
 اوقات مساعی حمیده خود را صرف تعمیر و آبادی بلدان دهمشته و بر مختل^{مافوق} سلطنت
 و طمع مملکت گیری و خوریزی گذاشت احوال هر دو ت با فردوسی در احوالات

توافق و مضمی دارد بعلت آنکه از وقایع مناسبه مذکوره در کتب طرفین مطلب بخوبی مستنبط
 میشود شرکاء تان از بنای اوست و او را پسری بود ستمی بغیر ازت یا افراد که فتح ایران
 نمود و او را از سلاطین بدیدادند که بعد از کیتبا دسلطنت کرد و مل غار پس را متحد نمود
 و با بخت انصر حجت کرد گشته شد و اینکه در تواریخ اسمی از او نیست مدت سلطنت او را
 با کیتبا دیکصد و بیست سال گرفته اند و سلطنت خصوصی او را بیست و دو سال نوشته اند
 کیتبا در ارباس کرد و غبار نیز گویند از قبیله بوس در البرز بوده چون تجا و زامیای
 سلاطین آشور را با اقوام خود بی انداز دید در صد و انقراض ایشان افتاد و با ملذیر
 کلدانی و الی شهر بابل که او هم از آشوریان بسته آمده بود متفق شد با استعداد کلی
 سار دانا پال پادشاهی سوم آشور در بقصد و شصت قبل از میلاد منبر کرد
 سار دانا پال بستان خود را در سرای سلطنتی جمع کرد آتش زد و خود و بستگانش یکی
 و خاکستر شد و سلطنت آشوری منقرض شد و سلطنت تیگنیل شد و بعد از ارباس قابل
 بهفت قمت شد بطور ملوک طوایفی پنجاه سال حکمرانی کردند تا آنکه دژ نرس که او را
 پسند گویند (توس نوز) قابل مد را در تحت سلطنت مقدره عظمی در آورد و سلطنت
 او را پنجاه و سه سال دند

بآنچه درین مورد لازم است که شرح در رئیس (توس سپند) و فربرز (فرازنت)
 و اسپتیا (آزیدک) (افراسیاب) را که بواسطه فترت و امتداد ایام دم
 و منوش شده است قدری توضیح داده کشف مجهولات تاریخچه آن عصر را بنمایم
 مورخین ایرانی در رئیس و فرازنت را جزو پهلایین کیان نیادوده و بسلطت آنها قائل
 نشده اند و استیاد را که گمان ماین است که افراسیاب باشد در حداد پادشاهان پیشدادی
 ذکر کرده اند چنانچه اشاره شد و معقاید فسنرنگیان و یونانیان را در باره آنها ذیلاً
 میگذاریم

عقاید فسنرنگیان و یونانیان

قابل هفتگانه بد که اقوام پست (پشت) باشند قریب دوهزار سال قبل از
 میلاد مسیح در کنار یا کسارت و آکو و قین که سیحون و جیحون بوده و آنهارا یون
 سیاه و سفید میگویند در حیمه و چادر زندگی میکردند و بغارت یکدیگر مشغول
 بوده بواسطه صدمات تاتار و سرماهای بینهایت از آنحد و دجلای وطن کرده جمعی کربانی
 (بخ) که بنگاه قدیم و اصلی آنها بوده رفته و اغلب قبایل مطهره به پنجاب هند و بر قند
 و سوال بحر خزر و بحر جان و مازندران و استرآباد و در امین وری و ابله و زوال
 (خوزستان) و کرمان و سیستان آمدند و در ایام فترت در تحت مباحجه و تعدیت

آشوریان و تورانیان بودند مخصوصاً اقوام آشوری از زمان مکیات فلازار تا زمان آشور
پانیپال بر ایران هجوم آورده بیشتر امان آنها را تصرف میکردند و خراج میگرفتند فقط
حکومت بلخ و کرمان و زابل مدافعه میکردند و مغلوب آنها واقع نمیشدند و اغلب ملوک
خویشترستان و لرستان و شوش و ایلام و بابل در تحت استیلای آشوریان بوده
تا در ۷۰۵ قیقا دلسطی از برای آنها تکیل داده و از صدقات اجانب مستخلص شدند

فصل پنجاهم در احوالات نوس سپبد

نوس سپبد (طوس فوذ) که او را در پیش گویند پسر فراز نوس مردی حافل و باطن
بود و در توره او را از کشت و گویند که معنی اربابک زاده است در ۷۱ سلطنت
انتخاب شد و بدو امر قبول سلطنت نمیکرد بآلایه تکلیف مشکله او را قتل قبول کرده و
از برای او در آلبانان قصر مزین که قیقا د بنا کرده بود دست داده و آتش که مخصوصی بنا
نمود و در پی اختلاف کله و نفس قتل قابل مزارانوده همه را متفق وقت واحد نمود و دیگر
از رؤسای قبایل هفت گانه در ادربکی از آن قصرها سپکن داد و هر باره را برنگ ستاد
حال آن قبیله از یکی از غلظات تون نمود و مقرر سلطنت خود را در وسط شهر روی تپه بنام
حصار اول بنید و دیم سپاه یتیم سرخ چهارم زنگاری پنجم نرد و ششم سین

بنیم که مقرر خودش بود و زراعت و نووده از هر قسم شصت و پنجکات بر آنها میسرود و بیست
 اوقات خود را صرف امور ات رعیت میکرد و این پنجکات که مقرر دوی در باره موس
 نوذیر ذکر میکند از قبل کفش زرین در پاتاج مرصع در سرداشت و در عدا دشمنان
 و سپه داران ذکر میکند همین در شش بوده شاهزاده و امیر زاده را چکار با تاج و
 کفش زرین و کوس و پیل و تخت عاج با جلد او اول کسی بود که محاکمات قانونیه را در ایران
 مقرر داشت و احکام زند (زرین و پازند) را بموقع اجرا گذاشت و قوه عالی مقننه
 بجای معان تفویض نمود و در همه محاکم قضات فرستاده و محاکم برقرار نمود
 در زمان کورپس و کا و پس اساس ملک و عدلیه تغییر کرده و صنف قضایا بنا بر
 حکومت اختصاص یافت و در زمان داریوش محاکم قضات بقدر حکام مبدل گردید
 بنای شهر طوس و خراسان را نمود مدت سلطنتش پنجاه سال بود

فصل پنجاه و یکم در احوالات فرا ارت

بعد از در شش فرا ارت پسرش که اسم جدش را داشت جلوس نموده حکومت قرار دادند
 و چون زمین انهرین توسعه داد و قسطنطنیه و سیلیسی را خراج گذار نمود مصریان و عبریان
 در تحت حمایتش بودند و شهر اکباتان را پای تخت بزرگی نمود با آسود و میلی (مختصر)

پادشاه آشور جنگ کرد بخت نصر را و از در حید درآمد که دخترش را بنیم از ملک باو
 بدید بنار ابلح گذاردند و از افریب داد و در رتبه بهمانی دخترش کرده فرا از تن
 نفر مخصوصانش برون اسلحه رفته و او را بکشت و بتولی باو بشیخون زده و او را مستول
 در شاهنامه فریز و سپادش را کینفر خوانده و گاهی هم دوست و هم خواه او دانسته چنانچه
 هر جا طوس سپیداری لشکر را داشته فریز را جانشین او قرار داده پس از کشته
 شدن منسیر بر نزد یک بود ایران را آشوریان تصرف کنند این بود کی ارشش بر
 او را که یونانیان سپا کرار گویند بملطت انتخاب کردند از آن طرف دیملی با الهی فنیسته
 ویلیسی دشامات و اقوام بود که بمنه از تن همی کرده بودند جنگ سختی کرده آخر
 کار بمصاله ختم شد با شرایط بسیار سخت بآنجه پس از مرگ فرا از تن سپا کرار
 بخت نشست

مقصود کلی من بند جستی الامکان مطابق و توافقی بین اسامی اشخاص و اکنه و از سنه تاریخی بود
 موجود بوده چه بسیار اسامی و طایفگی مکرر شده و انتساب آباء و اجداد با سلاف و احباب
 منقو به با اشخاص و اشخاص را اکنه داده اند یا کلی تحریف و تصحیف گردیده چنانچه اشاره شده جنگ کیکه را
 بیکلان و سار و تاخت بیدی را با ساری و آری میفر را با زدران و غیره و غیره اشتباه شده است



بکا و پس (سیاکرزار)

صلح نجاه و دویم در احوالات کیکاوس

کیکاوس را بعضی پسر کیکاو بن کیکاو و اندر ^{۴۰۰۳} چار هزار شصت و
 سال بعد از بهبوط آدم تحت سلطنت جلوس کرد مادرش آفرید دختر کرش اب است کیکا
 مردی خوش صورت و مکتب و جبار و متلون المزاج بود وقتی زن مطربه تعریف آب صفا
 و بهوای مازندران را از برای او کرده عنبرم تنخیر آنجا را نمود و ز زالی مشورت کرد
 صلح ندانست و گفت سلاطین بزرگ ایران تو نیستند با دیوان نمکنند و بیحوق قصد تنخیر
 مازندران را نموده مقبول نیفتد و خواست زال را بجای خود گذارد و زال قبول نکرد
 میلاد را بجای خود گذارده روانه شد خبر پادشاه مازندران دادند استعانت از او
 سفید که ظاهرا یکی از پهلوانان یا امرای آن صفات بوده بت جنگ کردند شکست خورد
 درین بین خوف کئی شد کیکاوس با اغلب از لشکریان و پهلوانان پسر شد این خبر
 رسید عالم بخش تیره و تار شد رستم را فرستاد و یوسفید را کشت پادشاه را خلاص
 کرد و هفت هفت خوان و همرای رستم از قیل کشن شیر و آرد و وزن چاد و و آرد
 و دیوسفید که کلام متعلق باستخلاص کیکاوس میباشد در شاهنامه مشروحاً مندرج است
 باجمه کا و پس پهلوانان را خلاص کرده بالاتفاق با پادشاه مازندران جنگ کرد

اور اکشند و ملک و راجز و ملک ایران نموده بعد از فراغت از جنگ کا و پس ^{صحت}
 بفارس نمود و رستم را بواسطه این خدمت در دست راست خود بکمری زرین ^{جلیس} آویخت
 و فرمود پس از چندی قصد گرفتن نام آوران که بعضی عربستان و برخی ^{معد} مین گویند فرمود
 هر چه سران سپاه مانعت کردند که مین قابل این نیست که بنفسه پادشاه حرکت فرماید
 نیتا پادشاه روانه نام آوران شد پادشاه نام آوران استعداد از مصر و ریز ^{معاشرت} نمود
 و آمدند کا و پس بر آنها غلبه کردند و ناچار از راه حبله کا و س و لشکرانش را ^{ظنیف} بکشتید
 و کا و س را بجزا و جت و دختر خود سودابه که کمال و جاهت را داشته نوید داد کا و س
 بشوق سودابه دعوت او را اجابت نمود پادشاه نام آوران در کمال سختی کا و پس
 و لشکریان او را محبوس ساخت این خبر برستم رسید از سیستان حرکت کرده به نام ^{آوران}
 آمد چون پادشاه نام آوران استعداد و مقابله و مقاتله با رستم را ندانست از سلطان
 مصر و بربر استعداد و جسته با رستم جنگیده کشته شد و بقولی کا و س و پهلوانان را خدمت
 رستم کیل داشته و دختر خود سودابه را با بختل زیاد و طرتم خدمت کا و س روانه داشت
 و آن وقت که قفاری و حبس کا و س افراسیاب از توران حرکت کرده بود کا و س
 با تفاق پادشاه نام آوران بمحکم افراسیاب روانه شدند افراسیاب فرار کرد

بتوران رفت باجمله روزی رستم در اطراف سمکان که یکی از شهرهای طاهریستان است
 بهوایی نگار عبور میکرد و خواب شداسب او را بردند بهوایی اسب بخانه حاکم طاهریستان
 رفته حاکم ضیافت تمام از او نموده تمیینه دختر خود را که کمال و جاهت را داشت
 باو داد رستم با او هم بستر شد باز و بندی باو داد که اگر پسند شود بر بازوی او بند
 و اگر دختر شود بر کبویش پس از چندی از تمیینه سهراب متولد شد بجهت رشد و پرورش
 تمین روزی باو گفت من کاوس و افراسیاب را میکشم سلطنت را برستم پدرم
 خبر دلاوری سهراب با افراسیاب رسید هومان و یسه را فرستاد و او را با خاتم
 و افضل خوشدل کرده با جمعی از حنیسیها و راجینک رستم فرستاد که شناخته او را
 بجهت سهراب و آنه ایران شد در بین راه با هجر نام پهلوان ایرانی جنگ کرد و او را
 مغلوب ساخت مزاجت و خمرش را به سهراب تحلیف کرد چون بقلعه رفت گفت
 ایرانیان را با توراتیان وصلت حرام است باجمله خبر و رود سهراب را کاوس داد
 کاوس بجهت کیور از رستم فرستاد رستم بواسطه اشتغال عیش و دیوار و شد کاوس
 حکم قتل او و او هر یک از پهلوانان که نزدیک شد ندیکت حمله بر زمین زد و اسب خود را
 سوار شده بطرف بیستان رفت کاوس پس نادم و پشیمان گردید که در زار محنمی

از دانشندان لطیف رستم فرستاد و او را آوردند از حسوت فطری طبع خود معذرت خواست
 سپاهی عظیم از راجه در برابر تورانیان فرستاد و سهراب بر رستم پیغام داد و با هم جنگ
 کنیم و دو کنگر را در اضطراب نداریم رستم قبول کرده آنروز را تا شام در هم آویخته
 نیافتند روز دیگر سهراب رستم را بر زمین درخواست و او را بجنگ رستم گفت کشتی
 دفعه اول کشتن رستم نیست روز دیگر رستم سهراب را بر زمین زد و فرار پهلوی او را
 سهراب گفت اگر رستم پدر من بداند خون مرا از تو پستاند رستم خشمش باز و بلند
 کرد میان چاک و خاک صحرار را بر سر و صورت خود ریخت سهراب وصیت کرد که
 توران را که بهوای من آمده اند بسلامت روان توران کن رستم نقش سهراب را
 برداشته بستان روان شد زال بسیار کریمت رود و به خاک بر سر کرد و این
 به تهنیت داشت و رستم جمعی را برداشته بخونخواهی پسرش نزد رستم آمده چشمش که رستم
 افتاد دست بخیج کرده زال او را گرفته بعد از یکماه سوگواری بار رستم هم بکعبه
 فرامرز احاطه شد باری این عزم از دل ایرانیان زایل نشده بود که عزای سیا
 مزید بر علت شده خاک میاه بر سر ایرانیان نمود تفصیل سپاوش اینکه کر پیروز
 برادر افرا سپاه شبی درستی غم کشتن دختر خود نمود و دختر فرار کرده بطهارستان

رفت روزی طو پس کو در زردشکارگاه بوده دختر را دیده پس استنار از حال او
 دانستند که نسب بفریدون دارد او را نزد کاو پس آورده کاو سبب حال و کمال او را
 شیفته شد بجهاله کالج در آورد و حاضر شد سپاوش از او متولد گردید او را بر تنم سپرد
 در سن بلوغ تمام صفات نرمی و برمی را متصف شد و در رعنائی و زیبایی بی بدیل بود
 سودابه عاشق جمال او گردید الهار وصل نمود قبول نکرد هر چه اصرار کرد مفید نتایج
 سودابه او را پیش پدر متمم ساخت که سپاوش را با من سرخیانت است و قصد ناس
 من را دارد و کاو سوار وطن پدر او گردید و دیگر او را با یکی از خواین حسد متمم سخت
 سیاه و شازین برانست فتنه جانان آن عصر در آتش رفت که همه جا معمول بود سالم
 درآمد درین ضمن خبر حمله آوردن افراسیاب را با کاو شنید و ندانست که از حیون گذر کرده و
 مقصوف شده کاو پس خواست مصمم جنگ شود سپاوش بملاحظه دوری از درگاه
 ملکش شد که این جنگ را بعهده او گذارد کاو پس قبول کرده بار پشم روانه توران
 شدند افراسیاب بای سکر ایران را ملاحظه کرده بواسطه خواب بولناکی که
 دیده بود مایل بجنگ نشد که پیوز را با نامه بمجه صلح نزد سپاوش فرستاد و تنم شرف
 سخت افتاد که من جمله تسلیم بخار او سمرقند و چاچ و سنجاب بایران و صد تن از لشکرا

سلطنت و اعیان بعنوان ضمانت کرسیوز مراجعت کرده نزد افراسیاب تفصیل را
 گفت افراسیاب با چار رضا و او طرفین عقد مصالحه بستند و تفصیل را سیاوش برض
 کیکاوس رسانیده رضا نداد و متغیر شده که کار را که با کودک گذاردند این عاقبت
 و خیم را و ارد پس نوشت که امارت لشکر را بطو پس گذارده خودش بدرگاه حاکم
 آتش غضب سیاوش شعله ور شده بپناه افراسیاب ملحق شد افراسیاب مقدم او را
 مبارک شمرده استقبال نمود و ارد ترکستان شد دختر پیران و دیه را تزیین کرد و بزر
 چندی دختر خود فرکیس را با و داد و ممالک چین را بجهاز فرکیس با و داد و اکلان نمود
 او شهر گنگ را بنا کرد و از مکارم اخلاق او تمام خلق شقیفه او شدند امر او بروی
 بردند بخصوص کرسیوز او را پیش افراسیاب متمم کرده و مردم را با خود همراه نمود
 و با افراسیاب شتبه کردند که عنقریب سلطنت با و داد منوچهر قتل شود افراسیاب را
 نمیدانست همان را بگشود چون امر را با افراسیاب شتبه کردند حکم داد کرسیوز را و او را
 در طشت سیریدخواست فرکیس را بگشود که از او پیری بعمل نیاید تا خون پدر خود را بخور
 پیران و دیه التماس استبداد نمود که او را نجات دهد افراسیاب متمسک او را قبول
 کرد حکم کرد بعد از وضع حمل اگر پسر باشد او را بگشود بگام وضع حمل رسید پیری

متولد شد اورا رحم آمد که طفل را بکشد پس او را کبوتر و کداز و بوشبمان در ظاهر داد
 که در صحراندازند و در باطن تربیتی که لایق حال او بود مقرر داشت بعضی را عقیقه است که
 خبر زنده بودن سپاوش با فراسیاب رسید او را از پیران طلب کرد پس آن
 بسیاوش تلقین کرد که مثل سها و دیوانخان جواب سوال کن او نیز چنان کرد
 افراسیاب از کشتن مضرف کردند با جمله خبر قتل سپاوش با پیران رسید شورش
 عظیم افکند کاوس رستم را برای جنگ با افراسیاب طلب کرد رستم در پاسخ گفت
 حقیقت قاتل سپاوش سودابه است تا شاه او را بقتل رساند حاضر شوم کاوس حکم
 کرد تا سودابه را بقتل رسانند پس از آن رستم با لشکر عظیمی بهرواری ضرامرز
 پسرش روانه توران شد افراسیاب با لشکر بیاری بجنگ پرداخت تا مقابله
 نیاورده فرار کرده رستم مالک او را متصرف شد با غنائم زیاد بخدمت کاوس
 آمده و بقولی شصت سال در آنجا حکمرانی کرد بعد فرامرز پسرش را جای خود گذاشت
 و بخدمت کاوس آمده و از آنجا اجازه حاصل کرده بزمایستان رفت یکاوس
 کیون که در زرا بطلب کبوتر و فرستادند تا در ترکستان بود تا او را در مرغزاری
 دیده از وجبات حال او را شناخت با اتفاق او نزد فرنگیس رفت با اتفاق او

ایران شدند این خبر پیران می رسید که کیو از اصفهان آمده کخیر و را برده پیران
جمعی را روانه کرده کیو ایشان را متفرق نمود خود پیران در قاقب ایشان آمده کیو
با او جنگ کرده پیران را گرفته نزد کخیر و آورد خواست بکشد کخیر و گفت پیران
زیاد خدمت کرده و بسیار وقت مرا از مرگ نجات داده با بجمه دست او را
بسته روانه توران کردند و خودشان بشتاب از حیون عبور کرده با ایران وارد شدند
کیکا و پس آمدند خبر برستم بردند با شادی شغف و تحت هدایای زیاد خدمت کخیر
آمده مردم ایران بنای شادی را نهادند کا و پس تاج و تحت را بکخیر و گذاشت
همه امرا و اعیان را با طاعت او امر فرمود همه قبول کردند جز طو پس نو ذقبیل که
در گفتگو شدند چرا پسر خود را که زارده و نبیره خود را سلطنت داده بالاخره قرار شد
هر دو را بجنگ یو با فرستند و بتولی بفتح قلعه اردیل بر که ام فتح کردند سلطنت را
لایق باشند کخیر و فتح کرده مراجعت نمود کیون کو در زر اسپهسالار کرده و پسر
عظیم شد کیکا و پس یکصد و پنجاه سال سلطنت نمود حضرت داود و سلیمان و لقمان و حضرت
اناخته فرمیان یونانیان در حق کیکا و پس (که در شش)

بعد از فراغ عورت بنا بر تازیانچ هر دوت سیاه کز از که بر تخت سلطنت جلوس کرد

مطابق بوده باشد قبل از میلاد مسیح پس از جلوس تمام امالی ایران را حکم کرد بسوگاری
 پدرش سیاه پوشیده و بر جای شش اکتان را بقبر اندود کرد و این سیاه پوشی را
 سیاهش نامیدند سیاهکاری سال در تقیضات قوامی حکمیه است تمام وجد وانی نمود
 اوقانی که ترکان از طرف شرق بایران هجوم آورده و به اناطولی (آسیای صغیر)
 داخل شدند از طرفی هم تار و تار مصر رفت مصر بیا تحت و هدایا از در صلح و صلح
 در آمده آنها را عودت دادند بطرف سوریه رفت تا هشت سال آن قوم وحشی از طرف
 شامات مدی و سوریه و بلخ و خراسان و قفقازیه را تصرف بودند سپاه کز اربابان
 جنگ کرده در دفعه اول شکست خورده در ثانی بر آنها غلبه کرده بهزیمت داد و در دفعه
 استیلای ترکان دولت کیدنی و آرا را بر سر برداشتند ترکان هم در تحت حمایت
 دولت حیم و مقتدریدی بر هر طرف تاخت و تاز میگردند پادشاه کیدنی در آن زمان
 آیات بود و پای تخت میدی شمس سار و آیات بیاری از قطعات یونان را بر خود
 ملک خود کرده بود سپاه کز اربابان بهزیمت ترکان با پادشاه بابل نابو پول سار
 اتفاق کرده با آشوریان و نینوا بجنگ پرداخت در اثنای جنگ شنید اقوام
 انکشت از مشرق ایران هجوم آوردند عطف غنای بجانب ایران نموده آنها را قتل و غنای

کرد مجده را بجا حصار برداخت پادشاه نینوا را که پسر آشور و پیل بود محاصره نمود
 و حکم داد آب و جلدر از حصار شهر بسته از مجرای آب قشون داخل شهر شدند آشور و پیل
 همان اکو پس نورانی است که در جنگ نوند بدست رستم گشته شد این خرابی نینوا
 بعینه کاری بود که آر با پس نمود باین جهت ارشس ابضی با کیتبا و مشتبه داشته اند و باره
 ارشس را پسر کیتبا و اند پس از گودن شهر ارشس حکم داد شهر را آتش زده و دیران
 ساختند و آن سلطنت بزرگ را نابود کرد و بعد از آن رهام کو در زرا به فستیس مشات
 فرستاده آنها را هم متصرف شده عطف عنان بجانب بیدی نمود ترکان را از آیات
 پادشاه بیدی خواست استنای کرد شروع بجنگ شد تا بجمال این جنگ طول کشید آخر
 الامر در انجای جنگ کوف گلی شد که یکدیگر را نمیدیدند سپاهیان گمان کردند از رفتن
 خوزیری دچار باشند و خداوند بر ایشان غضب کرده و لشکر یا کز ارکان کردند که آیات
 ایشان را محسوسه و نمودند چنانچه منبر دوسی در جنگ بهامون این کوف را جادو شدند
 و دو طرف دست از جنگ کشیده بنار ابر صلح گدازدند و رکت بازوان خود را دو پادشاه
 کشوده از خون یکدیگر نمیداد تا خون بست شد و دختر سپاهیا کز ار را به پسر آیات داده و دختر
 آیات را به پسر سپاهیا کز ار که موسوم بود به آزیه ها که تزویج نمودند و ارکان معا به مشتبه

و اسپتوار گردید و دایران بعد از محاربه مازندران آفرینان از قتل ابرام
 (رودانیس) تاسپند و پنجاب و اردوجله بفسد او تا بحر سفید بود این محاربه مازندران
 بود بلکه در آری میتر (اسپسای صغیر) بود اشتباه اسپس شده است
 گلکان دسار و دساری خوانده اند و اینکه در شاهنامه گاهی یکا و پس برابر یکقا و
 و گاه کی ارش برابر یکا و پس ذکر میکنند و ابدا اسپم او را در شمار پهلایین نیاورد
 نیز اشتباه بوده چه کی لقب مخصوص پادشاهان است چنانچه کشف زوین و تحت عاج و گنجی
 مدت سلطنت یکقا و یکا و پس را دویست و پنجاه سال نوشته افلاک در این مدت باید چند
 نفر سلطنت کرده باشند چنانچه در هشتصد سال تمام جنگهای اقوام تا تارا را با فراسپاس
 نسبت میدهند و اف و طرف ایشان را ارپستم زال و اند و سترق نگذاشته اند که آیا کجی
 کین پدر را از تورانیان خواست یا یکا و پس کین پدر را

آناطولی را بواسطه پیچ و خمی که دارد مازندران میگفتند و دیدی اسپم کی از طوایف
 آفرین است که در آناطولی سکونت داشتند و انالی آنجا بر دو قسم بودند سوای بعضی
 یونانیان که در آنجا آمده بودند انالی پشت و کابا و پس و سیلیسی و پامنیلی (تروا)
 و پامپس و تراپسیا و قیریری نیز از آنها میباشند

و از وقایع اتفاقیه از قبیل جنگ با مینا ملی مدیا و لیدی و کوف شس و بختی زایل شد
 نور او و کورشیدن لشکر و اسیر شدن پادشاه و حبس او با سپاهش بدست پادشاه
 هم آوران و سپهتلا و محاصره نینوا و مرزاجت پادشاه با دختر پادشاه لیدی که بر
 نقل میکند با قول فردوسی که این وقایع را نسبت بکا و پس میداد توافقی دارد و چنان
 متعاقب میشود که سیاه کرازس همان یککا و پس است چنانچه بابایان متفق گشته در
 یکزار و دویست و هشت قبل از میلاد نینوا را با خاک یکسان نمود و ممالک
 را تاراج داد و رود حالسیر که نهر قبل ایرماق باشد وسعت داد و بین قه رستم
 که باز نذران را فتح کرد و کا و پس را از حبس خلاص نمود و حد ملک را تا رود هلس
 وسعت داد کا و پس را اسپتیا نیز گفته اند و اسپتیا بمعنی اردو است و این نظرا
 بطور لقب باین سلسله داده اند یککا و پس را کی ارش و آزیه پاک نیز گویند و تمام اوقات
 خود را صرف تنظیم لشکر کرده مصر را از تهاجم ترکان خلاص نموده و پس از آن سوریه و بلخ و
 و قضا را متصرف شد اقوام اسکیت را منظم ساخت با تفاق نابولان ناصر آید و جدا
 بر روی پادشاه نینوا که حصار می شده بود بسته شهر را آتش زده و متصرف شد
 در جنگ با لیدی و کوف کلی شد. االی لیدی سحر و سحره پنداشته صلح کرد

فصل پنجاه و سیم پادشاهی آریه‌هاک (آپنیاز)

پس از کی ارش آزی دهاک (آپنیاز) (افراسیاب) جلوس کرد مردی
 سکاروند خود عالم و پستکار بود در زمان آریه‌هاک سلف از خاندان بدقت فارس
 خاندان پناش (اکسند) انتقال یافت که از نژاد خوشتره بودند و آریه‌هاک
 آخر عمر نزد کخمر و در کال احرام بسر برد چنانچه عید بعضی بر این است که یکا و پس
 کخمر و در زمان حیات سلف را بفره خود واکذا رده و خودش در کار کخمر و سیر
 تا برد و چون موزین ایرانی از نام تسیدی و مدی و بابل و آشور و قلام مطلع بود
 کلیه وقایع را در تحت نام شام و روم و ایران و توران ذکر میکنند باین جای
 قنبر نیست بعد از پامی تخت افراسیاب و پادشاه مدی سلطان توران مبدل
 شود خاصه که اقوام کلدانی را تورانی می‌نامیدند در تحت اقدار آریه‌هاک و غلب
 پامی تخت ایران در آن اوقات خراسان و افغانستان بود و وقایع کناره‌نفرات را
 بر دو چون بسته اند چه در آن زمان مملکت عظیم و آبادانی جسمه در کناره‌نفرات بود
 و دریای سیاه و منید بود و مملکت شام و آشور و کله و فنیقیه و یلسی و الایان
 و لیدی و ارمنستان و غیره در آن عهد وجود که اکنون متاثر نظم خلیفه و مظاهر

باجمه توران که مؤرخین ایرانی میگویند غالباً آشور است و نوشته است و اینکه
 فردوسی گفته درفش سپند توران نمک سپاه و شکل اردشاه بوده دلالت کلی دارد
 بجهت اینکه آشوریان در آن زمان مار پرست بودند و علامت آنها سپاه و مصور
 شکل اردشاه میگردند که بزرگ ماران و خدای بزرگ آنها بوده چنانچه در باب
 ضحاک ذکر شد بواسطه فرات و معدوم شدن تاریخها افسانهای بسیار و لطیف
 بی اصل میبار نوشته اند مثلاً آریه نامک را گاهی کا و پس گفته اند و کخیر و رایا کلا
 و نویس را در عدد سپه دارش ذکر کرده و نسیر بر نه در شمار سلاطین نیادرد
 و بعضی سلاطین را پهلوان دانسته منجمه کرسیوز را برابر افراسیاب موهوم و
 سیا پوش را سیا دوش خلاصه محصور شدن لشکر ایران در گوه جهان و همان
 جنگ سیا کرار است با ترککان (سیت نام) که او محصور شد جنگ رستم
 با هفت کرد در خاک توران هفت سردار قبایل بد بخشنه بایل بوده زیرا که کرد
 با کرده به شباهت کلی دارد چنانچه فردوسی بنظم آورده که فوندر نیز گفته است
 (بجائی کجا نام آن بد نهند) و آنجا را شکارگاه افراسیاب تصور کرد
 آیات هم اولاد پادشاهان و نذران است و ساردهان ساری است و کور

شدن لشکر که حل بحر و جادویی کردند همان کوفی است که در انانی جنگ افتاد
افتاده و خورون خون دیوسفید همان خورون دوداد شاه خون بازوی یکدیگر است
باجه پس از استیلا سلطنت مدی با بخاندان بخامش انتقال یافت بخامش یکی
از سلاطین الام است که قبل از سیرئوس (کجیخرو) از الام تا فلسطین را متصرف
بود چنانچه داریوش در کتیبه بیستون بخط میخی جاری نموده است که ما از سلسله بخامش
اکنید هستیم و نه نفر قبل از من در الام پادشاهی داشته و از اهل فارس بوده اند و با
تخت آنها پاراکاد بوده و اغلب ایل سوز (شوش) و الام بخش کلانی و تورانی
اختلاط و آمیزاج داشتند باین واسطه در نسب کجیخرو و بعضی از سلاطین بواسطه کتیفات
جدیده و عتیقیات اخیره باعث اختلاف شده است چنانچه در دو هزار و سی سال قبل
از میلاد محتمل نانا را با بعضی علائم و آثار دیگر را بدست آورده که بسیاری از مجهولات
تاریخ را معلوم نموده و در زمان آشور پاناپال آن مجسمه را از شوش بابل برده و
که در لاونته را اول پادشاه الام دانند که در ششده قبل از میلاد حکمرانی داشته و
که در لاعم هم از ایشان بوده و اغلب تا کلاه و بابل و نینوا و فلسطین را متصرف بودند چنانچه
مشروحاً در جای خود بیان شده است

انتقال سلطنت بجا نوا ده بھائی منشی



کیمبرو (میر حسن علی)

صلح سیاه و چهارم در احوالات کخسرو

کخسرو بن سیاوش یکاوس در چهار هزار و هفتصد و پینده سال بعد از بهبوط جلوس فرمود
بغرم خونخواهی پدرش بنکر نموده علم کاویان را بگوید و دوطوس را سردار مقدمه
کرده با کستم و کرکین و لشکر عظیمی بجنگ افزا سپای وانه داشت و در ضمن غارت
کرد که سیاوش از دختر پیران و یه پیری دارد موسوم بفرود او را بشناسید
با او جنگ نمود و در خراسان حکومت داشت در کلات جی جرم که موسوم است
بکلات نادری او با لشکر ایران در آویخت پهلوانان او را شناختند جنگ کردند و
بر او حمله برد و او را هلاک کرده قلعه او را غارت کردند و حوالی کلات نران دیر
بالشکر ایران جنگ کرده جمعی را کشت و مابقی را متفرق کرد کخسرو از این شکست
محبوس و محل عتاب و خطاب ساخت که باده خوردن برادر مرا کشتی و لشکر را
و چار هلاکت کردی بالجملة مقدمه را بفریزد و پیران او را هم شکست داد و لشکر او را
کو در زروانه کرد و هفتاد نفر از فرزندان و منه زنده زادگان او را کشت و متفرق کرد
کخسرو پهلوانان را در درگاه از شدت غضب راه انداد بعد از چندی شتابت
رستم ایشان را بحضور خواسته نوازش کرده مجدداً طوس را سردار لشکر نمود

با سپاهی عظیم بجنگ روانه داشت در طارستان که پیچیده فرسنی بلخ است جنگ
 در گرفت لشکر ایران شکست خورد و در قلعه جبال هماون محصور شدند کخیسر و ناچار رستم را
 روانه داشت از آنطرف از فراسپیاب از پادشاه چین بخدمت درخواست سپاهی
 از چین و همد با و ملحق شد و کاموس اسکوبوس هم از سقلاب ماوراالنهر بمعاونت
 از فراسپیاب بسند دریا و بالسر بطرف محصورینی که در قلعه هماون بوده متوجه گردیدند
 از دور زیات لشکر ایران نمایان شد و مرده و زخمی را با ایشان دادند که ناکام
 فریزوار در دو در حله اول رستم کاموس اسکوبوس را با تیر هلاک کرد و روز بعد
 هینگ دانگ را با کمند گرفت لشکر ترکان هزیمت کرد و ملک چین اسپر شد از فراسپیاب
 فرار کرده پای تخت رفت فتح پای تخت بملاحظه رسیدن پولاد و نذرتوق افتاد
 رستم او را کشته از فراسپیاب متواری گردید رستم مملکت او را متصرف شد و شیرین
 پسر کیوراکه عاشق منیره دختر از فراسپیاب شده بود از حبس خلاص گرد و نزد کخیسر
 با اتفاق ملک چین با غنایم بسیار فرستاد و غنایم بسیار هم نصیب لشکر ایران گردید
 از آنطرف از فراسپیاب از دانگ و دانگ پسر پادشاه چین مدد خواسته بمعاونت
 با سپاه عظیمی بالسر ایران مجدد اً مقابل شد شکست خورده فرار کرد و جان سلاب

پس از آنکه کخسرو از فتح توران آسوده شد بالسر عظمی قصد تنخیر بابل نمود و راهم در بخت نصیر
 چاره ندید از در صلح در آمده و طبع او را کخسرو کردید و باج گذار شد و حکم کخسرو
 زیاد دیوان رفته کاری نتوانست بکند مقدونیه را متصرف گردید و باج گذار ایران
 نمود بخدمت کخسرو آمده مورد الطاف خسروانه شد مراجعت نمود با بجمه افراسیاب
 از آن طرف مراجعت کرده پای تخت خود را متصرف شد و لشکری فراهم کرده باقی
 برزو پسر سهراب که نوه رستم بود و مادر او از ترپس نام و نشان او را ملکه بود
 بلوغ رسیده دلاوری دلیر شده بود از شجاعت قوت بازوی او با فراسیاب
 مرده داده بودند او را بشرفیات خسروانی خوشدل کرده با سپاه بجنگ رستم
 چون خبر کخسرو رسید با سپاه عظمی وارد طخارستان شد و لشکر در هم آورد و بخت نمود
 و فریرز را برزو با کند کرفته نزد افراسیاب برده حکم بحسب آنها نمود رستم با کستم
 شب رفته آنها را خلاص کردند روز دیگر برزو با رستم مقابل شد جمعی زیاد از طرفین
 کشته شدند برزو کزلی بر شانه رستم زد که خورد شد رستم بجنگ را برزو دیگر
 مقرر داشت که درین بین فرامرز از سیستان رسید با برزو مقابل شد از قضا
 اسب برزو سوراخی رفته فرامرز او را با کند گرفت فردا بجنگ سخت شد افراسیاب

فرا کرده ایرانیان فتح کردند و غنایم بسیار بردند برزوراهیم مجوسا بمستان فرود
 مادرش خبر بمستان فقه او را خلاص کرد در بین راه رستم او را شناخت جنگ
 کرده بر برزو غالب شد خواست او را بکشد مادرش فریاد زد که این پسر هراب است
 رستم سر و چشم او را بوسید با اتفاق روانه بمستان شدند از شنیدن این خبر کهنیز و
 خوشحال گردیده از آن طرف افراسیاب لشکری تهمه کرده حمله بمستان برد زال و
 ورستم با او در جنگ شدند خبر کهنیز و رستم فوراً کهنیز لشکر کرده بگمت ایشان وارد
 مشغول جنگ شدند افراسیاب کهنیز و را بمبارزت طلبید او را مانع شدند و
 افراسیاب از جان خود سیر شده و بقولی کهنیز و افراسیاب بمبارزت خواست
 پهلوانان او را مانع شدند برزو و جنگ افراسیاب رفته افراسیاب نامزد گفت
 که تو کفران نعمت مرا کردی برزو و افراسیاب با یکدیگر فتنه ترکان اجتماع نموده
 کردند ایرانیان غلبه کردند افراسیاب فرا کرد و غنایم بسیار دجار لشکر ایران شد
 این جنگ در پستان بود رستم و زال ضیافت برزکی از کهنیز و لشکریان کرد
 بعد برض رسانید که من پسر شده ام اجازه فرمائید در خانه بوده و عزت گذرانم
 فرزند و سیره او برزو بجای او در رکاب باشند ملتس او با جایت مقرون شد

کبخی و غنایم بسیار بشکر تقسیم کرده مراجعت نمود از آن طرف افرا سپای اردکان
 پادشاه چین مدد خواسته لشکر زیادی بگمت رسید از اطراف هم تمیز لشکر نمود پیران
 تاخت خبر کبخی و رسید فوراً لشکر عظیمی مهیا کرده و از هند و پستان که ملوک طوایف
 بود و ظاهراً فرامرز از طرف کبخی و در آنجا حکمرانی میکرد و گمت خواسته لشکری عظیم
 به پنجاب آمده برستم ملحق شده کبخی و پسید هزار لشکر با تفاق لهراسب و کوردریز
 و کبستم و فریز و زور نام و کراره و فرهاد و شصت و فیل جنگی روانه جنگ کرد و در جنگ
 لشکر افرا سپای کیور برای صلح فرستاد که زیاده از این خون مردم سیکناه برآ
 پیران در تفسیل را بعضی افرا سپای ساند قبول کرده جنگ در گرفت و مقابل
 از لشکر ترکان کشته شد تفسیل را با افرا سپای اطلاع دادند لشکری بگمت فرستاد
 جنگ سخت شد پیران بکود در پیغام داد خون مردم را چرا ناحق افتد بر بریزیم یا
 من با تو در جنگ شوم تا مردم خلاص شوند روان سپاوش رازان چه سود
 که از بوم توران بر آری تو و دود کور در قبول کرده در هم آویختند اسب پیران
 از پا درآمد کور در زیری از برای پیران انداخت بر قلب او خورده بپاک شد
 کور در با تمام خون سپاوش و همشاندن فرزند و فرزند زادگان خودش

کفی از خون پیران خورده نظر بمقامات او سرش را جدا نکرد جسد او را محترمانه بکفن
 آورد کینخسرو بلا حظه سوابق ایام و حقوق او جسدش را در کمال احترام بجاک سپرد
 با بجه کینخسرو فرصت را از دست نداده از حیون عبور کرده سپهر قد و بجا را رار
 شد حمله بر لشکر ترکان برده لشکر توران کفن بگردن کرده امان خواستند خبر با فرستاد
 رسید شیده سپهر خود را با صد هزار لشکر و جن سپهر کوچک خود را با صد هزار سوار
 چینی و جمعی از خلق و تا مار با کر پیوز بنگ فرستاد و قراخان سپهر بزرگ خود را
 با جمعی پست و آن لشکر قرار داد خبر کینخسرو رسید گفت افراسیاب تا جان بدن
 دار آسوده نخواهد شد فرستاد از کابل و خاور و هند و مین لشکر عظیمی تجنیز کرده
 دو لشکر مقابل شدند اول شیده میدان آمده کینخسرو را طلب کرد هر چه کینخسرو را حاکم
 کردند فایده نکرد بر شیده حمله کرده با نیزه و شمشیر کار ساخته نشد هر دو پاینده
 کینخسرو و پهلویش را بشکافت و نش او را بآئین سلاطین در لشکرگاه خود دفن کرد
 روز دیگر با صد هزار نفر از طرفین کشته شد و سی هزار نفر اسپهر کرد و دایران
 غالب شده افراسیاب از حیون فرار کرد بتوران رفت ایرانیان غنایم بسیار
 بدست آورده کینخسرو او را تعاقب کرده در حوالی کنگ با و رسید مله گرفت

افراسیاب بقلعہ محض شد با محنتی دہل شدند فرار کرده بترکستان رفت لشکری جمعی
نصف شب بر لشکر کخیمر و شیون دو چار پرستم شد جمعی کشته شدند افراسیاب فرار کرد
لشکر توران کفن کردند و امان خواستند آنها را زہنار دادند خبر فرار افراسیاب
پادشاہ چین رسید ہراسناک شدہ عرضہ اہلار عجز و زاری با تہفہ بدایا بدگما
کخیمر و فرستاد و از کردہ خود اہلار پشیمان نمود کخیمر و اورا رعایت کردہ

افراسیاب چون چین رسید اورا بیرون کردند از بحر خزر بسیر یہ رفتہ در غاری
مخفی شد کخیمر و با غنایم بسیار مراجعت کرد در درگاہ کاوس در اصطخر مشرف شد و
خوشحال و پیش بجال سپر روشن کردید باین سکرانہ روانہ آتشکدہ شد ہوم نام
احقاد فریدون افراسیاب را در غار دیدخواست اورا دستگیر کند فرار کردہ
در کوئہ مخفی شد کہو در زکہ در سکا را کہ بود خبر افراسیاب را دادند نقص کرد او را
دستگیر نمودہ بدرگاہ کخیمر و آورد کخیمر و گفت ای مرد تباہ کار خون سیاوش را
بناحق ریختی و نصف خلق جہان را تباہ کردی خدای قہار را تمام از تو کشید افراسیاب
گفت اذن بدہ فریگیس ما درت را ملاقات کنم کہ تو در ترسید حیلہ کند فوراً گرد
اور از د کخیمر و اورا باین سلاطین بجاک سپرد و اسرا را مرخص کرد جنہا

خلعت خسروی پوشانید و نوازش کرده تاج بر سر او نهاد. سلطنت ترکستان را
 با و داده دختر و زنان او را فراسپایب را مرض کرد چمن زمین خدمت بپوشید و روز
 ترکستان شد پس کرمپوز را طلب کرده کردنش را زد بعد از چندی کاوش جان
 و دایع کرد کیمخرو و سلطان مستقل متقدر شده با اقبال بلند سلطنت کرد پس از چندی اعیان
 و اشراف و سنا و دید سپناه را حاضر کرده از بیوفائی دنیا مشرعی گفت و از سلطنت استعفا
 نمود گودرز و کثواد را وصتی خود کرد که کجهای مرا بفرما قیمت کنسید کابل و زابل و ملک
 نیمروز را که جزئی از اربابستان است برستم و اگذار کرد که نلای بعد نل حکومت داشته
 باشند اصفهان و قم و جرجان و قپستان را یکپو داد طوس را اسپهان را نمود و هر یک
 از پهلوانان حکومتی داده آنوقت تاج را از سر برداشته بر سر لهراسب گذارد
 زال از میان بخوابسته و گفت لهراسب مرا و این مقام نیت کنهتو در میان
 مردم افتاد ایشان را نصیحت کرده عهد نامه از زال و سایرین برای اطاعت
 لهراسب گرفت از تخت بریز آمده در کوپستان ماوند ریخته فرو ری کردید
 عقیده فرنگیان و یونانیان در باب کیمخرو

کیمخرو را سپیروس پسر کا میس مادرش را دختر استیارتکه او را استیاجس نیز میگفتند

و در پیشگاه پانصد و نود و نه قبل از میلاد مسیح متولد گردیده در درگاه اسپتیار بهر سپید
 منجین آستیار خبر داده بودند که نوه تو پادشاه روی زمین گرد و ملک تو را متصرف
 شود آستیار حکم قتل کرد مادرش و راضی داشت و بقولی بهر پاک وزیرش داد
 که او را بپاک کند و وزیر او را مخفی داشته و توجه نمود یا شبانی داد که او را تلف کند
 زن شبان رقت کرده مانع شد با شوهر بر پستاری و تربیت طفل اقدام کرد تا این
 شباب رسید آستیار مستحضر شده پسر وزیر را از غضب کشت سیر و پس از دکان
 و فراموشی که داشت دانست بواسطه کثرت گفت و غرور مدعی ماتن پرور شده اند
 عزم نمود که فارس را از تحت تبعیت مدبر و ن آورد از اکباتان مندر اگر خازن
 آمد آستیار لشکر فارس فرستاد پسر و س کامبیز پدرش چند کثرت جنگ کرد و کامبیز
 کشته شد آستیار را اسپر نموده ملک او را در پیشگاه پانصد و شصت قبل از میلاد که
 عبارت باشد از دریای خزر تا خلیج فارس متصرف شد و بهواریه خیال جهان گری
 در سر داشت بقولی بعد از اینکه آستیار پسر وزیر را کشت و زیر کمر قتل آستیار را
 بست و در باطن بعضی مردم را با خود همراه کرد که بسیر و پس متحی شوند پس از آنکه
 لشکر بهداری وزیر فرستاد و سیر و س خبردار شد مردم ایران را بهیجان آورد

روانه کبابان نمود از آن طرف لشکر فراسپایاب را و نیز بمحاذه مقابل طرفین یعنی بمسک
 سیروس نمود با سانی پای تخت را فتح کرده و مملکت مدی را استیلا نمود با جمله کز
 پادشاه لیدی که از فرمانان اسپتیار بود بمحاذه کیدانست اسپتیار مشهور پیروس
 اعظم گردید بنای تاخت و تار را در خاک سیروس پس گذارده سیروس عتباتی نگه
 کر و س مراجهت بملک خویش نمود پیروس او را تعاقب کرد و بارها پای تخت
 او روان شد جنگ در گرفت سیروس او را اسپیر کرده در محال تمدن و رفت
 با او رفتار نمود و حکمران دلائی فرمود بعد پیروس سرداران را بتغیر ساریو
 اسپای صغیر فرستاد و خود بعزم فتوحات بعض نقاط مدی مرجهت کرد و بملک
 ممالک شرقی پرداخت و در ظرف چهار سال تمام ممالک واقع در یای خزر و
 سیحون را متصرف شد که عبارت از خراسان و ترکستان و افغانستان و بلوچستان
 و سیستان باشد و در ^{۵۳۸} پانصد و سی و هشت بطرف بابل لشکر کشید بابلیان
 در محال طینان بقلعه محکمی که داشتند رفته سیروس برایشان نتوانست غالب آید
 ناچار تدبیر کرد و شطرات را که از وسط قلعه میکشدت بر گردانید و از مجری با
 لشکریان داخل شد و جنگ کرده شهر را متصرف شد با پادشاه بابل رفت

که در این زمان که در خراسان و افغانستان و بلوچستان و سیستان و سیستان باشد و در ۵۳۸ پانصد و سی و هشت بطرف بابل لشکر کشید بابلیان در محال طینان بقلعه محکمی که داشتند رفته سیروس برایشان نتوانست غالب آید ناچار تدبیر کرد و شطرات را که از وسط قلعه میکشدت بر گردانید و از مجری با لشکریان داخل شد و جنگ کرده شهر را متصرف شد با پادشاه بابل رفت

و مهربانی کرده پس ازین فتح متصرف تمام اسپای غربی گردید و توره مرقوم است
 که سیر و پس بجای داریوش پادشاه مدیا جلوس کرد و خرابی بابل و استخلاص یهود
 نسبت باین پادشاه دادند و انیال بنیامین وزیرت سیروس و داریوش هر دو را نمود
 بسیار از چیزها یکدیگر در خرابی بیت المقدس برده بودند سپرد داشت و خانه مقدس را
 دو باره بنا کرد تا ریخ کیخسرو چنانکه از مورخین مشرق منقول است در جاهای بسیار
 با قول هر دوت موافقت دارد و اینکه مورخین شرقی نامی از مدیا نبوده اند و
 دولت بابل و اسیریا و مصر ذکر می کرده اند کلیه را جزو شام و روم و ایران و
 کفرته باجمعه دار الملک همدان مطلقاً پای تخت پادشاه مدیا بوده و پای تخت سیرا
 مرغاب فارس اوصاف حمیده و مکارم اخلاق سپروس عظم بسیار است
 بعضی بر این است که در جنگ طوایف وحشی در شمال بحر خزر قبل از مقابله و مقابل
 بدست ملکه آتانیف کشته شد اگر نوفون یونانی گوید در سپه پانصد و سی در سرب
 وفات کرد هر دوت گوید سپروس در جنگ مساجیت قتل رسیده و بقول یکی
 از مورخین یونانی در یکی از جنگهای هندوستان که با دراویش بود بضرر ناب
 کشته شد و بعضی گویند مملکت را در میان دو پسرش همدیس و کامیر تقسیم کرده فروی شد



لمرانب (کابینر)

بداریوش که یکی از صنادید فارس بود تفویض نمود و در سال دهم سلطنت لهراسب
 نامه بداریوش نوشت که تجنیز لشکر کرده بر سر پادشاه کلدانی تاخت آورد و داریوش
 بال لشکر عظیم روانه بابل شد بشنا زار پادشاه بابل را گرفته و ملک او را ویران کرد
 و صورت واقعه را بعرض رام رسانید رام هم تفصیل را بعرض لهراسب ^{لهراسب}
 هم مشور سلطنت بابل و اراضی مقدس را با اسم او در ازای این خدمت نوشت ^{داریوش}
 از اسرائیلی بنی اسرائیل رعایت نموده بزرگان ایشان را محترم میداشت و انیل
 پیغمبر و عزرا علیم اسلام در آن عصر بودند نامه به لهراسب نوشته او را بشیر مویی
 دعوت کردند او دعوت ایشان را قبول کرد و دوباره بیت المقدس را آباد نمود
 چون پنجاه سال از سلطنت او گذشت پسر ارشد خود کتاسب را خوانده و گفت باید
 بابل رفته و از آنجا بمصر روی کتاسب اطاعت نموده روانه بابل شد و داریوش
 مقدم او را محترم داشت بعد از تعمیر مسجد قضی و بیت المقدس روانه مصر شد
 پسر مانیس پادشاه مصر بال لشکر جزا در ارض منف با او جنگ سخت کرد پادشاه
 اسیر شد کتاسب با او رفت نموده مقرر شد همه سال خراج بفرستد اطاعت نمود
 بعد از خلاصی عهد بگشت کتاسب او را آورده مرشش را جدا کرد ملک مصر

ایران گردید تا زمان اسکندر پس از آن کشتاب بحیثه و سودان سفر کرده تمام آن
 اراضی را ستخر نمود و هر جا حاکمی گذارده بدار الملک بلخ مراجعت کرد لهراسب گال
 خوشحالی و مسرت را از ملاقات پسر داشت کشتاب بجان میکرد که پدرش در مورد
 انزوای اختیار خواهد کرد و او را بسلطنت منصوب مینماید چون نایل بمقصود شد چون
 کمال دستگیری داشت و همواره لهراسب از اولاد کیکا و پس کمال احترام را میبرد
 و هر یک اب حکومت و ولایتی کسب میکرد و فرزند بر کدورت کشتاب میکرد و دیدن
 بین هندیان که محتاج گذار از فرسپای بودند مرا از اطاعت او محیده بنای شورش را
 گذارند پادشاه ربهت عریضه بکشتاب نوشت که اگر بطرف هند تشریف فرما شوی
 تمام ممالک هند را بتصرف در آوری کشتاب بواسطه رنجش خاطر روانه هند شد
 این خبر بله اسب رسید زیر برادر او را با جمعی از دانشمندان در تعاقب او فرستاد
 بنصایح و اندرز او را عودت دادند کشتاب در باطن تجدد و انفراد پدر را با
 انسانی خویش مشورت میکرد لهراسب مستخر شده اسباب انفعال کشتاب را تمام
 شد ناچار بمنفرد از دیای مدیترانه عبور کرده با یطالیان و رومیة الکبری رفت
 اتفاقاً بنانه یکی از اخاند جمشید که از ظلم ضحاک جلالی وطن کرده بود و وارد شد

با بجه پادشاه ایتالیا دختری داشت که تا یون نام میخواست از برای او شوهری
 کند رسم چنان بود که دختر در بالای برجی رفته هر کس را پسند میکرد تریخی با او میداد
 و به آن کتاب را در پای برج حاضر کرده کتابیون چشمش که بجا کتاب افتاد
 شیفته او گردید تریخ را با و زد این خبر پادشاه رسید در خشم شد که دختر غریبی را آتش
 کرده علی الرسم ناچار شده دختر را از خانه بیرون کرده کتابیون در خانه و به آن کتاب
 هم بتر کردید و از کوههای خود بمصرف میرسانید تا اوقاتی که میری نامی خواست
 دختر وسطی پادشاه شد پادشاه گفت این رسم مخصوص را من بجای تروک کردم گرگ
 عظیمی درین حوالی است هر کس او را کشت من دختر را با و میدهم مردم او را بزد
 کتاب که اسم خود را فرخ زاده نهاده بود و در شجاعت معروف بود دعوت کردند
 او نزد فرسخ زاده آمده واقعه را التماس کردید فرخ زاده با اتفاق او سوار شده بفرسخ
 فارغون فقه کرگ را بکشت میری جسد کرگ را با پسم خود نزد پادشاه آورد و خبر
 با و داد بعد از چندی ابرن نامی دختر پسم شاه را خواستار شد شاه این امر را
 موکول بکشتن اژدهای عظیمی که در کوهستان آنجا بود نموده چون آن قدرت را داشت
 بنزد میری آمد میری پسم او را بنزد فرخ زاده فرستاد تضرع و زاری نمود و فرخ

گفت آئنی باز که اطرفش پیکانها و تیرهای تیردهشته باشد نزد من آرم حاضر گرد و آن
 کوهها را بشدند بخرد و یکدانه از دهن باز کرد آن آلت را در دهن او کرده از طسه آن
 سر بر نمود با همیشه کردن او را ز جسد او را فوراً نزد پادشاه آورد و دختر را با
 تزویج نمود از شنیدن این وقایع کنایون دلت شک بود روزی بشوهر گفت آخر شما هم
 نمری بکنید در درگاه پدر من محترم شوید که شتاب وزی جزو سوارها در میدان
 جلوی منظر پادشاه مشغول گویا بازی بود پادشاه از کار او عبرت میکرد و او را خصماً
 نمود آفرین گفت در ضمن کشتن گرگ و اردو را بر بعض رساند پادشاه و انت از
 خانوادهای بزرگ است از او سؤال کرد گفت ایرانیم سرو چشم او را بوسیده کلاه
 زرین بر سرش نهاد و سپهسالار لشکر نمود بعد کنایون را خواسته از نوب او سؤال
 فرمود گفت کان میکنم نسب با سلاطین ایران دهمته باشد درین بین الیاس نامی
 باشاه باغی شده و او را بکنک الیاس فرستاد و بخود مقابل شدن الیاس را از او
 ربوده گمان گمان نبرد پادشاه آورد و مملکت او را که ارض حذر بود متصرف شد
 با بچه ششی فرخ زاد پادشاه گفت اگر میل دهمته باشید مملکت ایران را برایش
 مستخرج نمادید و در عجب شد گفت لهراسب فرمانفرمای روی زمین است فرخ زاد

اصرار کرد پادشاه ناچار قابوس را خواسته نامه به لهراسب نوشت که یا خراج بفرست
 ایران را بغیرت یا آماده جنگ شو نامه را بنزد لهراسب آورد لهراسب در عجب شد
 و گفت باید کشتاب در ایتالیا باشد این قدرت و جلالت پادشاه ایتالیا را او
 محترک شده محرمانه قابوس را گفت مگر کسی با ایتالیا از خارج آمده است گفت ثقی
 تمام و قایع کرک و اژدها و غیره را بر عرض رسانید گفت بکدام یک از این اشخاص
 دارد قابوس زریر را نشان داد لهراسب دانست که کشتاب است زریر را
 گفت تاج را محرمانه بردار با ایتالیا برو بکشتاب بگو من پیر شده ام و خیال تجرد
 و گوشه گیری دارم ملاقات تو مایل هستم زریر با لشکر زیاد روانه شد تا با ایتالیا
 لشکر را گذارده بخدمت سلطان رسید بدر باریان یک یک اظهار محبت کردند
 ابداعتنا نکرد پادشاه در عجب شد سبب را پرسوال کرد زریر گفت این کنفر
 چاکران پادشاه ایران است لهراسب میفرماید من ایلا پس نیتیم و ملک ایران ملک
 حذر خاک ایتالیا را با ایران میکشم یا حنبراج میان کن یا آماده جنگ شو پادشاه
 در عجب شد زریر محرمانه واقعه را بکشتاب گفت کشتاب اجازه گرفت که بمن
 یا از در جنگ یا صلح سخن گویم پادشاه قبول کرد کشتاب بشکر گاه آمده ایران را

زمین را بوسپیده بعد بم اوقات دند برادر یکدیگر را در آغوش کشیده آنگاه تاج را
بر سر کتاف گذاردند کتاب نامه نوشته تفصیل را بمرض پادشاه رسانیدند
سوار شده آمد و ابنت پادشاه زاده است روی برخاک گذارده کتاف او را
در پهلوی خود جای داد و گفت تا من ملک ایرانم بایح از ایتالیا نهمم آنگاه مصمم
حرکت شد پادشاه کتایون را با بختلات زیاد روانه ایران نمود خبر بهرباب سپید
او را استقبال کرده و پس از چند روز ضیافت تجرد و انزو اختیار نمود در
ریاضی و حکمت مساعی جمیده همیشه بذول میداشت مدت سلطنت او یکصد و بیست و نه
عقیده فرمکیان و یونانیان

له اسباب را کافیش و نیم گویند در پیش پادشاه و سی تحت سلطنت ملک و سپیده
جلوس نمود لشکر بتخیر مصر کشیدند تا بهر و غلبه کوشش کردند نتوانست فتح کند آخر
تدبیری کرد سک و گو سفد زیادی حاضر نمود مصریها چون پشیمانش آن حیوانات را
مینمودند جرئت نکردند صدمه برسانند در تعاقب آن حیوانات لشکر او بر آنها تاختند
و بدون رحمت مصر را متصرف شدند و کادیرا که مصریهای پرستیدند نکشت
عداوت مذهبی میان مصریها و ایرانیها باقی ماند بعد از فتح خیال داشت بافرغ

مصر خوش رفتاری کند و حکومت را بخودش واکذار و فرعون مصر شاهی فاتح
 خیانت نمود و کامیپس او را کشت و خود افسر فرعونی قبول کرد بعد پنجاه هزار لشکر بطرف
 دارفور و طرابلس غرب حرکت داد و باد شدیدی وزید تمام زیر خاک و ریک رفت
 هلاک شدند پس قشون زیادوی بطرف نوبه و حبشه فرستاد و چار قحطی عظیمی شد و گویا
 آب و یکدیگر را میخورند و تا تلف شدند کامیپس برادر خود را بنزدشیر را بقل رسانید
 که کیوقت ادعای سلطنت کند و خواهر خود را نیز کشت در ظلم و بیرحمی او موزین میبینند
 بعد از فتح مصر هنگام مراجعت بایران در شام شنید که شخصی با اسم اسمردیس پسر کور
 تخت سلطنت نشسته و او را از پادشاهی خلع کرده کامیپس از شدت غضب زخمی
 بخورزد و هلاک شد فصل پنجاه و ششم در احوالات اسمردیس بعقاید فرنگیان و یونانیان
 اسمردیس را جاماسب و کوتاماسی غاصب نیز گویند در پانصد و بیست و دو قبل از میلاد
 او قانیکه کاسیر در مصر بود بواسطه شباستی که به بار دیا (برتر) برادر کاسیر داشت اطفا
 کرد من اسمردیس و سلطنت حق من است مردم عموماً چون از قتل اسمردیس خبر داشتند
 شخص را که یکی از منان (موبدان) بود بسلطنت قبول کردند او در بازار کا و وطن صلی
 خود جلوس کرد تاج بر سر گذارد مردم او را بسلطنت قبول کردند بعضی هم او را اجاب

نید استند جمعی را عقیده این است بی از امانی محرم کوشش اورا بریده و یافت این جبر
منتشر شد پس از هفت ماه سلطنت اورا کشته چون کامبیز اولاد و کورجی ندا
و جمیع بستگان خود را کشته بود بعضی را عقیده بود که طلبه زیویمان جمهوری



کتابت هشتاد و پنج
کنند جمعی میل داشتند ملوک طوایف شود در این ضمن داریوش پسر هشتاد و پنج
که دارا پسر کشتاد و پنج باشد از فارسی سید اورا بسلطنت انتخاب کردند

فصل پنجاه و هشتم سلطنت کتائب

کتاب بن لهراسب مادرش ازاده دختر کسری پور نوزاد است لقبش میر بود این
 بمعنی آتش پرست باشد در سنه ۴۹۳ چهار هزار و نهصد و نود و سه بر تخت سلطنت جلی
 کرد پادشاه چین و مصر و بابل و سایر سلاطین اظهار عبودیت و چاکری نمودند در
 چهارم سلطنت او زردشت که مسقط الرأس در ارومیه که یکی از بلاد آذربایجان
 است ظهور کرده مردم را دعوت بر پستیدن آتش نمود بقولی اول اسفندیار
 قبول دین زردشت کرد و بعد پدر را نیز دعوت نمود کتائب بر دوازده هزار
 پست کا و دین زردشت را نوشته و در صخره فارس دخمه گذاشت و مردمان
 پاک عقدا بر او کاشت این خبر با رجاست پادشاه توران رسید کتائب را
 متهمید که او که از دین آبا و اجداد دست نکش و الا آماوه جنگ شوقی کتائب
 نامه نوشت و ارجاس را دعوت نمود در هر حال کتائب در غضب شد
 جنگ شعله ور کردید در اول دفعه زیر برادر کتائب بدست بیدفش میر ارجاس
 کشته شد اسفندیار او را فوراً هلاک کرد با بجمه ارجاس شکست خورده فرار کرد
 کتائب به اچل پسر بودجه دلاور و نامور و دانا و توانا از همه اشج و ارشد

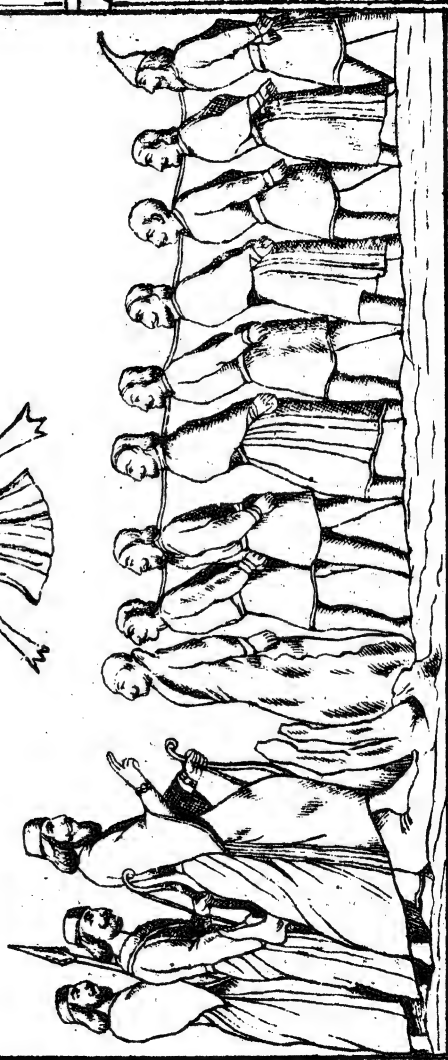
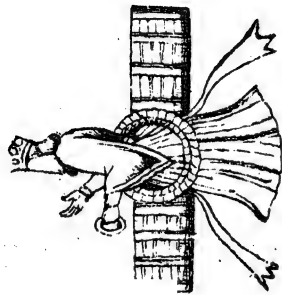
اسفندیار بود پس از فتح تنگی تاج و تخت را بپوشید و پدرش را بکشتن از او بگذراند
 تنگش نمود و گفت کار دنیا را منظم کردی حال باید کار دین را مرتب سازی تا در اینجا
 باید سفر کنی و دین زدشت را رواج دهی و آنکند را با بنای و مردم را بکتاب
 و محبت سازی اسفندیار روانه آذربایجان شد مقاصد پدر را جسمی نموده و
 ارمن رفت و از یک نیمه مملکت یورپ گذر کرده آنکند را ساخته بخدمت پدرش
 بدخواستن خاطر پدر را از او گذر نمود و نیز دور و دورا در قلعه از محال رود بار نمود
 چون این خبر با رجا ب رسید که کار کشتاب چندان در هم است که از سر خود
 ایمن نیست فوراً از رجا ب لشکر بیخ آورده همراه رجا بکشت و زدشت را قتل
 رسانیده زند را اسم بوخت و فرزندان همراه رجا بپیری بد کشتاب بخونخواهی
 بد لشکر بطرف ارجاسب کشید در جنگ شکست خورده سی و هشت نفر فرزندان
 مقتول گردیده محصور شد جاماسب حکیم را بطلب اسفندیار فرستاد و با اصرار
 تاج و تخت داد و اسفندیار باستقبال بخدمت پدر آمد لشکر توران را بکشت
 کشتاب باز هم بپوشید و فغان نمود و گفت باید تیر کیشان رفقه ارجاسب را از میان
 و خواهرات را از اسپیری خلاص کنی آنگاه در هوای قلع و تخت نشانی اسفندیار

با دوازده هزار سواره و دوازده هزار پیاده تبرکستان رفته ارجاب را بمشقت
 در روانه چین شد کی و آنکس ملک چین از در ضراعت در آمده تحت و هدایا تقدیم نمودند
 در آنجا آتشکده بنا نمود و روانه ملک ختا کردید در آنجا بهم دین زردشت را رواج داد
 از آنجا گذر کرده بهندوستان رفت مهربان پادشاه هند که باج گذار کشتاب
 بود مقدم او را مبارک شمرد تحت هدایا تقدیم نمود اسفندیار معابد و موبدان بسیار
 در آنجا برقرار داشت روانه مصر شد بطمس خبر و رود او را شنیده استقبال او
 رفته شرایط چاکری را بعل آورد درین وقت چون خبر جهانگیری اسفندیار با یطالیا رسید
 کمال مادر کتا یون چون نام نیک فرزند زاده را شنید مثل گل شکفته جمعی از اعیان
 را بخدمت او فرستاد او را دعوت نمود اسفندیار بعر بستان رفته در کوه معظه
 آتشکده بنا نمود و مردم را بدین زردشت هدایت کرد با یطالیا رسید باغبانان
 و دیدار تازه کرده پس از چندی مردم را از دین صابئین منع نموده و بدین زردشت
 دعوت کرد آتشکده ساخته خوشدل بخدمت پدر مشرف شد کشتاب چون نبیوت
 تاج از سر بردارد اسفندیار را گفت من شرم دارم از اینکه سلطنتی متنازع
 بتو تسلیم کنم پرستم و خانواده او سر از اطاعت پیچیده و دم از بهشت قتل میرند

باید آنها را متور کرده رستم را دست بسته بخدمت من آوری اسفندیار در آنول کشته
 شده بعد ناچار روانه پستان شد هر چه رستم آنها را بکشت نمود که در تمام فرمایشات
 او امر حاضر را دست بستی که در خانواده مانگی است عظیم اسفندیار قبول نکرد
 لغت محض امثال امر کشتا سبب باید راضی شوی که دست بسته بخدمت او روم
 رستم قبول نکرد ناچار جنگ شد چند نفر سرداران بزرگ از طرفین کشته شدند
 بارستم مقابل شدند هر دو دلیرو جوان مرد رستم آرزو زخمی برداشته روز دیگر
 چون اسفندیار تمام غرق آلهه آهن فولاد بود چیزی با دکار کشید رستم تیر و
 اختراع کرده بر چشم های اسفندیار زد اسفندیار دانست پدر غدار فکری کرد
 بود اسفندیار پسر خود بهمن را برستم سپرد و وصیت کرد او را تربیت کند و جان
 بداد بشوق برادر اسفندیار نش برادر را برداشته بخدمت پدر آمد پدر از کرد
 پشیمان شد بهمن را طلبیده و لیعده نمود و بهمن را اردشیر دراز دست کوبید
 سلطنت کشتا سبب شصت سال بود کار بزرگی از او دیده نشد سبب استمارش
 رواج دادن دین زردشت شد

عصده فرنگیان یونانیان در باره کشتا سبب

اور ایستانت کو نیز اور فارس حکومت داشت تفصیلی که ایرانیان در باره
 گفته و مورخین شرق نوشته اند قابل نیستند و قاتیکه کامیس و تیم خود را گشت چون
 از او اولادی نمانده بود بعضی را عقیده این بود که مثل یونانیان طبرستان را جمهوری را رواج
 دهند جمعی را عقیده بر ملوک طوایف بود چنانچه فی الجمله اشاره شد هنوز ملتجم خیالی نشده
 واریوش پسر ایستانت که در اسپر گشتاسب باشد از فارس که پدرش حکومت
 وارد شوش که پای تخت سلاطین عجم بود کردید بواسطه نجابت فطری و صفات بزرگ
 پدر او در جنگها وارد مجلس شد و خیالات آنها را تغییر داد و بالاتفاق قائل شد که
 وضع سلطنت را مثل سابق از روی عقاید پیروان عظم مرتب سازند و در تعیین شخص
 سلطان مرود بودند بالاخره اکثریت آراء بر این شد که چند نفری که داعیه سلطنت
 اسپهای خود را ببرند در میا و کاوه معینی هر یک که شیهه کشید سلطنت را با و
 واریوش جلو در خود را دستور العمل داد که مادیانی را در همان مکان شیهه
 اسب واریوش را با و نماید جلو در بدستور او رفتار کرد و فردا بکلی جمیع شیهه
 بجز دو یک واریوش بان مکان باتفاق حضرات رسید اسب بهوای مادیان نای
 شیهه را گذارد سایرین پیاده شده زمین را بپسیدند



فصل پنجاه و هشتم شاهی داریوش

داریوش بن کتاسب (دارا پسر هبستاسب) در ۳۲۱ پانصد و بیست و یک در شهر شوش جلوس کرد و موزین دربار داریوش خانات کرد و بعضی اورا خدایا دانند برخی ابد ابلطت او قائل نیستند و اورا جزو یکی از ساتراپها (حاکم) شمرده اند و در کتب تواریخ ایران ابدا او را در عداد سلاطین شمار نیارند و حال آنکه پانصد و هشتاد و سه حالات و فتوحات او در کوه بیستون رومی شکست جاری شده است و هنوز باقی است چنانچه ذیل بیان میشود گذشته از داریوش در تمام کتب تواریخ ایران عده سلاطین کیان را ده نفر ضبط کرده اند و حال آنکه موزین فرعی و یونانی چنانچه تألیف کرده ام بیست نفر در کتب تواریخ خود گرفته اند بین تعداد از کجاست تا کجایا در هر صورت داریوش از ملت ایران و از زاده هخامنش بوده و اغلب جنگها با سیر و پس همراه و جسد و مرقم او جلالت و رشادتها کرده است

گویند زرتشت سیم مسمی بر اساس در زمان سلطنت او ظهور کرد و کتاب بنده را که ترجمه و شرح او پستاست نوشت با و داد داریوش با او

و بنگان خود بان و خورگرا می گردیده و عقاید او را رواج میداد و مردم را بدین
 او دعوت میکرد بشنون که هم برادر و وزیر داریوش بود از طایفه اوست
 مجلسی در کوه بیستون که در شصت و دو میل بمیدان و پهنه میلی کرمانشاهان است
 و با طاق بستان پنج فرسنگ مسافت دارد و صورت هیتاسب و صورت
 جاماسب و صورت بشون را حجاری کرده کشتاسب پدر داریوش و شتابا
 پسر او را نمایست که در زمان زردشت دو تیم در پنج حکومت داشت
 در هر صورت داریوش یکی از بزرگترین سلاطین عالم است بنظر اینس
 و سروس و اسکندر و ژرژل سزار در تدابیر امور و سلطنتی و مهارت
 سیاسیات مکی اول پادشاه دنیا بستم میرفت باین تفصیل مورخین ایرانی باین
 اعتنائی بمقامات عالیه او نموده باینکه رشته انتظام مملکت در زمان
 اسمر دیس مخ از هم متلاشی شده بود و امانی از هر طرف رایت حصیان
 و یاغیگری افراشته بودند بدو داخل مملکت پس از آن سوز (شوش)
 و ایلام و مدی و ارمنستان و آفلاخ و بغداد را منظم کرد و محاصیان و
 شورشیان را کفر واده مشغول انتظام بابل بود که در فارس انیمزدین

دیگری ظهور کرده و اغلب ولایات ایران را تسلیم نمود و اریوشش بابل
 مراجعت کرده مشغول دفع او بود که شخص از منی موسوم به اراخا در بابل خود را
 بنوکدنر زبهر تا بوشید خوانده و آخسرین پادشاه کلدیه جلوه داده به تخت
 جلوس کرد و اریوشش پس از گرفتن اسمردیس و تنبیه شورشیان به بابل
 مراجعت کرده یکی از سرداران که زبیر نام داشت بینهی و کوشای خود را
 بریده و نزد رؤسای قشون بابل از بسجی و ظلم داریوش شکایت کرده
 او را همراهانی نموده رئیس قزاقان و مستحقین شهر نمودند و بداریوش
 پیغام داده فلان شب دروازه شهر را باز نکنم داریوش در موعد قرار داد
 وارد شهر شد اراخا را بقتل رسانیده برای اینکه دیگر اهل بابل عصیان
 نورزند قیمت دیوار بالای قلعه را با دروازه نامعدوم نمود پس از آن
 بدفع اریوشش والی لیدی که او را ارجاسب گویند رفته بقتل رسانید همچنین
 انجیمانه که سیستان و قسمتی از کرمان است منظم کرد مالیات ایران در زمان
 داریوش بقولی اهم سیصد و بیست و هشت کرو و چهار صد و چهل و شش هزار
 و دویست و بیست تومان بوده وضع و نظام عسکریه او اسباب غبطه

همایگان بود یک اردوی مستقل دائمی در هر ایالت در تحت او امر و الی آنجا
 بوده که بعضی مشغول خطا سرحدات بعضی دیگر با نظام داخله اشتغال داشتند
 یک اردوی لایوت و لایزال جاودانی در خدمت پادشاه بود که بعض
 اینکه غایب و متوفی میشدند فوراً یک نفر بجای آنها با ملزومات جنگی حاضر
 میکردند تمام قلمروش را که حدودش از گوه بند و کش تا رود دانونب
 و از سبیری تا افریقا و از بحر عمان تا مدی ترانه و یونان و مقدونیه بود
 بیست و پنج ایالت قیمت کرده بود و مرکز همه آنها را استخر که پرس پلیس
 میگفتند شهر داده بود هر یک در تحت نظام مرتب بخلاف سابق که
 فرمانده مایان در کمال خود سری نسبت بر عایا عمل میکرد و در استخر و
 اغلب نقاط داریوش صورت و وقایع تاریخی و مذهبی را بعبادت
 ایرانیان با مقام مختلف نقش کرده است و میل داشته نام او با یک
 اقدار عظیمی در دنیا بماند و اغلب اشتباها او را جمید فرض کرده و در نام
 او شک دارند و خطوط دیوارهای استخر چون خوانده میشود چیزی نیستون
 کشف نمود چنانچه بنای همدان را که کیعباد کرده و در سنس آنشکده و بهار

با آنجا نقل کرده نسبت بجیش و دار پوشش و ملکه سیر امیس میدهند سهو بزرگی کردند
 خلاصه دار پوشش در تزیینات شهرتوز و اکباتان و پرس میس و پازارگاه
 که محل تا بگذاری بود که در چهار ضلع هر ضلعی در یکی از آنها منزل داشت
 و آنها را مقدس میشمرد و در شهر ساری ما زندان آتشکده بنا کردند
 بود چنانچه تا قریب دو مین پیش اغلب باقی بود و حایه چهار آتشکده که
 از سنگ تراشیده اند باقی و در زیر زمین لوله مانصب کرده اند قریب
 بمعبده که از آنها شعله آبی کم رنگ خارج میشود و نظیر آنها در بادکوبه بسیار است
 و معدن گاز بزرگی در آنجا است که خیلی اسباب حیرت است این محل را
 باین واسطه هرگانی (یعنی معدن آتش) گویند با بجه دار پوشش
 دست تقدی و تقادل حکام را از سر رعیت کوتاه کرده بنای عدل نصف
 گذارد بکس سیر و س تعارف و هدایا را از مردم قبول نمیکرد و در قلمرو
 خود آنرا متروک نمود چون اخذ وجود و تعارف و رشوه محدود نبود و برای
 هر مقام و رتبه اثر مخصوص فوری داشت باین واسطه مملکت بر زوی اس
 و محور صحیحی دایر نبود مثل اداسه این دوره و جز خراج مستخرج تقاضا

از رعایا و عقال خود نداشت و مشاغل هر طبقة را معین کرده که تجار و زار و
 خود نمیتوانستند کرد و از برای هر ولایتی سه امور معین کرده بودند نفوسها
 و دبیر و سپه دار فرمانفرما قدرت و قوه کامله داشت دبیر رقب
 و نقیض و مفتش اعمال بود سپه دار عمل عساکر را منظم میکرد و برای حفظ مملکت
 قشون مملکت دیگر را معین مینمود جمعی از مفتشین از برای همه ممالک معین کرده
 بود که کمال و ثوق و اعتماد را با قوال آنها داشت و در مجازات خائنین حد
 و انی داشت که ابتدا ملاحظه از احدی نمیکرد باین واسطه در مملکت نظام
 بدرجه تکامل رسید از برای کسب اطلاعات سریعۀ اشکها (پست)
 و پیکها (پاکت) قرار داده بود و در حسن اداره و تنظیمات و اخذ
 وجوه خزینه اوج و از دیاد خزینه مهارت کامل داشت در بنای امکنه
 عالیه میل مفراطی داشت چنانچه شهر دارا بگرد و اغلب بناهای استخر و غیره
 از اوست جمعیت با کتری و الالم و مدی و فارس متجاوز از دویست کرده
 بود شهر استخرش کرد و جمعیت داشت خلاصه پس از انتظام داخله
 ایران بغرم تغیر هندوستان رفته آنطرف رود سپند را استیلا کرد

ایالت جدیدی تشکیل داد از راین و راجکان که همیشه با سایر دکان زبانشان
 برای دفع مهاجمین با ایرانیان همسراه و دوستدار ایرانی بودند یک
 نوع مسالمت کرده با ژ و خراج معین مستر ارداد و از آنجا بطرف شمال
 عازم گردید طوایف اِسْکِیْت (ساکا) که مرکب از سه قبیله بودند
 ساژت و ماساژت (اقوام هند از آب) و سیستار اقلع و
 قلع نماید از راه بوغاز داردانل گذشته بشبه الجزیره بالکان داخل گردید
 پی رومی نرطون بسته وارد خاک اسکیت شد آنها چون قدرت رزم
 نداشتند خانها و محمولات را آتش زده ابنیه را خراب کرده چشمه ها
 و قنوات را پر نموده بچنگها و کوهها متواری شدند این قوم و ملت بی اصل
 و نژاد را بیدرفش (بی آدم و علامت) و سیستان (شیطان)
 میخواندند در یوشس پادشاه ایشان را که موسوم مبارقه بود با بسیاری از
 سران و سرکردگان آنها را اسیر کرده اماکن آنها را منهب و غارت
 نمود تا دو ماه در آنجا متوقف بود پس از استیلا می برای مالی مقتدونه
 و تراکیا (روم ایلی) در این سفر در یوشس باور اسکندر را در جبال

کفاح در آورده اسکندر از ادب وجود آمد اینک کتابیون دستر قصه خوانند
 و کتاب را بجای پسرش داریوش اشتباه کردند چنانچه مادر اسکندر
 و خرفلیپ وزن دارا بن بهمن دانسته اند بین تفاوت ره از کجا
 تا کجا حال اینک اسکندر اول جد فلیپ پسر داریوش بزرگ بودند بکنند
 بزرگ و کتابیون مادر استود بکنند زن حکمران مقدونیه بود که از او حامله شد
 زیرا که عادات قانونی امالی اسپارت و مقدونیه بود که زنها بملکی از
 اشخاصی تنومند و لیر خواستار میشدند که بغل خوابی کرده اولاد دلاور ورزید
 در خاک آنها پیدا شود با بچه پس از عودت داریوش بایران اقوام
 ما شارت بمرقد و بلخ تاخته داریوش بر آنها غلبه کرده مطیع و منقاد نمود
 چری نگذشت که شروع بجنگ یونان کرده در آن اوقات امالی یونان
 و اسپارته باز دپامی تخت لیدی هجوم آورده بودند داریوش و اما
 خود را با کشتیهایی زیاد و سپاه عظیمی فرستاده در بحر سفید و چارطون
 گردیده بسیاری غرق شدند باقی ناچار مراجعت کردند داریوش
 از تارین والی زاده لیدی را بایتیا فرستاد با صد هزار سواره و ده هزار

پیاده یونان فرستاد میل سیاه سرداریونانی که بداریوشش بنا نهاده
 شده بود و گرسنه ترادداشت با چندین هزار نفر یونانی بشکر داریوش
 پیوستند ولی در باطن مقصودشان خدمت بوطن و خیانت بداریوش بود
 بالاخره جنگ در گرفت ایرانیان بسیاری از جزایر را گرفته آخر الامر
 یونانیان به وطنان خود اطمینان داده عداوت هزار یونانی فسرار
 کرده سپاه ایران در صحرای مارائن شکست خورده صد هزار نفر ایرانی
 کشته و اسیر شدند این واقعه در ۴۹۰ قبل از میلاد بود میل سیاه سردار
 یونانی بواسطه اتهام در جنگ پاروس که از طرف یونانیها مأمور بود
 عوض حسن مکافات و چهار مجازات شده در گذشت این دفعه داریوش
 متغیر شده خودش تین سفر سه ساله را دیده که تمام اراضی مغرب اروپا را
 تا قطب شمال مسخر کند درین بین مصریان سه کشی کرده عطف عنان بطرف
 مصر نمود پس از تسخیر مصر و کيفره مجازات آنها بطرف یونان رفته یونانیها
 آذوقه های خود را تا ممکن بود برداشته مابقی را آتش زده متواری گردیدند
 بعضی از اعیان و اشراف اهلای با تحفه و هدایا از در تضرع برآمده و بیکای

خود را عرضه داشته و اریوشس بلاخط اینکه جمعی از اکابر یونان از هندس و
 ارباب صنایع در رکاب همیشه خدمت گذار بودند و سلاطین ایران همیشه
 رعایت حال یونانیان را منظور داشته و حمایت میکردند و اریوشس با اهالی
 آنجا و اسبهارته معاہدات نموده عودت نمود پس از چندی ضعیف المزاج
 شد یکی از حکمای یونانی که طبیب خاصه بود و دوائی داده که نامبسناسد و
 چیزی نگذشت که در گذشت مدت زندگانی او شصت و پنج سال و مدت سلطنتش
 سی و سه سال بود یکی از آثار داریوشس کتیبه بی ستون است غریب تر
 این آثار عتیقه است مسترر کشتن قوفول انگلیس که در خواندن خطوط
 قدیمه مهارت کاملی داشت پس از مصروف نمودن اوقات و مباحث
 خطیری ترجمه نموده مرحوم آقا جان کرمانی آن ترجمه را در یکی از مؤلفات خود
 که آئینه سکندری است نوشته چون ببرد و ایام کتاب بی سواد اغلب
 اسامی اشخاص و ائمه و لغات را در آن کتاب در حال استغفار غلط
 نوشته بودند که با اسامی اولیه ابد اشباهت نداشت حقیر بزحمت زیاد
 تصحیح و در ذیل احوال داریوشس بطبع رسانیدم و درین کتاب هم درج نمودم

ترجمه کتبه بیستون

کوه بیستون در دهنه سحی همدان و سه فرسخی کرمانشاهان واقع است
 داریوش اول تاریخ سلطنت خود را بنحای مخفی جاری نموده و صورت بزرگ
 نفرذکور را بر استاده نقش کرده و فرود هر را (ردشانی برای بیانی
 روح در وجود دانند) بابالهای مستطیل شکل در بالا سر آنها در حالت
 طیران کشیده

داریوش ایستاده و پای بر شکم جسم بی روحی که کوماتای غاصب است
 گذارده و دهنه از معاونین مخصوص او در عقب سرش ایستاده اش
 بطرف سه نفر سر برهنه میکند و شرح حال هر یک از آن اشخاص را زیر
 پای آنها نوشته اند در آن عوام آنها را درویشان گویند مجموع این خطوط
 دارای پنج خانه و سیصد فقره که پانصد و نود سطر است شرح نوزده
 جنگ و اسیر نمودن پادشاه را نوشته است و مضمون آن فقرات را

مینکاریم
 بدو داریوش میگوید من داریوشم پادشاه پادشاهان پادشاه پادشاه

و توابع هستم پدر من و شش پسر او و پسر ارشاجنیا پدر او آری یاران
او پسرش پس او و پسر بنجامنش بوده از این جهت ما را سلسله بنجامنش گویند
که ابد از جنک فخر نگردیم

داربوش پادشاه گوید بیاری اورموزدا (۱) (پورموزدا) (خدا)
بر این میت و سه مملکت پادشاه شدم (آ) پارپس (۲) او و اژا
(۱) هواز (۳) بابر و شش (بابل و کله) (۴) آتور (آشوریا
و نینوا) (۵) آرابا (عربستان) (۶) مودریا یعنی مصر و سودان
و توابع (۷) یونان که عبارت از مملکت لیبی و باقیلی و اسپارته
و آتولیا و تمام سواحل بحره سفید (۸) سپاردا که محتوی بوده بلیدی
و مملکت دینوب (۹) ارمنستان (۱۰) کاتاناکا که مملکت و اقعه
در روم ایلی و سواحل دریای سیاه میباشد (۱۱) پارتوا که مملکت هیرکان
یعنی مازندران و گیلان و استراباد و بادکوبه باشد (۱۲) نادا
(مدی) (۱۳) زاراگاه زابلستان و بلوچستان و خاوران است
(۱۴) نهارا و اهرات و کابل (۱۵) آواراز میا خوارزم و مرو و سمرقند

(۱۶) با کتریش که بلخ و خراسان باشد (۱۷) سغد یا ناکه سمرقند و بخارا و کاشغر
 (۱۸) کانداز که قندمار و کافر سیاه پوشان و غزنین باشد (۱۹) ساکا که د
 قچاق و منوستان تاجین و خا و قبت که مسکن تاتارستان بوده (۲۰)
 تاتاکوش که لکستان و ابانیه و کوه قاف تابیابان سیریه و روسیه بوده
 (۲۱) آراخوزیا که سیستان باشد یعنی ساحل مای خورون (۲۲) ماکا
 که طران باشد (۲۳) شیر یا نا و جزایر بحر سفید و ممالک فینس و قبرس
 و شامات و آذربایجان و طرطوس و نواح آنها باشد

و آریوش ممالک ماکدونیه و تراکیا و تسالیا و سواحل رود دانوب پس
 از این تاریخ ضمیمه ملک خود نمود خیلی اسباب استعجاب است که موزین
 ایرانی بیک همچو سلطان مقتدر عظیم الشانی را که این ممالک عظیم و ولایات
 جمیع خارج گذار و در تحت فرمان او بوده در عداد سلاطین ندانسته و
 نوشته اند یکی از بزرگان فارس بوده که از طرف لهراسب مأمور کلد
 و بابل شده است

و آریوش میگوید این ممالکی که او را موزدا بمن عنایت فرمود کلاً مطیع و منقاد

من بوده دین دار مارا نوازش کرده و بی دینان را بیارزی آموز موزدا
مضعل و نا بود کردم

و آریوش کوید قبل از سلطنت من کاموزیا کا دس پسر خروش (سیرو)
از سلسله بنامش در اینجا سلطنت داشت و بار دیار و در صلبی و طینی
خود را گشت

و آریوش پادشاه کوید کوماتا ماکوشی (اسم دیس من) گفت من بار دیا
پسر خروشم او از غصه بر کسی قدرت نداشت به کوماتا تحلف کند او را یک
کرده و گشتم و تاجی که مخصوص سلسله ما بود از او گرفتم و اتباعش را نابود
و معدوم کردم تاج را او موزدا بن کرامت فرمود بیاری او موزدا آئین
او را بر هم زده و آئین کمن را تازه کردم و سلسله خود را استوار نمودم
و آریوش کوید وقتی کوماتا را گشتم آرتیا در مملکت او بجی (الام و سوزات
که اهواز و شوش باشد) خود را سلطان خوانده پادشاه او بجی شد
و آریوش پادشاه کوید شخص دیگر بابر و نی (بابل) رفتی پیرا نام بابا بی بلور
گفت من نابو خاد و زو خرا پسر نابو نیا هستم (نابو کد نر پسر نابو نیا حید)

امالی بطرف اور فقہ تاج بر سر کھڑا د پادشاہ شدن بطرف ادھی رنجیت
 کردہ اور ادست بستہ نزد من آوردند پلاکش کردم پس از آن بطرف بابل
 رفته قشون در زور قبائش اندہ بیارمی اور موزدا از دجلہ گذشتہ ببارون
 رقم جنگ کردم اور اکشم در این اوقات پارسیا داوجا و مدیہا و آتورا
 (آشور) و ارمینا و پارتوا مملکت ہیرکانی و ارکوشیا مملکت (سند
 و پنجاب) و تاتارکوش (البانیہ و قفقاز) و ساکا (تاتارستان)
 بر من یاغی شدند

داریوش پادشاہ کوید مارتیانام فارسی گفت من امانس کی از خدا
 قدیم مملکت سوز و الام بودہ) ہستم و پادشاہ او جہا من بطرف او حرکت
 کردہ از خوف من امالی اور اکشد پس از آن
 داریوش پادشاہ کوید فرا اور تس نام ہم (یکی از اسمای زردشت)
 از اہل مدابرا خاست و گفت من شاو سیاہستم از سلسلہ او کشتہ
 (یونان زراشتہ خواندہ مخفف ہوشدار) لشکر مدی درید از من یاغی
 شدند بدور اور فقہ پادشاہ شدن دوار نامی سپہ دار نوکر خودم را بہ

فارس و مدی کہ ہمراہ من بودہ فرستادہ اور مزداین ہسراہی کردہ آن
 سردار شجاع اور اشکتہ دادہ در کا پاتا (اکباتان) ماندہ تا من خود
 بادار رسیدم آنکاہ قشون بارسنستان فرستادہ کہ کثرت با آہنا جنگ
 کردہ دادار شش سردار دومتبہ آہنا را شکست دادہ دفعہ سیم بہ فضل
 اور مزدایا غیبارا کینفر دادہ و تسلیم وقع نمود در این موقع من بادار رسیدم
 آنکاہ و مسانام (واقع) کہ از نوکر مای من بود با تورافرستادہ آہنا
 کشتہ شہر را مسخر کرد آنکاہ کہ از بابر دین بادار رسیدم فرا و س لشکری
 داشتہ مشغول جنگ شدیم تاب مقاومت نیاوردہ من را گر د لشکریان
 اورا تعاقب کردہ گرفتہ نزد من آوردند دماغ و گوش و بانہش را بریدم و
 بند کردنش نہادہ در بار کاہ من بود ہمہ مردم اُورادیدند آنکاہ بردار شش
 زدم و ہرمانسان را مجبوس کردم پس از آن کہ تیر آہنا کا بن یاغی شکست
 من پادشاہ انکار یا ہستم از سلسلہ او کشتہ خاماس پاواسہ در عظیم
 اتیان کہ نوکر من بود با قشون میدیا و فارس روانہ کردم و کفتم بسلامت شد
 مملکت یاغی بربند ایشان جنگ کردہ اورموز داین عنایت فرمود قشون

اور اشکت داده خودش را نزد من آورند کوش و بستی اورا بریده در
بار کاہ من ریمان بگردش نہادہ بداشتند ہمہ مملکت دیدند بعد اورا
بدار آویختم

دار یوش پادشاہ کوید پارتوا مملکت ہیرکانی و درکانا کرکان ہردو کی است
مازندران ہتراباد کیلان است کہ وشتاسپ (ہیستاسپ) پدر
دار یوش در زمان کامبیز در آنجا ستراب (حاکم) بود و درکانا
من یاغی شدند و فرار تش را پادشاہ کردند و ستاسبا کہ پدر من بود در
کی از شدہ می پارتوا آنہار اشکت دادہ اورموزداد اورا ہمراہی فرمود
آنہارا نہا بود کہ بعد از این حادثہ مملکت مار جانا بن یاغی شد شخص
ماکوشی را بزرگ خود کردند و اورا سرس سردار نوکر خودم را کہ در باکتری
(بلخ و باختر) فرمانفرما بودہ فرستادہ کہ فتم بسلامت باشی برو ہر کس را
اطاعت نکرد بن بیاری اورموزد اقشون من آنہار اشکت دادہ و نہا بود
دار یوش پادشاہ کوید در این اوقات شخصی ویستاتوس در کی از تھا
فارس برخاستہ و گفت من بار دیار ہر خر و شمشقشون فارس دور اورا

گرفته او پادشاه فارس و توابع شد آنگاه من قشون فارس و مدی که بهم
 بود فرستاده با او جنگ شخصی کرده فتنه را کرده و اوراق تعاقب نموده خود
 و یارانش را دستگیر نموده پیش من آوردند دست و پای او بریدم و هر جا
 که قشون فرستاده بود قشون من بیاری او را موزدا قشون او را زده نابود کرد
 و آریوش پادشاه کوید شخصی ارمنی آراکوس نام در یکی از شهرهای بایرون
 اظهار کرد که من نابود کننزهستم مردم بر من یاغی شده و دور او را گرفته
 پادشاه شد آنگاه و فتنه او را خودم را سردار کرده فرستادم که منتم
 سلامت باشی برو هر کس اطاعت مرا نمیکند بزن بیاری او را موزدا
 رفت یا خیار گرفته و کشت

و آریوش پادشاه کوید تو که هر کس باشی بعد از من سبی کن که دروغ گفتن را
 هیچ نگذاری و شخصی که از دین بیرون میرود او را خوب تنبیه کن
 اگر این کار را کردی مملکت محفوظ ماند و من دروغ نگفتم و او را موزدا و کشت
 که بر استی این تاریخ را نوشتم و بیاری از کارها نمیکند کرده ام نوشتم
 ای کیکه جانین من هستی آنچه را که من آشکار کردم مخفی و این لوح را

در روز کار مشهور کن اور موزدا یا رتو خواهد بود و سنه زندان تو را فراوان
 کند و زندگانی تو را در از سنه ماید و اگر این تاریخ را پنهان کنی اسپم تو
 در دنیا نماید و اور موزدا با تو دشمنی کند و از تو سنه زند نماید و اور موزدا
 و فرشتگان با من همراهی کردند ظلم نکردم در و غلو و بیدین نبودم تو هم
 که بعد از من هرگز در و غلو و کناه کار را پرورش نکن و باین نقوش و
 صورت این لوح بی احترامی نکن بر ترس که بی احترام می شوی و سلامت
 نخواهی بود و اگر احترام کنی اور موزدا تو را محافظت کند و سلامت
 دارد و طول عمر گرامت فرماید و اگر بعکس کنی بی سنه زند و بی احترام
 شوی و کار تو را اور موزدا با انجام نرساند آنگاه در زیر و مقابل هر یک
 از این نغمه سلاطین نوشته و اسم برده است که فلان کس در و غلو است که
 بد رُوغ خود را سلطان خوانده من این در و غلو را دشمن داشته نابود کردم
 فصل پنجاه و نهم شاهنشاهی گزرتش سپه دریش (اسفندیار بن ارا) (زیر)
 موخرین ایرانی گویند اسفندیار را رستم گشت و پیش جبن را تربیت میکرد و یونانیان گویند از
 سلاطین بزرگ بود و پایتخت یونان را تصرف شد و لی گشتیهای او در سالین غرق گردیده و مرا

بایران نمود و مختصرات ایران در اروپا منتشر گردید و باقی سلطنت خود را
 بیش مشغول شد تا بدست کبی از ملازمان خود در پشته چهارصد و شصت و پنج کشته شد
 ولی عقیده برخی بر این است که اگر زریس سپرد و تیم داریوش از طرف مادر نوه بود
 اعظم بوده موافق قانون عجم ولایت عهد حقارتا بازان و ولد ارشد داریوش بود
 لکن بواسطه نجابت و کفایت اگر زریس ولایت عهد با و تعلق گرفت اول کاریکه کرد
 قشون زیاد بمصر برای تنبیه اهالی آنجا که در آخر سلطنت بداریوش شوریده بودند
 فرستاد و منظم کرد بعد برای رفع شورش و اقتضای یونانیها در پشته چهارصد
 و هشتاد قشونی که ببقعه مورخین یونان مرکب از شش کرو بود از ایران تورات
 و بند و مصر و شامات و عراق عرب با جمیع لوازمات آنها بطرف یونان حرکت
 داد و یونان را در ازل که فاصله میان اسپانیا و اروپا است رسید فرمان داد
 تا جبری عظیم ساخته شب طوفان از هم تلاشی نمود اگر زریس صبحی تا زیانه بردست
 گرفته بر آب میزد و خطاب میکرد ای آب شور و تلخ آقای تو ترا تنبیه میکند چرا
 بی ادبی کردی و جسر را خراب نمودی یا نخواهی یا نخواهی از روی تو عبور میکنم بعد حکم
 کرد و مهارها را گشتند و جسر عظیم دیگری بنا کردند و لشکر عبور نمود و ده قشون تری

سه کرو و دو سیت هزار نفر بود تقیسات^۱ سان لشکریان و اسلحه و لباس اهل هرویات^۲
 را با ترتیب جنگ بری و بحری و تقیسات نظامی و عده سپه داران و سرگردانان
 هر محکمی را بشکل مخصوصی مسته^۳ ارداده بود که نامشروعاً در آینه^۴ نگه ری نوشته و خبریانش در آنجا
 مضبوط است پس از آنکه تمام قشون وارد خاک یونان گردیدند کزرتیس^۵ بفراد
 سوار شده تمام قشون را بصوف که آراسته بودند ملاحظه کرده سوار کشتی شد قشون
 بحری را که هر کشتی بنافه صده یکصد و سیت ذرع دور از یکدیگر مسته^۶ ارداده بودند
 حرکت یونان داد یونانیها بعضی دانستند که استعدادی که بتوانند مقاومت کنند
 ندارند و برخی بهم مایل بایرانیان بودند بالاخره بنای جنگ بری و بحری شد قریب
 چهار صد کشتی با قشون و ذخیره و آذوقه مابین شهرکاستانه و سواحل اسپاس^۷ از
 شدت طوفان غرق شده و متفرق گردیدند بالجملة کزرتیس در خاک ملید اردو^۸ کردند
 و یونانیها در ترمویل^۹ پس از جنگهای زیاد بسیاری از یونانیها تلف شد و سیت
 نفر از ایرانیها مابقی کشتی ها که بعد از طوفان به بند رآفت پناه برده بودند در آنوقت
 استعداد بحری یونانیها عبارت از دو سیت و هشتاد و فرد کشتی بود که مجدداً
 چهار موجه شد کشتیهای ایرانی غرق شده یونانیها در رسیدن حمله بر ایرانیان^{۱۰}

اتفاقاً غلبه جابلجنگ تری و بحری در نزدیکی یکدیگر واقع میشد یا لشکر ایران بهر شهر
 میرسیدند خراب کرده و آتش میزدند تا شهر با توبه برسدند در آنجا لشکر برد و قتل
 شدند که کشتن با قیمت بیشتر روانه آتش شد شهرهای مین راه را همه جابلها خاک یکسان
 کرده و سوزانیده قیمت دیگر قشون قصد سوزانیدن معبد دلف را نموده که اسپاس
 آنجا را غارت کنند هر دوت کوبیده صاعقه از آسمان آمده و ایشان را سوزاند
 و قطعه سنگی بهم از کوه پارس سر ازیر شده بسیاری از لشکریان را هلاک کرد و
 میبوی از درون معبد درآمد که لشکریان بر سپیده صرف نظر از مقصود خود کردند
 دلف بسیاری از ایشان را کشتند اما لشکری باز کرکس بودند شهر آتش را گرفته
 و معبد پذیرا که در آنجا آلهه متحصن بودند خراب کرده و اسپاس آنجا را بتا راج برد
 کشتیهای ایرانی زیاده از دو هزار فرسند و از یونانیها دو سیت و شش
 فروند در بوعاز تا مویکی منبسط شدند زر کرکس در بالای تخت در بندی تماشا میکرد
 ایرانیان در حضور پادشاه جنگ دلیرانه کردند با آنکه ایرانیان در دریای قدرتها
 مهارت نداشتند کمال قدرت را بخرج میدادند بالاخره تاب مقاومت از آنها
 ایرانیان رفته قیمتی سنگین به قیمتی تبصر فو نانیها درآمد معدودی به بندر فالوگر
 رفتند

بعد از جنگ سالامین زرگزین قصد مراجعت کرده سپیدهرار قشون از برای مدد و یاری
 که از سرداران بزرگ بود کذا کرده که بتالی رود خود چهل و پنج هزاره و اردو بونا
 همیون کردید و اغلب لشکر بواسطه تغییر آب و هوا و خوردن علف تلف شدند از نظر
 مرد و نیوس جنگهای بسیار کرده بالاخره کاری از پیش نبرد در ^{۴۷} پشته چهارصد و هفتاد و
 مقتول شدند یونانیان غنایم بسیار از طلا و نقره و غیره بدست آوردند و این شکست
 بود زرگزین سمیکه از شکست های پی در پی مخصوص در پلاطه و میکال مستحضر شد متعجباً
 شهر شوش گردید حکم کرد معابد یونانیها که در اسپسای صغیر و بابل داشتند خراب کرد
 و آتش زدند و آنچه از مبله و غیره بود بردند و خزانه خود را مملو کرد و چون بکلی از
 پی در پی مایوس شده بود اوقات خود را مصروف بعیش نموده مردم از او مفر
 شدند از تابان نام که از مستحظین خاص او بود او را قبل رسانید بعد پیش اردشیر
 پسر زرگزین رفته باو گفت ارا برای تحصیل تاج پادشاه را کشت و باید برای
 حفظ وجود خود تان دارا را قبل رسانید بیانات او موثر افتاد فوراً باطاق دارا
 او را قبل رسانید موافق رسم بعد از آنکه زرگزین کشته شد سلطنت به بیتاس
 (کتاب) میرسید ولی چو کما او در باختر حکومت داشت ارتان عماله سلطنت

بارد شیر داد تا وقتیکه تواند خود سلطنت را غصب کند و آنچه استنباط میشود از این
 رسم بایده باشد چنانچه در ذیل قصه اردشیر دراز دست که بهمن باشد و یونانیان را
 آرتاگزرسس کویندیان خواهد شد بالجملة اردشیر از مقصود آرتاگان واقف شد
 او را بقتل رسانید خلاصه یونانیان چون دانستند که زرگزرس از بهمه چیز صرف نظر کرده و
 عشرت مشغول است موقع را غنیمت شمرده در خیال استقلال مستمرات خود درآمده
 به طرف لشکر فرستاده در جزایر ایونی و تراکیا جنگ کردند کمسن سردار یونانی بدست
 ایرانیان کشته شد جنگ دیگر در میکال بود که کشتیهای یونانی کین کرده سفاین ایران
 که میگذشت بر آنها یورش برده شکست فاحش دادند بعد از این جنگ با ایران عهد صلح
 بسته شد اردانند سواحل بحر سفید و قبرس و بوغاز اسلامبول و طاکلی و تراکیا را
 بایران دادند و جنس ابر کوچک متعلق یونان باشد در حقیقت دولت ایران
 مؤخرانته اعمال و اوان انخطاط خود را بصورت رسمیت اعلان نمود و زرگزرس قبل
 از این مصالحه بدست اردوان که ریاست متخفین او را داشت و تیریدات
 (مسدداد) خواجه او کشته شد و اردوان به بهمن امر را مشتبه کرده که
 او را پسرش کشت بهمن فوراً با طاق داریوش رفته و او را بقتل رسانید



نابین سفندبا (اردشیر درازدست) (آرتاکزرتش)
(ملک وحشی ریش)

فصل شصتم در احوالات بهمن بن اسفندیار

بهمن بن اسفندیار که مادرش فرہنگ دختر شیدوش پوز فیروز زاده کاو پس بود
 در پنجزار و یکصد و پیزده سال بعد از بهبوط تحت سلطنت جلوس پس کرد او را از پسر
 دراز دست نیز می گفتند بواسطه آنکه دستهایش و فیکله ایستاده بود بر انوشیروانیست
 یا آنکه به بیشتر از ممالک وی زمین دست تصرفش دراز بود بهمن مردی حکیم و عادل
 و عادل بود پشوتن را منصب وزارت داد حکام با طراف فرستاد و پادشاه
 چین و هند او را تنیت گفته مال و منال نزد او فرستادند حاکم بمصر فرستاد
 مردم در زمان او مرتفع الحال بودند بعد از چندی مصر به طاعنی و یاغی شده حاکم
 صورت واقعه را بعرض رسانید فوراً بهمن بالیکر عظیم روانه مصر شد چون بشام
 رسید چندی بپاده خوردن مشغول گردید با پانصد هزار نفر سواره و پیاده بطرف
 مصر روانه شد مردم مصر چون تاب مقاومت نداشتند با کفن نبرد او آید و محو
 تقصیر ایشان را فرمود پس از آن کارا فریقیه را منظم کرد و از آنجا بار دانیس
 سپهسالار را بتخیر اروپا روانه داشت او اراضی فرانسه و اسپانیول و لور را
 بادیکر ممالک یورپ منخر نموده حکام و خراج مقرر داشته بر مال و منالی کبد

آورده بدرگاه بهمن فرستاد و هنوز درین ممالک سلطانی برقرار و دولتی بر قوم نبود
و چون خبر به یمن رسید پادشاه یمن پیشگی بسزا نزد بهمن فرستاد بهمن رسولان او را
گرامی داشت و پادشاه یمن را بمشور مهرانگیر و خلعت خسروانی منقح ساخت ^{در وقت}
بزرگان مشورت خانه کبج پشوانی بهمن را واجب شمر و نذر رسولان نزد او با ^{تحف}
و بدایا فرستاده اظهار خلوص عقیدت و چاکری نمودند بهمن اظهار مهربانی و ^{لطفت}
فرموده از مصر حرکت کرده بمکادونیه آمده و از آنجا لشکر بتغیر شهر مسدن که ملوک
اسکندر بود فرستاد و آنجا را متصرف گردید و زیاده ازین یونان متعرض نشد
بدرار الملک و مقرر سلطنت مراجعت و جلوس فرمود بعد از چندین بخونخواهی بدر ^{لشکر}
عظیم از اصطخر کوچ کرده بیستان رسید رسول نذر زال فرستاد و پیغام داد که
اسفندیار سواری را که چشم روزگار ماندش ندیده درین خاک بخون عطا نند ^{در راه}
خون درین خاک جاری خواهم کرد زال جواب داد که برستم در باره سفید ^{بخت}
پیچ کنایه بخوابد بود چه از بهر راهی با او سخن راند مفید نیفتاد چند آنکه زاری و ^{صراحت}
کرو جبارت و شناعیت یافت بهمانا صواب آنست که از در رافت بایوان
من آمده و هر چه از زر و سیم که از زمان نریمان فرهم شده در حضرت تو

به پیشکش گذرانم و خود با خزرندان چاکر و ارکمر خدمت به بندیم رسولان پیغام رسان
 ابد او در بهمن اثر نکرد با مغز آشفته غم جنگ کرد زال کمر خدمت بسته بغرم آنکه شاید
 آتش فتنه را فرو نشاند بخدمت بهمن آمده زمین خدمت بپوسید و روی برخاک
 مقدم او نهاد بهمن حکم داد تا او را در غل و زنجیر کرده چون خبر بفرامرز رسید
 عظیم در مقابل بهمن صف کشیده بنای قتاله را گذاروند در آن روز و شب باری
 از طرفین کشته شدند آنکه لشکر سیستان بهزیت نمود فرامرز با معبودی مشغول جنگ
 بود تا زخم بسیاری خورده او را کمر قه نزد بهمن آوردند حکم کرد او را بر دار زدن
 و تیر باران نمود پس قصد انهدام سیستان را نموده پشتون عرض کرد پادشاه
 کینه جونی بس است روزگار را بلندی و پستی زیاده است این تخت تاج را تو از
 رستم داری نه از کشتاب و اسفندیار زال را بیش ازین میا زار که اینستم
 برد و دمان کهن حضرت ذوالنن نه پسندد این خانواده خدمات بزرگ میبایست
 نموده ایران یادگار قوت بازو و غیرت و قوت ایشان است که سالها از
 ترک و تار و مصر و آشوری و کلدانی و اجانب محفوظ نموده اند باری دل بهمن
 نرم شده از آنجا حرکت کرده در صحرای مکر سلطنت وارد شد امانی که برج در قوت

از بهین رخصت گرفته با پنجاه ارگشتی و سیصد هزار لشکر غزم سپیلتی کردند و بهین غزم تسخیر
 قرق را نمود و با لشکر زیاد از آذربایجان تا مملکت ارمن ارزنه الروم و دیار کربلا
 اراضی اناطولی را بنظم و نسق کرد و تا ظاهر بلده بوزنظیه مستخر نمود و بهم منشوری را بنام
 فرستاد که با سیصد هزار لشکری که در تحت فرمان داری بطرف یونان کوچ ده و
 باد و کور و لشکر غنیمت و مازدانیس را سر داری سپاه بری نمود و قبرین را که در
 و سپهسالار او بود بر لشکر دیار مارت داد درین وقت خبر دادند که اهل قرق خیال
 سرکشی دارند بهین در غضب شد آنک ملک قرق نمود چون با سلامبول رسید
 از راه بوغاز سفید عبور کند لشکریان یونان نگذارند جنگ بری و بحری در
 بسیاری از کشتی ها را شکسته و غرق کردند و چهار صد هزار از لشکر بهین را کشتند
 این همان وقت بود که سپاه کبرج در سیلی سنگت خورده بودند با جمل بهین فتح نموده
 مرجب نمود از پس او ارتقیز این خدمت را پامان برد و چون از اراضی قرق
 بمملکت شام مرجب کرد مردم ارتقیز را زفته کرده االی مصر را برانجختند و
 از اطاعت بهین بر تافتند و عمال ارتقیز را اخراج نموده چون ارتقیز این خبر
 شنید با سیصد هزار لشکر روانه مصر شد و لشکر مقابل شده جنگ در پیوست

ارتقیر با صد هزار لشکرش کشته شد و دویست هزار نفر کنگلوی ایرانی بشهر منف فرار کردند
 این خبر به بن رسید از شام و آنکه که از بلاد یونان و قرق است پشید هزار مرد
 جنگی جمع کرده روانه مصر شد انارس لشکر در مقابل لشکر ایران و او ششصد جنگی
 انارس زخم خورده با لشکر مصر و یونان فرار کرد و ایرانیان مطهر شده شهر و انارس
 کردند و یکسال و نیم بغارت و تاراج مشغول بودند تا آنکه از در ضراعت قبول فرستادند
 بهمن را نمودند مصر و یونان در تحت اطاعت بهمن درآمد با جمله بهمن سپهر بخت انصر را بواسطه
 اینکه مشغول فتوح و فخر بود از حکومت باین خلع کرد و کورس را بجای او منوب نمود
 یهودان در عصر او آسوده بودند بواسطه اینکه زنی از یهود گرفته بود مدت سلطنت
 یکصد و دوازده سال گفته اند بهمن و سپرداشت یکی را ساسان و دیگری را دارا
 می نامیدند و سه دختر داشت اول فرمیس و نیم بهمن و دخت سیم خامی که او را انا
 می گفتند و از پدر چهارم را دلق داشت و او صاحب نکاح و کفایت بود بهمن
 با او بسیار میل داشت در اغلب امور با او مشورت میکرد اما ساسان او را کبیر او
 منزوی شده بود و مشغول کوفته چرانی بود و بعبادت خدا اشتغال نمیداد و او را
 میخواندند و او را درین وقت که کوچک بود مرض موت بهمن در رسید بزرگان جمع شده

بهارا ولیعهد کردند تاج بر سر او نهاده خود رخت بجان دیگر کشید بهمن بسیار
 با تقوی و خدا پرست و عادل بود نام خدا را او بر سر نهانها نوشت بقوانین مد آب
 رفتار میکرد و بار عیت دست و مهربان بود فرزندانش یعقوب بنمیر را با طاعت
 امر فرمود رحمه الله علیه

اما عقیده فرنگیان و یونانیان درباره بهمن (آرتاکزرس)
 بهمن را آرتاکزرس نیز خوانند بعد از زرتکر پس پدرش تخت سلطنت جلوس کرد
 پس از آنکه آرتابان که از امرای مقتدر بود زرتکر پس را کشت آرتاکزرس را
 بجای او نشاند بخمال آنکه خود سلطنت را متصرف شود چه آرتابان مرد دلاور
 قبیله بزرگ و پسران پسرک بود و از سن نادید و ابطال رجال عالم بقلم میرفتند
 آرتاکزرس بر آرتابان واقف شد او را کشت جنگ بزرگی واقع
 و بسیاری از طرفین کشته شدند بالاخره پادشاه غلبه کرده چراغ آن دودمان را
 خاموش کرد ازین اقوال و بیانات معلوم میشود که رستم باید آرتابان باشد چه
 صاحب قبیله بزرگ امارت و حکومت قدیمی داشتند و قرابت بسلطنت نیم
 داشت و محققا رستم اسفندیار را کشت پسرش اردشیر را حمایت کرد تا بواسطه او

تحت سلطنت برآمد اردشیر رستم را بقتل رسانید و آن ملک را متصرف شد و با
 خون پدر آغایان را طعمه شمشیر کرد و نابراین محقق است که زرگر پس مشهور یونان
 اصفه یا راست اردشیر پادشاه نیکو پیرت و بزرگ مش بود سیدان موروثی
 رستم را متصرف شد و در سمت مغرب فتوحات نمود و در حق ملت یهود بواسطه آنکه
 یکی از خواتین یهود را که مستی پادشیر دختر برادر مردوخای نام را در جباله کلاخ آورده
 بود رعایت میفرمود و هنوز قبر پادشیر و مردوخای در وسط همان موجود است
 مورخین قائلند که بهمن کار مملکت را اصلاح کرد و مدت سلطنت او را چهل و یک سال
 نوشته اند و علت اختلاف مدت سلطنت او شاید بواسطه آن باشد که مورخین
 پادشاه دیگر بنام اردشیر ذکر کرده اند و حال آنکه ممکن است مشارکت این
 این اردشیر و نیره او که یونانیان آرتاکزرسس گویند باشد و همچنین و لیهداو
 اکوئس را نیز بهمن در کتب خود ذکر کرده اند پس شده است که تاریخان این
 باشد و در تحت یک نام مذکور ساخته اند و جمیع ایام سلطنت سلاطین مزبور چه خاندان
 از یونانیان نقل است با ایام اردشیر دراز دست بنا بر قول ایرانیان مدت
 کمی تفاوت دارد

خلاصه بعد از آنکه رس (اسفندیار) (زریر) باین ایران سلطت حق کثائب پسر بزرگ او
 بود آن اوقات چون کثائب در باقر حکومت داشت اردشیر جلوس کرد عقیقه
 ایرانیان بر این است که در سال هفدهم سلطت خود بهر آزاد و دختر خودش را بزرگی گرفت
 دارا (داراب) را حاطه شد هنگام فوت خود تاج بر شکم او نهاد و چنین را به عهد
 خود نمود اما مورخین یونانی ابدان این مطلب معتقد نیستند میگویند اردشیر (ملک آشوری)
 (روش) در سال بیستم جلوس خود جشن بزرگی گرفته تمام رجال مملکت را بضيافت دعوت
 نموده مدت این جشن را از هشتاد و روزالی ششماه نوشته اند در بنته آخر مکه داشتی هم
 زنان را دعوت نمود روز هشتم پادشاه حکم کرد مکه خود را زینت کرده باناج در تماشاگاه
 عمومی نشسته همه رعیت جمال و لغریب و زیبائی او را مشاهده کنند مکه استماع نموده شاه
 در غضب شد با هفت نفر از علمای او را مشاوری خود مطلب را اظهار کرده رای خواست جواب
 دادند صلاح و در ترک مکه است زیرا که خلاف رای سلطان کرده و این مسئله مخالفت باشد
 در میان زنهای پادشاه و رعیت سرایت میکند و فرزندان از شوهر باعث بیماری از حضرت
 و مفاسد میشود بالاخره مکه را طرد کرده و بنابر رای داده شد از دخترهای ممالک او که قصد
 دیت و هفت مملکت بوده هر یک زیبا تر است و بحسن و جمال و لغریب تر از برای ملک حاضر کنند

این سکه فوراً اجراء پس از آوردن دخترهای بسیار میان آنها استر (اُدیس) دختر
 ماروئیس (مردخا) یهودیه پسند ملک افتاد چنانچه اشاره شد استر اسم و نسب خود
 مخفی داشت ملک ندانست از اولادین یامن استر هم خود را اُدیس گذاشت که
 نام خواجه دت یحال او را تربیت خدمت ملوک آموخته بظافت و عطریات پرورید
 بانواع نیشتمازین کرده خدمت اردشیر بر فوق لها و مطبوع افتاد پادشاه تاج بر
 او گذارده ملکه نام نهاد از قضای اتفاقیه دو نفر از خواجهای ملک قصد قتل ملک را کردند
 مردخا سخر شد توسط استر بعضی رسانیده خواجها را ملک کشت مردخا را مغرور داشت
 و به نامان (امان) صدر اعظم چندان اظهار چاکری نمیکرد نامان در قصد قتل
 او شده و پادشاه از یهودیه شکایت کرده حکم قتل تمام یهودیه های ولایات را بعهده خود
 صادر کرده و ضمناً مقبل شد مبلغی هم پادشاه بدو مردخا را استماع انجمنه خاک بر سر
 واقعه را باستر رسانده استر سه روز یهودیه های شوش حکم روزه گرفتن داد و خود او هم
 روزه گرفته انگاه با پس ملوکانه در بر کرده رسم بود اگر کسی در حسل طاق پادشاه میشد
 فوراً او را میکشند مگر آنکه ملک عصای زرین خود را بطرف او دراز میکرد و محض در
 استر ملک حصار او را زد و گفت برای چه کار آمده عرض کرد استدعایم محض

تیه شده است بامان وزیر بر دشتا قبول کرده درین مجلس شراب زیاد خورده
 هر چه تمنا داری اگر چه نصف مملکت باشد تو میبخشم استر قمر را را بفرود اندازده درین
 بامان چوب داری برای مرد خا بر پا کرده بود ملک در مجلس ضیافت دویم خوابفته
 از وقایع زمان سلطنت از برای او میخواندند تا رسیدن تفصیل و خواجه و قتل پادشاه ملک
 پرسید برو خواجه اجدادند حضور عرض کردند هیچ درین بین بامان وارد شد ملک پرسید
 جزای کسیکه مانع قتل شاه شده باشد چیست بامان خودش را فرض کرده بود عرض کرد بیا
 تاج بر سر او گذارد بر اسب خاصه سلطان سوار شده یکی از رجال بزرگ جلو آورد اگر گرفته
 در شهبه بگرداند تا مردم بدانند پادشاهش خدمت چیست فوراً حکم شد بامان مرد خا را اسوا
 اسب خاصه کرده بدستور عمل رفتار کرد بعد مجلس ملک احضار شد ملک از استرخاست
 استند عاو تمنائی کند استر مستعدی شد که از خون من و پدر و اقوام در گذرید و دشمن ما
 مجازات فرماید ملک فرمود عدوی تو کیست عرض کرد بامان بامان تو خوش شد شاه از
 باغچة رفته بامان دانست ملک قصد قتل او را دارد بامان برخاست خدمت ملکه نصیحت
 و التماس کند از شیر مراجعت کرد بامان در رختخوابی که ملکه در آنجا غذا میخورد رفته ملک در
 کمال خشم متغیرانه گفت جسارت تو باندازه شده است که با طاق ملکه بی احترامی میکنی و را

روی او را پوشیدند که علامت قتل بوده آنگاه تفصیل دار را بعضی رسانیدند و
 حکم شد بهمان دارش زدند قبرین استروم و دخا در وسط شهر همدان در مسیر
 عام در زیر دو گنبد بی حیاط میباشد در بنگلی یک ذرع و یک چارک طول
 در یک ذرع عرض دارد یهودیها و اغلب مردم آن شهر آن قبر را مال می
 از پیغمبرهای بنی اسرائیل میدانند اوصلی صاحب سفیر انگلیس خطوط جوی
 آن صندوقها را که روی قبر است ترجمه کرده باین مضمون است پخشیه
 پانزدهم ماه در چهار هزار و هفتاد و چهار ^{۱۲۷۲} از خلقت عالم بنامی این دو
 گنبد بر قبرم و دخا و استر گذارده شده بدست برادران الیاس و شمویل
 پسران شمویل کاشانی و بر روی مزار صندوق بزرگی است از چوب سیاه
 که کتیبهای آن صندوق را بخط عبری نوشته اند و این صندوق با یک
 در ^{۱۳۲۸} که در همدان از طرف دولت مقتصدی امورات حکومتی آنجا
 بودم بواسطه چندی بآن مکان رفتم آن صندوق را در زیر گنبد مر
 دیده که بر روی تمام این بنا زده اند و اطراف سکو تا و طاق ناهم ساخته اند
 در دو لایحه تیکه های صندوق سوخته دیدم که معین صندوق روی قبر بود

ولی معلوم شد در چه وقت سوخته و در آنجا ریخته اند خلاصه شرح حال را از برای
 آنها نقل کردم که این معتبره مغیر نیست مال استروم مدعا است و از قراریکه
 نقل میکردند دو سال قبل قندیلی که در آن سقف مرتفع بوده بسته ابر معلی
 و معلی پائین آورده برده بودند میگفتند از حقیقات نفیه بوده و قیمت کزاف
 داشته است خلاصه حکم شد که قاطر و شتر سواران فوراً حکم پادشاه را با طر
 ولایات منتشر کردند که کسی متعرض یهودیها نشود و آنها را محترم دارد بالعکس
 یهودیها تا ممکن بود دشمنان خودشان را کشتند

از وقایع اتفاقیه زمان اردشیر پناه آوردن تیسفیل سردار یونانی است
 بار دشیر که در خدمت پادشاه اوراشتم کرده بوده بهر نحوی بود خود را با بران
 رساند از آنطرف اردشیر شکست سالامین را بنجا طرد داشت عهد کرده بود که
 هر کس تیسفیل را خدمت او بیاورد دو دویست تالان زر که مطابق دویست دهنقا
 و پنجاه هزار فرانک بشمارد بدو تیسفیل بدون واسطه خدمت پادشاه رسیده خود را
 معرفی کرد پس از مدتی فراگر فتن زبان فارسی عرایض خود را نموده حکومت
 شهرمان یزی که در سواحل آسیای صغیر بود بعلاوه پنجاه تالان مالیات آنجا

با بعضی از شهرهای دیگر با توقیف نمودن محنت خسروانه گردید تمشیل هانجا بود تا در چاه
 صد و شصت و شش قبل از میلاد وفات یافت دیگر از وقایع اتفاقیه مصاحبه
 با یونان است که لشکری بجزی و برسی یونان بواحل آسیای صغیر آمد لشکر
 ایران را شکست داده آن اوقات اردشیر مشغول تهیه جنگ مصر بوده
 بعد از آن آرتاباز را مأمور جنگ یونان نموده یونانیان را شکست داده
 قرار بر مصالحه شد با شرایط سختی مصالحه شد آنگاه جنگ با مصریان شروع
 شد مصریها بعد از یونانیان لشکر ایران را هزیمت داده آنگاه اردشیر
 حاکم سیلیسی و مکابیز را فرمان داد با سیصد هزار قشون مشغول جنگ شدند
 پس از جنگ سختی بر او بجزر لشکر مصریها شکست خورده ایرانیان مصر را تصرف
 شدند تا آخر سلطنت اردشیر در تصرف ایرانیان بود اردشیر انجمن معارف
 برای تحصیل و تعلیم السنه مختلفه دایر نمود و بخوبی لسانهای مختلفه را تعلیم گردید

سی زبان بود اپهلوی ۲ سندی ۳ خوزی ۳ بدی ۵ زاوولی ۶ گیلی ۷ ریزی ۸ نهمی ۹ لری
 ۱۰ گرنی ۱۱ الکی ۱۲ رشتی ۱۳ بلوچی ۱۴ اوغانی ۱۵ بازازی ۱۶ کردی ۱۷ ارمنی ۱۸ انجاری ۱۹ هندو ۲۰ پنجابی
 ۲۱ بسمای ۲۲ زندی ۲۳ لیدی ۲۴ اوراز ۲۵ لاری ۲۶ گرجی ۲۷ باکتری ۲۸ سسنگ ۲۹ سوسا ۳۰ سغری ۳۱ هندو ۳۲ اردشیر

پسران او نزاع کردند آخرالامر یکی از آنها با اسم داریوش ثانی تحت نشانی ^{سال}
 سلطنت نمود درین مدت چون یونانیها با هم نزاع داشتند داریوش دوم وقت را
 غنیمت شمرده یونانیهای اسپار را مجبور بدادن خراج نمود در آخر سلطنت داریوش
 دو شهر بزرگ یونان که اسپار و آتن باشد با هم خصومت میکردند پسر کوچک
 داریوش معروف بکورس صغری که حکمران اسپای صغیر بود با اناولی اسپار
 بر آتن غلبه کرده و باین واسطه مابین کورس و اسپار ارتباط حاصل شد و
 در سینه چهارصد و شصت و پنج قبل از میلاد جلوس نموده و در چهارصد و بیست و پنج
 وفات کرد و با بجمله پسران داریوش دوم پسر ارشد او با اسم اردشیر تحت سلطنت
 کرد کورس صغری قشونی از اسپار حرکت داده بایران آمد بابرادر بزرگ خود
 اردشیر جنگ کند در نزدیکی بابل و لشکر مقابل شدند جنگ در گرفت کورس صغری
 کشته شد لشکرایران متفرق گردیدند ده هزار نفر از بقیه اسپای یونانیها در تحت فرمان
 اگر نوخون و مورتخ یونانی بواسطه ضعف ایران بوطن خود مراجعت کردند بعد از کورس
 صغری اتفاق یونانیها و ایرانیان مبدل بفاق گردید اردشیر با یونانیهای آتنی همرا
 کرده و اسپار تها را مغلوب ساخت مطیع ایران گردید اردشیر ثانی را

بواسطه ذکاوت و هوش زیاد بمن میسازد و پادشاه خوش اخلاقی بوده و
 چهل سال سلطنت نمود در میان تاریخ آن عصر مورخین بطلعت و تاریکی شدید و مستحکم
 دچار شده اند و باختلاف روایت کرده اند منجمه بعضی را عقیده این است پس از
 اردشیر زرگر سن ثانی در پنجاه چهار صد و بیست و پنج قبل از میلاد جلوس کرد و
 فقط زرگر را از دامای زوجه خود داشت ولی از معشوقهای خود هفده اولاد پیدا
 کرده بود منجمه سقین و اکوس از زرتیس بودند مادر سقین و از زرتیس از ابل یال
 بود سقین معاونت فارنا سپاس نام خواجه میکرو زنبزل زرگر سن فقه او را
 در خواب دیده بگشتند این واقعه چهل و پنج روز بعد از فوت اردشیر بود پس از
 کشتن او سقین بخت نشست و بلنگریان انعام و احسان زیاد محض قتل زرگر سن نمود
 که دلربائی و جلب خاطر آنها را بطرف خود کند ابد آفایده نکرده از او متفرق بود
 و چون سلطنت خود طمینان نداشت و گمان میکرد که برادرش قصد قتل او را
 بخصوص اکوس که پدرش اردشیر حکومت باختر را با و داده بود حکم باحضار اکوس
 کرد اکوس چون میآید قصد قتل او را دارد و تمهید لشکر کرده سلطنت را بواسطه
 همراهی سرکردگان متصرف شد سقین را طمینان داده پیش خود خواند و

در خاکستر انداخته خفه کرد مدت سلطنت سقین شش ماه و پانزده روز بود با بجهل و نور
 شرق غلب سلاطین کوچک را نظربخت مدت سلطنت آنها از قلم انداخته اند



همای (چرا آزاد)

فصل شصت و یکم در احوالات

همانست بمن را بعضی دختران شیر داند و او را خامی و چهره آزاد نیز گویند بعد از آنکه
 در پنجره او دویست و میت و پنج جلوس نمود صنادید و قواد لشکر را بجاو غفلت
 کوناگون امیدوار ساخت و از خراج رعیت تخفیف داد و در تربیت دارایی
 که از پدر خود بمن حاکم شده بود در خاساعی جمیله مبذول میداشت بقولی هم
 حکم بقتل او کرده بود بخواست خداوند زنده ماند با جمله سون شک و انک باو شاه
 چین و فور پادشاه هند بنزد او بدید فرستادند و اظنا رحمت چاکری نمودند
 جهان باو فروتنی کردند مردم قرق سراز اطاعت او پیچیده تا آنکه دارا بحد رسید
 با سپاه عظیم از اصطخر روانه قرق شد چون باراضی ماکا دونه رسید بویانه
 که درین وقت ملوک لطوایف بودند لشکری تمیز کرده جنگ نمودند دارا آنها را
 داده با غنیمت بسیار نزد آنها آمد بها خوشدل شده گفت چون ساسان طریق انفراد
 اختیار کرده و دارا مردی دلاور مثل رستم و افراسیاب است من او را
 بجای خود برتره اگر کردم بعد تاج را از سر خود برداشته و بر سر او گذاز
 مدت سلطنت او را از سی و یک سال نوشته اند شهر فضا و چهرم در فارس

و جرفادقان و چهل مناره در صفا از بناهای اوست
اما عقیقه فرنگیان و یونانیان

آنچه از کلمات مورخین یونانی بر می آید دلالت بر سلطنت همدار و دوحان می رسد
بهیچ و مرجی که معارن فوت این پادشاه اتفاق افتاد می شود دخترش را پادشاهی
برده شده باشد و این مسئله در ایران بوده چه دو دختر خسرو پرویز بنوبت سلطنت
کردند و ملکه های ایران خیلی مقدر بودند می شود گفت مورخین شرق بعضی از سلاطین را
از قلم انداخته نمیتوان قبول کرد که پادشاهی زیاد کرده اند چنانچه پریزاد دختر
ارتاکزر کز کرس که زن برادر خود داریوش بود در سوخ فوق العاده در حکومت
مملکت داشت قریب بهمان است که در کتب ایرانیان منقول است و در اتفاق
یونانیان ایرانیان بر اینکه دارا یا داریوش از نسل حرام بوده محل حرف نیست
که پس از جلوس سلطنت خود را بداراب و داریوش لقب کرد و اگر دارا
ایرانیان را که یونانیان داریوش می نویسند منکر شویم و بالمره زیر سلطنت بهانیم
و بگوئیم قصه هاستعلق است بروایات مبهمه که در تسلط پریزاد روایات کرده اند
با قصه ربط ارتاکزر کز کرس نمون باد دخترش آلو سا پس چنانچه اگر مدت سلطنت داریوش

و ارتاکزگر پس را موطن ایران دخل سلطنت اردشیر شمرده اند زمان تقریباً
 موافقت دارد بجهت اینکه مدت سلطنت اردشیر را یکصد و دوازده سال گفته اند و
 سلطنت اردشیر و داریوش ارتاکزگر کنون را بنا بر قول مورخین یونان یکصد
 و شش سال در صورت کوس یونانیان و ارباب اول ایرانیان خواهد بود و ارباب
 ثانی هم همان داریوش کودمان است که با اسکندر جنگ کرد و ایران بتصرف اسکندر
 درآمد



داراب (دارای دوتیم نونوپس) (داریوش دوتیم اکوس)

فصل شصت و دویم در احوالات دارای کبر

دارا بن بهمن را دارا بن نیز گویند و لقب او شهرزاد بود چون به تاج بر سر او گذارد
تمام اعیان مملکت او را اطاعت کردند و بقانون سلاطین ربع مسکون او را تسخیر
گفتند و بر بخت ملک الملوکی تحت فرستادند او مردی بود خوش اخلاق بن
ملک چین و فور ملک هند از برای او تحفه هدایا انفاذ داشته اظهار خلوص عقیدت
و چاکری نمودند و از دولت کبریا رسولان هدایا فرستاده رخصت حاصل کرده
با امانی سیلانی جنگ کنند بجهت آنکه امانی کبریا از قدیم مضایقت ایرانیها مامور بود
که با مردم سیلانی که از دوستان امانی فرق بودند جنگ کنند چنانچه اشاره شد
در اعمال و نواب خویش ابراهیم و افریقا و دیار بکر و بیت المقدس و ارمنستان
و ترکیستان و ماوراءالنهر و زابلستان فرستاد و مقرر سلطنت را از اصفیاء تغییر داد
در بابل قرار داد و برای نظم و نسق ماکا و دونه و قرق آنجا را مناسب دید و در
دویم سلطنت او فیلقو پس که او را فلیپ گویند در ماکا و دونه تحت سلطنت جلوس
کرد و در لشکری عظیم بطرف ماکا و دونه حرکت داد و در ضمن اعراب حجاز و امانی
فلیقین که اغلب اشرار بودند کین و مجازات نمود چون لشکر دارا در اراضی

رسید فیلوس لشکر یونان را فراهم کرده دو لشکر بهم آویختند لشکر یونان شکست خورد
 فیلوس فرار کرده متحصن گردید لشکر داورا گرفت چون چاره ندید رسولان از داورا
 فرستاد و اظهار چاکری نمود داورا گفت از زمان کینخس و تا بحال یونان در تصرف
 ایرانیان بوده این عصبیان چه بود بالاخره او را عفو نمود و مملکت ماکا و ونیه را
 با واکذا کرد فیلوس پس چار دختر خود را بداورا داد حامله شد پس از حامله شدن او را
 یونان فرستاد دلایل از برای پس فرستادن بسیار ذکر کرده اند یکی از آنها
 اینکه داورا دختر بدو با حمله بعضی اسکندر را پسردارای او را دهنده و گویند خود را
 ملکت کرده ابران را از تصرف برادر نالایق در آورده بتصرف اسکندر دادند ^{بقصه}
 پس از کرفتن دختر قرار شد فیلوس پس سالی هزار بیضه زر خالص که هر بیضه چهل مثقال
 طلا داشته باشد برهم خراج بفرستد فیلوس قبول کرده داورا او را مرخص نمود
 بدار الملک مراجعت کرد چون اجل محترم داورا رسیده بود فرزندان او را بدو
 مستی بدار نمود و لیهد کرد و در گذشت مدت سلطنت او دو و ازده سال بود
 زال در زمان او و داع جهان گفت

اما عقیده فرنگیان و یونانیان

دارا را نوک پسر از نسل حرام دانند گویند اگو پس خود را ملقب بداریا داریوش
 دوم نمود از زمین برادر کو رس بر او شوریده در دهنه اول غلبه کرد بعد مغلوب شد
 دارا او را در خاکستر خفه کرد و بعد اشخاصی هم که در قتل زر کر پس معاونت کرده
 بودند کشت درین ضمن پادشاه لیدی بر او خروج کرد و او را هم کشت چنانچه در آن
 اوقات مصریها که شورش کرده بودند پس صد هزار پیاده و سواره همراه خود بر
 جنگ کرده مغلوب نمود غنایم و کمند زیاده بهرسانید این سلطان در شقاوت نفس
 معروف آفاق بود و در مدت قلیل در ایران خونباریخت تمام شاهزادگان را کُشت
 و انما بقتل رسانید خواهر خود را زنده در گور کرد و در حق هر کس سوغن میکردیت
 مخصوصا صنادید و ابطال و سر حنبها را پس از جنگ مصر بابل مراجعت کرد
 اختیار مملکت را باکو پس مانور واکذا رده خود بیش و عشرت مشغول کشت
 یکی از خواجهای او که از اهل مصر بود بواسطه حب وطن نیتی های اگو پس و تعذبات
 باو که در مصر کرده بود در دل داشت فرصت بدست آورده باکو پس نزد او
 و جدا و را قطعه قطعه کرده بگره باخو رانید بعد از اگو س سلطنت بآریس سرگود
 او رسید یعنی باکو اس او را بخت نشاند و سایر فرزندان را بخت بعد او نمود

خجاست نفس دارد و او را هم قبل رسانید مدت سلطنت او دو سال بود باکو پس
 یکی از پسر که دکان بزرگ بود چون خود میداشت تاج بر سر گذارد و ^{۳۳}صد
 سی و شش قبل از میلاد بواسطه اینکه کسی از شاهزادگان باقی نبود که مان نامی را
 از سلسله چانشی انتخاب کرد و تاج بر سر او گذارد
 خلاصه عقیده مورخین مشهوری و یونانی این است که دارا مادرش عقدی نبود
 بلکه یکی از منصفه های محبوبه بوده و علت اینکه یونانیان او را بی نسب میدانند این است
 که مذهب آنها زنهای عذیده را جایز نمیدانند فقط یک زن عقدی را حلال و
 مابقی را احرام و اولادش احرام زاده میدانند و برای او اسم نمیکند
 چنانچه حالیه هم در میان اردو پایان مرسوم و معمول است علی ای حال دارا
 پسر طبیعی اردشیر دراز دست بود که بهمن باشد اردشیر (نوتوس)
 و ربابل در ^{۳۴}دست وفات کرد و در ^{۳۵}دست دارای اصغر (داراب) که
 او را دارای سیم و خود منش و داریوش سیم و کودمان گویند تخت نشست
 شصت و هشت سال باین این و سلطان فاصله بود مورخین ایرانی
 میت و چهار سال مدت سلطنت اردشیر و نیم از را پس را که آنرا کزیک

منمن (منن) گویند توضیح کرده همچنین سی و شش سال مدت سلطت اردشیر
 سیم اخوست که اورایونانیان اکوپس گویند و چنان استنباط میشود که در ۳۳۸
 قبل از میلاد اکوپس کشته شد و بعد از دو سال که ارسس و دو نفر دیگر را باگو
 و مانتور تخت نشاندند کودمان اردشیر ثالث که اورایونانیان دای
 ابن دارا گویند برای سلطت چنانچه اشاره شد انتخاب کردند و اخلوین
 سلاطین کوچک و مدت های کم سلطت را اعتنا نکرده و یا از قلم انداخته
 و مدت های کم سلطت آنها را جزو سلاطین دیگر محسوب داشته چنانچه سلطت
 هر اسب و کتاسب و بهمن را هر یک از یکصد و بیست الی یکصد و پنجاه سال
 گرفته اند و ابد سلطت زریروش و شاد و از پادشاهی اسفندیاریسی نبرده اند
 و سه نفر اردشیر را یکی دانسته و شاد و ابرادر رستم و کاوپس را
 (کامبیز) پسر پسر و کاوپس و ماکدونی را کتایون مادر اسفندیار و سفر
 داریوش را با ماکدونی قهر کردن کتاسب را از پدر و رفیق او را برود
 حمیده و اخوست را یکی از پهلوانان فرض کرده اند

فصل شصت و سیم در احوالات اردشیر و نیم

اردشیر دوم را از پس دازشت ذکاوت و هوشی که داشت یونانیان
 او را منمن (متمن) گفته و آرتاکرزس نیز نوشته اند بعد از آنکه دارا با
 وفات کرد پسر بزرگ او اردشیر که موزخین فرنگی و یونانی آرز پس گویند
 جلوس کرد و در معبد پازارکاد بقانون و آداب تا جلذاری جامه شبانی
 سیروس اعظم را پوشیده برک درخت شترنمید و انجیر خشک خورده
 و شیرینی که از شیر و سرکه تریت یافته بود نوشید و تاج سلطنت را بفرق
 خود گذاشت در این ضمن یک نفر از کشانی که سابقاً مربی سیروس بود
 بتوسط قیافون بعرض پادشاه رسانید که سیروس قصد دارد پادشاه را
 در معبد بقتل رساند اردشیر حکم قتل سیروس را داد اما در شش مکه
 پاریزاتیس که عمه و مادر اردشیر بود او را زیر سویی کبوان پوشانید
 آنقدر جرج و فسخ کرد که پادشاه از پسر خون او در گذشت و حکم داد
 که بسار دپای تخت بیدی و آسپای صغیر مقرر حکومت خود برود و قسبه
 سیروس بسار رفت چون مردم بخواه او بودند و او را برای سلطنت
 سزاوارتر میداشتند بخرکت امانی لاسمون و یونان دشت میی که

سلطنت داشت بواسطه کلیارک اسپارتی که وزیر دوشیرا بود بیت هزار
 لشکر از اسپارته و یونان میا کرده و با مالی محاسن سپرد پس و قبیح اعمال
 اردشیر را نیگفت سپرد پس برای اغفال اردشیر اول بجا صده شهریده
 پرداخت و از آنجا هم بر لشکر خود بسیاری افزود و دنیا فرن مراتب را برض
 بادشاه درسانید اسباب وحشت و همه در درگاه سلطنتی مندا هم گردیده
 تفصیل را بگردن ملکه پاری را تیس گذاردند اما سپرد پس با لشکر ایرانی و
 یونانی که متجاوز از یکصد و بیست هزار بود حرکت کرده در نزدیکی بابل سه
 جنگ سخت شد ارد و جنگ اول آثار فتح با سپرد پس بود و جنگ اخیر در
 حضور اردشیر بود موافق قول اگزونوفون که همراه بوده نقل میکند اول
 سپرد پس تیری بر سینه اردشیر زده از روی زره زخم منگری نمود
 اردشیر هم تیری با پی سپردس زده و در ادرهم آویختند آخر سپردس
 کشته شد و بقول پلوتارک سپرد پس را یک نفر سر بازگشت اما اکثر پس
 گویند در زمین معرکه تاج از سر سپردس افتاده بر تیریدات ایرانی ضربتی
 بر شقیقه او زد و هلاک نمود اردشیر حکم کرد مزارات خواجه سرودست

راست سیر و پس را بریده مادر سیر و پس سر باز و خواجه و میریدات بخت
 اگرز نو فون عدد لشکر اردشیر را دو کرد و دو سیست هزار نفر می نمود خود
 اگرز نو فون یکی از سپه دار های لشکر سیر و پس بود بعد از قتل سیر و پس لشکر
 یونانی بسه داری کلیارک بخمال مشه اربودند قیافرن با ایشان در کنا
 شط زاب جنگ کرده بسیاری از لشکر یونان تلف شد باقی اگرز نو فون را
 سردار خود کرده جنگ کریر بطرف یونان می رفتند و لشکر ایران متعاقب
 آنها هسی بقل و غارت مشغول بودند باقی که با تفاق اگرز نو فون تقریباً ده
 هزار بودند بطرف یونان رفته و ارد خاک اربو پاشدند اردشیر هم
 حکومت میدی و اسپمای صغیر را به قیافرن داد یکی دو جنگ هم میان
 قیافرن و یونانیان اتفاق افتاد آخر قیافرن را بر مصاحه گذارده که یونانیان
 خراج سابق را بدهند جنگ متار که شد سال بعد اژریلا پس تدارک لشکر
 کرده بخاک میدی تاخت در این بین فارس را باز برایشان تاخته بسیاری
 از آنها را بکشت مجده استه اربو مصاحه گذارند دفعه دیگر اژریلا س
 خیال جنگ داشت اردشیر بفارس باز حکم کرده در دریا بر آنها استلا

نموده بسیاری از کشتیهای آنها را شکست همچنین استرونا پس ایرانی بالاسد و
 جلگه ایشان را معدوم نمود اما ای اسپارنه تخت و هدیای تقدیم داشته
 عقد مصالحه بسته شد اما ای جنریر و قبرس با مصریان اتفاق کرده شورش
 نمودند لشکر ایران بر آنها استیلا کردند بعضی جنریر را بایران واکذاشتند
 و بعد از آن اردشیر قصد تخریر مصر کرده آنجا را فتح نموده بواسطه قحطی
 سختی که در میان لشکرافا دارد شیر مراجعت نمود بعد از چند می با اقوام
 کا و وزین جنگ کرده پس از زحمات آخر الامر بنابر امصالحه گذاردند
 درین جنگ چنان فحلی شد که قیمت یک سر خرشت درم بود اردشیر بعد
 از چهل و دو سال بواسطه ضعف پیری که بر او مسلط شده بود میان پسران او
 اختلاف در خصوص سلطنت حاصل شد اغلب سرداران و اعیان و رعیت
 خواخواه پسر بزرگ او دارا بودند اما باکو پس هم که پسر کوچکتر
 از همه بود از دربار با جمعی همسراه و هواخواه بودند اردشیر تاج را
 بدار انجشید و او را پادشاه خواند درین ضمن چون رسم بود یک نوش
 و بعد از سلطان باید قبول کنند دارا زن سیروس را از اردشیر

خواستار شد با اینکه سبب و شصت مشوقه داشت قبول نکرده آن زن را
 بعد فرستاد اردشیر از این سبب متغیر گردید و اربابا بجهت تریباز
 قصد قتل پادشاه را نمود اردشیر از این واقعه مستحضر شد هر دو را به قتل
 رسانید پس از مرگ اردشیر اکوپس تمام شاهزادگان را کشته تاج
 بر سر نهاد و جلوس کرد قتل از جلوس ارباب برادر خود را که مردم
 با او میل داشتند مرغوب اردشیر نموده ارباب خود را مسموم کرد
 اردشیر در سن نود و چهار سالگی بمرد او مردی بود بسیار ملایم و بی عیب

فصل شصت و چهارم در احوالات اکوس اردشیر سیم
 اکوس پس از مرگ پدرش اردشیر دوم چون میدانست که مردم با او
 مایل نیستند تا مدتی فوت پادشاه را مخفی داشته احکام و فرامین را
 بهر پادشاه متوفی مهور میکرد و چنان مشور کرده بود که اردشیر سلطنت را
 با و تفویض کرده و تا ده ماه بدین منوال بود تا آنکه باستقلال خود اطمینان
 حاصل کرده مرگ پادشاه را اعلان نمود و خود را اردشیر نامید اکوپس
 در شقاوت و بیرحمی در تمام دودمان ممتاز بود در مدت قلیل بسیاری را

بقتل رسانید و همه شاهزادگان را بکشت و خواهرش را زنده در کور
 کرد و یکی از عموهایش را با صد نفر از منبر زندان و غیرهای او در یک
 محوطه جمع کرده بضر بترجمه را بکشت و در حق هر کس بدگمان میشد فوراً
 او را بقتل میرساند این همه شقاوت و سفاکی ابداً باعث امنیت نشد
 بلکه نایره اشتغال هیچ و هیچ را دامن مینمود تا آنکه آرتا باز ساراب
 (حاکم) توریه خروج کرده و امانی شهر سیدون و مملکت فینسی و میصرا
 متفق شدند و حکومتهای جزیره شیپر (جزیره قبرس از دریای سفید آ)
 سرکشی نمودند و اکوپس تنیه لشکر دیده حرکت نمود فینسی را گرفته آتش زد
 ازین خبر حکومت شیپر از ترس او در اطاعت درآمد سیدون هم
 ضبط و غارت کرده پادشاه آنجا را بکشت و از آنجا بمصر رفته مصر را هم
 متصرف شد منبر عون انحنایو پس که از آخرین حکمرانهای فراعنه است
 دستگیر نموده ولی محترم میداشت و مخارجی برای او معین کرده و حکومت
 همه سواحل آسیا را با واکندارد فراندا را حاکم مصر کرده بکشت
 و ثروت زیاد را بجا بیل نمود و بعیش و عشرت مشغول شد و زمام

مام کلیه امور مملکتی را با کوس و مان تور واکذا کرده و بعد از بیت وها
 سال سلطنت اکوس را با کوس خواجہ مسموم کرد چون با کوس پس از
 اهل مصر بود و حب وطن در ویش بود و اوقات سخت گیری اکوس بمصر بها
 هر جریع و فتنه و توطئه کرد و معینیت داد بعد از مسموم کردن جدش را
 قطعه کرده بکربه با خورانیید ظلمهای با کوس و مان تور بسبب خرابی
 امور لشکری و کشوری گردیده متدتر جاشیر از سلطنت ایران رکنسته
 رو با ضحکال نهاد پس از مرگ پادشاه با کوس پس پسر کوچک اکوس را
 که آرس نام داشت تحت سلطنت نشاند و باقی فترت زندانش را بقتل
 رسانید مدت سلطنت او دو سال طول کشید و بقولی در این دو سال
 آرس و دو نفر دیگر سلطنت کرده پس از آن سلطنت بکودمان در ۳۶۶
 از خلقت آدم و ۳۳۳۳ قبل از عیسی متعلق گرفت و بقیه بعضی شاهزاده
 نبوده با بجمه با اینکه معاملات ظالمانه و رفتار وحشیانه را اکوس نسبت
 بطبقات رعایا در کمال فتاوت قلب ظاهر ساخت و قلوب عموم را از خود منبجر
 نمود نتیجه جزا ضحکال و انقراض سلطنت که همیشه لازمه تنفس عامه بوده حاصل نگرد



دارای سیم خود منیش دار بوش سیم کوزمان

فصل شصت و پنجم در احوالات دارای مصر

دارای بن دارای بن بهمن را دارای مصر گویند بعد از پدر مقام ملک الملوک یافت
 تمام متصرفات پدر عمال و نواب فرستاد و مالی چمن و هند و گرنج بهم در احوالت
 او قیام نمودند کم کم بای نخوت و تمرد و کبر و بیعت را گذارد بر اعیان و امرا
 به چشم حقارت و استخفاف نگاه کرد دست جور و عتاف را دراز نمود و در مدت بازده
 سال سلطنت او فیلقوس میضای زرین را میفرستاد تا فیلقوس از دنیا برفت و
 با سکنه رسید و از فرستاد مطالبه بیضه را نمود اسکندر جواب داد آن مرغی که
 بیضه میکند از قفس پرواز کرد و در آدخشم شده گو و چوکان و قدری کنگد
 روانه داشت یعنی تو طفلی باید گو بازی کنی و کنگد علامت مردان جنگجوی من است
 اسکندر بر رسول گفت من ایران را مثل این گو با چوکان بر بایم بعد مرغی را حاضر کرد
 کنگد را پیش او ریخت مرغ فوراً کنگد را را جمع کرد اسکندر گفت مردان و
 تو را مثل این مرغ که کنگد را را جمع کرد و جمع کنم بعد قدری حنظل از برای دارا فرستاد
 یعنی عنقریب کام ترا مثل حنظل تلخ نمایم دارا در خشم شد سیصد هزار مرد و دلاوران
 کرده غزم جنگ نمود چون مردم ایران از دارا آزرده خاطر بودند در خوابا

پیام دادند که بطرف ایران اگر حرکت کنی بدون زحمت ایران را سخر نمائی آگاه اسکندر
 بطرف ایران آمده چند کثرت مصاف دادند بالاخره ایرانیان بدار شوریده او را
 از میان برداشتند بقولی دو نفر از سپاهیان او را چند زخم قاتل زدند اسکندر
 ببالین او آمد سراو را در روی زانو گذارد و دارا گفت ازین اتفاقات در روزگار
 زیاد است اسکندر قسم خورد قبل تو راضی نبودم دارا گفت چند وصیت دارم
 اول آنکه روشنگر دختر مرا بواجب قبول کنی دوم آنکه کشندگان مرا قصاص کنی
 تیم آنکه حاکم خارجی در ایران گذاری بکند هر سه وصیت را مجری داشت ایراز
 میان سایر اداکان تقسیم کرده هر یک را ب حکومت محلی انتخاب نمود و جسد دارا را
 بامشک و عنبر نشسته در مقبره پادشاهان ایران دفن کرد و افلاطون شاکر دستش را
 در زمان او بود

انتهای فرمندان یونانیان

پس از آنکه گودمان تخت جلوس کرد و خود را ملقب بدار نمود و او را در یوشیم
 نیر کونید بعضی موثرین میگویند و از خانواده سلطنت نبود و حال آنکه برخی او را
 از احباب دارای توتوس دانند گویند دارا پسری داشت و پستان نام

پسر او پستان که ارسان نام او بود خواهرش سیلی کامیس را برزیت گرفت از او
 کودکان بوجود آمد او پستان را با سایر شاهزادگان خانواده سلطنت حکم اکوئ
 کشته مو رخن نوشته اند که کودکان چگونه از مرگ بخت بختیقه رنوشته اند مثل چای
 که شان او نبود داشت با بچه در سال دویم سلطنت دارا مطابق پشیدوسی و چهار
 قبل از تولد مسیح اسکندر با سی هزار پیاده و پنج هزار سواره بجاک اسپا و رود کرد
 سپاه ایرانی با سرداران و پسر کردگان در حوالی شهر زلی اردو زدند سپاه
 ایرانی میت هزار سواره و میت هزار پیاده مقابل شدند جنگ در گرفت سپاه
 ایران بجای شکست خورده سرگردگان کشته شدند اسکندر مقتضات دارا را تصرف
 کرد در روانه اسپای مغلی کردید از آن طرف دارا غم جنگ بایونانیهای مخالف کرد
 که اکثر از ولایات یونان با دارا همراه بودند مقصود دارا این بود که بکند بخت
 حفظ مملکت خود از جنگ در اسپای مغلی منصرف شود و دارا با پشید هزار لشکر
 در کنار رودخانه پینار اردو زده دو لشکر هم آویختند لشکر ایران بهر میت نمود
 لشکر اسکندر اردوی دارا را متصرف شد مادر و خواهر و زن و دختر و پسر دارا
 را اسیر کردند چون دارا در وقت فرار اسلحه خود را ریخته بود خانواده او چو

خبر شد ندکان کردند که داراراکشته اند بنای زاری و ناله را گذاروند اسکندر بکفیر
 فرستاد که آسوده باشید دارا فرار کرده و کشته نشده و کمال احترام در باره او
 مبذول خواهد شد دارا فرار را با جمعی قلیل همه شب را تاخت کرده تا بهشتاپساک رسید
 چهارهسته اریونانی غریبه جمع آوری نموده ایچی نزد اسکندر فرستاد اسکندر بصفیات
 شام و رود کرده بود دارا نوشته بود که متعلقان مرا از سیر می متخلص و مسترودا
 و اتحاد میان فیلو پس ایران یاد آورده و شاهانه قبول اظهارات محمد ورامیخواهم
 اسکندر خلافتی از برای ایرانیان ثابت کرد با اینکه دارا دخترش را کشته بود با
 بدد و همه لایاتیه که متفر ساخته بود تا شطافرات در تصرف نگذاشت اسکندر
 نکرده ناچار و اربانی جنگ را گذارد اسکندر همه شهرهای فلسطین را متفر ساخت
 از آنطرف بمصر رفته مصر را بواسطه ایرانیان غلبه آنها را محترم نمیداشتند
 با اسکندر تمکین کردند اسکندر روانه شهر تاپساک شد از آنجا بعباده رفت بکان اکلیرا
 در آنجا استعدادی دارند مجدداً و اوارا از درب مصالحه درآمد ولی چون بجای یاس
 شد غم کرد با اسکندر مجدداً جنگ کند اسکندر از خاک الجزیره و ارمستان
 عبور کرده در مکان صحیحی اردو زد دارا با جمعی از باکتری و یک قمت از گستران

فصل شصت و پنجم در احالات دارای صنف

دارا بن دارا بن بهن را دارای صغر گویند بعد از پدر مقام ملک الملوکی یافت
 تمام متصرفات پدر عمال و نواب فرستاد انا بی چین و هند و گرج هم در اعانت
 او قیام نمودند کم بای تخت و تهم و کبر و بیعت را گذارد بر اعیان و امرا
 چشم حارث و استخاف گاه کرد دست جو و عتاف را دراز نمود و در مدت یازده
 سال سلطنت او فیلقوس بیهیای زرین را میفرستاد تا فیلقوس از دنیا برفت و
 با مکنز رسید دارا فرستاد مطالبه بیضه را نمود اسکندر جواب داد آن مرغی که
 بیضه میکند از قفس پرواز کرد و در آدرخشم شده گو و چوکان و قدری کنگد
 روانه داشت یعنی تو طفلی باید که بازی کنی و کنگد علامت مردان جنگ جوی من است
 اسکندر بر رسول گفت من ایران را مثل این گو با چوکان بر بایم بعد مرغی را حاضر کرد
 کنگد را را پیش او ریخت مرغ فوراً کنگد را را جسع کرد و اسکندر گفت مردان و
 تو را مثل این مرغ که کنگد را را جسع کرد جسع کنم بعد قدری حنظل از برای دارا فرستاد
 یعنی عنقریب کام ترا مثل حنظل تلخ نمایم دارا درخشم شد بیصد مزرا مردود فرستاد
 کرده غم جنگ نمود چون مردم ایران از دارا آزرده خاطر بودند درختها را

پیام دادند که بطرف ایران اگر حرکت کنی بدون زحمت ایران را مسخر نمائی آنگاه آمد
 بطرف ایران آمده چند کثرت مصاف دادند بالاخره ایرانیان بدار شوریده او را
 از میان برداشتند بقولی دو نفر از سپاهیان او را چند زخم قاتل زدند اسکندر
 بابلین آمد سراوراد روی زانو گذارد و در آنوقت ازین اتفاقات در روزگار
 زیاد است اسکندر قسم خورد بقتل تو را ضعیف بودم دارا گفت چند وصیت دارم
 اول آنکه روشنت دقتر مرا بواجب قبول کنی دوم آنکه کشندگان مرا قصاص کنی
 سیم آنکه حاکم خارجی در ایران نگذاری چهارم آنکه رهبر سه وصیت را مجری داشت ایزد
 میان شاهزادگان تقسیم کرده هر یک را بملکومت محلی انتخاب نمود و جسد دارا را
 بامشک و عنبر شسته در مقبره پادشاهان ایران دفن کرد و افلاطون شاکر و معتمد
 در زمان او بود

انامقیده فرنگیان یونانیان

پس از آنکه گودمان تخت جلوس کرد و خود را ملقب بدار نمود و او را در یوشن سیم
 نیز کویند بعضی مورخین میگویند او از خانواده سلطنت نبود و حال آنکه برخی او را
 از انتخاب دارای یوتوس دانند گویند دارا پسری داشت و پستان نام

پسر او پستان که ارسان نام او بود خواهرش سیلی کامیس را برزیت گرفت از او
 که گومان بوجود آمد او پستان را با سایر شاهزادگان خانواده سلطنت بکلم اکوس
 کشته موزین نوشته اند که گومان چگونه از مرکب بخت بخت رنوشته اند شغل جاری
 که شان او نبود داشت با بجمه در سال د ویم سلطنت دارا مطابق پسیصد و سی و چهار
 قبل از تولد مسیح اسکندر با سی هزار پیاده و پنجاه هزار سواره بجاک اسپیا و رود کرد
 سپاه ایرانی با سرداران و سپه گردگان در حوالی شهر زلی اردو زدند سپاه
 ایرانی میت هزار سواره و میت هزار پیاده مقابل شدند جنگ در گرفت سپاه
 ایران بجای شکست خورده سرگردان گشته شدند اسکندر متصرفات دارا را تصرف
 کرد و روانه اسپیا سی سفلی گردید از آن طرف در اعظم جنگ با یونانیهای مخالف کرد
 که اکثر از ولایات یونان با دارا همراه بودند مقصود دارا این بود که بکند رنجته
 حفظ مملکت خود از جنگ در اسپیا سی سفلی مضرف شود دارا با سیصد هزار لشکر
 در کنار رودخانه پینار اردو زد و دو لشکر بهم آویختند لشکر ایران بهزیمت نمود
 لشکر اسکندر اردو سی دارا را متصرف شد مادر و خواهر و زن دختر و پسر دارا
 را اسیر کردند چون دارا در وقت فرار اسلحه خود را رنجته بود خانواده او و چو

خبر شد ندگان کردند که دارا را کشته اند بنای زاری و ناله را گذاردند اسکندر بکفر
 فرستاد که آسوده باشید و ارفراز کرده و کشته نشده و کمال احترام در باره او
 مبذول خواهد شد و ارفراز را با جمعی قلیل همه ش را تاخت کرده تا شهر تا پاسک رسید
 چهارم بهنر اریونانی غریبه جمع آوری نموده ایچی نزد سکندر فرستاد اسکندر بصفات
 شام و رود کرده بود و ارفراز نوشته بود که متعلقان مرا از اسیری متخلص و مستردا
 و اتحاد میان فیلو پس ایران یاد آورده و شایسته قبول اظهارات محم و در اینخواهم
 اسکندر خلفانی از برای ایرانیان ثابت کرد با اینکه دارا دخترش را کشته بود با
 بدد و همه لایاتیه که متفر ساخته بود تا شطرات در تصرف نگا دارد اسکندر
 مکروه ناچار و اربانی جنگ را گذارد و اسکندر همه شهرهای فلسطین را متفر ساخت
 از آنطرف بمصر رفته مصر را بواسطه ایرانیان مذہب آنها را محترم نمیداشتند
 با اسکندر تمکین کردند اسکندر روانه شهر تا پاسک شد از آنجا بیضا و رفت بکان اکلیرا
 در آنجا استعدادی دارند مجدداً و ارفراز در ب مصالحه درآمد ولی چون بجای یاس
 شد عزم کرد با اسکندر مجدداً جنگ کند اسکندر از خاک الجزیره و ارمستان
 عبور کرده در مکان صحیحی اردو زد و ارفراز با جمعی از باکتری و یک قمت از کربستان

این خبر با اسکندر رسید روانه باکتر باشد لکن بیتی مجروح مقابل شدن با لشکر اسکندر
 فرار کردند بیست پیش دار آمد عجز و لایه و توبه کرد و ارا گفت دیگر ازین تخت خلج
 نمیوم و ازین ندکی پسر شدم چون دید ارا قبول نمیکند ناچار ارا و چند زخم کاری
 زده روانه بیابان کردند و خودشان مشه ارمودند یکی از بزرگان مقدونیه ارا
 در کنار نهر آب بحالت احتضار یافت و ارا چون او را دید بنالید و قدری آه
 آنوقت سر خود را بدامن او گذاشت و گفت من غریب هستم و صیتی دارم سلام
 با اسکندر برسان و بگو چون تو با اهل و عیال من خیانت نکردی خدا از تو راضی باشد
 و ملک وی زمین ترا دهد و روشک خرم را در خلج خود در آور و بیگانه را باین
 مسلط کن آنگاه جان بداد اسکندر درین ضمن وارد شد چون این حال مشاهده نمود
 او را بطریق پادشاهان بزرگ بجاک سپرد و نامه وزاری بسیار نمود چنانچه پادشاه
 شد آنگاه روانه مملکت میمرگانیا که مازندران باشد کردید چون عمال دارا فسید
 از در ضراعت و اظهار چاکری درآمد پس از چندی اسکندر روانه آریاکه پادشاه
 باشد کردید اما بی هرات هم بدون جنگ تسلیم شدند اسکندر مالک کل ممالک ایران
 گردید و بواسطه اینکه غلب سپاه یونانیان که هواخواه دارا بودند با اسکندر مخالفت

کردند سی هزار نفر از جوانان ایرانی را اسکندر بختام خاکش که اغلب فتوحات ^{سپه} این نظام بوده تربیت کرده بود و کمال و ثوق را آنها داشت این سبب نفوذ ^{سپه} شده بود اسکندر پارسیها را از قوا و لشکر قتل رسانید پس از آن برای تخیر سمرقند و بخارا و خجند و غیره عزم فرمود مردم بیا طبله بی نماز تسلیم شدند از آنجا اسکندر از بیابان سیبری عبور کرده از باب ^{سپه} لاو اباب سربرد ^{سپه} و آذربایجان رفت و بنای شهر عالی نهاد اسکندر در تصرفات خود سیزده شهر عالی بنا کرد و نام همه را اسکندریه گذاشت و بعد از آن اسم با تغییر کرد اسکندر جنگ سختی با ترکمانان کرده ظفر یافت و بیس قاتل دارا را کشت و دختر او را و شکست را نجات کرد چندی بعیش مشغول شد چون میل زیاد به شراب داشت یکت مست طاف شده حکم داد کلیطیس سردار بزرگ را کشتند صبح نادم شد مردم از او رنجیده خاطر کردند درین بین فرمانده های شهر آلمان غم زیارت اسکندر کردند بعد از سیزده روز خدمت اسکندر رسید با او هم بشرد و مراجعت نمود رسم آنها این بود اگر مولود پسر بود میکشند و اگر دختر بود پرستاری میکردند با بجمله اسکندر غزیت هند و پستان کرد در ^{۲۸۳} پنجاه هزار و دویست و هشتاد و سه

از رود این دپس که اکت با شد عبور کرد پور پس پادشاه هندوستان تهنیز لک
 کرده و چند زنجیر قیل در مقدمه ایشان متدار داد که اسپهای لشکر اسکندر رزم و
 کشند و از رود عبور نکنند اسکندر شب از آب عبور کرده جنگ در گرفت پسر
 پورس کشته شد پورس خودش با سی هزار نفر پیاده و چهار هزار سواره و سیصد
 جنگی و دویست زنجیر قیل بر لشکر اسکندر حمله برد جنگ سخت شد سوارهای لشکر هند فرار
 کردند فیلبانها را با تسمیه زدند فیلبا مطلق الفان در میان پیاده ها افتاده میت هزار
 نفر از لشکر پورس با دو پسرش کشته شد پورس فرار کرده او را گرفته قهرمان نزد
 اسکندر آوردند او در کمال طلاق لسان سخن میگفت اسکندر او را بر مالک خود
 سلطنت داده و کمال توقیر نموده پورس زمین خدمت بو سپیده روانه مملکت
 خودش و بقولی هم پورس جنگ نکرد در اول دفعه از در صلح درآمد و دختر خود را
 که در و جا بهت شهره آفاق بود با جام یا قوت و کیف طیب حاذق خود تقدیم
 کرد اسکندر از شوق و عشق دختر بجای از جنگ صرف نظر کرده با او هم آمیختند
 جنگ اسکندر با قور پادشاه یکی از ممالک هند

چون اسکندر عزم جنگ با قور را نمود قور با لشکر عظیم بسر حد پنجاب آمده جنگ کرد

کشته شد اسکندر ممالک اورا صمیمه ممالک پور پس کرد مدت مدیدی اسکندر در سنجاب
 اقامت نموده بنائهای عالی برپا کرد پس از آن اهل بحیره با اسکندر جنگ کرده اسکندر
 سه سکه حکم آنها را که دور قلمه کشیده بود دفع نموده هفده هزار تن از آنها را بکشت
 و هشتاد هزار کس اسیر نمود از سپاه اسکندر صد نفر مقتول شدند و غنایم بسیار بد
 آوردند پس اسکندر صان قلع را که محل مفیدین بود خراب کرد درین ضمن اهل لونا
 انجمن کرده و گفتند ما روزیکه از مقدونیه بسیر و ن آمدیم بسیاری از ما بکشته شد
 و کمان نداریم روی وطن را ببینیم اسکندر مستحضر گردیده هر چه نصیحت کرد فایده
 نیاورد ناچار لشکریان را مرخص کرده خود روانه بابل شد بعضی از موثرین اعیان بر این است
 که اسکندر بعد از فراغت از هند روانه چین شد چون پادشاه چین تاب و متجاوز
 بابا پس مبتل میان لشکر اسکندر آمد او را شناخته دستگیر نموده نزد اسکندر
 ببرد و یک اسکندر را او دید بنای تعلقات فوق العاده را که دارد که موافقت با مزاج اسکندر
 کرد پس از آن اجازه حاصل کرد که پای تخت فقه تهیه ضیافت اسکندر و لشکریان
 را ببیند بجز دیکه پای تخت رسید فوراً تهنیز لشکری فزون از شماره نموده مراحت
 کرد و در مقابل لشکر اسکندر صف کشید اسکندر در تعجب شد خاقان با وزیرش

این خبر با اسکندر رسید روانه باکتریا شد لکن بتیست بمحرد مقابل شدن با لشکر اسکندر
 فرار کردند بتیست پیش دار آمد عجز و لایه و توبه کرد و ارا گفت دیگر ازین تحت خلج
 نمی شوم و ازین ندکی پسر شدم چون دید دار قبول نمیکند ناچار او را چند زخم کاری
 زده روانه بیابان کردند و خودشان فسرار نمودند یکی از بزرگان مقدونیه ارا را
 در کناره آب بحالت احتضار یافت دارا چون او را دید بنالید و قدری آهست
 آنوقت سر خود را بدامن او گذاشت و گفت من غریب هستم و صیتی دارم سلام
 با اسکندر برسان و بگو چون تو با اهل و عیال من خیانت نکردی خدا از تو راضی باشد
 و ملک و وی زمین ترا دهد و روشک و خرم را در خلج خود در آور و یگانه را باری
 مسلط کن آنگاه جان بداد اسکندر درین ضمن وارد شد چون این حال مشاهده نمود
 او را بطریق پادشاهان بزرگ بجاک سپرد و ناله و زاری بسیار نمود چنانچه اشته
 شد آنگاه روانه مملکت میهرگانیا که مازندران باشد کردید چون عمال دارا فسید
 از درضراعت و اظهار چاکری در آمدند پس از چندی اسکندر روانه آریاکه هرات
 باشد کردید اما بی هرات هم بدون جنگ تسلیم شدند اسکندر مالک کل ممالک ایران
 گردید و بواسطه اینکه غلب سپاه یونانیان که هواخواه دارا بودند با اسکندر لغفت

کردند سی هزار نفر از جوانان ایرانی را اسکندر بنظام فاکلکس که اغلب فتوحات ^{سطح}
 این نظام بوده تربیت کرده بود و کمال وثوق را آنها داشت این سبب نفرت ^{یونانی}
 شده بود اسکندر پارسینا سپهسالار را با جمعی از قواد لشکر قتل رسانید پس از آن
 برای تسخیر سمرقند و بخارا و خجند و غیره عزم فرمود مردم بیاطلاع بی منازعه تسلیم
 شدند از آنجا اسکندر از بیابان سیبری عبور کرد از بابالاباب ^{آورد} سرگذشت
 و آذربایجان رفت و بنای شهر عالی نهاد اسکندر در تصرفات خود سیزده شهر
 عالی بنا کرد و نام همه را اسکندریه گذاشت و بعد نامتدراج آن اسم را تغییر کرد پس
 اسکندر جنگ سختی با ترکمانان کرده ظفر یافت و بیس قاتل دارا را کشت و دختر
 او و روشک را الحاح کرد چندی بعیش مشغول شد چون میل زیاد بشراب داشت
 یکت مست طاف شده حکم داد کلیطیس سردار بزرگ را کشتند صبح نامش در
 از او رنجیده خاطر گردیدند درین بین فرماندههای شهر آمان غم زیارت اسکندر
 کرد و بعد از سیزده روز خدمت اسکندر رسید با او هم بستر شد و مراجعت نمود
 رسم آنها این بود اگر مولود پسر بود میکشند و اگر دختر بود پرستاری میکردند
 با الجله اسکندر غریت هندوستان کرد در ^{۲۸۲} پنجاه هزار و دویست و هشتاد و سه

از رود این دپس که انک باشد عبور کرد پورس پادشاه هندوستان تجنیز لنگر
 کرده و چند زنجیر فل در مقدمه ایشان متراود داد که اسپهای لشکر اسکندر رزم و
 کنند و از رود عبور نکنند اسکندر شب از آب عبور کرده جنگ در گرفت سپر
 پورس کشته شد پورس خودش با سی هزار نفر پیاده و چهار هزار سواره و پشیده
 جنگی و دویت زنجیر فل بر لشکر اسکندر حمله برد جنگ سخت شد سوارها لشکر هند فرا
 کرد فیلبانها را با تیه زدند فیلبا مطلق الفان در میان پیاده افتاده میت هزار
 نفر از لشکر پورس با دوسپرش کشته شد پورس فرار کرده او را کر قه محترمانه نزد
 اسکندر آوردند او در کمال طلاق لسان سخن میگفت اسکندر او را بر ممالک خود
 سلطنت داده و کمال توقیر نموده پورس زمین خدمت بو سپیده روانه مملکت
 خود شد و بنوبلی هم پورس جنگ نکرد در اول دفعه از در صلح درآمد و تخر خود را
 که در و جا هست شهره آفاق بود با جام یا قوت و کیف طیب حاذق خود تقدیم
 کرد اسکندر از شوق و عشق و تخر بکلی از جنگ صرف نظر کرده با او هم آغوش شد
 جنگ اسکندر با قور پادشاه یکی از ممالک هند

چون اسکندر عزم جنگ با قور را نمود قور با لشکر عظیم بسرحد پنجاب آمد جنگ کرد

کشته شد اسکندر ممالک و اراضیمه ممالک پور پس کرد مدت مدیدی اسکندر در سنجاب
 اقامت نموده بنای عالی برپا کرد پس از آن اهل بحیره با اسکندر جنگ کرده آن
 سه سکر محکم آنها را که دور قلعه کشیده بودند فتح نموده هفده هزار تن از آنها را بکشت
 و هشتاد هزار کس اسیر نمود از سپاه اسکندر صد نفر مقتول شدند و غنایم بسیار بد
 آوردند پس اسکندر رصان قلعه را که محل مفیدین بود خراب کرد درین ضمن اهل یونان
 انجمن کرده و گفتند ما روزیکه از مقدونیه بیرون آمدیم بسیاری از ما بکشته شد
 و کمان نداریم روی وطن را ببینیم اسکندر مستحضر گردیده هر چه نصیحت کرد نپذیرید
 ناچار لشکریان را ممرض کرده خود روانه بابل شد بعضی از موزنین اعتقاد بر این است
 که اسکندر بعد از فراغت از هند روانه چین شد چون پادشاه چین تائب و میثاق
 بابا پس مبدل میان لشکر اسکندر آمد او را شناخته و سپگیر نموده خبر داد اسکندر
 بمحترمه اسکندر را دید بنای تعلقات فوق العاده را که ارد که موافقت با مزاج اسکندر
 کرد پس از آن اجازه حاصل کرد که بپای تخت رفته تهنیت ضیافت اسکندر و لشکریان
 را ببیند بمحترمه بپای تخت رسید فوراً تمیز لشکری فزون از شماره نموده مبرا
 کرد و در مقابل لشکر اسکندر صف کشید اسکندر در تعجب شد خاقان با وزیرش

از لشکر جدا شده بخمدت اسکندر آمد عرض کرد مقصود من این بود که بدانی مصالحه از در عجز
 نبود پس از آن تخت و هدایا پیشکش نموده و قبول خراج کرده بمقر سلطنت خود رفت
 القصة اسکندر پس از فراغت از هند و چین روانه بابل شد از رود امانت روانه گردید
 از شط العرب سر بدر آورده وارد بابل شدند و در ضمن حرکت جماعت اقصی و راسی
 قصد لشکر اسکندر کردند اسکندر با آنها جنگ کرد هزیمت نمودند و در قلعه متحصن شدند
 اسکندر باز زبان بالای دیوار رفته و یکی دو نفر در تعاقب او بودند که نزد بانیان
 آن جماعت زخم منگری با اسکندر زدند که بیهوش شدند لشکریان فوراً بالای او
 وارد قلعه شدند اسکندر را خلاص نموده آن جماعت را بقتل رساندند پس از چند
 روز اسکندر بهتر شده روانه کردید از کرمان راه شوش و فارس بیابان رسیدند
 درین مسافت بسیاری از لشکر اسکندر از تشنگی و کسبکنی تلف شدند چون آن
 با آنها برادرانه رفتار میکرد ایدامتموم نبودند و ظهار تشنگی نمی نمودند و اوقاتیکه
 بفارس رسید از خراب کردن تخت جمشید بسیار دستک شد القصة اسکندر میل کرد
 که موافقت و اتحاد واقعی میان ایرانیان و یونانیان باشد پری سینه و پریز
 را که نسبت با سلاطین ایران داشتند نکاح کرد و یک دختر و ارارابه بفسون

سرور داد و هشتاد نفر از دوشیزگان را بپناه عهد بست و سایرین هم بقدر
 قوه وصلت کردند و در میان ایرانی و یونانی زروسیم بسیار قیمت کرد و ابدافرقی نکند
 حتی سی هزار نفر از جوانان ایرانی را اسپه و ارث گذارد و پستان را در شش ماه
 پس از آنکه بیابل رسید چند روزی گذشت که یک شب در خانه میریس که از بزرگان
 بود دست طایف شده نب عارض او کرد و دید روزی هجدهم مبتلا شد روزیست و ششم
 برای جاویدانی شتافت جدا و او را در اسکندریه بجاک سپردند عمر او سی و دو
 مدت سلطنتش شانزده سال بود گویند رغبت او با پسران ساده زیاده از دختران
 ناپستان بود و از او پرسیدند چگونه عالم را متصرف شدی گفت بعد از جهان
 برفت از جهان با هزاران تیغ نذاور اسپه پانچ آمد نه تیغ

در باب نژاد اسکندر اختلاف است برخی گویند قلو س نام که عاشق مادر اسکندر بود
 فلیپ پدر اسکندر را کشت و بعضی گویند وقتی اسکندر قلو پس را کشت فلیپ زنده
 بود و ارسطو وزیر خود را با اعیان و اشراف احضار کرده و با طاعت اسکندر
 امر نمود و در گذشت با بجمه اسکندر در حال مرض کاغذی با درش نوشت که
 من بزودی روی زمین را گرفتم و در آن عریضه استند عا کرده بود طحا میکه در مصر

او میدهند باید اشخاصی صرف نمایند که مصائب مانده ندیده باشند و از ایشان
غریزی فاقه نشده باشد این قعه اسباب تسلی ما در او شد از صفات حمیده اسکندر
موزین بسیار نقل کرده اند من جمله روزی یکی از سپه داران مقصد دشمن را نزد
او بادست بسته آوردند فرمود دست او را باز کنید یکی از حضار گفت اگر
من بودم اسکنونه مروت در حق او نمیکردم اسکندر گفت چون من تو نیستم او را
عفو کردم و لذت من در عفو است

مجرم کر آن قیقه بداند که نفس ما را چه لذتی است بمهرنگاه
همواره ارتکاب حرام کند و ایم بنده ما کنه آرد باعداً

از اسکندر پرسیدند چرا احترام پست را پیش از پذیرش کنی گفت پدر مرا از اسما
بر زمین آورد و بدو پست داد از زمین بآسمان میروم
اما عقیده فرکیان و یونانیان

گویند موزین شوق در باب اسکندر افسانه های غریب ساخته اند ولی در اصل
وقایع طرفین اتفاق دارند مثل لشکر کشیدن او با ایران و کرختن و کشته شدن
دارا و مروت اسکندر در باره او و رفتن او بطرف هند و فتح کردن او در

و چون تفصیل آنکه اسکندر پسر فیلیپ (فیلمو پس) مادرش آلمانی بود از میطوی حکیم
 او را تربیت کرد و جوانی دانا و با درایت و کفایت بود همیشه فکرش را بکارها
 مهم و مقاصد عالیہ مصروف میداشت در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد
 در سن بیت سالگی عازم تخییر ایران گردید در مدت قلیلی یک قسمت از
 افریقا و اغلب از ممالک اروپا را متصرف شد آلمانی یونان به چوخت
 اهل مقدونیه را از خود نمیدانستند بلکه ملت وحشی و اجنبی میگردیدند فیلیپ
 و اسکندر را با آن قدرت از خود ندانستند بلکه از انتساب او و اعقابش
 نگنی عظیم داشتند فقط آلمانی مقدونیه با آنها محبت داشتند
 ایرانیان در اواخر غلبه او بایران بواسطه جذب قلوب و دلربایی که داشت
 مجذوب و مفتون گردیدند و او را بهمان چشم که در کبخر و دیده بودند در او
 میدیدند و بهر وسیله و دست آویزی که بود میخواستند نسب او را
 بسلاطین کیان برسانند این بود که میگفتند اسکندر پسر داریا از طرف مادر
 لیانی است در بعضی از کتب تواریخ مسطور است که فیلمو پس پدر اسکندر
 با دارا جنگ کرد مغلوب شد قبول خسراج نمود و دختر خود را بدارازنی

داد در شب زفاف دارا از دیوان او استیقام رایحه نموده بدش آمد
 اورا یونان فرستاد و دختر در همان شب حمل برداشته بعد از رسیدن
 یونان اسکندر را ز او بوجود آمد بعضی دیگر از مورخین را عقیده این است
 اوقاتیکه اردشیر در از دست ارتاکزرسس ماموری سفارت در دربار
 فلپ فرستاد و مادر اسکندر با سفیر یونانی از همراهان او راهی پیدا کرد
 اسکندر را حامله شد این همان افسانه کتائب است که در شناسه میگوید
 بروم رفته کتابون دختر قیصر را برنی گرفت چه هیتاسب پدر داریوش
 هم بخود او اشتباه نموده اند و یونان را بروم و کتابون را بجای نطق مالد
 واضح روایات آنست که وقتیکه فلپ مادر اسکندر را طلاق داد و الیس
 شهرت داد که اسکندر پسر فلپ نیست اسکندر وقتیکه بعد آمن در افریقا
 رفت از سن زندگی فلپ بتر کرد و خود را پسر آمن (آفتاب) پند
 ایرانیان که این واقعه را شنیدند گفتند که اسکندر را از تخمه کهنه و میدانم
 فرزند همان رب النوع خیالی خود میدانند خلاصه اسکندر را لشکر مقدونیه
 و عده از حاکم یونانی که باطناً با او همراه نبودند و قسریاً عده آنها چل نرا

نفر بود روانه ایران شد و بواسطه اختلافات درباریان و هرج و مرجی که در
ایران بود براحت و آسودگی وارد شد پس از آنکه این قهرمان قنار بابل و
شوش و اصفهر و همدان و رسی که از بلاد معظمه این کشور بود اسپتلا کرد اول
جنگی که در میان اسکندر و ایرانیان واقع شد در کنار ایرماغ غرانیک بود
و نزدیک بود در این جنگ اسکندر کشته شود یکی از سرداران بزرگ او را
متخلص کرد و چون اغلب اردوی ایران در اناطولی یونانی بودند و در سواحل
آسیا توفیق داشتند مخفیاً با یونانیها اتفاق نموده بعضی بار دومی اسکندر پیوسته
بعضی خود را کنار کشیده راه داده اسکندر از اناطولی گذشته به بولت
داخل خاک سوریه و شامات شد اثالی سوریه و مصر هم که از ظلم و جور ایرانیان
در پستوه بودند موقع را غنیمت شمرده با اسکندر از ذرا طاعت درآمدند
فقط اثالی شهر صور تمرد کردند که پس از ششماه محاصره اسکندر آنجا را فتح
کرده و اثالی را اسیر نموده بفرخستند و چون شهر صور مرکز تجارت دنیا
بود اشیاء نفیسه آنجا را حمل با سکنه ریه نمود
و آرای سیم که پادشاه ایران بود لشکر عظیمی بجهت مدافعه بطرف اسکندریه

راند در حدود سوریه بجای سخت شد قبل از وقوع این جنگ یمن یونانی بدار گفت
 که درین ایام را اسکندر قشون بیا که و نیه بفرستد قبول نکرد اگر فرستاد
 بود اسکندر مجبور بر اجابت میشد از بدبختی دارا در این ضمن یمن برود و اراقتو
 بدر بند های سیلیبی برده بواسطه تنگی مکان نسیجه حاصل نکرد و قتی که بشهر
 ابوس رسید در فیضا و زخمهای لشکر اسکندر را راکست بواسطه این دناست
 عرق حیات لشکر اسکندر ب حرکت آمده جنگ سختی در گرفت بواسطه ضیق مکان
 بیشتر سواره و پیاده لشکر ایرانی در بالای تپه ها ایستاده کاری نمیتوانستند
 بکنند و اغلب یونانیها که اجیر بودند عدا برای غارت در لشکر دارا شکست
 انداختند اهل بیت دارا اسیر شدند اسکندر در باره آنها بسیار بزرگ
 منشی کرده نژاد خود را بداریوش بزرگ رسانید تا قلوب اهل ایران را
 بخود مهربان کند این واقعه در نصد و پنجاه و چهار قبل از هجرت بود بکنند
 از سواحل بحر بنفید و دریای احمر و مصروفات حسی حاصل نکرد تا قلوب اهل
 ایران را بخود مایل نکرد اسید باین فیروزی مایل نشد و اراپس از این
 جنگ هر چه آدم فرستاد و صلح خواست که اناطولی و سوریه و مصر را بکنند

و آنکه از نمایه مبلنی هم خسارت بدید اسکندر قبول نکرد قصد گرفتن پادشاه
 مشرق را نمود در خفا هم نامه های مخفی که با دینوشتند و او را اتشوق میکردند
 و تائین میدادند و از ارس از شکست ابریل در تدارک جمع آوری
 لشکر بود بوس پس و ناهارزان که دو سپه دار بزرگ بودند و اگر قه پاز
 طلاقیت ساختند در یک عاده که روی آنرا با پوست پوشیده بودند نشانی
 بطرف با کتربا که بلج باشد را ندانند و سار لشکر از این دو سپه دار جدا
 شدند اسکندر که بهمان رسید شنید و از اینچ روز پیش از آن خبر رفته
 فوراً او را تعاقب کرد در بین راه تفصیل کار آن سپه دار را شنید و
 خود سپه دار را و دارا را رسانید چون سپه دار را و درود اسکندر را دیدند
 زخم کاری بدار از دهه باشند نفر سوار سه ار کردند وقتی که اسکندر
 بیالین دارا رسید بقولی جان داشت و بر دایمی مرده بود پس از چندی
 بوس پس را از بخیر کرده نزد اسکندر آورد و ند حکم کرد و کوشش و مینی او را
 بریده برادر دارا داد و او را بد رخت بسته از میان پاره کرد
 اسکندر پس از مرگ دارا بی مانده ایران را متصرف شد و اشیای نفیسه

ریاد بدست آورد و معاملات اسکندر با ایرانیان خاصه در ابتدا می کار در
 کال جوانمردی بود اسکندر در سیصد و سی قبل از میلاد مازندران و کرمان
 منخر کرد و با خنر (بلخ) و بستان و هرات تا خت استیلا نمود پس از آن
 از حیون گذشته چندی متوقف گردید آنگاه امانی با خنر و پسر قند و
 خوارزم و کاشغر را بیع ساخت پاریستی از روسای مل و طوائف مختلفه
 و حکام بلاد منعقد کرده که در کلیه امور کار بمشورت کند و با پستقرار و
 استقلال آنها اطمینان داد آنگاه در خشان دختر والی سمرقند را عروسی
 کرد و خلاصه پس از استیلا می سمرقند و تمام بلاد حیون و پسچون از راه
 افغانستان بنده وستان رفت و در مراجعت بند آمد و بکران و کرمان و
 فارس و خوزستان تا خت و در آنجا دختر بزرگ دارا را به بکری و بخت
 اختیار نمود و اسم این دختر را پوران دخت و پری دخت و در شنگ
 نوشته اند و یونانیان پاریزاتیس که پریزاد باشد گویند در این موقع اسکندر
 هشتاد نفر از شاهزاده خانها و نجیب زاد نامی ایرانی را با هشتاد نفر از
 سرداران می خود تزویج نمود در یک مجلس عروسی کرد و یک مرتبه دختر دارا را

با هشتاد نفر عروس و ارد مجلس کردند و در پہلوی شوهرهای خود قرار گرفتند
 و تمام مصارف عروسی را اسکندر از خود متحمل شد مقصود اسکندر از این
 کار و موافقت اتحاد تمام میان امای ایران و یونان بود که بعد ما
 معاندت و مخالفت نکنند فتوحات اسکندر فقط بر شادت و جلالت
 نبود بلکه این تدابیر صائبه و تمهیدات و دستور العملهای ارسطو هم در آن
 کلی داشت من جمله علوم و زبان یونانی را بخوبی در ایران رواج داد
 پس از آن از خوزستان بابل آمد در آنجا در سیصد بیت و سه بخش
 تب در گذشت در آنوقت حدود مملکت اسکندر از یک طرف کشمیر
 بود و از طرف دیگر رود داناؤب از جانبی خرطوم و دودان و از طرفی
 مسکن طوائف اسکیت در شمال بحر خزر یعنی دشت قباق از سمتی رود
 کلک و بنا در خلیج فارس و عراؤسی و دیو یاسی و سه نوشته اند
 یکی از حرکات غیر مطبوع اسکندر آتش زدن اسپتخر بای تخت سلاطین
 ایران است اوقات زمان که در اسپتخر بود چند همانی دادشبی
 در یکی از آن مجالس زنی یونانی که معشوقه او بود در حال مستی خواہش

کرد اسپتخر را محض خوش آمدیو نانیها و طاقی آتشاییکه سلاطین ایران
 در یونانستان افروختند بسوزاند حضار که همه مست بودند تصدیق کردند
 اسکندر بدست خود مثل گرفته آتش افروخت حضار هم باو تقلید کردند
 این عمارت که بنایش از چوب سدر و عود قماری بود بکلی بسوخت باداوان
 از این حرکت پشیمان شده چاره هم نداشت چنانچه بمناسبت در میان
 اسکندر پس از اسپتیلای اغلب ممالک آسیا و منسیقا و اروپا همچو
 تمام مل قطعات ارض را در تحت رایت و قوانین واحد جمع کند
 و مطیع یک سلطنت نماید که منبر مانفرمای تمام کرده باشد عمر او کوتاهی
 کرد باین مقصود عالی نائل نگردید چون خلیفه و خلفی قابل نداشت حال
 متصرفات او دیگرگون گردیده ممالک او میدان حرب دائمی و عرصه
 مغایرت و معاندت و نفاق گردید فاعتمسبر و ایا اولی الالبصا

ایکد گردید و بگرد و زکار	دل بد نیاهر نه بند و شو شیار
ایکد در شهرها جدا آورده	رستم و اسکندر و اسفندیار
تا به تنه این خداوندان ملک	زربسی دنیا بوده است یادگار

(بیت)

ایدل بکام خویش جبار تو دیده گیر
 ملک مکن روز قارون و عسکر فتح
 در وی هزار سال چون آرمیده
 این بر سر کس ندیده و لیکن تو دیده
 ایوان و قصر سر فلک بر کشیده
 بریده گیر و دوخت گیر و دریده
 کنهای زرد و طلسم سحر و جریح
 هر ماه زود که هست بیلار و هندو
 بر اسبهای تازی زرین و زرنگار
 در آرزوی آبیجائی تو هر زمان
 تو عالم زمانه و دارای هر علوم
 روز پسین که شود ناز و چه فایده
 اوصاف علم خویش بدوران شنیده
 صد بار پشت و کت بدندان گزیده

تو همچو مرغ و قالب تو هست چو ن قص

روزی قص شکسته و مرغش بریده

و ما هی الّا حیفه مستحله

مؤلف گوید پادشی خاطر آسوده است

علما کلاب همین اجذا بها

فصل شصت و هشتم

چون اغلب سلاطین با قدرت و شوکت ایران مملکت کلدّه و آشور و آسیری و مد و بابستان و مصر و افریق و روم و یونان تا زابلستان را در تحت استیلای خود در آورده و شرق و غرب اروپا را عرصه جولانگاه خود ساخته و غالباً ذکر اسامی سلاطین و ائمه آن ممالک در طی مذاکرات تاریخیّه میشود تا چنانچه لازم دانست مختصری از تاریخ و احوالات آن ولایات را اشاره نماید تا خاطر مطالعه کنندگان مسبوق بوقایع و حوادث اتفاقیه اعصار و ازمنه و اشخاص و ائمه آنها بوده و مطلب گنگ و مجهول در بوطه اجمال نماند

تاریخ کلدّه

کلدّه قمت جنوب غربی بابل که در وسط دجله و فرات و صحرای عربستان و خلیج ایران است کلدّه بابل قدیم و اغلب هم بجای بابل استعمال میشود و در قدیم موسوم بود به بین النهرین که اعراب آنرا الجزیره و بفرانسه میژاوتامی (بین النهرین) میگویند و حالیه یک قمت موسوم بعراق عرب است و محدوده وسیع باشد در میان دجله و فرات بسمی که دجله در مشرق و فرات در مغرب آن واقع است

و جله و فرات و شط بزرگی است که از کوههای مرتفع بر فراز استان جاری
 به سمت مخالف و بالاخره یکدیگر وصل شده بخلج فارس میریزند فرات سیلاب
 سریعی است که اول بست مغرب بعد بطرف جنوب جاری و بطرف شرق روان
 تا بدجله تلاقی نموده شط العرب را که بعضی پانصد متر است تشکیل میدهد در میان دجله و
 فقط کوهی فاصله است در نزدیکی بغداد بعد از این و نه قریب شش فرسخ است کله
 دشت مسطحی است از کل نوس زر در نک در کله فضل زیستان مختصری باران میاید
 و یخ نازکی هم روی آبهای بند و در تابستان میزان الحرا در سایه به بنجاه درجه
 میرسد روزها مردم آنجا بسر و آبها میروند غروب بیرون میآیند اغلب باد از طرف
 خاور میوزیده هوای را از ریگ میکند در فصل بهار این و نه قریب یکماه طغیان کوه
 بدشت و صحرا میریزند بعد ازل مجرای خود میشوند باطلایا تشکیل داده که نیز از
 پس از خشک شدن لجن سیاهی میاند که باعث تب فراوان میگردد آبادی آنجا
 جنب خرابیهای بابل است که اعراب بدوی و قطع الطریقان منزل دارند
 در اعصار سابقه مملکت کله صالحترین تمام ممالک بود چنانکه اوقاتیکه آب زیاد
 نباتات ریاحین کندم و نخل و مرکبات و سایر زراعتهای وافر مرغوب و محفوظ

و قریب شش هزار سال پر جمعیت تر از همه ممالک بوده
 شهر اصلی کلدّه تر دُن بوده است با آنها بابلی یکی بنظر میآید و حال آنکه آنها یک قوم
 جداگانه بوده اند موافق تخصصات اخیره اصلاً آنها سیتیک بوده اند
 اغلب نژاد آنها را مختلف دانسته اند و تحقیقا از تاریخ آنها چیزی بدست نیست بظن
 از قوم سام بن نوح باشند بعلت آنکه سلاطین بسیار قدیمی داشته که بر سلاطین مصر
 قدمت داشته اند و زیاده از چهار هزار سال قبل از مسیح دارای صنایع عمیق از قبیل
 خط نوشتن و نقاشی و زراعت و فلاحات و استعمال فلزات و شهرها و عمارات و آب
 بسیار عالی و ممتاز که اغلب آجری بوده و قریب ده شهر سیاحان از زیر پاهای
 آورده و در هر شهری از شهرهای کلدّه معبد خداوند مخصوصی بوده است و گفته زیاده
 داشته و اطلاعات کامل از حساب و نجوم داشته و سال را بصد و شصت و پنج روز
 و شش ساعت و یازده دقیقه تقسیم کرده اند و بعلم نجوم علم استرژمی را ملحق کردند
 کلدّه اینها در نزد االی رُم خیلی محترم بودند اما در خصوص تاریخ سپاسی کلدانی ها
 انقلابا باقی را که االی بابل و اسیری متحمل شدند آنها هم دچار و متحمل نمودند
 طوک کلدّه معاصر بودند با فراغنه اولیه مصر تقریباً چهار هزار و چهار صد سال قبل از

میلا و سازگرن که یکی از سلاطین مقتدر آنها بوده کمزیر بر مملکت ایلام منتقل شده و خراج
گرفت و در سنه ۲۸۰۰ معابد و کتابخانه‌ها تپیس کرده علم و نجوم و جادو و رانگیل نمود و عهده
بعضی از موزنین بر آنست که او را مادرش در فرات انداخت علقه او را گرفته و
کرد بعد از او نارنسن پسرش سلطنت کرد مردی با کفایت و زیرک بود عمارات عالی
بنا نمود و جنگهای عمده کرد تا ماه هفدهم ر و بضعف گذارده و متدرجاً تسخیر مملکت
شد و بکر از ملوک نامی کلد که او را آست که ابنیه بسیار بنا نموده و جنگهای بسیار
فصل شصت و ششم در تاریخ مملکت آشور

آشوری (آسیری) کردستان حالیه است مملکت وسیعی است در آسیای
صغیر قدیم واقع در شمال کلد و از طرف شمال محدود است با رستان از طرف مغرب
بیزاپوتامی از طرف مشرق مملکت مری از طرف جنوب بابل مملکت آشور مشروب
بواسطه دجله و آرپس و کرکوس و زابوس پاتخش میو است (نیو) شهر
عمده اش گکابل و آریل و آرمیت کاهی مزاپوتامی و بابل هر دو را آشور گویند
آشور پسر سام بوده که نیسوارا بنا کرده است در دو هزار و شصت و چهل^{۲۶۴} سنه
قبل از میلاد مسیح و معاصر بوده است با نمرود که بابل را بنا کرده است و اسم خود

بر سر آن شهر گذارده تاریخ این مملکت از روی صحت چیزی بدست نیامده تا زمان بلو
 که در سنه ۱۹۳ هزار و نهصد و نود و سه قبل از میلاد بود اعراب آن مملکت را متصرف بودند
 آنها را بیرون کرده مملکت بابل را بانیسوا منضم کرده تشکیل مملکت آشوری نمودند پس
 پسر بلو ز در سنه ۱۹۶۱ تا سنه ۱۹۸۱ با ارستان جنگ سختی کرده ارستان را فتح نموده غارت
 بسیار نمود پس از آن جنگهای متوالی عظیمی با الهی بد و تمام ممالک آسیای شمالی تا بحر
 (بلخ) و هندوستان را با چهار کرو و ششون پانصد و سوار و ده هزار عراده رفته فتح کرد
 و تمام مملکت ساکنان را بسمیرا پسین زوج او (ملکه) وسعت داد مملکت آشور را تا هندوستان
 و بنا کرد بابل را در کمال شکوه و عظمت احداث نمود عمارات مزین و آثار عجیبه بسیار
 اسباب تجار است و بعد از دنیا پس پسرش بود پس از آن دیگر جز قصه افسانه تاریخ
 صحیحی بدست نیست مگر سلسله های سلاطین غیر معروف آخرین آنها سار دانا پال است که
 رعایای او بواسطه اینکه خیلی ست غضب بود در سنه ۷۵۹ قبل از میلاد او را از سلطنت خلع کردند
 و در بقیه های مملکت اولی اسیری تشکیل دول مخصوصه نموده از قبیل مدنی و بابلی و غیره
 و این آخری بواسطه سار دانا پال ویم نباشد که مسمی به قول بو تعلات فلانا زار پسر
 فول در سنه ۷۲۴ سالمانا زار را در سنه ۷۲۴ طمع خود نمودند پادشاهان و دوا و اسیر

و بنا برین مصدقیت المقدس را محضره کرده و بابل را بهم فتح نمود و بالاخره او را
 بهم گشتند و آسازادون پسر سناشریب بابل را متصرف شد تا در زمان چاشینیا
 او سااردوش و اوس (و ناکد نزر) و شینا لادان سازک مملکت آشوری
 بالاخره در شصت میلادی نابو پولا ساز پادشاه بابل سازک را سرنگون کرد و مملکت
 آشوری را منهدم نمود و منضم کرد در آن تاریخ اسیری را بابل و در آن وقت که
 بود تحت استیلای سروس درآمد و از آن بعد جزو ولایات ایران محسوب شدند
 و متعل تمام حوادث آنها گردید آئمه (خدایان) معروف آنها آردایله و گون
 و درنت بودند صنایع مخصوص آنها سماری و تجاری های بسیار ممتاز و عالی
 تکامل رسیده بودند چنانکه از انکشافات اخیر که توسط سیویا و غیره درخشن آبا
 و سایر اکتفا شده است مدلل میشود که این انکشافات از ترجمه ای که در کتبی با خط
 نوشته است ملاحظه می کنیم یک و ششانی و اهمیت دیگر تاریخ اسیری سید
 مردمان آشور خیلی فقیر و جنگی بوده و چنانکه کلدانیها نقل می کنند بعضی از احوالات آنها
 شبیه باحوالات نوح و خضر است و قصه غرور در توراته اشاره شده است اما
 آشور را پس از صفو من پوشید با کلاه خود و کمان نیزه و شمشیر جنگ میکردند

و بر اسبهای بی زین سوار میشوند و سلاطین آنها در عراده بسیار فرنی نشسته حرکت میدهند
و برج متحرکی ساخته بودند از چوب چنبه و در روی چند عراده حرکت میدادند و در وسط
آن نشسته با تیر و سنگ با دشمن جنگ میکردند و کلنگی قرار داده بودند که بای عمارت
دشمن میخورد و سوراخ و خراب میکرد و پس از فتح قتل و غارت و اسیر میروند پادشاه
باسنری و جبهه کوتاه و کلاه نوک دار بر میگذازد و جواهر بخود نصب میکرد و چون
آشور را ربانوع دانسته و سلطنت را از طرف او میداشتند پادشاه را سجد
میکردند و هر سلاطینی که سجد پادشاه نمیکرد او را زنده زنده پوست میکشیدند

فصل شصت و نهم در تاریخ نینوا

نینوا یا نینوس پس از شهرهای آسیای قدیم است پای تخت آسیری بوده و از ملکات
نینوا نیز گفته اند واقع در روی ساحل بسیار در جله و در چهار صد کیلومتری شمال بابل و پنج
از تاریخ استنباط میشود و در آن چهل و پنج کیلومتر بوده و دیوارهای بلند با ارتفاعی
و برج مرتفع تقریباً هشتاد متر داشته جمعی ششصد هزار نفر بوده این شهر از دو
و ششصد و چهل سال قبل از میلاد مسیح آشور بنا کرده است در قرن سیزدهم کی از
پادشاهان قدیم آشور برای ستایش که ربانوع بود قصری بنا کرد پس از آن آشور

عالی تر نموده شد در جانیسوا یا اسکوه و پای تخت قوم آشور گردید و در ^{۱۹۶۸} سده بواسطه
 نیوس بزرگ شد و نیوس اسم خود را روی این شهر گذاشت و در مرتبه این شهر را ^{تتبع} متصرف
 شده اند و هه اول در سال مقصد و پنجاه قبل از میلاد بواسطه آرباسس و بلیس بعد
 زوال سازد انا پال بوده و دویم در ^{۲۰۰۰} سده بواسطه نابو پولاز اول و سیال کمال
 قمت کردند نظر میآید در زمان فتح اعراب در قرن هفتم این شهر وجود داشته اما بحال
 خرابی در قدیم الایام خدقی و در این شهر کنده بودند و در آن مخطوطه به بیت و پنج و پنج
 میرسید قطردیوارها سازده متر و ارتفاع آنها پنجاه متر بوده چون این بنا بر لب ^{شط}
 بود آب طغیان کرده بنا را است نمود و سنا خرب بجله را بر گردانید عمارت را کوبید
 قصر بزرگی بجای آن ساخت که تیرهای آن از چوب آبنوس و سندان و پسته بود و از
 حجاری و نقاشی و غیره ممتاز و در عظمت و شکوه مافوق آن تصور نمیشد خلاصه آنکه در
 دو قرن نینوا بزرگترین شهرهای عالم بود

فصل هفتم در تاریخ بابل

بابل یا بابلین از شهرهای معروف آسیای قدیم است و پایتخت آن بابلینی بوده است
 در کنار شط العرب واقع است در سی و نه کیلومتری بغداد و حالیه محیطش تقریباً چهل کیلومتر

بوده و اسکله های باسکوه در آنجا دیده می شده این شهر دارای یکصد دروازه بوده که درهای
 آنها از مفرق و دیوارهای بسیار مرتفع فوق العاده عریضی کشیده بودند با غنا چلی
 شجر و باسکوه و خضارت و طراوت دیده می شد یک معبد از برای بلوز با یک برج مقتضی
 بنا کرده بودند که از حیث عظمت و زینت و رونق و شکوه بسیار تحیر انگیز و عالی بوده از تمام
 این بنیه این شهر وسیع امروز بجز خرابای زیادی که در وسط شهر دیده می شود با یک قصر
 و یک برج عظیمی اثری باقی نیست و این همان برجی است که مرود ساخته است بلوز بعد
 آنرا بزرگ کرد و باین در تحت سلطنت این شاهزاده (بلوز) پای تحت امپراطوری آسی
 شد و به سرعت تمام بر عظمت و شکوه و رونق و سعادت خود افزود و این ترقیات به فقط
 بعد از زوال ساردانایال در ۷۵۹^{هـ} بوده بلکه بعد از زوال بال تازار در ۵۲۸^{هـ} نیز
 بدست سیروس عظیم فاد و متخرا و گردید و در عصر هروت این شهر هنوز اول شهر دنیا
 محسوب می شد از آن تاریخ بعد رو با خطا که از ۳۳۰^{هـ} قبل از میلاد اسکندر کبیر این شهر را
 برای آنکه پای تحت مملکت خودش در پسیا قرار دهد انتخاب نمود و اینقدر بر تخیل شکوه
 و زینتش افزود که در هیچیک از اعصار بآن تخیل نبوده اما بواسطه مرگ اسکندر و شهرت
 که بنا کرد و دانیال مقصود شد باین تازمانیکه اعراب ایران را فتح کردند باقی بود

کوچک و تقریباً خالی از سکنه بود و بیافنا و سال در بابلین اسیر بودند این شهر در توران
 نشانه یک شهر معظم و باکنت فاسد شده است مملکت امپراطوری بابلین را در ۲۶۴۰
 قبل از میلاد بنانها بشت نفر از سلاطین مارو در آنجا سلطنت کردند بعد در ۲۲۱۸ سال
 اعراب پسر (چوپان) افتاد پس از آن تجزیه شد و چندین مملکت کوچک دیگر از آن
 تشکیل شد بنحله بابلین و الالم و سنا آروش نفر از پادشاهان اعراب در عمده ترین این
 مملکت سلطنت کردند در ۹۹۳ ساله بلوز ظهور کرد که سابقاً در نینوا سلطنت داشت و بابلین را
 پای تخت مملکت خودش قرار داد و او را اولین مملکت آسیری نام نهاد و جانشینان
 او نینوس و سیمیریس نیناس و یک عده از سلاطین غیر معروف دیگر تا زمان سارگانی
 مملکت بابلین بدون اینکه مستقل باشد از نینو مجرا شد و با هم خودش موسوم گشت و در
 در آنجا سلطنت کردند تا بوجه در ۷۴۶ ساله در آنجا سلطنت داشت نادیوس و شن زری و ایلو
 در ۷۲۳ تا ۷۲۱ ساله در آنجا سلطنت میکرد مارو اکامبا و پنج پادشاه دیگر که از احوالات آنها
 چیزی معلوم نیست تا ۸۸۸ ساله فرمانفرمائی داشتند بعد یک برج و برج بزرگی در مملکت
 روی داد و پس از آن در تحت اطاعت مملکت نینو درآمد و این واقعه در ۶۰۸ ساله
 اما در ۲۵۰ ساله خود نینو این دفعه در تحت اطاعت امالی مملکت درآمد و آسیری یکی از ولایات

مملکت بابلین شد در زمان سلاطین بابویلا سار در ۲۵۰۰ و نابوکد نصر دوم در ۵۰۰
 و اوایل مرداک در ۲۰۰ و نریک نصر در ۵۰۰ و لا بورز از ۵۰۰ تا ۵۳۸ قمری
 مملکت بابلین را سیر و اس عظم فتح کرد بعد از آن متوالیا بابلین در تحت اطاعت ایرانیا
 یا ماسد و آنها در ۳۰۰ و در ۴۰۰ بقصر پارتها و در ۲۰۰ بعد از سیح بقصر ساسانی
 در آمده تا در ۳۲۰ بدست اعراب و بعد بدست ایرانیا پس از آن بدست ترکها
 یعنی دولت عثمانی افتاد که هنوز مقصرند

نخستین سلاطین بابل را غارده میگویند و آنها نه نفر بودند که حضرت ابراهیم در زمان
 از آنها از بابل طرد شد و آنها نیز حکومت آشور را در تحت استیلا آوردند تا زمانی که
 عشار اعراب باده بر بابل و آشور استیلا یافتند و دو بیت و پنجاه سال در آنجا
 حکومت نمودند و این در همان زمانی است که بایران داخل شده سلطنت آجامیان را
 منقرض ساختند و بمصر هم تاختند تقریباً در ۲۰۲۸ سال قبل از میلاد بلوس نام که
 آشوری بود طوایف عرب را از آن نواحی خارج نموده دو حکومت که بابل و آشور
 باشد متحداً در زیر اطاعت خود آورده پسر او نیوس شوهر میرامیس که بانی نیواس
 برخیل مملکت دیگر استیلا یافته و بعد از او میرش قیناس بر سریر سلطنت نشست

نقابی که داشت پس از سی سال مغلوب ربهیسی پادشاه مصر شد و خراج گذار فرعون بود
بعد از ضعف ذراعنه مجدداً کعب استقلال نمود

فصل هفاد و یوم در تاریخ الام

الام و الامیت ملت قدیم آسیا بودند الامیت را از الام گرفته اند که پسر بزرگ
رستم بوده ایرانیان مدعی بودند که از نژاد الام هستند اهل کتاب لباً الامیت را
با بد ما و ایرانیان اشتباه می کنند الامیت با در یک مملکتی که المایید نامیده میشد و در شرق
کله واقع بوده و حالیه بخورستان معروف است مکن داشتند ایماید شتن از المایید
که شهر اصلی آنها باشد در زمان حضرت ابراهیم پادشاه آنها که زلا عمر بود و شهر بسیار
جاذبه خیزی بوده رودخانه کرخه در کنار آن در آنجا جاریست عادات تمدن و اخلاق
آنها شبیه کلدانیان بوده و مرکز این دولت شهر شوش بوده و با کلدانیان اغلب در جنگ
و در شوکت و عظمت کتر از کلدانیان نبوده اند و بعضی الام را مجموع فارس و ایما گرفته
و مغلوب ایران دانسته اند

فصل هفاد و یوم در تاریخ مد

ملت مدی یا مد از طوایف مختلفه آفرین هستند که در جنوب مدی یا خزر و از طرفی تا بهمد

و از سمتی تا کابل ساکن بودند و نیز مدی باذربایجان و عراق عجم شامل بود که از شهرهای
 آسیای قدیمند محمد و است از طرف مغرب آشوری و از طرف شمال بکوهها نیک
 احاطه کرده اند بحر خزر را از طرف جنوب بوزیان و از طرف مشرق بحیرکانی و غلب
 حد و مدی تغییر میکرد و مدیها بهفت قبیله تقسیم شده بودند اول طایفه بوزیا و بوس که در
 و همدان پراکنده بودند و دوم پارتاسین که در شهرری و سواحل بحر خزر بودند و سیم
 که در مرو و خوارزم اقامت داشتند چهارم آری زانت که در آذربایجان رود ارس
 بودند پنجم بودیان که بهند وستان رفتند ششم ماکوش (مجوس) بهفقم طایفه ماکوش که آنها
 منغ و ماکوش میگفتند مانند لادیهای یوئالی مد مانند الاما مخلوط بحبس کوش و تورانی
 بلکه خالص آری هستند حالیه مدی را بنام اکراد میخوانند که در حد و ایران و عثمانی سکونت
 دارند آب هوای مدی خیلی مطبوع و اراضی آن حاصلخیز بوده و تمدن خیلی زود این مملکت را
 فراگرفت و آزادریک وضع بسیار خوبی نشان دادند مطابق توره از نسل رفت
 و اعتقاد دانی بودند در زمان منوس و سیمرئیس در تحت اطاعت آشوریه در آمدند
 در سنه ۷۵۰ قبل از میلاد و خود مستقل نمودند حاکم آنها که آرباسین نام داشت در انوش
 لقب پادشاهی گرفت آرباسین کتیبا و است که از طایفه بوس بود و در کوه البرز اقامت

سلطنتی برای مدتها تشکیل کرد و ایران را از چنگ اجانب خلاص نمود و این مملکت بزرگ
 متقدر شد پس از مرگ آرباسنس یکت بهرج و موج بزرگی روی داد تا آنکه در سن پیا
 شده و رفع انقشاشات مملکت را نمود و در سن ۷۳۳ میلادی منظم کرد بعد از در سن فرا^{۵۹۵}
 ایرانیان را مطیع کرد و سیاهکرا را اول هم در سن ۵۵۰ میلادی استیلانمود و آستیا^{۵۹۵}
 و سیاهکرا را دوم در سن ۵۵۰ در مدی سلطنت کرده بعد سیاهکرا را دوم در سن ۵۳۶ مملکت
 سیروس جزو ایران نمود پس از مرگ کامبیز شخصی ادعا کرد که من اسمر دسیم با اینکه اسمر د
 هم پسر سیروس بود و کامبیز برادرش و ارگشته مردم و اسمر دین غصب را گرفته
 او را بسلطنت قبول کردند پس از نه تقلب و ظواهر شد مردم بد خیال استقلال
 خود و قتل او را کردند بعد از قتل او داریوش پسر بیستاسب جلوس کرده و ایران
 برید با تفوق حاصل نمودند و مطلق با ایران میشد چنانچه جنگ ایرانیا را با یونانیا
 جنگ مدی سینا مند و در محل حوادث با ایرانیان شریک متحد بودند تا زمان اسکندر
 کبیر و بعد از او بدست سلوسید با افتاد و پس از زوال سلوسید با خودش را
 مستقل نمود تفصیل بدایت حال بدین این است که در دو هزار سال قبل از میلاد مسیح از
 کنارجیون بایران هجرت کرد (همان اقوام سیت هستند) و بهفت قبیله منقسم شدند

بعضی را عقیده این است که سکنه قدیم ایران امانی کلدیه و آشور و شوش و سوز و بونو
 باشد و عا در آئینه سکنه ری شرح داده ایم و سلاطین مدرا در ذیل احوال کتباده که
 اول پادشاه مستقل مدبویان نمودیم

فصل پنجم و سیم تاریخ لیدی

لیدی واقع در مغرب آسیای صغیر و کنار دریای مدیترانه است سلاطین لیدی عی
 بودند که از نژاد یکی از ارباب انواع میباشند و مقرر سلطنت آنها در مازد بوش
 نام که چوپانی بوده از خدمت پادشاه با ملکه بدست و پادشاه را بکشت چون حکمی دلا
 بود بتخیر ممالک خود پرداخت امانی فری که بمحور بود برا و غالب شده و راکشید
 غارت کرد فقط شهر سار باقیاندا تاشعه جانشین بی شرس سلطنت را مجدداً احصا
 شده بر کلیه و تمام ممالک محجور غالب گردید و متصرف شدند آیات سیم جانشین
 تا رود بالیس را متصرف شد پس آیات کر زو پس صاحب اختیار تمام آسیای صغیر
 گردید امانی لیدی در شهرهای خود طلا و نقره پیدا میکردند و صاحب تجارت بودند
 آنها سکه های دنیا را رازند کی طرف سکه سرشیر یا کا و طرف دیگر نوشته بود اول سکه
 دنیا است که در زمان بی شرس ضرب شده که کر زو پس آخرین پادشاه لیدی بود اما تکیه سیر

صاحب اختیار مملکت مدی بود که زوس از او مشوش شد پیش دستی کرده با اتحاد
 پادشاه بابل و مصر و یونان که وعده همراهی داده بودند بدون اینکه کمک آنها برسد
 از رود دالیس گذشته مختصر جنگی با سیروس کرده مراجعت نمود خیال کرد که بهای
 با استعداد و زیاده سیروس حمله کند سیروس مجال نداده از رود دالیس گذشت
 جنگ در گرفت سیروس غالب آمد و او را بدار آویخت که بسوزاند بردار فتنی کرد که
 سیروس پشیمان شد با او نیکی کرده دوست شدند و بدون زحمت بجای آنها ضمیمه مملکت
 ایران گردید

فصل هفتم و چهارم تاریخ یونان

یونان چند قطعه اراضی است که بعضی در سواحل بحر سفید واقع است این ولایت محدود
 از طرف شمال بملک عثمانی و از سه طرف دیگر محدود است بدریای مدیترانه و دارای
 بعضی شبه جزایر است که در آنها کوههای بزرگ و کوچک و آبها و بوغازها و کنرکها
 وسیع است میباشد یونان در مستهای جنوب شرقی اروپا واقع و تمام یونان
 منقسم شده قسمت شمالی و قسمت وسطی و قسمت جنوبی یونان شمالی و دو قطعه طالیای
 و کوه آلیپ که محل خدایان قدیم یونان است در قطعه طالیای واقع میباشد و قطعه

در قرب خاک ایلیری یعنی ارنا و دستان میباشد که بیشتر سکنه آنجا ارنا و دانت یونان
 وسطی که آنرا قطعه بلا و کونید در کوهستان رمن تا برنج جزیره سیروس (کورس) و دانت
 یونان جنوبی عبارت از شبه الجزیره پلپ' بزرگ بهفت ایالت منقسم نموده قدیم الایام
 در یونان اقوام پلاشرس از سنه ۳۲ تا سنه قبل از میلاد سکونت داشتند و از آثار پلاشرس
 آنها جز پاروسکنهای حمیمه که تراشیده اند چیزی در میان نیست اقوام پلاشرس را
 در شاهنامه پلاشان گفته است و اخیراً از سنه ۱۴ تا سنه قبل از میلاد در تحت استیلا
 آطن یا که سکنه اصلی یونانند درآمد و آنکه یونانیا تعدا آله را معتقد بوده و از برای هر چیزی
 خدائی قائل بودند و رب النوع مآداشته معروف است بواسطه این تعدا آله بود
 در سیاسیات هم در تحت اطاعت و انقیاد یکفر نمی رفتند و وضع حکومت را هم طور
 مختلفه از قبیل جمهوری و مشروطه و مجلس سنا و مبعوثان حکومت اشتراکیه و دکراسی
 و آریستکراسی و امثال اینها قرار داده بودند و اغلب چند نفر بالا شتراک و مسا
 برای سلطنت انتخاب میکردند و غالباً پادشاهان خود را در تحت استنطاق میاورند
 و محکوم می ساختند این اقدامات و عقاید باعث شد که از حیث علم و دانش و سیاست
 و مدنیّت و شجاعت بر تمام دنیا برتری حاصل کردند و تعدا آله ایشان را بنیستون

شک گفت در حقیقت مانند ملائکه و روحانیان در نزد ما بوده اند و از این جهت با رباب
انواع تبصیر میشدند یونانیها سحر و اخبارات غیبی اعتقادات کامله داشتند و با غیر
خود یونانیان این علوم و فنون را از ماجربین مصر می آموختند که بطرف یونان آمده
و وطن رزید

در قرن دهم قبل از میلاد لیکورک معروف قوانین عجیبه وضع نمود و باین جهت حکومت
لاکنی در اندک زمانی قوت فوق العاده گرفت و بر سایر قطعات یونان استیلا یافت
لیکورک قرارداد او که همیشه بر سریر سپارت و حکمران ممکن باشد و غیر از تشریفات بی
و دولتی و ریاست عساکر در جنگ اختیار و حق دیگری نداشته باشد و باقی امور دولتی
مجلسی موسوم به سنای مرکب از بیست و هشت نفر اعیان سپارت که کمتر از شصت سال
نداشته باشد ادا میکنند و مابقی بکمرته ایالی سپارت را در میدان جمع کرده قوانین
برای آنها قرائت میکنند بدون صرح و تعدیل و در واقع این معنی عبارت از جمهوریت
بود و برای نظارت امور دولت پنجاه نفر قاضی قرار داده بودند و ایالی لاکنی را کانی
از حقوق سیاسی خود محروم و بیوثقها را در سپارت ابقا کردند و قرار شد ایالی
فقط تحصیلات نظامی کرده قشون و ما مورد دولت باشند اما قبل از شصت سال ما مورد

دولت را نمیخواستند بکنند و طولی نکشید که املی اسپارت و ایالت مینی و اکلیبه
و جزایر اژه را استیلا کردند و محض حفظ وطن بود که که روس پس حکمران آطن را بکشتن داد
و پسر او آژگنتا را رئیس جمہوری نمودند و در شصت و شش سال قبل از میلاد تا زمان سلن چهار صد
و پنجاه و یک سال سلطنت کردند بدت ریاست آژگنتا در اول بشرط حیات بود
پس از آن مرده سال رفته رفته بیکسال کشید متدرجاً منجر بانقشاشات شد تا در سنه ۵۹۴
سلن نام حکیم و شاعر رفیع این برج و مرج را نمود حکومت آطن را صورت تازه و آفرین
و شهری بواسطه فتح جزیره سالامین تحصیل کرد چون اوقات فطرت آطن سالامین تکمیل
جمہوریتی داده بود و این سلسله برای املی اسپارت و استثنی بزرگی شده بود سلن مجلس
مقرر و است که در امورات جمہور رسیدگی کنند پس از سلن پیر است از سنه ۵۲۷ تا
سنه حکومت جمہوری را بسلطنت جابره بدل نمود و یونان در آن زمان استقلال حاصل کرد
پس از او پیسپاس بنای ظلم و تعدی را که از املی او راجع نموده و در سنه ۵۱۰
بایران بشکایت نزد بهمن رفته و جنگهای ایران با یونان را سبب در جنگ مارتون
شمال آطن گشته شد اختلاف در میان املی افتاد تا در او اخر قرن پنجم قبل از میلاد
کلستین نامی از دانشمندان برخاسته قوانین سلن را تعدیل نموده اصول مساوات

و حکومت دکر اسی را جاری ساخت و سبب نجات و استقلال آنها گردید و نیز انا را
 بچار طبقه تقسیم کرده و قطعه تهیک را بعد ناحیه تقسیم نمود و برده ناحیه را از آن صنوف
 او به مرکب ساخت و یک قبیله را اختیار کرد و اداره امور هر قبیله را بید خستیا
 تعیین آنجا گذاشت بطوریکه این قبایل ده کاژ و ائما وحدت سیاسی را حاکم بود و دار
 یک حکومت تعصباتیه باشند و قرار گذارد و هر ناحیه در هنگام ضرورت برآورد و
 سوار و پنج فروند گشتی با نظام اسلحه و تجهیزات لازم بدولت بدهند و سواران و
 تشون از طرف قبیله انتخاب نموده همچنین انتخاب عد مجلس اعیان را با قصد نظریا
 بانظور که هر قبیله سالی یکبار نفر انتخاب کنند ریاست مجلس سنا هر سی و شش روز بدست
 رئیس مبعوثان یک قبیله باشد و در انتخابات نامورین دولت اگر زیاده شوند بنا را بقرعه
 مقصود کلی او مساوات کامل و تساوی و تکامل حقوق میان انا می بود و در حقیقت بعد
 قانون وزیر و زکار آطن مخصوص در زمان پرنسپلین از ۱۳۳۱ تا زمان ۴۲۹ بالا گرفت
 و از هر حقه با وج تکامل رسید آخر الامر بواسطه محاربات پلپ که میان ایشان
 و انا می اسپارت روی داد و دوست ایران حمایت از اسپارت نموده حکومت
 آطن انقراض یافت و تابع و ضمیمه اسپارت شدند و حکومت لایدن در همه یونان مقرر

یافت و در عتبه قبل از میلاد تقریباً نوبت سعادت و اقبال مقدونیائی (مacedonians) رسید فلیپ پراگندگر کبیر بر تمام یونان استیلا یافت و آن ممالک را ضمیمه مقدونیه و در سنه ۳۳۸ حکومت یونان سرآمد همه حکومت های آن عصر متدرجاً بواسطه اختلافات در آخر تحت حکومت "ژرم" درآمد و ضمیمه حکومت شرقی ژرم گردید عتبه معتبرین مورخین اروپا این است که یونانیها از اولیایف بن نوح هیباشند در اول مردمان وحشی بوده بابر قول مورخین خود یونانی هم در اول مردمان وحشی بوده اند خوراک آنها میوجات اشجار بوده و در بن غارها و درختها منزل میکردند و با حیوانات تقاضا می نمودند و از علم زراعت و فلاحه و صنایع ابداء اطلاعی نداشتند فلاسفس که یکی از ابا فیثقیه بود آمد آنجا خوراک لذیذ آنها را بلوط قرار داد و آنها را تعلیم کرد و پرستید کواکب سبعه باین واسطه او را محترم میداشتند پس از آن دانشمندان از اطراف حرف زراعت بنای خانهای کوچک لباس از پوست حیوانات اتفاق و بایشان یاد داد بعد از چندی برادر قطان بن عابر پس از آنکه از خدمت پدر سفر کرد اول در بین وطن نموده بعد در اراضی افریقیه مغرب سفر کرده با جمعی کثیر برای تعیین مکانی پر مرتع و دلنشین و خوش آب و هوا که بدست آوردند چون

زیادی از شجیان در میان ایشان بودند کسی را قدرت اینکه آنها را مافت از خروج
 و دخول کنند نبود تا اینکه در این مکان با صفا رسیدند رحل اقامت انداختند و گرو
 کرده در آن سرزمین منزل کردند و جریوس پس در مکانی منزل کرده و بنای آبادی را بنا
 موسوم یونان نمود در هنگام موت پسرانش را که چهار نفر بودند طلبیده یونان
 چهار قسمت کرده با آنها تفویض نمود و وصیت بر بعدالت اتفاق کرد و حکومت
 تا ۳۸۱ سال بعد از بهبوط آدم طول کشید تا آنکه سکران که خاندان قبط بوده از مصر
 در ملک ایگاساکن شدن کتابت و معادن و نوشتن سطر را از طرف یمن بعد از
 بسیار با آنها آموخت آثار تمدن را در آنجا داخل کرده تا او را بسلطنت انتخاب کردند
 شهر آسین را پای تخت خود قرار داد پس از او سلطنت با ولادتش رسید تا مدتی
 حکمرانی کردند تا آنکه کاورس پسر زاده سکران که مرد شجاعی بود بسلطنت رسید
 بنای ظلم و استبداد را که در امانالی باطراف متفرق شدند و تا ایتالیا رفتند
 در وقت یونان بدو قسمت منقسم شد امانالی اسپارته و امانالی آسین بعد از آن یونان
 در اراضی اسپارته بمقر سلطنت جلوس کرده مدتی بر فاه رعیت کوشید هنگام
 مرگ و پسران خود را خواسته مملکت را بدو قسمت کرده با ایشان واکذا نمود که

بشارت سلطنت کنند بعد از او برادران با اتفاق و وفاق مدتی سلطنت کرده تا آنکه
 پلیدک مرد و لیکوس مقصدی امور مملکت کردید تا زوجه برادر طفلی آورد مادرش را
 کرد اگر مرا تزویج کنی این طفل را بپاک میکنم لیکوس پس قبول نکرده و گفت حقوق برادر را
 از دست ندهم بالاخره طفل را بر تخت نشانده و زبیری از برای او معین نمود و چون
 مستحضره او فوق تصور است منجمه انالی را حکم کرد در کجا غذا بخورد تا طریق مساوت
 میان آنها جاری کرد و اطفال فقیر و یتیم را پرستاری کند لیکوس کت قافله
 نوشته پس از آن بصر خدمت علما و حکما برای کسب علم رفته و از آنجا بروش حاکم
 بهندوستان رفته از رسوم و آداب مملکتی باخبر شد بعد از مدتی با راضی اسپاتر
 آمده رسم پادشاهی را از میان برداشت و کار مملکت را بر دولت جمهوری گذارد
 و دانایان را از اطراف خواسته مجلس مشاوری باز نمود بنای عدالت و مساوت
 شد اعیان و اشراف با او بد شده و قتل او کردند و بکنند که از کار مشورت خانه
 دلتنگ و مردی شجاع و دلاور بود قتل او مصمم شد در پناه گاه مخفی شده گریزی
 بر سر لیکوس زد چشمهایش کور شد او را نزد لیکوس آورده گفت مردی طایف
 بوده خیر خلق را نخواسته او را رها کرد او از شرمساری در خدمت لیکوس خست

۴۹۸۰
 و تقویت با محبورت نمود آما در آسن اولاد سکر اب سلطنت میکردند تا در سنه
 بعد از هبوط سکن نامی از مردم سلس که مردی عاقل با کفایت بود در آسن سلطنت
 کرده قانونی از مصر آورده و در ادارات جمهور حدودی معین کرده مردم را
 خیلی محترم میداشتند تا زمان او سپری شده کار مملکت پستتر اس مقرر گشت مردم
 در زمان او آسوده خاطر بوده قوانین سکن را از میان برداشتند بعد از او پسر
 سلطنت بشرکت کردند بعد از آنکه پسر چندی را بجایان گفت مردم به پیلوس رفتی
 نمیکند از رند او ناچار پناه به پادشاه ایران برد نامه به از تفریز که از طرف همین
 در مصر سلطنت داشت نوشت و اله را انقیاد کرده که من نکت دارم در حمایت
 همین شاهنشاه ایران باشم نامه روانه داشته ام ای هم که ازین مسئله با خبر شد
 نامه نوشتند که این مرد قابل سلطنت نیست البته او را خلع کنید تا جان داریم
 فرما بفرار پادشاه ایران همین هستیم چون کاغذ مبصر رسید از تفریز خواب نوشت
 حق رعیت نیست که پادشاه خود را خا شام و البته اگر اطاعت نکنید لشکر فرستاد
 شما را سیاست خواهیم کرد یونانیان قبول نکرده پادشاه را حبس کردند و تفریز
 مطالب را بعرض همین رسانید حکم شد با سیصد هزار قشون آمده یونان را ویران

یونانیان هم تجیز لشکر کرده از آن طرف ماروانیس سپهسالار ایران هم ببلکه مصری
ملحق شد پس از آنکه سپاه در مجرد داخل شدند سیصد کشتی از ایرانیان بواسطه طوفان
غرق شد بمانی هم یونانیان در شب بشیخون رده کشتند ماروانیس هم زخمی بر پا
ناچار بطرف ایران روان شد پس از شکست ایرانیان هیتسین روانه خدمت بهین
پادشاه باو الطاف زیاد کرده مجدداً سپاهی عظیم روانه یونان کرد و ایران
شکست فاحش خورده دوباره بایران مراجعت کردند بهین بر خود حتم کرد که یونان
ویران کند این دفعه لشکر عظیمی روانه کرده باز هم ایرانیان شکست خوردند و رینه
بهین غضبناک شده خود کشتی درآمد با سپاهی فراوان و فزون از شمار بطرف
حرکت کرده تمام دوات و شهرهای آنها را آتش زده ویران سینود و میتیل که مرد
حکیم بود هر چه اهالی را نصیحت کرد که با ملک الملوک مثل بهین قبال گران عاقبت و خیم
اهالی قبول نکرده جنگ کردند آخر الامر بهین طغریافته شهرهای تحت آنها را با بمباران
ویران کرد پادشاه ماروانیس را در آنجا با سیصد رتقون کذازه خود بایران
مراجعت کرد از آن طرف میتیل تا کل هر چه مردم را نصیحت کرد فایده نمود و آخر خود
او را بکشتن فرار کرده بایران آمد محل الطاف بهین و یونانیان کار بر مصالحه

خارجی بایران میدادند تا زمانیکه مجدداً سر از طاعت ایرانیان کشید و فیلیوناز
استیلار دمدتی با امانی در جدال بود تا اسکندر را خداند و با وعایت فرمود تا
پدرش پس از فیلیوناز بیست سال پیش نداشت قو حاش زینت دهند و توار
عالم است و بعد از او چون جانشین قایل نداشت مملکت او که تا هندوستان
کشیده در میان سی و سه نفر تقسیم شد که آخر الامر رومی با تصرف شدند و بت
بت پرستی بود بقدری حسام داشتند که عده خدایان بیشتر از عده مخلوق بود تا
در ۲۳۵۰ سال پیش که یکی از شاگردان حضرت عیسی علیه السلام بود ایشان را بدین عیسی
دعوت کرده حالتی همه عیسوی هستند یونانیان در علوم و فنون و حکمت ادب
معروف آفاق حکما و دانشمندان یونانیان مشهور درین مختصر کنجایش فکر آنها را
نیدانم رجوع تواریخ یونان شود

فصل هفتم در تاریخ مصر

مملکت مصر در شمال شرقی افریقا است از طرف شمال محدود است بدریای سفید
از طرف جنوب بنوبی از طرف مغرب بواسطه صحرای بزرگ لیبی از طرف شرق
بدریای قرمز (بحر احمر) و عربستان پای تحتش قاهره است مصر به قیمت بنقسمت

مصر علیا که سابقاً معمور تر از بیه بوده و شهر صد دروازه که موسوم است به طیس در
دویم مصر و سطحی که سابقاً با تلاق بود و پس از آبادی میفیس را در آنجا بنا کردند و میفیس
تا هزار سال بعد از صبح بوده بعد سکنهای آنها را قدری صرف بنای جدید هر
منوده مابقی زیر لای و گل مانده است سیم مصر سطحی که قطعاً تا باشد شکل مثلثی است
که تدریجاً از لای و گل نیل تشکیل یافته است و هر سال دراز و یاد میسباند و پرت
که از بنا در معتبر افریقا است و آنست نیل رود مبارکی است حیوة مصرها است
و از جنوب شمال جریان دارد و قبل از آنکه بدریای مدیترانه بریزد چند شعبه
و آن شعب را دمانهای نیل میگویند و در نیل از رودهای عظیم دنیا است تمام
نهرهای شمالی افریقا و از این رود نیل میشود آب نیل با اینکه کاهی سبز و کاهی
شطخون است که او را ابی ضر است در موقع معینی از سال تمام مملکت آب و
غرق در آب میشود در قدیم نیل را معبود خود دانسته میپرستیدند ایالات قدیمه
بسی و شش حکومت تقسیم میشد که بفرانسه آفرانس میگویند و بعضی را عقیده آنست که
ایالتی سودان بر سواحل رود نیل آمده در آنجا سکونت نمودند و فرقه بر آنند که
مهاجرین بنی کوش از سمت بابل و کلدان از تنگه سوا از بد آنجا آمده و زبان قدیم

مصر چون بان بنی عام و بنی سام است مؤید این قول مصریهای قدیمند که متقدمتر
از تمام عالم بودند چنانچه تمام علوم و فنون و صور و اشکال را با قالب بنی رنجینه حکومت
مصر قدیم در دست روحانیون و کاهنین بوده چنانچه پنجاه سال قبل از میلاد مسیح مانی
یا منس مملکت را از دست کهنه گرفته و خود بمقام سلطنت برآمد موافق ضبط مانی
نوزدهمیت و هفت سلاله در مصر سلطنت کرده اند اول منس شهر ممفیس را در مصر وسطی
بنام خود بنا کرده آبادانی و توسعه زراعت و فلاحات پرداخت آئین بت پرستی را
ارو وضع کرد سلاله دوم بامس قرابت داشتند فایحوس که یکی از فراغنه بودین
پرستیدن بعضی حیوانات مقدس را نمود سوم سنقر که یکی از فراغنه ایشان بود
که در زمان او خط میر کلیمت رسم شد چهارم کوپس بود که سه هرم معروف را بنا کرد
اهرام ثلاث در قبرستان کیمرسخی شهر ممفیس باشد اهرام های کوچک هم هست که
مقبره بوده و هرم بزرگ که صد و چهل و چهار متر ارتفاع دارد برای کوپس ساخته
درین هرم روزی صد هزار نفر عمه کار میکرد و سه به سه آن صد هزار نفر چس
میشد باین وضع ساختن آن هرم سی سال طول کشید سنگهای عظیم از آن طرف نیل
آورده خیابان ساخته بودند تا بالای هرم بعد از اتمام آن خیابان انحراف کردند

این اهرام بزرگ که سنگ است و چنان سنگها را بهم وصل کرده اند که نمود وسط
آنها می رود و بعد که یکی ازین اهرام را شکافتند اظافه های کوچکی یافتند که در یکی از آنها
پادشاه را می کنند و در وسط غلام کرده شش یکدیگر راه داشت تا بوقت میرایی
را بدست آورده ولی آن دو تا بوقت دیگر را نیاافتند معلوم شد که دست خورده بود
و برای همین مسئله راه هرم را بدقت مخفی و محکم می کردند و هنوز اعراب سیاحان را
برده و سنگها کنده پائین می اندازند و هفت متر از بالای هرم بزرگ خراب شد
و سنگها صاف ظاهرش را بهم کنده اند که معروف ترین آنها میری نو پس و کفر
بود و ظلم و ستم مشهور بودند و هرم کوچک از بناهای ایشان نیست بلکه پنجم نسبت
ششم پی که اطیوپی را بنا کرده و نوبه و سودان را فتح کرد از هفتم تا سلاله یازدهم
و قوعات تاریخی معلوم نیست بهیچدر معلوم است که سلاله یازدهم پای تخت را در
قرار دادند در زمان سلاله دوازدهم سده سال قبل از میلاد حکومت مصر را بر
نهایت وسعت و شکوه و ترقی را نمود علوم و صنایع بدرجه کمال رسید و آنها
این سلاله با آنها سلاله چهارم بهم عیار راست و بیشتر در آبادی مصر و سطل و سطل
کوشیدند و سیم پادشاه مصر آب انباری مثل دریاچه ساخته بود که در طیفان

پر شده و در کم آبی تمام مصر غلی را آب میداد است و موسوم بوده بر پس که چلی
 این دریاچه معبدی بوده است که از سنگ سفید مثل مرمره هزار اطاق ساخته شده
 و فقط بواسطه دالان تنگی بهم مربوط بود و یک درب داشته برای دخول بالاضرف
 تا اوایل سلاله چهاردهم بآرامی سلطنت کردند و در اواخر حکومت سلاله چهاردهم
 طو ایف میکیس در صحرائی که مصر را از شام جدا میکند واقع است آنها جنگی و
 بودند و در چاقویان بر سیردند چنانچه حالیه هم همان طریق میباشد مصر بچوم کرد
 همه را قتل و غارت نمودند که اعراب عامله باشد بر مصر غلی و مصر و سطلی استلا
 یافتند سالانی را از میان خود سلطان کردند و چند تن بآلاله چهاردهم
 و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم فراعنه مصر علیا محاربات متوالیه کرده و دویست
 سال در مصر سلطنت داشتند مصر بیا آنها را خارجی و خبیث و ملعون میخواندند
 و حضرت یعقوب زمان این سلسله در مصر رفت و قصه یوسف معروف است
 اما زیس اول که از فراعنه سلاله بیسجدهم در قرن هفدهم قبل از میلاد آنها را از
 وادی نیل خارج کرد و طوطی سیتم و آهن فین سودان و نوبه فلیطین و شامات و نیشنا
 و بابل را گرفت و قتل و غارت نموده خراج گذار ساخت سلاله نوزدهم نیز از

قبل از میلاد تشکیل شد و این سلاله دو حکمران فاتح داشتند یعنی اول درامیس و دوم
 یعنی پنجاه سال حکومت کرد و سوریه و شامات را مطیع نمود درامیس پسر هفت سال
 سلطنت نمود و بعد درامیس اکنون در موزه مصر حاضر است که از قبرستان آود
 خطوط صورت بخوبی معلوم و نیز محفوظ مانده درامیس ثانی تا نزدیک نجار و کتبتا
 و هندوستان را فتح کرده و اغلب آثار و اماکن از او پدید است که تا چند اندازه
 و دیر و فرید و هر بوده و پس از او دولت فراعنه رو بضعف و انحطاط گذارد

سلاله بیستم هزار و دویست سال قبل از میلاد بوده درامیس سوم از سلاله بیستم مملکت را
 از مهاجم دشمنان محفوظ داشت آخرین سلطان عظیم ایشان مصر بوده چیزی نگذشت
 که فراعنه بکلی ضعیف شده تا سلاله بیست و چهارم که معاصر بملوک بنی اسرائیل بود
 سلاله بیست و پنجم در ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد اطمین (جشن) باشد تشکیل شد سلاله بیست و
 باغدادی یهودیها با سنا خرب پادشاه آشور جنگیده مصر را گرفته و خسارات بسیار
 وارد نمودند تا سنا خرب کشته شد و پسرش آسارمان مصر را گرفت سلاله بیست و
 منقرض و خودش پادشاه پادشاهان مصر علیا و سفلی نامید سلاله بیست و ششم
 را در سائیت تشکیل نمود پسرش که فرعون اعرج بود در ششصد و نه مصر را در تحت اتمام

در آورده عطاوتی تازه داد و برای استقلال مصر با سلاطین آسیا جنگهای سخت نمود
 و تا نهم فرات پیش رفت و در سال سیصد و چهل از بنجبت النصر دوم نابوکد نصر بخت
 خورده بمصر بازگشت پس از او پسرش گامری نکر و در سنه ۵۸۸ با انانی فیضیه محاربه نمود
 صمدون و متویر را در تحت استیلا و اطاعت آورد و متویر انا بوکد نوز را لشکر کشید
 مصر را استیلا کرده خراج گذاشت و انا زین در سنه ۵۶۹ سلطنت کرده جزیره قبرس را
 بمصر ملحق نمود و در زمان او مصر مستقل بود تا آنکه کامیس پادشاه ایران با و اعلان
 جنگ کرد درین بین وفات نمود و پسرش در سنه ۵۲۵ مغلوب ایرانیان شد و ازین
 بعد در واقع مصر جزو یکی از ایالات ایران بود تا سنه ۳۲۲ قبل از میلاد که بقصر ف
 یونانیان در آمده و در عصر سلاطین ساسانی مجدداً بقصر ف ایرانیان در آمده در سنه
 قبل از میلاد برومیلا تعلق گرفت در خلافت عمر لشکر اسلام بیت المقدس را فتح کرد
 در سال سیتم هجری مطابق سیصد و چهل و دو میلادی سرداری عمرو بن عاص مفتوح
 ساختند مصرها اگر چه نجدیایان معتقد و قائل بودند ولی خرافات آنها بقدری نایب
 نبوده درین اواخر خرافات را بمصر داخل کردند و خدای بزرگ قائلند که او
 خدایان را خلق کرده معبود بزرگ آنها از قبیل امون و ابولعول در نزدیکی کبی

از هر ماسری بزرگ از سنگ مثل مجسمه ساخته اند بابو الهول موسوم است این
مجسمه را مصر بیای قدیم نمایند یکی از خدایان خود میداند بدن ابو الهول مثل
بدن شیر است خوابیده که از کوه تراشیده اند ارتفاعش نوزده متر است
و از یریس بوده پرستش میکردند و در تمام اماکن مصر از برای آنها جا و مکان ساختند
و غیر ازین خدایان حیوانات را می پرستیدند از قبیل شیر و نهنگ و شغال گربه
و قرقی و سوسک و کرم ریزه و غیره و هر شهری را بنام یکی میخواندند و گاه و بگاه
در ازویش میسجد بود از همه محرم تر و این گاه و بگاه را منظر خدای بزرگ و بوقایع
میدانستند و پس از مردن این گاه و قبر سنگی ساخته اگر نظیرش را نمی یافتند
گاه و راستایش میکردند مصریها با آخرت و روز جزا اعتقاد داشتند ماضی و دایم

سکندری توضیح داده ایم فصل نهم در تاریخ فنیقیه

مملکت فنیقیه یا فنی و شمال بر سوریه (شامات) و مابین بحر سفید و جبل لبنان
واقع است امالی آنجا از شریف ترین قبائل کنان بوده مانند بنی فاستین و بنی یو
دبنی آدوم و بنی اسرائیل و عاقله که در اراضی سوریه مسکن داشتند بعضی از آنها

از اولاد سام بوده اند پانزده قسطن قبل از میلاد در این پسر زمین اقامت داشتند
 بعضی از آنها در زمان استیلای آشوریان مفتض شد و شهرهای معروف آنجا صیدا
 و تیر و ت و سار تبه و تیز و صوز و بیل و پس و طرابلس است در نواحی این مملکت
 جنگل بسیار خوبی بوده اما لی از چوبهای آن کشتی ساخته بھریمائی میکردند و اینها
 اول کسانی بودند که در بحیره یوق افراسختند و بواسطه صنایع عجیب و تجارتها
 مختلفه و مرادده با ممالک و در دست مکت و ثروتی حاصل کردند که در آن عصر
 هیچ مملکتی نسبت به دارا نبود و با ممالک هجوار در عوض جنگ از در مسالت درآمد
 تخت و هدایا تقدیم میداشتند و باج میدادند بلور و مسکوکات طلا و نقره و خط
 پیرکلیف از اختراع این طایفه بوده معدن من را از قبر و پس و معدن طلا و
 نقره را از اسپانیول و قلع و ارزیر را از انگلیس کشف نمودند مذہب آنها غلب
 پرستیدن اجمار و اشجار بود رب النوع معبود آنها بعل بود شکل جوان خوش
 (آقا) و بعلیت رب النوع عشق بود شکل زن خوشگل و از برای خندایان
 اولادهای خود را فربه بانی میکردند و در حوادث آتش فیه و خه اولاد داشتند
 خود را برای رفع تفرخدایان در آتش میوختند از این قبیل عادات و خیمه و

اخلاق خفیه بسیار داشتند

فصل هفتم در تاریخ روما

بعضی از مهاجرین اسپانیا و جمعی از یونانیان بخت ایتالیا رفته در آنجا ساکن شدند
 گوئی رموس و دیگرى رمولوس در کنار شهر تیفیز شهرى بنام خود موسوم
 روما در ^{۱۳۸۶} قبل از هجرت بنا کردند بواسطه اینکه همه اوقات در جنگ و جدل
 خانه را وصل بیکدیگر بی کوچه و صحن میباختند رفته رفته قومی قوی شدند و
 سلطنتی با عظمت و شکوه حاصل کردند مدتی با اقوام مهاجم جنگ کردند امانی را
 یک شورای عسکری و نظامی داشتند یک مجلس پسناتو اعضای پسناتو پید
 نفر بودند در امورات رای میدادند در امورات آنها گننه در اسپین و موبه نام
 دخالت کلی داشتند نوما و تولوس و موسیتیلوس و بالاپس و دوانفوس
 و مارجیوس از سلاطین معروف روما میباشند تاریکین در ^{۲۳۳} سال حکومت
 انتخاب شد و بواسطه محاربات عدیده روما را وسعت داد و عمارات عالیه بنا
 نموده و پسناتو را قوت داد و بعد از سی و هشت سال سلطنت مارجیوس پیش
 اورا گشت و مقصدی امر سلطنت شد و با امانی مدارا نموده مردم در عصر او آسوده

بودند بقت اینکه در توسیع حقوق و امتیازات صنف بدین میکوشید بوجوس
 تارکینوس پسر تارکین نخستین را که داماد سر یوس بود برانگیختند تا او را بقتل رسانند
 خود بدون تصدیع رعیت سلطنت نمود و این واقعه در سال هزار و صد و پنجاه
 اتفاق افتاد و مردی ظالم و پستکار بود و ابداً وقتی بسنا تو نمیکد ارد و آنها را
 نفی و تبعید و طرد میکرد و اعیان را بقتل رسانیده اموال آنها را تصاحب نمود
 آخر الامر مردم روم که دلاور و شجاع بوده از اخلاق او مستغفر شده ناچار شدند
 که وضع حکومت را تغییر داده و خود را از قید اسارت خلاص کنند و حکومت
 مطلقه او را منسوخ سازند تا آنکه ملت شوریده و تارکین را خلع کردند و وضع حکومت
 جمهوری را اعلان داده در ۱۳۲ هجری ملکت جمهوری شد از زمان رومولوسی
 تا اتمای زمان هکده اران روم تقریباً دویست و چهل و چهار سال گذشت دین
 مدت هفت نفر در روم سلطنت کردند و همه سلاطین با سیاست و فراست و جنگجویی
 بوده که در عالم نظیرند اشتند وضع جمهوریت آنها این بود که هر سال کنسول تبدیل شود
 و گاهی عدد کنسولها به نفر هم میرسید و وظیفه مخصوص کنسولها این بود که داخل روم
 تابع پسانا تو یعنی مجلس اعیان بودند و در سفر فرمان ده و کوه مانند ان لشکر و در خارج

صاحب قدرت کامله و نفوذ مطلقه باشند. اول کنسولیکه انتخاب شد پروتوس بویس
از او دالریو پس که وضع قوانین حسنه بپار نمود و آخسه ایشان ژول نزار بود
در ابتدای جمهوریت بواسطه اینکه انتخاب با اعیان بود میانه مردم و اعیان
انقلابات و عداوتها تولید شده اسباب این شد که عل مجاوره بر روی هجوم
آوردند پس تا ناچار شد از اینکه توسیع در حقوق عوام و پاره امتیازات
و تأیید دهد آنگاه مردم در مقام مدافعه برآمدند ولی پس از اضمحلال خصم
از عده خود تخلف کرده عوام در مقام یورش برآمده اعیان ناچار شده در صلا
معاصد آنها کوشیدند و اعلان مساوات در داد و اسباب خشونتی رعیت شد
و این حال اتفاق و اتحاد بزرگی در ملت نتیجه داد و بسبب قوت بزرگی برای مملکت
گردید این واقعه در هزار و هشتاد و دو قبل از هجرت بود کامیل پسر دار روم
که لقب بویکتا تور شد بر اقوام مهاجم و پس از آن بدول مجاوره تاخت و تاز
کرده و کردند آنچه کردند در مدت پنجاه سال جنگ تمام ایالتیای شمالی و جنوبی و
مملکت تارانت را و کارتاچ را هم تصرف شدند همچنین یونانستان و سلفیک و سیسیلیا
و طوایف غول و سواحل شمسه طونه را ضمیمه مملکت خود نمودند پس از آن محاربت

پونت آغاز شد که با همه داد و آرتا بازی یعنی سیریات ششم نمودند اگر چه در پناه
 شکستها از او خورند و کنول روم را اسیر نمود ولی اخیراً بواسطه خیانت فارتان
 پسر مهر داد و آرتا شکست داده تمام سواحل پونت و اناطولی (آسیای صغیر)
 و ارمنستان را ضبط کرده ضمیمه ایالت روم ساختند و در زمان سپهر
 معروف سردار روم که فتوحات و محارباتش زینت تواریخ دنیا است و با سوس
 و ژرمن و چین جنگیده عده قتلای آنها بحیاب بوده که در نهرها و رودخانهها
 از اجساد پل ساخته عبور میکردند اسپتلا و تصرف نمودند همچنین با نیروین و
 طوایف سستیک و سویون و ممالک فرانسه و انگلیس را مسخر کردند و در ظرف
 هشت سال هشتصد شهر و قصبه مفتوح ساختند و بیصد طایفه مختلفه حکمران شدند
 و بر شش کرو و لشکر ظفر یافتند که اسوس پس که یکی از سپه داران بود بطرف ایران
 آمده در بین التمسین او را با لشکرش تمانا گشته و معدوم نمودند با بجمه پس از
 اینکه ژول سزار مصر را هم فتح کرد و هوای سلطنت مطلقه بر سرش افتاد اول
 مت او را لقب و یکتا تور داده که از این خیال در گذرد قبول نکرده در روز
 جلوس پشاهنشاهی مت اجماع کرده پس از جنگ و جدال در همان روز او را کشتند

پس از قتل او باز در روم حکومت مثله تشکیل یافت که اداره روحانیه و معابد آئینه
 و اداره آتش مقدس و پخیال بیشتر طول نکشیده که اوقتا دیوسیس همیره زاد قیصر
 که جزو حکومت مثله بود سلطنت جمهوری را بسلطنت مطلقه خود تبدیل نمود و در شصت و
 لقب اکوست گرفته امپراطور روم شد در زمان او حد و در روم از شمال بنبر
 طوند و از مشرق بطرافات و از جنوب بحیرة العرب بود و مالک حبش و از مغرب
 به بحر طلیس بود و بعد از او چند نسل از سلاله ژول پس از او و بعد بخانواد فلیاد
 منقل گفته که آنها نیز پس نفر بودند و هفت سال امپراطوری کرده و بعد بخانواد
 انطونینها افتاد و دو پ سال طول کشیده و در کومو یوس پس بانتهار رسید
 آن بعد بنا را با انتخاب امپراطور گذارده و در میان این قتحین امپراطورهای
 نامدار پیدا شد و آخر ایشان کنستان تین کبر بود که قسطنطیه را بنا نمود و مملکت
 روم را دو قسمت کرده شبه الجزیره بالکان و آناتولی و سوریه و حبشه را بحر
 و ارمنستان را روم شرقی نام نهاد و پای تخت آنجا را اسلامبول قرار داد
 و اراکلیوس پس پسر بزرگش را در آنجا امپراطور نمود و قسمت دیگر ایتالیا و جرنیا
 و غول و بریتانیا و اسپانیا با نضام جزایر طونس و کارتاژ روم غربی نام نهاد

و پسر کوچکش یونور یو پس را امپراطور ساخت و در ۲۲۷ از هر سوا قوام جهام
 حمله کرده من جمله الاریک نام برایتا یا تاخته نصف شهر روم را بسخت و جنب
 فرانسه را با اسپانیا و پورتگال استیلا کرده و در آنجا حکومتی تأسیس کرد و دیگر قوم
 فرانک از طوائف جرمانیا بود که غول و شمال فرانسه را تصرف کرد و چگونگی
 تشکیل داد و دیگر فول انظار ساکنان از طوائف رثمان بوده که انگلستان را
 در زیر اطاعت آورده و در ۲۳۱ در آنجا حکومتی تشکیل داد و دیگر طوائف چون
 بودند که بر روم شرقی و غربی هجوم کرده و پس از گرفتن بلج از هر دو عودت نمود
 و دیگر وندالها بودند که کارتاچ را متصرف کرده صد سال در آنجا حکومت نمودند بعد
 از این انقلابات شاهنشاهی در روم را با مخطاط نهاده جرمانها که غلامان آنها بودند
 با بعضی طوائف وحشی در ایالات روم استقلال بهمرسانیدند

فصل هفتم و هشتم تاریخ بنی اسرائیل

در عصر کلدانیهای قدیم جمعی از شبانان که در اراضی بامین فرات و شامات
 با خانواده و کوسفندان و حشم خود شبانی میکردند و هر دسته رئیس خود را شیخ
 میگویند و در اطاعت او بودند یکی از شیخ حضرت ابراهیم علیه السلام بود که در

ساکی صدای خداوند را شنیده که با قوم خود از ولایت بیرون برد که بتو
 برتری و بزرگوارسی خواهیم داد ابراهیم با لوط همراه برادرزاده خود رفتند
 تا بسوریه (شامات) رسیدند و از آنجا بمصر رفتند تا بجایی رسیدند
 که علف نبود نزارع مابین شبانان در گرفت حضرت ابراهیم با لوط گفت
 از هم جدا می شویم تا قطع نزارع شود آنگاه لوط بصحرای اردن و نزد یک
 دریاچه بحرالمیت ابراهیم هم در همان حوالی ابراهیم دوزن داشت
 یکی ساره و دیگری هاجر از ساره پسری آورد و اسحق از هاجر که خادمه
 بود اولادی با و عایت شد اسمعیل روزی اسمعیل با اسحق استنار کرده سارا
 متغیر گشت با ابراهیم گفت این خادمه و پسرش را طرد کن ابراهیم
 زود برخاسته هاجر و اسمعیل را آورده و در وسط کوهی گذارده و رحمت
 نمود تا هاجر با طفل در بیابان گرسنه و تشنه و تنها ماندند خداوند در زیر پای اسمعیل
 چشمه جاری ساخت و اسمعیل را مرد بزرگ و پدر قوم عرب گردانید حضرت
 ابراهیم روزی داخل آن خانه شده بتبار شکست این خبر به فرود رسید
 آتش افروخته ابراهیم در آتش انداخته کستان شد مردم با و ایمان

آوردند حضرت لوط در شدیوم ماند و فرشته را بصورت غبار دید بخا
 معان برد اهل مدیوم قصد فرشتگان کردند در ب خانه را بست اجماع نمود
 آنگاه فرشتگان ایشان را کور کرده صبحی لوط را با زن و بچه فرشتگان
 همراه بردند آنگاه صاحت بر اهل شهر ریخته تمام را هلاک کرد و روزی
 برای امتحان بخت ابراهیم خطاب شد پس خود اسمعیل را قتل بان کن و
 شب در خواب دید پس را بقر بانگاه برده تیغ را کشید که خدا کند آنگاه
 خداوند خدا فرستاده نذر رسید که تو برکت دهم و اولاد تو را از عد
 ستارگان زیاده کنم اما اسحق ر بقاء را ترجیح کرده از او دو پسر وجود
 آمد یکی عیص بود و پسر دویم را یعقوب نامید اسحق عیص را برای اینکه
 صیاد بود از برای او صیدی آورد و دست داشت اما ر بقاء یعقوب را
 روزی اسحق بعیص گفت صیدی برای من طبع کن و بیا در تامن در این آخر
 عمر تو برکات دهم ر بقاء این سخن را یعقوب گفت تا عیص بصحر ا رفت صید
 کند ر بقاء بزغال را طبع کرده یعقوب داد نزد اسحق آورد و چون اسحق پر
 و ناسینا بود یعقوب لباس عیص را پوشیده خون بدن عیص شمر داشت

پوست بز فاله را بدست و کردن خود بسته نزد پدر رفت استی گفت این
 زودی چگونه غذا حاضر کردی بیا به بنیم تو عیص پسر ارشد من هستی آنگاه
 دست بدو مالیده پشم در یافت و لباس عیص را بهسم لمس کرده آنگاه
 گفت خداوند بتو ماران آسمان و روغن زیت و کندم و غیره داد و مردوم را
 مطیع تو کرده بتوسجده کنند و اولاد ما درت بتوسجده کنند و بر برادرانت
 مسلط باشی آنگاه که عیص مراجعت کرده از وقایع مستحضر شد گفت که یعقوب را
 میکشم مادر او در بقاع ترسیده یعقوب را نزد برادر خود لابان که دانی او بود
 فرستاد خدمت لابان آمده او را بوسید پس از مدتی چون لابان ذو دختر
 یکی را حیل و کوچکی لایه یعقوب لایه را خواست قرار شد هفت سال خدمت کند
 لایه را با تو زوج کنند بعد از هفت سال را حیل را با تو زوج کردند یعقوب
 رنجیده خاطر شد قرار شد هفت سال دیگر هم خدمت کند لایه را بگیرد بعد از
 هفت سال دیگر لایه را بهسم با و داده از لایه ده پسر و از را حیل دو پسر
 آورد پسرهای لابان چون با و سرزنش میکردند بمولد خود مصر با اطفال
 عیال و مواشی و غنم و حشم خود مراجعت کرده در نزدیکی مکان عیص که سید

ترسید اور اکبش تحف و هدایا دگوسفند ان زیاد فرستاده عیص او را استقبال
 کرده گفت من مال زیاد دارم قبول نموده بالاخره قبول کرده از وقایع او
 خوشحالی نموده آنکاه یعقوب خدمت استحق رسید استحق در یکصد و هشت سال
 درگذشت اما پسر بزرگ رحیل که یوسف باشد محبوب پدر بود برادران بر او
 رشک برده او را در چاه انداخته کاروانان او را از چاه در آورده مصر
 برده فروختند بالاخره یوسف مقام وزارت یافت برادران بواسطه
 قحطی مصر آمده او را شناختند چون مدتی گذشته بود با آنها محبت و برائی نبود
 تا آخر الامر یوسف اشناخته این خبر را یعقوب دادند که از مشراق
 یوسف پر و گور شده بود آنکاه یعقوب با تمام خانواده بمصر آمد یوسف از آنها
 استقبال کرده بفرعون معرفی نمود آنها را در شرف دنیا جا داده تا قرن
 زیاد عده آنها تشکیل مئی داده موسوم به بنی اسرائیل چون یعقوب اسرائیل بود
 حضرت موسی اولاد اسپر ایل بود چون قوم او زیاد شدند فرعون از
 خود ترسیده قصد اذیت و اخراج آنها را نمود موسی چون پیغمبر بود
 مردم را از بت پرستی مانع و بجا ای بکانه دعوت میکرد فرعون با او

از در محاصره درانده موسی معجزه اژدها کردن حصار ابعده آیات ده گانه را
ظاهر ساخت (۱) خون شدن نیل (۲) پر شدن زمین از غوک (۳)
ظاهر شدن پشه های زهره دار از ابر (۴) فرا گرفتن پیش (۵) ابتلا
موایی برض (۶) زخم شدن بدن تمام مردم (۷) رعد برق مکرر (۸)
بلخ و خوردن آنها زراعات را (۹) دست دادن غلتهای غلیظ (۱۰)
تلف شدن مولودین تمام انسان و حیوانات پس از زحمات و صدمات زیبا
فرعون راضی شد قوم موسی را با و داده از مصر خارج شوند موسی هم جلو افتاد
قوم خود را بصحرای جنوب برد و زناشکی از ابر و شبها تنوی از آتش در
جلوی آنها راه نمائی میکرد اما فرعون از رها کردن بنی اسرائیل پشیمان
شد با لشکری بتقاب آنها رفته آب دریا کوچه داده قوم موسی که خارج
شدند فرعون که با لشکرش تمام وارد شدند آب سر بهم نهاده آنها را تماماً
غرق کرد تا چهل سال در بیابان بودند و غذای آنها من و پهلوی بودند
از جنس گز و تربخین بود آنگاه احکام عشره در کوه سینا با آنها نازل شد
بعد از چهل سال موسی و قومش بارض موعود که فلسطین باشد رفته خداوند

فرمود این است زمینی که وعده دادم که بابر ابراهیم و اسحق و یعقوب بدم
اما تو داخل آن نخواهی شد موسی هاجا در سن صد و بیست سالگی ارتحال
نموده هیچکس ندانست در کجا مدفون شد بنی اسرائیل در فلسطین دو اردو
قبیله شدند موسوم باثنی عشره تهازند کی میگردند تا زمان داوود که او را
بسلطنت انتخاب نمودند تها با دشمنان بنی اسرائیل جنگ کرده تا اینکه
سلطنت حضرت سلیمان رسید که جن و انس در فرمان او بودند و متوکلین
پادشاهان بنی اسرائیل بود یکی از بزرگترین کارهای حضرت سلیمان بعد
او در شلیم که مسجد اقصی میباشد هست که در مدت هفت سال ساخت بعد از
چهل سال سلیمان در گذشت پسرش رجعام پادشاه شد تا زمانیکه کلدانیها
بنی اسرائیل را قتل و غارت کرده اسیر نمودند و دولت آنها را منقرض
کرده او قانیه کور پس پادشاه ایران بابل را گرفت بنی اسرائیل را بجا
داد که بولایت خود مراجعت کرده و بعد خویش را باز نزد طرفهای دین
و اشیائیکه نبود که نضر از معبد آنها برده بود با آنها رد کرده قریب چهل و
سه هزار یهودی مراجعت کرده و قریب سیصد ولایت یهود را خراب

بلانگنه دیدند درجا در آنجا بای آبادی و تعمیرات را که اردوند تا محمد اکار آنها
رونی گرفت تیگنل قومیت و ملت نمودند

فصل هفتم در احوالات سلسله سلوید (سلوسید) و جل و
اسکندر و خلفای او را سلوکید گویند که هشتاد و یک سال سلطنت کردند و در وی
قبل از میلاد مسیح یارهای آرساکید یا سلسله اشکانی ایران را از تصرف آن
خارج کردند سلوکید پنجا ترکی یکی از سرداران بزرگ اسکندر بود و در سلطنت
سلسله سلوکید تا بود پس از مرگ اسکندر هر یک از سرداران او که در یکی بود
و حکومت داشتند رایت استقلال و نفایق و خود سری برافراشتند و برای
پیشرفت مقاصد خود شخص بطرف که در رک و شعور و قوه دراکه ابدان داشت
مسمی بقلیب و لقب برآریده را که برادر صلبی اسکندر بود و اسم سلطنت داد
و پادشاه خواندند چون مادر او ضعیفه بود و انجاس زوجه عقدی اسکندر
از ترس اینکه مبادا اسکندر او را خلیفه کند او را دواوی مزمل عقل خوراید
در خان سمرقندی یا باختری که در جباله اسکندر بود زمان فوت او حلی
ما به داشت بعد از وضع حمل اسم او را اسکندر که اردوند و سلطنت

اورا برگزیدند اسکندر زمان رحلت به پردیکاس که یکی از سپہ داران و رجال
بزرگ دولت بود و عمر خود لو بیستمست و نیابت سلطنت مقحب نمود و او خواہم
اسکندر را در جبالہ کلاخ در آورد و پس از دو سال نشی اسکندر را با تابوت
طلا از بابل با اسکندریہ فرستاد و او را در یونان دفن کردند

فصل ہشتم در احوالات خلفای ہند

خلفای اسکندریہ سہ نفر بودند و زمان ملوک الطوائف کہ در تاریخ عرب و عجم
ذکر شدہ عصر آنها بودہ است پس از جنگ جدال زیادہ مالک اسکندر بجای
قیمت شد و چار دولت تشکیل یافت دولت مقدونیہ دولت مصر و دولت
اسیائی صغیر دولت سور و سلوکوس نیکاتر (ملفکوس نیکاتر) یکی از این
چار دولت بی نصیب و بہرہ ماند پردیکاس ہم کہ نیابت سلطنت بلکہ شایبانی
داشت بواسطہ بد خوئی و مغروری بی نصیب ماند بلکہ سلاطین اربعہ با سواد
اول بطلمیوس پادشاہ مصر سر از اطاعت تافت با او جنگ کردہ لشکرش
اغلب غرق شدہ مابقی بخیمہ اورنجیمہ اورا کشند پس از او میتون نامی را
نایب السلطنہ و قیم و پادشاہ کردند پس از مدتی او را استغنی کرد و باقی را

که یکی از سرداران بود بجای او منصوب نمود وضع ممالک را بر سه رتبه تفسیرات
کلی داده و با و خستیا رات نامه مطلقه دادند حکومت بابل و کوه توای قلعه آرا
سلوکوس پس نیکوترین آفیتوخس که پدر بر پدر رخصتگذار اسکندر و اجداد او بودند و
سلوکوس پس از جنگهای زیاده و بطی در تصرفات خود داد و سوریه تمام بلای و غیر این
و ایران با خرق و قیمت عده ناماطولی را در تصرف خود در آورد و در سال سیصد و
قبل از میلاد بیستم شاهی بنمود که اردو دولت سلفکیان یا سلفکیه را تشکیل داد و تاریخ
سلوکوس پس که معروف بتاریخ رومی و اسکندریت وضع نمود و این تاریخ را عرب هم
رومی گفته اند بواسطه عدم اطلاع بوده و تصور کرده اند که مقدونیه یونان جزو
روم بوده و اسکندر می بواسطه این گفته اند که اسم سلوکوس را اسکندر میدانستند
و بتجسید آنها اسکندر رومی وضع این تاریخ بوده و از تاریخ سنه کلی چنان بر می آید
مبدی تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر بوده و قریب
چهل و دو سال بعد از تولد سلوکوس پس چنانچه مستفاد میشود و تاریخ معروف بر می
و اسکندر می از زمان جلوس سلوکوس است با بجمه شهر افلاکیه را در کناره نهر
بنامند و پای تخت خود را در وادعظمتش از بابل در گذشت و بعد از چندی سهر

سلو سیارادرکنار دجله در مقابل مداین باخت و بای تخت قرار داد و بانگ
 حکمران عراق عجم که طغیان کرده بود بنای جنگ را گذاشت و باده بنده از نفر
 پیاده و چهارصد نفر سواره با صل دجله را نده جنگ کرده او را مقتول نمود
 در اوقاتی که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد می که خارج از متصرفات
 او بود مشغول جدال بودند وقت را غنیمت شمرده بجد و دهنده وستان تا
 اعلان جنگ داد و آن سان در کوت پادشاهند وستان با سیصد هزار نفر مرد جنگی
 و فیلهای زیاد در مقابل او آمده پشیمان شد قرار بر مصالحه دادند پانصد زنجیر
 فیل گرفته مراجعت نمود این واقعه در سیصد و هفت قبل از میلاد بود چندان
 بعد بامداد ملاطین متحده رفته با مصر با جنگ کرد و ظفر نموده اعتبارات یافته
 حاصل کرد تمام ممالک اسپانی را سوای سوریه متصرف شد حد و مملکت این
 پادشاه از طرف مغرب بیت المقدس از مشرق برو دسند و از شمال بحر
 خزر و رود سیحون و از جنوب بخلج فارس و محیط بند بود سلوکوس پیری
 داشت موسوم به انطیوخس او عاشق زوجه پدر شده بود روز بروز بجات
 ضعف و عجز بود تا قریب مملکت رسید اطباء هر چه معالجه کردند مفید

تا آنکه طبعی نبراست دریافت ناچار مطلب را بدش اظهار کردند و مجلس کرد
 با سمران سپاه شورت نمود و سوا بواسطه میلی که پادشاه باو داشت رأی
 که زوجه را بر سر تعلیم کند پس از آنکه بر بحر مرم خانه درآمد سلوکوس پس از دنیا بجای
 برداشت قصد مرجعیت بمقدونیه که مسقط الرأس خودش بود کرد که در ضمن از
 اقارب ارحام دیدنی بهم کرده باشد در بین راه بعدی رسید اسم آنرا
 سؤال کرد گفتند آژکس برخود بلرزید که گفته من گفته اند که در نزدیکی معبد کن
 تو را خواهند کشت چند قدمی که رفت شاهزاده بطلمیوس پسر بطلمیوس بواسطه
 پدرش برادر او را ولعید کرده بود در بنجیده بدر بار شاه منزوی (سلوکوس)
 آمده او را در کمال احترام پذیرفته چون در این سفر همراه بود در نزدیکی معبد
 با خنجر بپلوی او را دید و او را هلاک کرد شاهزاده مصری حسد این او را انگیز
 بذل کرده خود را پادشاه خواند مدت عمر سلوکوس بنفاد و سه سال زمان سلطنتش
 سی و دو سال تولد در سیصد و پنجاه قبل از میلاد وفات کرد و مردی دلاور
 و صاحب مکارم اخلاق و مربی اهل فضل و کمال بود سی و چهار سحره شایسته
 سلوکوس در عقاید اسکندر که میخواست میان عایای خود مساوات قرار

صلت
۲۷۶
و راج و مرج را متروک دارد و امانی یونان و اسپارت را بواسطه
متحد سازد و تحلف نمود اساس مملکت مستحکم نگردد

فصل هشتم و دوم در احوالات آنپوخس
پس از فوت سلوکوس پس نیکتر (اسکندر) پسرش آنپوخس بجای پدر جلوس کرد
او مردی بود ضعیف النفس و نحیف العقل اما در جنگ شجاع بود ولی در رفیق
همام مملکتی مهارت نداشته و زمام امور مملکت را بدست معشوقهای خود داد
و با قاتل پدر مدارا و وصلت و مصالحه کرده بواسطه ضعیف نفسی او حکامش
با اعدای او عهدست شد طغیان ورزیدند بطیموس قاتل پدرش با طایفه کل
که سرانجامه حایه باشد جنگ کرده کشته شد آنپوخس در مدت سلطنت چند
بامصرها و غیره نموده همه جا شکست خورد میل مغربی تبخل و زینت داشت چنانچه
شهر بزرگ ساخت یکی در کفرخی تهران در طرف شمال موسوم به آپامی باسم
مادرش در دویت و شصت و دو قبل از میلاد وفات کرد مدت سلطنت
او نوزده سال بود

فصل هشتم و دوم در احوالات آنپوخس دوم

بعد از آن طوخس اول پسرش بهان اسم ملقب بنجد اجلو پس کرد چون شرا باالی
 از مملکت رفع نمود ملقب بنجد کردید مدت ده سال با پادشاه بطلیموس مصری
 در آسیای صغیر که میدان حرب بود می جنگید پس از آن دختر پادشاه مصر را بزر
 گرفته کار بصلح گذشت و از زمان بطلیموس سلاطین مصر معروف به بطالسه شدند
 پس از فوت پادشاه مصر دختر او را طلاق داده و زوجه سابق خود را که از او
 دو اولاد داشت رجوع نمود مجدداً دختر پادشاه مصر را بحرم سرای خواسته
 بواسطه بی ثباتی در قول و فعل آن طوخس او را مسموم کرده و پسر خود سلوکوس
 دوم را بجای او بر فتره انمود آن طوخس دویم مردی عیاش دائماً بلبود
 مشغول معوقه بای او در کلیه امورات مملکتی دخالت میکرد و نه باین واسطه ایستادگی
 از برای علما و سلطان ملحوظ و احترامی منظور نبود در سال دویست و پنجاه و
 باوالی مدیانی جنگ را که از در این زد و خورد رایات شورش و ولایت
 شرق افراشتند اول حاکم بانتر دعوی استقلال نمود بعد پارتاشا پروی او را
 کردند سلطنت اشکانیان شروع کردید در دویست و چهل و شش در گذشت
 و شانزده سال سلطنت کرد

فصل ششاد و ستم چون اوستا است ایرسلاطین سلوکید چندان مهم و مفید نیست اما
 زبان جلوس بر یک اشاره شود

جلوس بر یک قبل از میلاد مسیح

۲۳۸	آنیوخس سیم (بی پرکس)	۲۴۶	سلوکوس پنجم (کالی نیس)
۲۲۷	آنیوخس چهارم	۲۲۶	سلوکوس سیم (کریس)
۲۲۰	ملن غاصب	۲۲۲	ایضا آنیوخس سیم
۱۸۷	سلوکوس چهارم (فیلوپاتر)	۲۱۴	آنیوخس پنجم
۱۶۴	آنیوخس پنجم (آپاتر)	۱۷۵	آنیوخس چهارم (توس)
۱۵۲	الکندر ورس (بالا)	۱۶۲	دتریوس (ستر)
۱۴۶	دتریوس ویم (توس)		آرژشت اول
۱۴۲	تریفون (اکراتس)	۱۴۵	آنیوخس ششم (اپفانیس)
۱۳۰	ایضا دتریوس ویم (توس)	۱۳۸	آنیوخس هفتم (سی دس)
۱۲۵	سلوکوس پنجم	۱۲۵	الکندر ورس ویم (زینیا)
۱۱۶	آنیوخس پنجم (فیلوپاتر)	۱۲۵	آنیوخس هشتم (اپفانیس)

سلوکوس ششم (نیکاتر) ۹۶
 آلفیوخس دهم (فیلوپاتر) ۹۳
 آلفیوخس یازدهم (اسفانس) ۹۲
 و متر بوس سوم (ستر) (کالی نی) از ۹۲ تا ۸۸
 آلفیوخس دوازدهم ۸۹
 تیکراتس غاصب ۸۳
 آلفیوخس سیزدهم ۶۹

سلطنت سلوکید تا در نه شصت و پنج منفترض گردید و سوریه جزو ایالات رومیه کبری

فصل هشتم و چهارم

فهرست اسامی سلاطین اشکانی و زمان جلوس هر یک قبل از میلاد مسیح علیه السلام
 (۱) اشک اول رافرنجیان آرسا پس و آرساکن و آرساک مینویند

یونانیان اشکهارا کلا از آرسا پس گویند و سلاطین اشکانی را از آرسا مینهند

و از آرسا زمت پارت بود که با انتوکو پس من که همان استن یونانی باشد
 شوریده و دولتی بنام اشکانیان در مملکت پارت کینج باشد تأسیس نمود و در یکی
 از جنگها زخمی شد و در گذشت و سلطنت برادرش تیرداد که اشک دوم باشد
 رسید بقعه بعضی از مورخین دولت سلفکیده را دولت نوریه نیز میگفتند مدت
 دولت سلفکیده دویست و هفت سال بود و اما هسنوز چهل و شش سال پیش گذشته

بود که حکومت اشکانیان در ۸۷۰ قبل از هجرت از طرف بلخ و سیرکانی و حکومت
 خجانی از فلسطین ظهور نمود و وقت از ممالک سلفیه را منصرف شدند و باقی ممالک
 در دست اولاد و احفاد سپید سلفیه بودند تا در ۸۷۰ که پیمپه پسر داریوش
 بر میرید اشکان پونت غلبه نمود و این میریدات مهرداد که آنها را امهه دادند
 مشهورترین آنها این میریدات که مهرداد ششم پسر مهرداد پنجم است که از مشاهیر
 سرداران بزرگ دنیا بوده است سلفیکان بر حکومتی از هندوستان الی بحر
 سفید بود و خود را فیل الهی یعنی محبت یونان میخواندند و بسلفیکو پس با ژمید اندیشه
 هندوستان که با نگلیس با ژمیدید و در جام انورات کتیبه باذن و اجازه
 سلفیکه کار میکردند حتی اسامی خود را در روی سکه میزدند بلکه محبت یونان
 ضرب میکردند چنانچه در سال هشتصد و هفتاد و هفت قبل از هجرت حکومتهای
 کوچک در داخله ایران نوای استقلال برافراشتند مثل حکومت خیر و زو
 پنجاب و حکومتهای پونت در سواحل دریای سیاه و شمال توریا و حکومت
 ارستان و اشکانیان در بلخ با پسم اشکانی یا انک یا ارساس سر کرده
 پارتی شدند و با اعتقاد بعضی تورانی بود که از جانب پادشاه ششم سلفیکان که

آنطیوخس ثانی بود در نج ایر شکر بود و نسب اشک را بعضی کیتباد (ارپس کرد)
 میرسانند و او را گویند از کی ارپش پس کیتباد نژاد دارد و از کله پارت اتم
 مخصوص آنها معلوم میشود که از قلع پارس بود و دین زردشت را داشتند
 و این قوم را ملوک الطوائف بعضی خوانده اند و اغلب موزخین ایرانی اشک را
 پر درار دانسته و سلفکوس استثنی یونانی و دولت سلفکیان را انطیوخس
 نوشته اند اما اشک بجای اینکه در سکه نام خود را محبت یونان نویسد
 اسم خود را نوشت و این مسئله اسباب تغیر و اعتراض آنطیوخس (استثنی)
 رقه رقه جنگ در گرفت و دولت اشکانی شروع شد چنانچه باید

و ماهه جا اشک را بعینه موزخین ایرانی مینویسم که تمام سلاطین اشکانی این
 لقب را داشته اند و اسمی که موزخین فرنگی نوشته اند در میان پارتر
 مینگاریم و جلوس اشک اول دویست و پنجاه قبل از میلاد مسیح بود

(۲) اشک دوم ستمی به تیرداد (تیریدات) (تیریدنس) (میکاس) ۲۴۷ الی ۲۴۹

(۳) اشک سوم ستمی به اردوان اول (آرتابان) (آرتابانوس) (میکاس) ۲۱۰ الی ۲۱۲

(۴) اشک چهارم (فرانایس اول) (لقب میکاس) (فیلین) ۱۹۵ الی ۱۹۷

- (۱) اشک پنجم منی بفرما و اول (فرمانات) (مکاس) (۱۸۱) الی ۹۵
- (۲) اشک ششم منی مهر داد اول (سیریت) (مکاس) (فیل پلن) ۱۳۸ الی ۷۰
- (۳) اشک هفتم منی مهر داد دوم (مکاس) (ایفانس) ۱۲۶ الی ۱۳۸
- (۴) اشک هشتم از دوان دوم (مکاس) (توپا تر) (نیکا تر) ۱۲۳ الی ۱۲۶
- (۵) اشک نهم مهر داد دوم (مکاس) (ایفانس) (فیل پلن) ۷۶ الی ۱۲۳
- (۶) اشک دهم (سینا ترنس) (سینا ترنس) (مکاس) (مینو سیریت) ۶۹ الی ۷۶
- (۷) اشک یازدهم مهر داد سوم (مکاس) (ایفانس) (فیلو پاتر) (فیل پلن) ۶۹ الی ۶۶
- (۸) اشک دوازدهم مهر داد سوم (مکاس) (ایفانس) (اوپا تر) (فیل پلن) ۵۵ الی ۶۰
- (۹) اشک سیزدهم هرز (اوس) (مکاس) (فیل پلن) (اورترنس) ۳۷ الی ۵۵
- (۱۰) اشک چهاردهم فیروز اول (پاکروس) (اورترنس) (ایفانس) (فیل پلن) ۳۸
- فرما د و سیروز د هرز در یک وقت در و نقطه حکمرانی داشتند
- (۱۱) اشک پانزدهم فرما و چهارم (اورترنس) (ایفانس) (فیل پلن) ۳۷
- (۱۲) اشک شانزدهم تیر داد دوم (اورترنس) (ایفانس) (فیل پلن) ۲ تا ۳۳
- (۱۳) اشک هجدهم فرما و پنجم (اورترنس) (ایفانس) (فیل پلن) ۲ تا ۴

- (۱۸) اشک بیستم هرزدوم (ارکوس) (اپیانس) (فیل بن) (دیکا یوس) ۸ تا ۳۰
 (۱۹) اشک نوزدهم اونیوس اول که انوش باشد (اورتس) (دیکا یوس) (اپیانس) ۱۱ تا ۸۰
 (۲۰) اشک بیستم اردوان سوم (اورتس) (اپیانس) (فیل بن) ۴۰ تا ۱۱
 (۲۱) اشک بیست و یکم تیرداد سوم در یکی از اقطار در زمان اردوان سوم متفلاً حکمرانی داشت ۲۵ تا ۲۸
 (۲۲) اشک بیست و دوم گودرز اول عقبه اورتس و دیکا یوس اپیانس فیل بن ۴۱ تا ۴۰
 (۲۳) اشک بیست و سوم (باردس) (اورتس) (دیکا یوس) (اپیانس) (فیل بن) ۴۰ تا ۱۱
 (۲۴) اشک بیست و چهارم همان گودرز اول (اورتس) (دیکا یوس) (اپیانس) (فیل بن) ۵۱ تا ۴۵
 (۲۵) اشک بیست و پنجم هرزداد چهارم در سلطنت گودرز در یکی از فتای ایران متفلاً حکومت داشت ۴۹ تا ۴۸
 (۲۶) اشک بیست و ششم انوش دوم این پادشاهم در سلطنت گودرز عظم طغیان برافراشت ۵۱
 (۲۷) اشک بیست و هفتم (الاکانرس یا الاکانرس) (اورتس) (دیکا یوس) (اپیانس) (فیل بن) ۵۵ تا ۵۱

- (۲۸) اشک بیت دهم (باردینس یا بار دینس) یا هرزان دوم ۵۸ تا ۵۵
- (۲۹) اشک بیت دهم (دولکارنس) یا پلاش دوم ۷۸ تا ۵۸
- (۳۰) اشک سیم فیروز دوم عادل نامه رجبیان ۱۰۷ تا ۷۸
- (۳۱) اشک سی و یکم اردوان چهارم در زمان سلطت فیروز دوم در یکی از اقطار ایران برایت خود سری افراشته یکسال سلطت کرد ۸۱ تا ۸۰
- (۳۲) اشک سی و دوم خسرو کتیرن ۱۲۸ تا ۱۰۷
- (۳۳) اشک سی و سوم بهرام (پارتیها ماس پاتس) یا (پارتیها ماس پاتس)
- (۳۴) اشک سی و چهارم پلاش سوم در سال اول سلطت فیروز دوم بنای طغیان گذارده در یکی از نقاط حکمرانی میکرد ۱۴۰ تا ۷۸
- (۳۵) اشک سی و پنجم مهر داد پنجم در او ان سلطت خسرو در طرف یکسال طغیان کرد ۱۱۲ تا ۱۱۱
- (۳۶) اشک سی و ششم پلاش چهارم ۱۹۲ تا ۱۴۸
- (۳۷) اشک سی و هفتم پلاش پنجم ۲۰۸ تا ۱۹۰
- (۳۸) اشک سی و هشتم پلاش ششم ۲۲۶ تا ۲۰۸
- (۳۹) اشک سی و نهم اردوان پنجم ۲۲۶ تا ۲۰۸

دوم، ششک، آرتا و زرین فصل هشتم و پنجم

عتاید بعضی از مورخین ایرانی درباره سلاطین اشکانی
 اشکانیان را ملوک الطوائف نیز خوانند گویند اسکندر هر یک از آنها را
 حکومت طایفه را داد ایشان مال و خراج بیکدیگر میدادند پس از آنها
 سلطنت و حکومت با واد آنها رسید و مدت پانصد سال تقریباً تا زمان
 اردشیر بابکان این طایفه حکومت و سلطنت داشتند و اول آنها ششک
 بن اشکان بوده که بعضی گویند سلطنت و مملکت اسکندر را در اولی ملوک
 الطوائف با و خراج میدادند و چون او مرد و حیل و نجیبی بود این طایفه را
 نسبت با و داده اشکانیان گفتند و مورخین ایرانی احوالات این طایفه را
 درست بدست نیاورده اند یکی دو نفر از معتبرین مورخین از قبیل حمد آه
 مستوفی و حافظ ابرو بدین ترتیب نقل کرده اند اول اشک بن اشکان
 که او بعد از اسکندر خروج نمود و با سلاطین هند را داد که اسم او را
 بالاسی اسم خود نویسند او خراج از آنها خواهد مدت سلطنتش دو اردو سال
 بود دوم شاپور پسر اشک بود اغلب گویند او در سواد عرب اقامت

داشته و خانواده او از خانواده یوسف صدیق بوده و طسح بد این را او
 انداخت و جبرآینی بر سر جسد ساخت که تا زمان کسری بود او مردی
 عاقل عادل معارف خواه بود مدت سلطنت او را از سی و شش سال الی چهل و دو
 سال گفته اند گویند حضرت عیسی در زمان او بود سوم بهرام بن شاپور بنیه
 بزرگ و آتش خانها ساخت مدت سلطنت او یازده سال نقشب گویند در زست
 چهارم پلاش بن بهرام پادشاهی عادل بود مدت سلطنت او پانزده سال بود
 پنجم بهر بن پلاش بن بهرام گویند پلاش در زمان جیات خود تاج و تخت باو داد
 مردی نیک سیرت و پاک اعتقاد و شجاع و درست قول بود روزی در شکار
 آهویی را تعاقب کرد آن آهو بغاری رفت او پیاده شده داخل غار گردید
 چون منتهی به یک تیر پرتاب داخل غار گردید بچار صنفه رسید که در هر صنفه
 خمی بود که بر سر خمی یک طشت زرین بود که در میان هر یک قرار داده بود و بر سر هر آه
 گوهری بود در آنجا لوحی بود بخط عبری نوشته بودند که این گنج خانه فریدون است
 هر زمان بیرون آمده آن گنج را بر لشکریان قسمت کرد مدت سلطنت او را
 نوزده سال نوشته اند قادیسیه و نهر و ان از آثار او است گویند حضرت

یوش بنی عام در زمان او بوده است ششم نوش بن پلاش مردی رعیت بود
 بود بعضی را عقیده آنت که بعد از هرگز برادرش نرسی چهارده سال سلطنت کرد
 بعضی چهل سال نوشته اند بعضی از مورخین نوش را پلاش گفته اند
 هفتم فیروز بن هرمز پس از عثم پادشاه شد بعد از هفده سال سلطنت تعدی
 و ظلم انما و بستگان او از حد تجاوز کرد رعایا اجماع نمودند او را از تخت
 کشید چشمهای او را کور کردند و پلاش را بجای او بر تخت نشاندند
 هشتم پلاش بن هرمز پس از جلوس اغلب بلاد را مسخر کرد مملکت آبار و اجدادی
 منظم نمود بعد از دوازده سال یک نفر از بنی انعام را قائم مقام خود کرد
 درگذشت نهم خسرو بن پلاش بن نرسی بن هرمز مردی مذکور و عیاش
 بود باندازه که گویند از خواهر خود نگذشتی دست اندازی کرد قصر عالی
 هفت طبقه ساخت بود در آنجا بیعت و نوش پرداخت مقصرین را از آنجا
 بریزی انداخت روزی تریاک خورده درگذشت مدت سلطنت او را چهل
 سال گفته اند سیرجان از بنای او است گویند قصه کف در عصر
 بود دهم پلاش بن پلاش در کتب ایرانیان پلاش بجای پلاش نوشته

بیت چهار سال سلطت کرد ولایت طارم را که از محال غمه ویکی از بلوک
 آنجاست او بنا کرده روزی در خیمه نشسته بود چو بستون تخته کرده بودستون
 افتاد کجاج خیمه بر سرش خورد در گذشت یازدهم اردوان در زمان
 او سه سال باران نبارید با فوش بطلب باران رفته استغاثه و توبه کردند
 باران آمد گویند بعد از سیزده سال از حکومتش در جنگ اشغانیان
 کشته شد و بنا بر این در تاریخ گزیده که اغلب این روایات از اوست معلوم
 میشود که اعتقادش بر این بوده که اشغانیان طبعاً دیگر می از ملوک طوایف
 بودند که نسب آنها بفریزر کا و پس میرسد که ایشان هشت سلطان میباشند
 که ذیلاً نوشته میشوند اولاد بن اشغان با اشکانیان جنگ کردند ملک
 آنها را انتزاع نموده امر حکومت با و استقرار یافت و با ملوک طوایف همان
 شرط کرد که اشک بن اشکان کرده بود مدت بیت و سه سال سلطت کرده و در
 آن عصر بت پرستی شیوع یافت جرجیس سمینبر بر آنها بموشت گردید
 پلاش بن اشغان بعد از برادر سلطنت کرد مدت سلطتش دوازده سال بود که
 حضرت عیسی علیه السلام در عصر او متولد شده گوئند در زین بلاش خون

یجی پور از بنی اسرائیل خواست مدت سلطنت اوسی سال بود اورا گویند
 بزرگ گویند بیشین بن گو در زبسد از پدر جلوس نمود و بیست سال
 سلطنت کرد گو در زبن بیشین بعد از پدر ده سال سلطنت کرد
 نرسی بن بیشین در زمان اورومیا قصد ایران کردند از ملوک طوایف
 خواست دفع رویمهار کرد و یازده سال سلطنت نمود اردوان بن یسای
 پادشاه بزرگ عظیم آشان و آخر ملوک الطوایف بود سی سال سلطنت کرد
 اورا اردشیر که اول پادشاه ساسانیان است گشت آنچه بدقت ملاحظه
 میشود اختلافات کلی میان مورخین ایرانی و سنه گلی در باب طبقه شکانیان
 ما اقوال طهرن را موصوفه بیان کردیم

فصل هشتم و دهم

در اختلاف اسامی و القاب سلاطین شکانی (پادشاهان پارت)

سلاطین اشکانی چهار شعبه بودند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن
 اشکانیان کوشان و افغانستان تاسند و پنجاب اشکانیان دشت
 فجاق مقصود ما شرح حال اشکانیان ایران است که مورخین ایرانی

در قه‌اد و اختلاف اسامی و از سرشته آنها اشتباهات و اختلافات نموده
 عده را اشکانی و سنده قه را اشغانی خوانده اند و عده هر یک از این دو طبقه را هم
 مختلف ذکر کرده اند چنانچه در شاهنامه عده آنها را تا هشت نفر ذکر کرده است
 ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر ضبط نموده ابو جعفر
 شائره بنفسمه اسم میرد مسعودی در مروج الذهب نقل کرده دوازده نفر اسم
 برده و سایر مؤرخین هم اختلاف کرده اند بعضی اشکانیان و اشغانیان را
 دو سلسله دانسته و عده هر یک را با اختلاف ذکر کرده اند ولی مؤرخین اروپا
 با استدلالات علمی با اسناد صحیح از قبیل مسکوکات و الواح و سایر آثار
 آثار عده آنها را از سی و چهار الی سی و هشت ذکر کرده و اشکانی (پارت)
 و اشکانیان و اشغانی و اشغانیان را یکی دانسته فهرست اسامی آنها ذیل
 نگاشته میشود اما باید دانست این طبعه بر تبقی که نوشته میشود متوایا خلفا
 عن سلف ولایت عهد نیافته اند بلکه یکوقتی دو سه شعبه بوده و هر یک از این
 در یک نقطه از مملکت ایران حکمران و بعضی بعضی دیگر معاصره باین واسطه
 مؤرخین عرب و عجم و عدم اطلاع آنها را دو شعبه کرده یکی اشکانی و

دیگری اشغانی دارشاک و آرساس و اشک اسم سرسلله آنهاست
 و اشک در این سلسله منزله قصر و کسری است پس از آنکه افتد و رفته
 اول لفظ کبیر بعد جلیل را بر اشک الحاق کرده اشک کبیر و اشک کبیر جلیل
 خوانند و لقب شاهشاهی بخود دادند

فصل هشتم و سی و هفتم

فهرست اسامی سلاطین اشکانی بقیه آنکه نگیان

- (۱) آرساس یا آرشاک که اشک اول باشد (۲) تیریداد اول
- که تیریداد باشد (۳) آرتابان اول که اردوان باشد (۴) فرات
- آپاتس یا فرات آپاتوس (۵) فرات اول که مهرداد باشد (۶)
- تریدات اول که مهرداد باشد (۷) مهرداد دوم (۸) اردوان
- دوم (۹) مهرداد دوم (۱۰) نایکرس (۱۱) سیناترس
- (۱۲) مهرداد سوم (۱۳) مهرداد سوم (۱۴) اردوان اول (۱۵)
- فرهاد چهارم (۱۶) فراتاس (۱۷) اردوان دوم (۱۸) اردوان
- اول (۱۹) اردوان سوم (۲۰) تریدات که تیریداد باشد

(۲۱) اردوان چهارم (۲۲) وارد اوان (۲۳) گودرز (۲۴)
 دنونس دوم (۲۵) ولوکازس یا ولوژرئس یا ولوژر اول (۲۶)
 فیروز (۲۷) خسرو (۲۸) ولوژر دوم (۲۹) ولوژر سوم (۳۰)
 اردوان پنجم (۳۱) پاکورس (۳۲) ولوژر چهارم (۳۳)
 ولوژر پنجم (۳۴) ولوژر ششم اگرچه عده سلاطین اشکانی را بعضی از
 مورخین از روی سکه جات از سی و دو بهم گذرانده اند ولی مورخین معتبر
 از قبیل مشرکشن انگلیسی معلم علم تاریخ و محمد حسن خان اعتماد السلطنه بیت
 و نه نفه ذکر کرده و گفته اند این سکه را در زمان اردوان پسر
 پادشاه چهارم داند چنانچه مورخین کلاً درین قول متفق هستند و بعضی از
 شاهزادگان که در اطراف حکومت داشتند پس از انقراض این سکه
 سکه بنام خود زدند و خود را سلطان خواندند اشتباه از اینجا پیداشد
 چنانچه در گفته اند هر سکه این معمول است

فصل هشتم و هشتم - در زاد اشکانی

بعضی از مورخین عصر اخیر را عقیده بر آن است که سلاطین اشکانی اصلاً

ایرانی نبوده بلکه از طایفه تورانی معروف به پارت که صحیحش پارت است
 و از اولاد یافث بن نوح علیه اسلام میباشند و آنها را ایکث (ایث)
 نامیده اند که از آنها بواسطه کثرت توالد و تناسل و تکثیر اولاد و احداث قبایل
 عدیده تشکیل دادند یکی از آن قبایل پارت است که سلاطین اشکانی معروف
 از آن طایفه بوده اند پس از تحقیقات معلوم میشود که طایفه پارت از قبایل ایکث
 بوده که پارتی یا آپارتی نام داشته است که قسمتی از آنها از شمال دریای آرف
 جلای وطن کرده بایران آمدند و در حله اسان کنی کردند و بعضی از آن قبایل
 در وادیهای مجبه خزر و در حوالی بحره اسود و کوه قفقاز بودند و از کوههای
 قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهایی مشرقی در کوه قفقاز کنی داشته اند
 که در قدیم کوه قاف میگفتند که متصل بود بکوه هیمالیای هندوستان که
 مرتفعترین کوههای دنیاست و مرتفعترین قله آن کوه هیمتیار و دویست متر
 ارتفاع دارد و فرنگیها خود را از سنه زندان یافث و از جنس ایکث دانستند
 و بعضی خود را با ایکثها برابر خوانند و عقیده اغلب از فحول مورخین تصریح
 کرده اند که اسلاو نام یعنی صفا به و انانی آسیای منور از قوم ایکث

بوده اند و سنتها را که مندرانه نامی قدیم باشند با ستم هندی ژرمنی نام
 برده و گفته اند سِلْت و اِکِیْت و کِیْت هم یک لفظ بوده و در حوالی بحر خزر
 و دریای سیاه جادو داشتند و طایفه سِلْت و کُلها یعنی مندرانه نامی قدیم
 نزدیک بمصرت رود و انوب و خاک مندرانه سکنی گرفته بعضی دیگر در جنگلهای
 مازندران و خاک استراباد بودند بطلمیوس معروف امالی تا تار را از قوم
 اِکِیْت و اند چنانچه مالت برون که یکی از مورخین بزرگ فرمگفت بوده مل اردو یا
 ارنل سِلْت که همان اِکِیْت باشد و اند چنانچه بعضی یونانیها و رومیها و امالی هند
 اردو پائی و طوایف تورانی را از جنس اِکِیْت دانند اِکِیْتها طوایف
 صحراگرد و کوچبان بوده و اغلب در زیر چادرها و پشت اسب زندگانی میکردند
 و اِکِیْتها از بظرف تاحد و چین و از طرف فی تا حوالی طرابزون زندگانی
 میکردند و بعضی را عقیده این است که در هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح
 آسیای صغیر و یونان رفتند و پانصد سال بعد بطرف ایتالیا و المان
 رانند و بعضی از مورخین اِکِیْتها و ایرانیها را از یک نسل و نژاد دانند
 باجمه قطعه و سیمی که نصف آن را ایران و قسمتی را توران میگفتند عرصه و

فضای جولانگاه اقوام اکیث بود که از پشت یافت بن فوح آمد بودند و این دو
 مملکت را سیلاق و شلاق خود مترا داده بودند یعنی از کوه هندو کشن
 تا جبال قفقاز و از کناره فرات تا ساحل رود سند را این جماعت منسوب
 خیم خود داشته اند و بسیاری از این قوم بفرنگ مهاجرت نمودند و کن
 وطن اصلی آنها همان توران و سواحل رود سیحون و جیحون بودند و آن حدود
 و نخبه آن قوم که بسیار طبع لطیف و لطیف داشته از ربک زار و تواج ترکستان
 جلای وطن کرده در این خاک که موسوم بایران است لکنی گرفتند و رفته رفته
 در میان یک جنس و یک خاک و یک نژاد و متولدین از یک صلب و یک لطن
 اختلافات و مضادتها اتفاق افتاد بنای جدال و قتال که دید ایرانیان
 اکیثهای لطیف و طریف و متدین گشتند و تورانیها اکیثهای خشن و وحشی
 و جنگی نامیدند و اما ساژت و میت و سیه و سکستان و سکس و سکسار و سکری
 یک لفظ بود بواسطه احم و اسنه و اوقات مختلف شده اند پارهها
 در زمان داریوش اول چنانچه در کوه بیتون منور است در تحت استیلا
 او بوده اند تقریباً معاصر بوده اند با عصر حضرت موسی که در آن اوقات بایران آمده

فصل هشتم و نهم — در حدود مملکت پارت

در حدود مملکت پارت فیما بین موترخین سه نگلی اختلافات زیاد است همچنین موترخین ایرانی آراء مختلفه دارند بعضی از موترخین سه نگلی پارت را همان فارس دانسته اند و حال آنکه پارت محل اقامت اشکانیان است و نزدیک بحر خزر و فارس در حوالی بحیر عمان واقع است و عقیده ژوستن موترخ لائینی که در ماه دوم مسیحی بوده و معا صرا با این طبعست تقریباً بوده اقوال او محل اعتماد است می نویسند سلاطین اشکانی صلاً پارتی نبوده اند بلکه تورانی طوایف و خشی صحرا کرد و تورانی که جاربلیق ممالک مشرقی اشکانیان بودند در صحرائی وسیع آسیا که از محیط آرکستیک بجمالیان شان در رودخانه ژاکار که سیحون باشد امتداد یافته و بسحر کردی معاد و هیچوقت پادشاه یاریس مستقلاً نداشتند و همیشه مشغول تاخت و تاز ممالک ستمدنه مجاوره باهم اتفاق نموده سواره پیاده و باهم هجوم آورده غارت کرده و بنورتهای خود مراجعت مینمودند گاهی بقتل از سیحون و جیحون عبور کرده داخل صحرائی خوارزم شده تا گرگان و استراباد می آمدند هر چه می توانستند غارت و اسیر کرده مراجعت مینمودند در اوایل سلطنت

اشکانی از این خارتگری لذت بردند مایل شدند در بعضی از نقاط نرسن که
 عبارت باشد از اراضی بین النهرین اقامت کنند اشکانیان چون اصلاً از
 این طایفه بودند با سابقه جهنی با آنها سلوک میکردند و حق المرقع میکردند و
 در سایر اوقات بساکن اصلی خود که بالای سمرقند بود مراجعت میکردند و آن
 طایفه در سال ششصد و سی قبل از میلاد با ایران در زمان سیاکزار پادشاه هختمی
 خرابی بسیار نمودند و کینه و داری بزرگ از آنها جلوگیری کرده ایران را
 از شر آنها محفوظ داشتند^۱ و با خبری بود اندک مملکت پارت را گرفته جزو
 مملکت خود را دادند باین واسطه معروف به لاطین پارتی شدند و قبل از
 استیلای اشکانیان ضد اریه های قوم اسکیت از توران باین سرزمین آمدند و
 مقیم شدند و پارت در لغت اسکیت بمعنی مهاجرین و نفی شده گان است و متدجراً
 اسم خود را درین زمین گذاردند و چنانکه استنباط میشود پارت ایران نیست
 بلکه ناحیه از آن است و قوم کم فتردی بودند و گنگنام در تحت اطاعت کیان
 تا ظهور اشک باری ساس که قوتی حاصل کرد با قیصره روم زد و خورد میکردند
 یکی از مورخن مسیزید مملکت پارت اطلاق میشود بهرات و کرمان و عراق عجم و

گرگان و سواحل بحر خزر و صحراهای وسیع طوایف ایکث از طرف شمال سیستان
 با سکار و یاترکان که سکن آنها از کمطرف برود حیون میرسد و بعضی را عقیده
 این است پارت از خراسان امتداد داشته تا آخر سیستان و دامغان و شاهرود
 و بطام و سبزه و ارومیه و مشد و ترشیز و سایر بلاد خراسان علی اختلاف
 الروایات آنچه بصحت نزدیک است در طرف شمال شرقی حد مملکت پارت
 کوه اتمکست و از جنوب کوه اسب ز که فاصله باین جنبه شان و بخورد
 و نزدیک فاصل بین میابور و سبزه و ارومیه و شاهرود و بطام و دامغان میباشد
 از طرف مشرق به آق در بند و از طرف مغرب بطبرستان است با بجمه پادشاهان
 اشکانی چهار شعبه اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان
 و افغانستان تاسند و پنجاب اشکانیان دشت قباچ

فصل نودم — در احوالات اشک اول

است اول پسر اشکان مشهور به آرشاک شاه است که در زوی سکه ماضی صورت
 او را دیده و خطوط آن عصر را خوانده باسم باسیلیس ارساکو که باصطلاح ایرانیان
 اشع است و فرنگیان ارساس خوانده اند و اشک رفسرنگیان از دودۀ فرمت

که ترجمه با فراسیاب باشد و چون افراسیاب از نژاد تورسپه فریدون
 پادشاه ایران است از این جهت اشکانیان را ترک و از قبایل اسکیت بوده
 و نسب آنها پادشاه ایران میرسد و این اشک اول در عصر سلطنت آنطوخس
 دوم که یکی از سلاطین سلوکید بوده در سال یازدهم سلطنت او در شامات علم طبلیا
 برافراشت و این وقعه در سال دویست و پنجاه و یک قبل از میلاد شمس بعضی
 در دویست و پنجاه و شش دانند و میتوان گفت این بخیال اختلاف بواسطه آنستکه
 در سال دویست و پنجاه و یک علم سه کشتی افراشت و در دویست و پنجاه و شش تاج
 سلطنت بعد از زحمات زیاد بر سر گذاشت چون آنطوخس مردی بود بی کفایت و
 اوقات خود را مشغول لهو و لعب و شرب مدام داشت حکام بنای سه کشتی را
 گذاشتند من جمله آغانوکل یونانی والی با جستر قصد کرد که از زیر احاطت پادشاه
 سوریه خارج شود مردم را با خود متفق کرده اعلان استقلال نمود اشک که در باختر
 (افغانستان) بود با او همسرایی نکرد و با برادر خود تیسره داد که جوانی بسیار
 خوشگل و صبیح المنظر بود بطرف خراسان نزد فریکس یونانی حکمران آن صفحات فرستاد
 فریکس بواسطه عادت که در آن زمان شیوع داشته قصد وصال او را نمود و خواست

متعجب گردید و با گردید بر اشک کران آمد و جهان شب او را گشته و عازم بخود سر می و
 و استقلال گردید و بعضی مؤرخین او را نایب السلطنه میدانستند که فرمانفرمای تمام
 مشرفات آسیای این پادشاه بوده که از ساحل فرات تا گنا بر حیون حکم میراند و
 باین عمل شنیع یا نایل گردید یا نکردید سبب اضمحلال او شد باجملة اشک
 لواهی سلطنت برافراشته و بهترین نقاط برای مشرف مقاصد پارت یا پارتیارا
 فتح نمود و پارت همان در حله سان معروف یعنی خوشان و بزن جنه و که
 بمجور و و توچان و را دکان و چهاران تا نزدیک مشهد مقدس که از زردین و جاجرم
 شروع می شود و کلیه ناحیه کوچکی بود که بالاخره مقرر سلطنت یک طبقه از سلاطین بزرگ عجم
 گردید و اشک قلاع و حصنهای مستحکم در مشرفات خود بنا کرد و شمس و ارا که در کن
 حایه می باشد بنا نمود و آنجا از حیث فراوانی صید و شکار و استحکامات طبعی بری
 و رود دشمن بسیار خوب و مرغوب بود و دارا واقع در میان ناحیه پارتیا و مرو
 و مسوز کشتیات از طلال و حصارهای آنجا نشاء است شاید غریب از آنجا حقیقت
 نفیست بدست آید مخصوصاً اولین پایتخت اول اشکانی که همین در گز باشد و بعد مندر جانا
 بری و همدان و غیره آوردند اشک پس از ریختن طریح دولت اشکانی بگذرانند

دوم سه س ر بری ر بنجها بر خم سینه جان بداد و بعضی را عقیده این است که
اسم سلطنت بخود نگذاشت و احتراماً خانواده او پس از مرگ او را ارشاک خوانند
و اسم او را روی سکه ناکر کننده اند محل اشتباه است که آیا سکه مال شک
اول است یا اشک دوم چه کلیه پادشاهان اشکانی اسم خود را اشک یا ارشاک
بجای لقب افتخاری خوانده اند موزین اشک را دارای صفات حمیده و بزرگوار
مقام سلطنت میدادند و دوستان مهربان و با دشمنان شدید الارکان بود
میدان رزم یا مجلس بزم پیش او مساوی بوده

فصل نود و یکم — در احوالات اشک دوم (تیرداد)

تیرداد پس از اشک فرار کرده بطرف خوارزم رفته بطوایف تورانی پناهنده شد
و ممالک پارتیا مجده و اجزو ممالک آنطیوخس دوم گشت اما در سلطنت کالینیکوس
قوثی از قبایل اسکیث مرتب ساخته آمد و آن ناحیه را سخر نمود و اسم برادر خود را
بجای لقب قبول نمود این است که او را اشک یا ارشاک یا آرساس دوم گویند
این لقب در ایران اول دفعه بوده که مرسوم شده و تقلید سلاطین تورانی یا گلگانی
کرده اند چه مسلم است افراسیاب اسم یک سلسله از پادشاهان تورانی است و آ

ممکن نیست که بغیر از اسباب از زمان نوچسپ تا اوان کجسر و سلطنت کند و همین احتمال
 در باره فتحاک می‌دهیم و هزار سال سلطنت را مضروب بیک طبقه سلاطین می‌دانیم که
 هم‌بغیر از اسم شخصی لقب فتحاک داشته‌اند باجمعه این کار تیره و دادرشش برای
 تمام سلسله اشکانی گردید و در ویت و شست و یک قبل از میلاد آلفیوض طبق
 بخداوندگار بر سر سلطنت شامات و عراق عرب و تمام ایران تا سیحون و رود
 پنجاب جلوس کرد پس از پانزده سال پادشاهی درگذشت در این وقت و سال تمام
 از گشته شدن اشک اول گذشته بود و تیرداد بواسطه ضعفی که داشت چندان
 قوت و قدرتی نداشت سلوکوس کالینیکوس دوم پادشاه سوریه لشکری برای
 تنبیه و تدبیر امانی پارت که بتبعیت و اطاعت اشک اول و دوم را نموده بودند
 فرستاده در حصار اسان اغتشاشات نموده بایشه داد بنای جنگ را گذارد و نیم
 بنای جنگ را گذارد چند دفعه زد و خورد نموده حصار الامر بواسطه کثرت قشون
 سلوکوس و قتل قشون تیرداد تیره داد پادشاه جوان ایران شکست خورده از
 بطایفه اکیشما از طوایف تورانی پناه برد اسکیشما صحرائین بودند و در مشرق
 ایران کنجی داشتند و آنها داهی یا داجیک می‌گفتند یک شعبه از این طایفه که

موم بپارتی بودند و در ساحل سیحون میزیستند بامداد تیرداد جدا برخواستند بعضی را
 عقیده این است طایفه آپاز یاس که طایفه آبارزه باشد از تورانی ناکه حال او
 طرف جنوب کوه قفت از در سو حاصل دریای سیاه میباشند و کلیه مسلمان هستند
 بامداد ملکت کردند چون بعد از کمال غلبه بر تیرداد بواسطه تورش در بلاد ماوراء
 فرات و شامات نتوانست خراسان را نگاه دارد باین واسطه خراسان و سایر
 ممالک ایران را تخلیه کرد بجانب عراق عرب رفت تیرداد بمملکت پارت حیرت
 نمود بانجا آتفا نمود و به سمرای تورانیان برخسارسان و تمامی بلاد آنجا استیلا
 یافته و در تحت تصرف آورد فرصتی بدست کرد و قلاع محروبه را تعمیر و حصون قدیمه را
 مستحکم نموده شهر دارا که دره گز باشد بنا کرد و پای تخت قرار داد و اصل دره گز
 دارا گرز بوده موقع جغرافیای آن بسیار خوب و اطراف آنرا کوهها احاطه کرده
 و تغییر آن بسیار مشکل و سبب دفاع بطور سهولت و آسانی است و اراضی بسیار
 حاصلخیز و در سمت مشرق بحر خزر واقع است اسم این شهر را دارا نموده مگر
 بقصد متفق ساختن ایرانیان را با خود و از شنیدن نام دارا که آئین پادشاه
 آنها بوده و در جنگ یونانیان کشته شد سبب تولید عداوت و یادآوری

بعضی مابسته آنها گردید و اسباب همچنان نقیب و خصومت آنها شود و با سلوکوس
 پادشاه یونان جنگ کنند و در اگرز معنی سلطان آباد و شاه آباد است و
 دارا در جنگ اسکندر در این شهر کشته شد و تقریباً پانجست راتیر داد و در مقتل
 کیانی بنامود خلاصه در این اوقات که سلوکوس با برادر آنطیوخس مشغول جنگ
 بود تیسر داد قوتی حاصل کرده یک قسمت عمده مازندران گرفت و پارت و
 گرگان از عهد کیان تا آفران ایالت و ناحیه واحده محسوب میشد است پارت چون
 اهمیت جمعیتی نداشت و قابل نبود خود مستقلاً ولایتی بشد بنا بر این آرا از مضائق
 گرگان تیسر داده بودند و مالیات هر دو بواسطه یک والی بخراسان فرستاده
 میشد با بجهت پس از آنکه در اوایل ۳۱۹ سلوکوس از کار برادر فراغت یافت و برادر
 غالب گردید بخمال تیسر داد افتاد و او از یک سمت و پادشاه یونانی با خبر دیودوت
 از طرف دیگر حمله بر حکمران اشکانی برده از شرط اقبال تیرداد دیودوت قبل از
 مخاصمه برود تیسر داد با پسرش صلح نمود این واقعه در ۳۱۷ قبل از میلاد بود که و
 در ۳۱۳ در میان خوارزم و دامغان تیسر داد با سلوکوس مقابله نموده تیسر داد
 چنان سلوکوس را شکست داد که او را فرار کرده پیرانی آمد تیسر داد او را تعقیب

کرده همه را نموده در وسط شهر میدان و کرمانشاهان بدست قشون تیرداد ایستاد
 تیرداد با او احترامات فائمه نمود و این روز فتح را تا آخر طبعه اشکانی عید بزرگ
 میکردند و پادشاه شام در دویست و بیست و شش سال قبل از میلاد در مملکت اشکانی
 درگذشت و در همان اوقات که در حبس تیرداد بود لقب و عنوان پادشاهی را
 با و دادند و در همان وقت اسم او رسماً پادشاه شد و لقب بهر یکاس
 گردید یعنی ملک معظم و بتوسط ملک چندان چندین سال فتنه بپا خیزد و پارت و
 گرگان و طبرستان و خراسان و قسطنطنیه از مازندران گرفته نمود و بواسطه اقوام
 تورانی که از ساحل دریای سیاه تا سرچشمه سیحون و جیحون سکنی داشتند و از آن
 این مقام گردید و باب لاطین یونان و شام و بختربعد ما هم باقی صرّه روم
 جنگیده مدت سلطنت او سی و هفت سال وفات او دویست و نه و بعضی در سال
 دویست و هفده گفت اند و پس از او پسرش اردوان اول یا اشک سوم
 بجای پدر نشست

فصل نود و دوم

در احوالات اردوان اول که اشک یا ارشاک یا ارکاس سوم است

چون سهر داد در گذشت پیرش جلوس کرد و خود را اشک لقب داد و در ابتدا
سلطنت او آنطیوخس سوم پادشاه سلوکید بر شام با صد هشتاد و سه هزار
هزار پیاده از دجله عبور کرده که با اردوان جنگ کند و عراق عجم و خراسان
و کلیه متصرفات جد خود سلوکوس نیکاتر را متصرف شود بعضی را عقیده این است
که اردوان قوه خود را ندیده که جنگ کند مصالحه کرد بعضی را عقیده این است
بکرات جنگ کرده غالب آمد و سلطنت اشکانی استحکام تاقی پیدا کرده علت این
بود که داحشد مملکت آنطیوخس منوشش بود با تمام قوای خود را نتوانست حاضر کند
اردوان تا آنکه حلوان که بایمن کردند و ذهاب است متصرف شد از آنطرف
مازندران و گیلان را حصار و متصرفات خود کرده همدان را که پایتخت عراق عجم
بود که حکام سلطان بر شام در آنجا اقامت مینمودند نیز متصرف شد و بعضی
از مورخین را عقیده این است که تا عراق عرب و بابل را عرصه جولانگاه خود
قرار داد آنطیوخس با صد و بیست هزار قشون حرکت کرده که او را دستگیر نمود
تا رود سیحون و کنار رود گنگ برانند و ممالک جدش را متصرف شود از آنجا
اردوان عراق عرب را تخلیه کرد و برمی آمد آنطیوخس بیایم تا همدان آمده آنجا

منصرف شد از آن طرف اردوان اغلب قزاقان عرض راه همدان تاریخی را
 خراب کرده و کبش را از هر زیاده ریخت که قشون در گرمی هوا و از سبب متصل
 و ناپدید گردن فایده نکرد و آنفیوخس خود را بر می رساند که اردوان از تنگه
 خوار عبور کرده بدامغان آمده مقصودش این بود که پادشاه شام را وارد
 مرکز مملکت کند آنوقت از اطراف او را محاصره نمایند آنفیوخس بدامغان وارد
 شد اردوان بدامغان بجا آمد و از آن رفت چندی آنفیوخس در دامغان اسیر است
 کرده از او چشمه علی حایه حرکت کرده بر اردوان حمله کند اما قشون اردوان
 در تنگه های و جبال و جلگه و استحکامات دامغان بر قشون پادشاه شام حمله برد
 خونریزی زیاد شد و قشون او را مثل برگ خزان برودی خاک میریختند بالاخره چون
 نتوانستند غالب شوند از راه عجز بنا را بر مصالحه گذاردند و در دو بیت شش
 قبل از میلاد از ایران مراجعت کرد و بعد از مصالحه اردوان مشغول استحکامات
 سلطنت گردیده و تا بیست سال از سوانح و وقایع آن زمان کسی را خبری نیست بمقتد
 معلوم است پس از اردوان پسرش جلوس کرده

فصل نود و سوم در احوالات اشک چهارم

اثنک چهارم را موثرین منبر یا پاتوس گفته اند و فیل بن را که بعضی محب یونان
 لقب داد که جذب قلوب از دولت و ملت یونان کرده باشد و مقصود از دولت
 یونان دولت سلاطین سلوکید (سلاطین برشام) است که اولاد سلوکوس
 نیکاتر بوده اند و از ملت یونان هم رعایای آن سلاطین است هم یونانیهای تبعه
 خود اشکانیان که عده زیادی بودند و از روی صحت وقایع عصر این پادشاه معلوم
 نیست همینقدر معلوم میشود مشغول حفظ معاينه پدرش بوده و با کمال رافت و حسن
 سلوک و عدالت با رعایا رفتار میکرد و استبانه از همه محبوب و مقبول رعایا
 خود بود که پس از فوتش جده او را سوخته خاکسترش را قیمت کرده هر یک بعد
 ذره خرز خود کرده همراه داشتند مدت پانزده سال سلطنت کرد یعنی از سن یکصد
 نود و شش قبل از میلاد الی سن یکصد و هشتاد و یک بعضی را عقیده این است بول
 عدم قابلیت و کفایت در زمان سلطنت خود پس دوم خود مهر داد را نیابت
 داد و کخیل امورات لشکری و کشوری نمود و چون برادر بزرگ او منبر ماد جلوس کند
 مجلس اعیان بالاخره سلطنت فرما در اصدقین کرد و چندی طول نکشید که جای
 خود را بهر داد و تقویض نمود و اغلب سلاطین برشام و یونان در باختر سلطنت

کردند مملکت باختر خوار زم حالت و بخارا کی کبیره و افغانستان و بلوچستان
و مکران و مرو و سمرقند و بلخ و کابل و سیستان و قندهار و هرات بوده است
و در زمان کبیره و دودار بوش در تحت فرمانفرمائی و نایب السلطنه کی شخص واحد
بوده و حکام جنس هم داشته است و در زمان سلطنت کیان منسبین خانوادہ سلطنت
در این ممالک فرمانفرما بوده تا زمان دارای صفر آخرین پادشاه کیان و
کری مملکت شہریج بوده و چون اکشر کری مملکت اسم خود مملکت را میکرد این شہر را
باختر میگفتند و اول شہری که در مغرب ایران نباشد و سکون کردید شہریج بود
که اورا باختر میگفتند

فصل نود و چهارم

در احوالات فرهاد اول (اشک پنجم)

فرهاد پہ فرهاد چهارم بوده برادر محمدا دکنه گیان اورا میری داد
گویند او مردی شجاع و با کفایت بود ولی مجلس شورای اعیان نظر بر اشد
بودن فرهاد اورا بسلطنت انتخاب کردند و چون جلوس کرد خود را اشک پنجم
خواند و برادر را و خالت کلی در امور سلطنتی و با طائفه مازد که قومی بودند که

در مملکت ماردی حدودش از یکطرف رود قسنل اوزن و از طرف دیگر کرگان
بود جنگ کرده بر آنها غلبه کرد مملکت ماردی عبارت از مازندران و سستراب
و یک قسمت از گیلان بوده و انالی مازندران مردمان خشن و راهزن و سرکش
بودند که ابداً تمکین سلاطین کیان نکرند فقط تبعیتی داشتند و گاهی در قشون کنگ
میدادند و سلاً انالی مازندران تورانی بوده و معلوم نیست که در چه عصر بد آنجا
آمده اند و آمار که میگفتند یعنی طایفه ماز و بزرگ که چه آ در جلو هر کلمه یعنی
بزرگ است مثل آمار دی آپارتی آرنار و و غیره یکی از بنسنامه های اشک چشم
فرماند اول حمله بر ماز دنا برده آنها را مغلوب نمود و مازندران ضمیمه مملکت
اشکانی گردید و چون ماز دنا در تحت سلطنت برشام بودند و آنها گرفتار بودند بخیل
حراست رعیت ماردی نیفتادند و در آن وقت چون سلاطین سلوکید بار و خیم
میکردند دیگر در فکر مملکت ماز نبودند و فرماند اول پس از استیلای بر ماز دنا
حدود متصرفات خود تجاوز کرد و در جنگ ماری را تا دشت قزوین استیلا نمود و ماری
از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم ع و اراضی جنوب شرقی طهران ری بوده و قتل
ایرج و راین و قسعه ایرج را سلاطین کیان برای حفظ و حراست مملکت ماز و

تهاجم قبایل تورانی و تقاول و حمله های آنها بنامودند و چون رکی را از اگر بگفتند
 آن قلعه را هم قلعه را گزی میخوانند و از زمان استیلای اسکندر تا سلطنت
 فرهاد اول مختصری یونانیها در مملکت مد تسلط داشتند و برای حفظ این قسمت از مملکت
 خود علاوه بر چند قلعه قدیمی از قبیل قلعه ایرج و غیره برای اردوئی نظامی در
 دوشان تپه و آن حوالی ساختند که حالیه آثار ری از آنها پدیدار است و چنان
 استنباط میشود که بانی این قلعه سلوکوس نیکاتور اول پادشاه سلوکیه برشام بوده
 خلاصه نموده جمعی از طایفه یازدرا در ایوان کیف برای سه فاصل میان
 متصرفات او و حمله رکی جای داد تا سه دوره خوار را در تصرف داشته باشد
 و بالطبع مالی رکی تبعیت او مجبور باشند چنانچه رکی دست و دین را ضمیمه مملکت پارت
 نمود و اولین پادشاه اشکانی بود که باین مقصود نایل گردید و بر عظمت اشکانی افزود
 او مردی بود صاحب تصنیفات و تألیفات و فاضل و دانشمند و چنانچه مستعد
 میبود از صد و نود قبل از میلاد جلوس نموده بیت و پنجال پادشاهی کرد علی اختلاف
 الروایات مدت پادشاهی او را هفت و پنجال نیز نوشته اند فرهاد اول باینکه
 پنجم معاصر بود یا انطیوخس بیاض پادشاه چهارم سلوکیه برشام و باینکه اولاد

منته و داشت برادر خود مهرداد را و لیعهدی داد چه او مردی شجاع و دلاد بود
 و در حسن اداره سلطنت و دفع تناجم اعدا مملکت و یاقوت و کفایت این بود و
 عدالت و حق شناسی و بصیرت و انتظام مهام امور مملکتی معروف و مشهور بود
 فصل نود و پنجم

در احوالات مهرداد اول یا اشک ششم

اشک ششم مهرداد اول را (ارساس) (ارشاک) فرنگیان مستریدات
 و مستریداتس می نویسند این پادشاه لقب بزرگاس اسپانیش و ارشاکس دیکایکوس
 فیلین بود یعنی گیرنده ارشاهنشاه عادل محب یونان پادشاهان اشکانی همه در
 این قبیل تهاب طویل بوده اند و ما فقط باختصار کوشیدیم لقب ملک الملکی را فقط
 مهرداد بخود اول کسی بود که داد او در کشورستانی خود را رقیب الطیوخس چهارم
 پادشاه برشام می داشت و خود را شاهش خواند

جلوس مهرداد در سال یکصد و هفتاد و قبل از میلاد بوده و فوتش در سی و هفت سال
 اوسی و دو سال و بعضی جلوس او را یکصد و هفتاد و سه و برخی یکصد و هفتاد و چهار
 علی اختلاف الروایات بعضی از مورخین سال وفات او را یکصد و چهل قبل از میلاد

نوشته اند چنانچه جلوس پسرش فریاد دوم را از وقایع همین سال نوشته اند
 همداد مردی دلاور و با قابلیت بود و در زمان برادرش اغلب حکومت ایالات
 بزرگ را داشت و سپهسالار لشکر بود و نه ما چون اولاد قابلی نداشت و یا مغیر
 بودند و همداد را و لیعهدی داد و یا بعلت این بود که او را مطبوع عامه میدانست
 و سران سپاه را با او مایل دید اگر او را قائم مقام خود کنند بعد از او اختلاف
 بزرگی روی خواهد داد و سبب ضعف سلطنت اشکانی فی نفسه خواهد شد و همداد
 سلطنت اشکانی را با وج کمال رسانید و او بواسطه عظمتی که حاصل کرد لقب خود را
 آرتاگزیس گذاشت (شاهنشاه) چه آرتا یعنی کبیر و گزیس یعنی پادشاه
 و لفظ تویس را که معنی خداست بر لقب خود منهدود و دعوی خدائی نمود و او فایده
 سلاطین باختری را در سمت همدستان مشغول جدال دید فرصت غنیمت کرده با لشکر
 زیاد به ساق عجم هجوم آورده و متصرف شد در این بین که مشغول فتوحات بود مملکت
 گرگان یا غی شده و واسطه را نده آنجا را منظم نموده مراجعت کرد و با عساکر جزا
 خود لرستان و غوزستان و فارس را تا کنی رخلج استیلا نموده و در یکصد چهل و
 یک و دویس نیک تر پادشاه بر شام با لشکری عظیم از دجله عبور کرد که با مهر و

جنگ کند چون ایرانیها چندان از مهر داد خوش نبودند و زود و هجوم سلطان سیر
 فوزی عظیم شمرده با مردم خوزستان و فارس لشکر سلطان شام طمع شدند و
 او را معاوضت نمودند و اشکانیان را از میان برداشتند و چند بار سپاه شام
 و فارس و خوزستان بر اشکانیان غلبه کردند آخر الامم مهذب پادشاه شام
 غالب آمد و او را اسیر کرد و شکل قبیحی او را در تمام ممالک خود گردانیده مردم او را
 استهزا و مسخره میکردند و پس از این خفت او را در گرگان حبس کرده و در حبس با چهره
 فایقه با او رفتار میکرد و بساط عیش و عشرت سلطنتی از برای او گسترده بود و
 دختر خود را بزنی باو داد و او را اطمینان داده که با لشکر عظیمی وزیر و ائمه مملکت
 خود کرده با طریفون نایب السلطنه که مملکت او را غصب کرده بود جنگ کرده بنصر
 بدهد ولی از این وعده اثری بطور نرسید مهر داد بن پیری رسید پسر خود فرما را
 و بیعت کرده در گذشت و مترئوس پادشاه شام چون این خبر را شنید فرا
 کرده فرستاد و او را تعاقب نموده فوراً دستگیر کرده محبوس ساخت
 دختر مهر داد از د مترئوس دارای چند پسر شد مجددم فرار کرد و عا کر فیه با
 او را در حوالی دجله دستگیر کرده بجنور آوردند و در سلام عام پستانکی که اطفال

شیر میزند پیش آورده که تو طفلی باید شیر بخوری ستر زنش انگلیسی که او را ابوالموثر
گویند میگوید مرد داد بعد از سه ماه که جلوس کرد مملکت اشکانی از طرف مغرب محدد
با یوان کیف یا شهر ری و شمس قزوین و از طرف دیگر مستقی به هری رود میشد او
در مدت سی و هفت سال سلطنت این مملکت کوچک را با علی درجه و نعمت و اقتدا
رسانید اگر بواسطه قدرت این پادشاه نبود سلطنت اشکانی را سلاطین سلوکید برنام
درومها مضطرب و نابود کرده بودند و فانی که آنطیو حسن بختی که از ایران با جلد او
لنگر کشید مردم لرستان و خوزستان شمشیر بروی او کشیده او را عقب
نشانید پادشاه سوریه بجای رود تاب رفته آنجا از غصه بیمار شده در گذشت مردم
خوزستان چون او قصد معبد ناهید کرده که غارت و خراب کند گفتند باین جهت
هلاک شد و چون او پادشاه طاع سیبایی بود احتمال میبرد او را اسیر نموده باشند
چون وضع سلاطین کرد با خرد آتور و آتوری که ترکستان و توران گویند مغشوش شد
مرد داد فرصت بدست آورده آن مملکت را بجز و مقررات خود متعبد و داد و دست
سلاطین سلوکید را کوتاه کرد و عساق عجم را هم جزو مملکت مدشرقی که از رومی تا
قزوین باشد سلطنت اشکانیان بود پس زود آیین اوقات در شهر دارا که تختی

اشکانیان بود و در کرگان شورش شد و عت شورش این بود که امانی که گان از نسل و
 نژاد و طایفه آریک که ایرانی خاص بودند و در زمان سلطنت کیان بعضی امتیازات
 و حقوق داشتند اشکانیان ترک تورانی که از دشمنان حقیقی ایرانیان بودند در زمان
 قتل و غلبه بر آنها سلب آن حقوق و امتیازات را از امانی که گان نمودند و گاهی
 هنگام شورش تصور کردند که امانی مازدی (مازندران) با آنها معا و نیت میکنند
 فرماد چنان مازندرانها را خائف کرده بود که قدرت همراهی را نکرده بودند
 بعضی از مورخین را عقیده این است که این شورش را دیلمها (دیلمه) وحشی که در
 کوهستان شمال هندوین تا ساحل دریای خزر سکنی داشتند نمودند و داد آنها را
 تنبیه نموده بطرف اردوی خود که در عراق عجم بود رفت تمام مملکت ید را که
 اصفهان و بهمدان و ملایر و قم و کاشان و توس و کرگان و نهاوند و برج و دوز و
 متصرف گت و با فارس و خوزستان و لرستان هم سرحد شد و در آن عصر خود
 و لرستان سلطان علیمده داشت که باج بسلاطین بزمشام (سلوکید) میدادند
 و داد بواسطه ضعف سلاطین شام با آن دو مملکت جنگیده جز و متصرفات خود غرا بگذا
 نمود امانی فارس و کرمان چون دیدند این دو مملکت تاب مقاومت مهمل و ادرا

نیا در دزد آنها هم ناچار میطیع میسر داده و جز و متصرفات مهر داد کرده و نیمه
 مملکت مهر داد شدند و نیز با بیها و کله اینها (عراق عرب) هم سر با طاعت مهر داد
 در آوردند و این وقایع در سال یکصد و شصت و سه الی سنه یکصد و چهل قبل از میلاد
 اتفاق افتاد در اوقات پیل اؤگلس پسر اکراد تیاس پادشاه با خرنبد از آنکه مهر داد
 حمله برد و پدرش با او صلح کرد و دودولایت را تصرف مهر داد داد با سران سپاه
 متفق گردید و اظهار داشت پدر من پسر و خرف و مجذبه شده باید اؤرا گشت بدستاری
 رؤسا پدرش را گشت و با مهر داد طینان و رزید تخت نشست مهر داد دست از قوتها
 منبر کشیده و مملکت پارت آید بالکری عظیم بیاخر آید و نصف بیست مملکت را متصرف شد
 از آنجا بحد وستان رفته و تار و دهمید است پراستیلانود و سلاطین یونانی با تهرکا
 تا سال یکصد و بیست و شش دستان از کابل و پنجاب کوتاه شده و آن مملکت منقسمه
 متصرفات اشکانیان گردید و در این وقت سلطنت اشکانیان بنوق قدرت و عظمت
 رسید و مهر داد خود را آرتاگرز نس (شاهنشاه) خواند و مورخین فرنگ از او
 نخبه ات فوق العاده کرده و او را اول پادشاه اشکانی خوانند و بخبر از سلاطین قبل از
 او را صاحب حشم دانند و گویند مهر داد چندین بار با سلاطین سلوکید بر شام جنگیده

و بابل را فتح کرد و سلطنت سلاطین یونانی با خستری را منقرض ساخت و دست
 مملکت او یک حدش رود جیحانی هندوستان بلکه از مواصل کنگ تا ماورای
 بحر و فرات و خلیج فارس و کوه قفقاز تمام بلاد و ممالک آمد و در آن
 گردید پدران مهرداد اگر چه لقب سلاطین داشتند لکن تابع سلاطین برشام
 بودند مهرداد را جامع جمیع صفات حسنه و مردی دلدار و باند بسیار
 و گویند از جمیع قوانین مختلفه عالم قانونی مدون کرده در رسوم مستحکم مل مختلفه عالم
 در مملکت خود مجری داشته تا رعایای او با آداب و اخلاق مل مانوس و سازش
 داشته باشند تا مغایر و مخالف و معاند نباشند و مجلسی که اشکانیان سابقا
 داشتند و در آن اعضاء و اعضاء او از رؤسای اویان و تخمین و عقلای مملکت
 بودند مشتمل کرده و معلم ساخت و مجلس دیگری از اعیان و اعاضم و شاهزادگان
 تشکیل داد که شبیه بودند این و مجلس مجلس پارت و سنای حالیه ممالک بزرگ
 مثل انگلیس و غیره مقصود کلی مهرداد این بود اختلافات قوانین و اویان را
 که هر کس بغوانی و اسی و غرضی ایجاد کرده بود و باین واسطه اختلافات عظامه
 باعث غنا شده یکی گردد و مغایرت و تضاد و ت را بدل با اتحاد و اتفاق

بوسیلهٔ دولت استقامت مذهبی و ملکی و خاکی بر امت دوم نماید چه گزور ما در هر عصری
 بواسطهٔ آنکه فلان عقیده را دارند یا اهل فلان آب و خاک هستند بملکات
 میرسیدند و حال هم میرسند تا قلی این اخبار همه بطور قطنین است که
 خود را از نسل و طایفه اشکانی دانند با بجهت ملکت خود را با پانزده خدیوین
 تقسیم کرد و بشکل ملوک طوایفی سلطنت میکردند و بعد از هر یک ملکت بطور ارث
 با ولاد و احفاد آنها میرسید و پادشاه اشکانی باج و خراج میدادند و
 مواقع لازمه از حیث قشون و مالیه ملکت میکردند و سلاطین اشکانی بقواعد و
 قوانین آنها داخل نمیکردند لقب شاهنشاهی هم در ادروسی سکه مار در لوی
 که بالای چشمهٔ بیتون است این پادشاه را بهسم ساراپ یعنی حاکم اسم برده
 بلا دیکه دولت آن یونانی بودند و قسریاسی پنج شهر بوده که در تحت سلطنت
 اشکانیان بود که بطور جمهورری بودند و از طرف اشکانی قبول حاکم نمیکردند
 یکی از آن بلاد معروف شرسوسی است که در کنار دجله بود و در نامهٔ اول
 میلادی شصدهزار جمعیت داشت و مجلس شورای آنی داشت که سبصد نفر اعضا
 آن از مردمان عالم عاقل و متفکران بودند که صلاح امورات بلد را میکردند

مهرداد و قتی که بر این شهر غالب آمد فقط قناعت بقیت امانی کرد و خود را میل برین
 خواند یعنی محبت یونان با این تفصیل یونانیان قلباً به سراه بنودند و قتی که رومیها
 حمله می آوردند با اینکه مجلس و مذہب نبودند ملاحظه این که آنها اروپائی بودند
 تقویت میکردند مهرداد تا بجای شکل تاج سلاطین قدیم ایران و بنی آشور سخت
 بر سره گذارد بعلاوه اینکه خود را شاهنشاه میدانست مظهر جلال و جبروت
 خداوند هم خود را میخواند

چون مملکت مهرداد وسعت بهمرسانید شد این را پایتخت زمستانی خود قرار
 داد بعقیده بعضی او مداین را بنا کرد و در تابستان به امنه کوه الوند و بعد از
 میرفت و بعد از مهر داد کمتر از پادشاهان اشکانی بدان اکنه رفتند
 اغلب پایتخت آنها در دامغان بود و هر وقتیکه از دنیا میرفتند جسد
 آنها را یا لشهره در ایلامغان میبردند

مهرداد جز در میدان جنگ که شجاع و دلیر و سخت و مشهور بود در سایر اوقات
 بسیار خوش خلق و خوش زبان بود و بزبان مردم را طبع خود می ساخت و
 اول پادشاهی بود که در ارمنی از اشکانیان سلطنت کردند و این سلسله مدتها

در آرمین سلطنت داشتند و اغلب بانی انعام خود که سلاطین ایران بودند جنگ
کردند تا بجهت پس از آنکه مهر داد پادشاه آرمین را مغلوب کرده برادر خود را
بجای او گذاشت یک قسمت از ملک پدر را که موسوم باورد بادقان بود
(آذربایجان باشد) ضمیمه ملک برادر ساخت و سالها جنبه و تصرفات
سلاطین اشکانی در مستان بود

یکی از مورخین ما نه نم میگوید بازیل معروف امپراطور قسطنطیه از نژاد سلاطین
اشکانی است

مهر داد سلطنت هند و افغانستان یکی از شاهزادگان اشکانی داد و
شاهزاده دیگر از نسل زندان خود را بر طوایف تورانی شهر نشین و باد نشین
دشت قباقر ریاست داده مطلق ساخت

گفته اند بعد از آنکه مهر داد بر دتر یوس پادشاه شام غلبه کرد و خست خود
رود کون را بر نی باو داد و وعده داده بود که او را بملکت خود عودت
دهد قبل از انجام این امر مهر داد وفات کرد و دتر یوس در گرگان حبس
پسر مهر داد که فرهاد دوم باشد ماند خلاصه پس از آنکه بر پادشاه شام

مهرداد غلبه کرد شهرت و آوازه اشکانیان بفرنگ رسید و ابد آنان بر زبان
 اسم این طایفه را نمیدانستند و با سلاطین شام مراد که و همسری در قاپس
 داشتند همچو مغلوبیت او را دانستند میل کردند با سلاطین اشکانی مراد
 و مکاتبه داشته باشند در پی دست آوردن واسطه و وسیله بودند که یمنون
 نام از غلامی بزرگ یهود ساکن بیت المقدس سفیری بروم فرستاده و سپری
 از طلای خالص که تقسیر بنا یکصد و شصت و شش من بوزن تبریز بود برسم
 پدیه بدر بار دولت روم فرستاد و از مجلس شورای رم درخواست کرد که
 دولت مشارالیه ملت یهود را در تحت حمایت خود داشته و از تعرض و
 تجاوز غیر محفوظ دارد سؤال او با جابت مقرون گردید و از طرف دولت
 روم تمام دول که مراد که داشتند نوشتند که یهود در تحت دولت روم است
 یکی هم بدتر یوس مجوس نوشتند چه او را پادشاه بر شام میدانستند و نامه
 بهر داد بجهت فتح باب مراد که و دانستن اندازه قوت و شوکت دولت
 اشکانیان بود و بعد نامه درج اسباب مکاتبات و مراسلات و دوستی
 خصوصت سالهای متوالی واقع شد و مدتها غیر از این دو دولت کسی را اسم

درسی نبود تمام ممالک مموره ارض را متصرف شده
از متصرفات اخیره مهر داد تصرف شریع نبود (باحتر) یکی از اتفاقات
تصرف غنایم کشیده که زیاده از ده هسره ارمالان طلای سفید از مبدیای
خوزستان بود ارمالان در یونان معادل بوده با هفتصد و چهل تومان پول
حالیه ایران و از ممالک دیگر با اختلاف جزئی

مدت سلطنت مهر داد را مختلف نوشته اند از بیت و جج الی ^{۳۶} و هفت و بعضی
تا پناه و شش سال نوشته اند و علت این اختلاف کلی آنست که بواسطه شد
و کفایت و قدرت مهر داد سلطنت فریاد با نویس پدرش و فرماد اول برادر
اهمیتی نداده اند و مدت سلطنت را یک سلطنت داده اند بسلامه و بعد از
فوت پادشاه اغلب میان شاهزادگان جنگ و جدال بود لابد اغلب سلاطین
اشکانی در زمان حیات خود و بعد معین کرده و در سلطنت شرکت میدادند یا
امورات را با تفویض میکردند و اولیای محکم هم اغلب نزاع و جدال را
داشتن اوقات فرت و جدال را بعضی از میان انداخته بعضی یک طرف
نصب میدادند زمره ضمیمه سلطنت طرف دیگر میکردند این اختلافات حاصل میشد

والله اعلم

فصل نود و هفتم

در سلطنت فرهاد دوم که اشک یا ارشاک یا ارساس منعم است در سال
یکصد و سی و هفت قبل از میلاد

فرهاد دوم پس از پدرش جلوس کرد و در زمان پدرش هم بعبادت و بیعت با
اشکانی در کلیه جهام امور لشکری و کشوری دخالت داشت فرهاد مثل پدرش
با کفایت و استعداد نبود و بیاقت و همت بلند نداشت که مملکت مغرب
ماورای فرات را تو معمر دهد و بوعده پدرش که پادشاه شام داده بود
که او را از محبس خلاص کند و فائز نمود ظاهراً بواسطه حوادث داخلی مملکت بود که نتوانست
بعده پدر و فائزین جمله اول حادثه مجزاشدن مملکت او رفاست که حاکم آنجا
بنامی شورش را گذاشت و ربقه و رقبه تبعیت را از گردن خود برداشت پس
از آن اردوان برادر محمدا که عم فرهاد بود برادرزاده بشورید و این
فقره اسباب انقلاب و جنگ داخلی گردید و آنها بمقصود نرسیدند و فرهاد
آنها را مغلوب کرد ولی دنباله کار قطع نشد تا آنکه بعد از کشته شدن فرهاد
همین اردوان یا غنی مدتی سریر سلطنت ایران را اشغال کرد و بعد از او پسر

ملک شد در این بین گرفتاری مهمله داد پادشاه بر شام با لباس مبتل از بیهوشی
 ما ز نذران و کیلان و آذر با بیان بطرف کردستان رفته و از آنجا خود را
 بعراق عرب رسانید چون فیهله را دستخیز شد چند دسته سوار بقا قبا و فرستاد
 در بابل و در اشناخته دستگیر کرده مغلولاً نزد فیهله آوردند پس از تهدیدات
 زیاد بکرگان نزد زوجه اش فرستاد و سختین زیاد بر او کاشت مجدداً دینار پس
 فرار کرده از بدبختی در کنار فرات دستگیر شد و در آن نزد فیهله را آوردند و بجنس
 توپین هر روز و او را در بارگاه حاضر کرده با تچه می گفتند قاپ بازی
 میکرد یعنی تو طفلی و او را مجبوس ساخت بلکه زوجه او هم شوهر رفت و زن آنطیوخس
 شد و محرک شد که آنطیوخس با فیهله و عزم جنگ کند بلکه دینار پس شوهرش را
 در ضمن بدست آورد و معده و م سازه و بنجامه اسوده مشغول عشرت باشد و
 اندیشه اینکه یکبار دیگر مبادا شوهرش مراجعت کند و بواسطه بیوفائی او و بکشد
 نداشته باشد آنطیوخس با شکری از شام و یهود و یونان از فرات عبور کرد و
 شهرهای مابین فرات و دجله رسید چون امالی آنجا از تبعیت اشکانیان تنگ
 داشتند با دغلی گردیدند همچنین اغلب حکام و فیهله نفرمایان که از اشکانیان

و لشکری داشتند با وزیر ملخی گردیدند و باین واسطه ممالک شرقی اشکانیان
 از قبیل باختر و ممالک باین سیحون و جیحون تا هندوستان و دهلی که از زمان
 اسکندر یونانی نشین بودند و سلطنت متقل داشتند و مهرداد پدر منه ما دقرا
 و جبراً آنها را مطیع کرده بود و اولاد و ورثه آنها همیشه فقط و مستتر وقت بودند
 که تخت و تاج خود را تصاحب نمایند در این موقع فرصتی بدست آورد و بنای
 سرکشی را گدازدند از آن طرف حکام خوزستان و فارس و کرمان و بلوچستان
 و بستان و عراق عجم چون از ضعف فریاد و فوت آن فیوض خبردار شدند
 با طاعت و انقیاد سلطان شام مبارزت کردند و مردم جنوب بدو چون اهل
 تسلیم او شدند و ممالک جنوب مصب شط العرب و خلیج فارس و مقطوبان در
 کرمان و بزم و بوشهر بود و از برای منه ما د تقریباً مملکت اصلی او که پارتی
 و ناحیه کرگان و طوایف تورانی که در طرف مکر و خوارزم لگنی داشتند
 و رعایایم دیگر چند ان مطیع نبودند و آن فیوض مرد در شید و نظامی بودند و
 وقت قشون باین عظمت از سلاطین بر شام بایران نیامده بود و عده سواران
 شاهی را از هشتاد هزار الی صد هزار نوشته اند این قشون نه فقط احتمال میرفت

سلطنت اشکانی را به ستم نهند بلکه ممکن بود پسند و چین را متصرف شوند و کاری که
از اسکندر پیشرفت نکرد از او پیشرفت کند فقط عیسی که داشت در شرب و عیش مدام
افراط میکرد و همه اوقات مخمور بود و بسنگام چیدن مشروبات در مجلس آنطیوس
که اول مخمور دنیا بود و شبانه روز طول میکشید و در نزد هر یکی از حضار تاج طلا
گذارد که بر سر میگذازد و با جام نهند و شرب میکردند و با ما بزدی در آنجته
با غلام کمربسته وقتی که مست طاف میزدند نفری را بر شتر سوار کرده در بیابان
تاخت و تاز میکردند آنوقت آنها را بان شخص میخشد و همه اوقات در مجلس شرب
و مطربهای زنانه و مردانه و فواحش نارستان و بران سیم اندام بهتر از غلام
حاضر بوده عنا حضار با آنها در حال بخود می و مخموری آنجته بدون هیچ لحاظ
مشغول اعمال مستقیم اند که در کمال وقاحت بودند بخصوص لواط که هیچوقت در نزد
یونانیان قبیح ندانست در سفره شرب و اطعمه غلمان با بهت مضحکی با انواع مشروبات
و اغذیه غلطیه و متصل مشغول افتاد و راح هر کس بیشتر می نوشید متعرب تر بود
حکام از این سلسله منزه بودند بانی نصیحت را گذاشتند پادشاه آنها را از مقام
ولایات قهر و خود تبعید کرد و حکم کرد در هیچیک از ولایات حکام و فلاسفه را

گنجه ازند و همه جوانی که در نزد آنها تحصیل میکرد آن جوان و پدرش را از آن شهر
و مکان خارج میکردند

ز و ستن موزخ میوید سیصد هزار نفر از قبیل مطرب رقص فوجش را شکر
آمار و مسئله طبایخ خار و غیره را در اردوی آنطیوخس بودند بعضی از موزین
میوید ز و ستن اغراق کوئی و مبالغه کرده است عده لشکر سیصد هزار نفر بود
و عده همتی صد هزار نفر و نظیر این اردو گستره دیده شده بود و گویند سربازان
نعل چکمه های خود را با منجهای طلا و نقره کرده بودند و اغلب چادرها و خیم
از زر و نقره و زربفت بوده و عده قشون منجه های یکصد و بیست هزار نفر بود

در هنگام حرکت آنطیوخس سحیحی پسر شمعون که در بیت المقدس بود و در آن زمان
پیغمبر میبود و پیا بوده رقه نوشت و او را بکلیک خود دعوت کرد و بهم با جمعی از یهود
بقشون آنطیوخس تخطی گردید و در کنار رود زاب بزرگ تلاقی و لشکر دست داد
بنای مستانه را گذازند و لشکر میبود بر شاد و جنگ کرده لشکر پادشاه اشکانی را
شکست دادند و فرما فرستاد که در دین شکست دوسه جنگ دیگر هم کرد شکست چنان
بر او داد و شد پادشاه بر شام از دجله عبور کرده و اردو عراق عجم سازید

وری و حواری و سمان و دامغان گذشته همه جا سفرها را دنبال کرده و از نظر
 یحیی پیغمبر بود در فتنه پیرکان را بگرفت (کرکان و مضافات) و مضاد
 بود با عید پانت کت که بزرگترین اعیاد یهود است که در این روز در طبرستان
 بحضرت موسی الکوچ نازل شد و پنجاه روز بعد از زنده شدن حضرت عیسی است
 تا دامغان را پادشاه بر شام متصرف شد و سایر انانی هم تدریجاً در تحت تبعیت
 پادشاه شام در می آمدند سفرها هم در همه جا و تریوس را همراه میبرد که هنگام
 ضرورت او را رها کند برود بطرف شام و تحت و تاج خود را انصاحب کند با بیو
 آنطیوخس حالش دیگرگون شود در این موقع سفرها و تریوس را از حبس رها کرده
 ولی فرهاد از جهات دیگر نایل بمقصود گردید و علت این شد که در موسم زمستان
 قشون آنطیوخس در قشلاقهای حسه اسان یا رسی یا برغم بعضی در اطراف کرمانشاهان
 و ماهیدشت و زهاب و کربند اقامت و توقف نمودند و بعضی دیگر از قشون را در اطراف
 واکانف تبعیت کمی آذوقه و سایر ملزومات مقصود کرد و در این قشلاق منشی
 (مراین بن) سپاه یهود هم طاقف سرمانیا و رده به بیت المقدس اجازه گرفته
 مراجعت کردند که در فصل بهار مراجعت کنند از آن طرف سپاهیان و لشکریان

در اطراف بواسطه غوری که داشتند دست تقاول دراز کرده بال و جان
 و ناموس مردم ابقار کرده مردم بنگ آمده یک مرتبه بشوریدند و هر جا از شکر بیان
 آنطیوخس یافتند کشتند آئینه سپهسالار سفره کرده که خود را با آنطیوخس برسان
 شدت سرما و گرسنگی او را در بین راه تلف نمود چون اینخبر با آنطیوخس رسید با قنولی
 که همراه او بود بقصد ملک بار دوی دیگر حرکت کرده معارن بهار شد پرستو
 در رسیده در خیمه او آشیانه گذارد چون یونانیها خراب کردن خانه پرستورا
 بدینست میدانستند تصور کردند که آنطیوخس خراب نخواهد کرد و حکم کرد چادرها
 بر چیده در این بین سفره ناد بایک عده قشون جرار در رسید پس از مختصر جدال
 آنطیوخس را بقتل رسانید بقولی آنطیوخس چون هلاک خود را دید حربه در دست داشت
 با آن حربه خود را هلاک کرده و بروایتی در سه کوه ایستاده بود خود را پرت
 کرده این واقعه در یکصد و میت و نیم قبل از میلاد بود پس از قتل آنطیوخس اردوی
 او را غارت کرده و شکریان او را اسیر نموده مابقی را بقتل رسانید مذعه
 مقتولین قشون شام در اردوی متفقین حاضر رکاب سیصد هزار نفر بوده
 شاهزاده خانم دختر آنطیوخس یا دختر دتر بوس مجوس را بواسطه جالی که داشت

و ضمناً برای اینکه حتی در سلطنت شام پیداکند در جبال نکاح خود در آورده
 آنطیوخس را که نزد او آوردند پابرشکم او گذارد گفت سستی شراب نور مغز
 کرد که جبارت با دشامان اشکانی کنی و طمع در ملک آنها بندی بعد او رسته
 لباس سلطنت و تاج بر سرش نهاد و در تابوت نهفته گذارد و او را بشام
 فرستاد که در مقبره اجدادش دفن کنند و با پسر آنطیوخس کمال مهربانی را
 نمود و از اینجا بزرگوار می شد و معلوم می شود که این همه صدمات و زحمات از آنطیو
 دید بعد باغش او و پسرش اینگونه مهربانی کرد و مورخین نوشته اند
 هر قدری که فرهاد در جنگ سخت بود در سایر اوقات مهربان و با مروت بود
 با تجمه پس از قتل آنطیوخس فرهاد از رما کردن دتمربوس و فرستادن او بشام
 پشیمان شد معجزاً از دنبال سوار فرستاد که او را دشگیر کنند سواران بی غل
 مرام مراجعت کردند دتمربوس وقتی که بشام رسید بازوجه خود که زن برادرش
 آنطیوخس شده بود صلح کرد و بسیار مزد ظالم شریری بود پس از این مدت حبس
 باز بنای ظلم و قهقهه را گذاشت شرح حال او مناسب این مقام نیست
 خلاصه فرهاد و دتمربوس با قشون اشکانی بطرف عراق عرب تاخته مالکی را که در حد

بابل و بین النهرین پدرش مهر داد تملک نموده بود و آن فیوض از تصرف او بیرون
 آورده بود و مجتهدان از جنگ سلوکیدها خارج کرده دولت اشکانی مجدداً قوی
 گردید در این بین یکصد و بیست هزار سوار تورانی را که برای جنگ آن فیوض باو عهد
 زیاده بملک خود آورده بود و خود در دره کرز که پای تخت قدیم اشکانی آمد و پس از
 آنکه این وقایع منتهی شدن آن فیوض پیش آمد از صد هزار سوار استغنی شد و همی سببا
 بآنها فرستاد که عودت کنند طمع بر آنها غالب آمد در مراجعت یورت خود
 راضی نشدند و در خاک خراسان باخت و تار مشغول شدند و با قشونی که دود
 نکش آن یونانی بودند بطرف خراسان تاخت معلوم است یونانیان برای پادشاه
 اشکانی چطور جنگ خواهند کرد بخصوص که یک عده یونانیها از اسیر ابو دزد بجزد اینک
 فرما بداد سواران تورانی مقابل شد یونانیها از اردو می فرساده جدا شده و
 سواران تورانی ملحق گردید مختصر از قشون فرساده که اشکانی بودند تاب مقاومت
 نیاورد و شکست خورده فرما دگشته شد و این اول انحطاط و زوال دولت اشکانی
 سبب شد و با اینکه سلاطین عاقل و دانشمند جنگجو در اشکانیان بعد از پیدایش
 ولی دیگر با کج و کمال ترقی نرسیده روز بروز در انحطاط بودند خلاصه معلوم نیست

که سره داد اولاد نکو نری داشته یا نداشته مجلس شورای اعیان سلطنت او را
تصدیق نکردند بعد از سره داد عم آردوان دوم جلوس کرد چون خبر قتل فرما
بعراق عرب رسید تیم که یکی از جوانان بسیار مخلص خوشکل دساتی فرما د بود
و در آنجا حکومت داشت لوای استقلال و خود سری برافراشت
فرما د اگر چه پادشاه خوشبخت و اقبال بود اما در رشادت و جلالت و بزرگواری
و عقل و هوش بود و از سیاسیات مطلع چنانچه تاج خود را بشکل تاج پادشاهان
شام ساخته بود بر سر میگذاشت و در روی سکه ها نوشته بود میکاس ارساکو
فیل بن یعنی ملک معظم اشک محب یونان و او بخود لقب اعظم و نیکو کار و ابن آ
داده بود

فصل نود و هشتم

در احوالات اشک هشتم موسوم به آردوان دوم
آردوان را میکاس توپا تر لقب داده بودند یعنی اعظم و ابن الله و فاحش در
دبیت و شش جلوس کرد چون سره داد اولاد نداشته یا اگر داشته قابلیت
نداشته مجلس شورای اعیان آردوان را بجای سره داد انتخاب نمودند تقریباً
دست رسال که سلطنت کرد و دچار مشکلات بود بجهت اینکه عراق عرب کینه منوشش بود

درشت قباچ و ارمنستان که سلاطین اشکانی باج میدادند لوای استقلال
 برآزاشتند و حکام فارس و خوزستان هم دوم از خود سهری میزدند یونانیان
 متزلزل شدند تورانیان هم که خصم و مدعی سلطنت بواسطه کشتن فرما بودند بسیار وضع
 اردوان پریشان بود مردم بابل و عسراق عرب بواسطه بد رفتاری و بد سلوکی
 و تعدی بهم نام که فسرما و اورد در آنحد و دگذاشته بود بکلی از سلاطین اشکانی
 منصرف و ستغیر شده بودند یونانیان که از جنگ فسرما و بقشون تورانی طح شده بودند
 محل وثوق و اعتماد نبودند تورانیان که بهترین حامی اشکانی بودند حال خوبی نشد
 سایرین هم که این حال ضعف را مشاهده کرده از اطراف بنای خود سهری را
 که اردند فقط مختصرا ببال اردوان این بود که تورانیان پس از آنکه خراسان و
 اطراف را غارت کردند مراجعت بابل خود نمودند سال اول سلطنت اردوان
 باین نوع بود چون اردوان مردم بتری بود میدانست که تورانیان که فسرما دارا
 کشته اند اگر تنبیه نشوند بحری خواهند شد و ملک اورتا راج خواهند کرد
 این بود که در سال دوم و یا سال سوم قشون عظیمی بجهیز داد پشیدستی کرد و بجنگ
 وحشیان توران رفته جنگ کرد و در آنای جنگ سهری بازوی او خورده

هلاک شد مدت عمر او نود و شش سال بود و تیسری که بیازومی او خورده زهر
آلوده بود چه تورانیان تیره نامی خود را با خون متعفن شده انسان یا باز بر سر بم
کرده بکار میبردند و احوال این طایفه را در بدو احوالات اشکانی اشار
کرده این طایفه وحشی خوزیر آدم هم میخوردند مخصوصاً پیران قبیله خود را
کشته و پخته کرده در ضیافتها میخوردند العبدۃ علی الراوی

فصل نود و نهم

در احوالات اشکانی نهم موسوم به مهسره داد دوم

مهرداد در سال یکصد و بیست و سه قبل از میلاد جلوس کرده و از همان پنجو نخواهی
پدر و بنی عسم خود فرماد دوم دارد و آن دوم که بدست تورانیها کشته شده
بودند مصمم شد و جنگهای سخت کرد و چندین سال مشغول جنگ بود تا بر تورانیان
غالب آمد و کیلنفه از شاهزادگان اشکانی را حکمران ترکستان و افغانستان
و حدود دهند نمود و ابن شاهزاده سرسلطه سلاطین اشکانی دهند و توراتی
که معروف بسلاطین کوشان میباشند

باتجمله وقتی که مهسره داد بر طایفه تورانی غالب شد ملک سیستان را ضمیمه

مالک خود گردانیده تا آنوقت اشکانیان در سیستان دخل و تصرف نمودند
 وقتی که مهرداد امورات شرق را تسویه نمود بطرف غرب پرداخته بهم را
 بدون زحمت بکشت پس از آن بر فارس و خوزستان و کرمان استیلا یافت
 مغارن این حال و گرفتاریهای مهرداد در میان سلاطین بر شام بار جایگاه
 بجدال و قتال کشید وضع شام مختل ماند بواسطه گرفتاری مهرداد نتوانست
 استفاضه کند در هنگام منازعه با توراتینا شاهزادگان اشکانی که در ارمنستان
 حکمرانی داشتند چون مهرداد را در گرفتاری دیدند لوای استقلال برافراشتند
 نیکران پادشاه ارمنستان آسیای صغیر و قفقاز را استیلا نموده خود را شاهنشاه
 ارمن خواند ارمن یا ارمنستان در قدیم اطلاق میشده است بحال باکو و خوی
 ارومی و تبریز باغ و آبروان و نخجوان و قارص و عاقرمان و باتیرید و موسی و
 نقلیس و وان و خربوت و ملاطیه و بیره جک

تاریخ ارمنستان را از سرداری که مورخین ارمنی نوشته اند سه هزار سال
 قبل از تولد حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام شخصی موسوم به مائیک آراوا
 حضرت نوح علیه السلام در این مملکت تشکیل سلطنت داد و اکنون ارمنیه خود را منسوب

به مائیک و انسته خیلی میل دارند که آنها را می گویند و ملکت آنها را مایستان
و میگویند از سه هجده سال قبل از مسیح تا زمان اسکندر کبیر پنجاه و چهار پادشاه
از نسل و نژاد مائیک در این ارمنستان سلطنت کرده اند و اسامی هر یک با شرح
حاشان در کتب تواریخ ارمنستان ضبط و ثبت است و اما آنچه از تواریخ
فرنگی و یونانی استنباط میشود مستفاد میگردد و زیاده از چهار هجده سال قبل از میلاد
مسیح تا طائفه از طوائف تورانی از سه منزل خود کوچ کرده باین سه زمین
یعنی ارمنستان و کرجهستان آمدند و این اراضی را مامور کردند و سکون نمودند
اول متحجین بورت و بعد شمش شدند و بعضی پادشاه ارمن را اردشیر در آن
وقت دانند آنچه از تواریخ بنی آشور و نمارده و غیره مستفاد میشود طایفه از آریه‌ها
که ایرانی بودند از وطن خود مهاجرت کرده ب ارمنستان رفته با تورانیها مخلوط
گردیدند پس سکنه ارمنستان مرکب از ایرانی و تورانی است در زمان کیان
ارمنستان تابع ایران بوده و متحاکم بکران کبی از پادشاهان ارمنستان بوده
تبعیت کخیسور انیسوده است و در زمان اسکندر تابع خلفای او بود و بدینشی
سلوکیدار اطاعت میکردند تا در سال یکصد و هشتاد و نه قبل از میلاد بر پادشاه

سلوکیه شوریده و دو سلطان مستقی که یکی ارناکزیبا و دیگری زارزیا در ادرمستان
 کبیر و ارمستان صغیر را از دو سلطنت تکمیل دادند تا در زمان یکصد و پنجاه و پنج قیل از
 میلاد مسخر همه داد اول گردیدند و او سلطنت آنجا را بسبب ادر خود و الد رست
 داد که او سرسله سلاطین اشکانی ارمستان است گویند در وقت غلبه محمد داد
 دوم بر ارمن این مملکت در تحت سلطنت اردشیر بوده و از سال چهار صد و بیست
 و هشت بعد از میلاد ارمستان ضمیمه متصرفات سلاطین ساسانی گردید و دست
 سلاطین اشکانی کوتاه گشت در سیصد و سی و دو که عرب بر عجم استیلا یافت
 سلاطین قسطنطنیه موقع را مقتضی دیده ارمن را تصرف کردند تا در سنه منفصله چهار
 میلادی اعراب کلیه آنجا را مسخر کردند بعد تصرف خلفای بنی عباس و سلاطین
 سلجوقی و اتابکان حلب متدرجاتا سلاطین صفویه و عثمانیها نواحی جنوب را
 بعد در سنه ۱۸۷۰ یک قسمت عمده ارمستان ضمیمه متصرفات روس گردید

خلاصه محمد داد بعد از غلبه بر تورانیها و تصرفات فارس و عراق و خوزستان
 و غیره باز بار من مستولی شد و آن مملکت در تحت خراج گذاری او درآمد نا آنکه
 بعد از وفات محمد داد دوم بعضی از آنجا در تصرف تیکران پادشاه ارمن درآمد

مستقل شد و مراوده رومیها با اشکانیان و ایرانیان در عصر نهمه داد بود
 و تا سال یکصد و نو قبل از میلاد عا کر ابدآپا در خاک ایران نگذارده بودند
 و ابدآپا ملی شرقی از اروپا خبری و روم و رومی اطلاعی نداشتند فقط
 مراوده آنها با یونانیها بوده مدت سلطنت مهرداد دوم سی و هفت سال بود که
 چهل و هفت سال هم نوشته اند فوش در سال هشتاد و هفت قبل از میلاد مهرداد
 دوم از جمیع سلاطین اشکانی رشید تر و عاقلتر بوده فو حاش از رومی یک
 قاعد و قوانین منظم مراوده او با دول چه با جمهوری روم چه سایر دول از
 رومی صحت و درستی بود در معنی پس از نهمه داد دولت اشکانی در حیا
 انقلابات کردید یکی از ضمیمه های مملکت مهرداد مملکت پونت بود که یکی از نو حیا
 آسیای صغیر است که شامش بحر اسود است که سابقا تر و گنیز و پونت
 میگفتند چنانچه پونت اکنون اسم همان دریاست از طرف مغرب با پافلاگونی
 و از طرف جنوب با کاپادوس و آنها از جانب سلاطین کیان ساتراپها یعنی حکام
 بوده مهرداد اول در چهار صد و دو و اما سلاطین مستقل پونت مهرداد دوم
 در ۳۲۷ قبل از میلاد سلطنت یافت همچنین سلاطین اشکانی بی سلطنت داشتند

تا فارنا سئوم از سال شصت و پنج یا شصت و نه قبل از میلاد در آن مملکت سلطنت
نمود تا سنه ۴۴۴ بقیه از آن در پونت سلطنت نمایند تا آنکه بدست رومیها افتاد

فصل صدم

در احوالات اشک دهم موسوم به سینا تر و نیک یا سینا تر اول
لقب اشک دهم میکاسس او کز اثر فیلو پاترا پیفانس فیل بن بوده یعنی اعظم
و خود کام و محب پدر و مادر و دوست یونان سلاطین اشکانی اغلب علیه
تاما دارای اینگونه القاب بودند و ما باین تطویلات نپرداختیم
جلوس این اشک مقارن بوده با زمان انحطاط و تشل دولت اشکانی
چنانچه سلاطین ارمن گذشته از اینکه دعوی استقلال نمودند و دعوی شاهی
هم کردند و تیکران پادشاه ارمن در این اوان چنان مقتدر گردید که مردم شام
تاج سلطنت بر شام را با و تکلیف کردند گرفته بر سه گذارد تا ریخ اشکانی
بعد از فوت مهرداد دیگر روشن و مبرهن نیست فقط بعضی از مطالب مختصر از
مسکوکات استنباط میشود یا از تواریخ روم که بواسطه ارتباط و مراد و با اشکانیان
ستفاد کرد و بعضی را عقیده این است که بعد از فوت مهرداد دوم تا جلوس

او رُودِ اوّل که در سال پنجاه و شش قبل از میلاد از رومی تختی تاریخ اشکانیان
 نمیتوان فهمید مگر بعضی از مطالب مختصراً از تاریخ روم یا از مسکوکات آنها
 در معنی این اوقات فرت بوده که چندین نفر شاهزاده اشکانی و حکام غیر اشکانی
 تقریباً در این مدت سی سال در هر طرف دعوی حکومت و سلطنت داشتند
 بنامی جدال و قتال را گذاردند بالاخره چون مهرداد دوم پسر کی
 قابل سلطنت باشد داشت بعد از وفات او شاهزاده که خیلی سن و پیر و موموم
 بود به میناس کرو که او را بعضی اشکانی دانسته اند مجالس و کوتی سلطنت انتخاب
 نمودند او مردی بود نود ساله مدت هفت سال پادشاهی کرده بدو دهان گفت
 خلاصه بعد از فوت مهرداد دوم تا جلوس او رُودِ اوّل این چهار نفر که
 میناس کرو سیناتروئیک فرهاد سوم مهرداد سوم در اقطار ایران سلطنت
 کردند شاید کسان دیگر هم بوده اند که بهرج و مرج و جنگ و جدال باندازده شد
 داشته است که تیکران پادشاه ارمن فرصت داده که دعوی شاهنشاهی کرده است
 سترگشن انگلیسی که استاد المورخین است احتمال داده است سیناتروئیک
 پسر مهرداد اوّل باشد و او در جنگی که فرهاد ثانی با تورانیان کرد اسیر شد

و مدت پنجاه سال در جس تورانیان بوده بعد از فوت مهسره داد تورانیان تقویت کرده اورا بسلطنت ایران نایل کردند با تجمعه بعد از مهسره داد دوم میناسکر و که اورا مینوچهر گویند پادشاه شد و اورا اشک دهم دانند و حال آنکه او اشکانی نبوده بلکه خا ص ب سلطنت بوده چنانچه از سکه اشک اول تا سکه اردوان آخرین پادشاه اشکانی را که ملاحظه میکنیم تمام سکه ها اسم اشک روی آنها نقش شده است یک سکه میناسکر و که مینوچهر باشد باین دلیل قوی محققاً او اشکانی نبوده بعد از فوت مینوچهر تورانیها اورا تقویت کرده پادشاهی ایران که حق او بود نائل گردید جلوس او در هفتاد و شش قبل از میلاد مدت سلطنتش هفت سال بود

فصل صد و یکم

در احوالات اشک یا زده سیم موسوم بفسره ماد سوم

بعضی اورا سپهر و بعضی ابن عم سینا ترکیک دانسته اند او پادشاهی با کفایت و عالم و بصیر و مدبر بوده در سال شصت و نه قبل از میلاد جلوس کرد و چون در زمان پدرش در حالت در امورات داشت در زمان جلوس از امورات آگاه بود و مملکت را د ترقی و اصلاح گذاشت در آنوقت پمپه سردار نامور دولت جمهوری

روم با مورجنگ تیکران پادشاه ارمن و دیگر می محسسه داد پادشاه پونت
 گردید و فتیکه وارد خاک آسیا شد سفیری نزد فسه ماسوم فرستاد که عهد
 و موذتی را که محسسه داد دوم با لولکوس سردار رومی بسته بود تجدید کند
 مباد فسه ماسوم با آنها متفق گردد چون آن دو پادشاه مایل با اتفاق و در
 اتحاد بودند و سفیری هم از طرف پادشاه پونت نزد فسه ماسوم آمد و پادشاه
 بملاحظات چندی با آنها اتحاد نموده عهد موذت را با سه دار روم محکم ساخت
 در این بین دو پستیکران پادشاه ارمن بر ضد پدر لشکر آراسته چون در جنگ
 مغلوب گردیدند فسه را بدربار پادشاه ایران پناه آوردند فسه ماسوم از آنها
 پذیرائی و ملاحظت نموده و دو دختر خود را با آنها بزاوجت داد آنگاه سپاهی عظیم
 با آنها همراه کرده روانه جنگ ارمن گردیدند پس از مجادله و مقاتله تیکران
 فرار کرده بکوستان رفت و جبال را برای خود مستعاققتسه ارداد محاصره
 بطول انجامید فرما ماسوم توقف زیاد در صلاح ندیده قشون را با ش هزاره بکن
 داد خود مراجعت بایران نمود پادشاه ارمن از کوه بصحرای آمده جنگ سخت کرد
 پسرش مغلوب و فسه را گرد چون روی آمدن بایران را ندانست بهر داد همستم

پادشاه پونت پناه برده قشون ایران بهم در آن جنگ متفرق گردیدند از
 مطلب دُور افتادیم نیمه سپه دار روم پس از رفع این غائله و محصله بدامنه گوه
 تفتاز آمده سکنه آنجا را که از ملل مختلفه بودند مطیع و منقاد نمود در این وقت
 ولایات و لایات ایران که آنها را ساتراپ میگفتند از قبیل دالیان عراق عجم
 و خورستان و فارس که اسم شاهی داشتند و باج و خراج گذارشان شاه
 اشکانی بودند و باطن از شاهنشاه دلتنگ و رنجیده خاطر بودند سفیر
 نزد سپه دار رومی فرستاده و اظهار تبعیت و اتحاد کردند و تقوا از سلاطین
 اشکانی که بقوه همیشه سلطنت را تصاحب کرده و مردمی ظالم بودند نمودند و نوشتند
 که سلاطین اشکانی از حیث آداب و اخلاق و رسوم و دین و مذهب با ایرانیان
 کمال مخالفت را دارند و همیشه محل انصجار خاطر اهلای ایران بودند و ما
 مدتها بوده است که در دل داشتیم که در تحت تبعیت دول بزرگ جمهوری روم
 درآمده لوای استقلال پس از خلاصی از دست سلاطین اشکانی برافرازم
 اینک درخواست وسعت مایه را با جابت مقرون فرمائید فرهاد ازین
 ماجرا با خبر شد ولی ابداً خوف و هراس در دل راه نداد با عا کر ایران

روانه بر سزدن و تصرف ارمنستان گردید پیه سه در اردوم برای جلوی
 فرما که تا گردستان حالیه آمده بود و افرانیوس نام راسه کردگی افونج
 داده برای جلویگیری روانه کرده این سه در فرما در اتا آریل عقب نشاند
 جنگهای سخت نمودند در این اثنا سه در دشنید یک قسمت از قشون رومی نامورا
 از جبهه عبور کند و ارد خاک ایران شود فرما و بسیار از این خبر شنوش
 گردید که بواسطه اختلافات داخلی ناچار شد که فوری با سه در اردومی
 از در صبح در آید تا مؤثرین بر تعجیل بار و دومی پیه فرستاد پیه ابد آفرستادگان
 اجازه ورود در بارند و آفرانیوس را فرستاد که آنچه از تعلیقات و تصرفات
 که سلاطین اشکانی در ارمن کرده گرفته پادشاه ارمن ستر در دوجا
 فرما در ابرم بواسطه عسره در و نخوت که داشت شاهنشاه نوشت بلکه شاه
 او را خطاب کرد فرما و مصمم شد حستی الامکان در صد و صد و اذیت ریها
 بر آید در سال شصت و چهار قبل از میلاد وقتی که پیه در نواحی ستام بود
 فرما دباشکر جوار بار من تا خست فتح کردند نیکران چا پاری نزد پیه فرستاد
 شرح حال را باز گفت از این طرف هم سه در دسرجی باد پیمان زد سه در

رومی فرستاد ولی معلوم نشد چه پیام داده یا نوشت همیشه معلوم
 که نیمه ملک پادشاه ارمن نکرد و اجازه جنگ مستقیماً با پادشاه ایران نداشت
 از دولت مستبوعه خود نداشت همیشه در سفر را فرستاد که مابین این دولت
 حکم باشند اما طرفین بخوبی استنباط کردند که پیستیک رومیها در این میان
 ضرر طرفین و فایده این دولت قوی نخواهد بود پس صلاح در این دیدند که با هم
 صلح کنند و در سه شصت و سه قبل از میلاد با یکدیگر صلح کردند در سال پنجاه و پنج
 یا پنجاه و شش یا پنجاه و هفت علی اختلاف الروایات مهرداد سوم پسر فرماد
 پدر خود را بکشت و بجای او جلوس کرد و باین عمل زشت که ننگ صفحه تاریخ است
 برادر او از دُبارادرش شریک بود چنانچه ذکر میشود مدت سلطنت فرماد سوم
 دو سال بود

فصل صد و دوم

در احوالات اشک دو از دهم موسوم به مهرداد سوم
 پس از کشتن فرماد بلافاصله مهرداد جلوس کرد و اوّل کاری که کرد
 با آرمنا و است پرتیکران بنامی جنگ را گذاشت اوقاتی که در ارمنستان

مشغول جنگ بود اُرُود برادر کشته مهر داد و سوم چون برادر همت را غایب
 وقت را غنیمت شمرده با جمعی از اکابر و اعیان همدست شده دعوی سلطنت
 نمود همه داد این خبر شنید دست از جنگ کشید و بایران آمد اُرُود چون
 مرد میدان برادر نیست فرار کرد همه داد تمام اعوان و انصار او را در کشت
 باندازه سیرجی و پستم کرد که انالی اجماع کرده او را از ایران بیرون کردند
 و اُرُود را از خارج آوردند و تحت نشاندند و برای جلوگیری اینکه مهر داد
 بپادشاه روم متجسس نشود ساتراپی عسحاق عجم و عرب را باد و اگذار کردند
 مهر داد قناعت نکرده بایرادر بنای جنگ را گذارد و آخند لاله شکست فاشی
 خورده هزیمت نمود و بار دوی سهر دار روم پناهنده شد چون مصر بها از سردار
 روم استمداد کرده بودند سپهر دار رومی همه داد را در شام حبس کرده
 خود بملک مصر بهارفت دولت روم چون از این قضیه خبردار شد این حرکت
 کابنی جنو پس سردار را ندانست کرد سپهر دار از ترس اینکه مبادا همه داد
 از دست او بدولت روم شکایت کند مبلغ گرانی از همه داد او گرفته و ب
 زندان را باز کرده همه داد را حبس خلاص شد بطرف بابل رفت جنگ

ایلات عرب که پناه برده بودند شب بایل را فتح کرد اما سرداران سپاه
 اُرُود شمس سلوسی را که از تصرف او در اُردو بایل را محاصره کرده مهر دُ
 از کمی آذوقه مجبور تسلیم شدن گردید و بچنگ اُرُود برادر نامهربان افتاد ابتدا
 مقام برادری را منظور نگردیده مهر داد و مقتول گردید اُو مردی مقتدر غلام
 خدا ر متوجرب بود که داری او همین بس که بدست یاری برادر پدر را کشت و با برادر
 بساخت و اول که بسلطنت نشست اورا نفی و تبعید کرد و سران و سرگردگان
 و بزرگان از ظلم و جور او بسته آمده اورا خلع از سلطنت کردند مدت ملک
 مهر داد سوم چبال بود و در سال پنجاه و شش قبل از میلاد کشته شد

فصل صد و سوم

در احوالات اشک سیزدهم موسوم به اُرُود اول
 اُرُود (اردشیر) (میرود) پوتارک که یکی از موزین بزرگ است
 در زمان اُرُود جنگ بزرگی میان اشکانیان و رومیها اتفاق افتاد و در واقع
 در اوان سلطنت مهر داد سوم و اُرُود اول سه نفر سردار بزرگ روم که
 یکی پاپه و دیگری رول بنهار (قیصر) و سومی کراسوس پس بودند و هر یک

داعیه سلطنت دنیا را داشتند و در آن زمان در معنی بواسطه سه نفر سردار
 بزرگ با وج ترقی رسیدن سزار حکومت گل (فرانسه) را داشت و پنهان
 حکومت اسپانیا را و کراسوس پس که زمام تمام کلیه مملکت را داشت برودن
 شام منتخب گردید چون مرد طماعی بود میگفت من بفتح ایران اقدام خواهم
 کرد و بعد از آن با خستروهند و چین خواهم رفت و حال آنکه دولت روم من
 اجازه نداده است سزار از سرانده برای آنکه او را در چهار پادشاهی
 با نوشته رای و همت بلند او را تمجید کرده و ترغیب بخالات فاسدش نمود
 رومیها ملققت شده او را از حرکت مانع شدند او بطعنی به پیشتر گردید چون پنهان
 قبول عامه داشت جلوی موکب کراسوس افتاده او را از شهر خارج کرد
 مردم با احترام پیچ از جلوی راه او رفتند پس از آنکه کراسوس بشام که مقرر
 حکمرانی او بود رسید با عساکر زیاد بقصد تسخیر مملکت اشکانی بجا فرات آمد
 جسر بسته با تمام قشون عبور کرد بین آنتیوخین را معرکه خود متدار داد
 در این شهر تا که منتظر پادشاه ایران بود استعداد کافی نبود پس تمام سرحد
 ایران با مختصر قشونی که داشت جنگ کرده خشم خورده روانه خدمت پادشاه

خود گردید پادشاه ایران اکبر و پس که او را کسب در عرب میکنند و پناه
 داد و کسین را اصفافه در هر کسی میکنند با و طحق کرده اکبر و پس گفتند خلاصه او
 حکمران او سه هوشن که اوزفه باشد بود و در باطن بار و میها ساخته بود
 با خود همراه کرده اند از آن طرف هم که اسوس پس اغلب از شهرهای عراق عرب
 بی منازعه تخریر کرده و متصرف شد آنوقت مشغول کارهای زیشت و پست که هیچ
 ادنی سه بازی نمیکند از جمع آوری نقود و غارت معا بد و تعارف گرفتن از
 اشخاصی که داخل نظام و سپه بازی نمیخواستند بشوند شده بسیار دانات طبع
 بخرج داد و روزی بیکی از معا بد شام رفته یکل زهره را با اشیاء نفیسه
 مذورات که در آنجا جمع شده بود برداشته خواست بیرون بیاید پسرش
 در آب آسمانه زمین خورد پدر روی پسر افتاد این را بفال بد گرفتند
 خلاصه در این اثنا سفرهای اشک نیز دهم نزد کراسوس پس آمدند گفتند
 پادشاه ایران میگویی اگر باذن دولت جمهوری روم حسل خاک باشد حاضری
 شما را نا بود کنیم و اگر بدون اذن پادشاه آمدی من پیری تورم میکنم قشون
 خود را بردار و سلامت از خاک من خارج شو کراسوس پس در جواب متغیر گفت

غریب معلوم پادشاه ایران در شهر سلوسی خاتم دینی از خضر ارقاه قاه خدیجه را
کردند و قایم را بعرض رسانیدند پادشاه چاره جز جنگ ندید بهشکر فرستاد
در ولایاتی که از عراق عرب متصرف رویها بود جنگ کرده رویها از ولایات
فرار اندر کراسوس آمده و قتل کردند که قشون پارت تمام آلات و ادوات
جربی دارند که مابده اندیدیم تمام بر ما کارگرداز ما ابد از شمیر و نیزه و تیر و
کار گرفت مثل بلای آسمانی میباشد این اخبار اسباب ضعف حال لشکریان
و اختلافات کلمه گردید که با مردمان پارت که در شجاعت معروفند جنگ میکنیم
با پنجه از ولایات اشکانی که تصرف کرده قاضی میکنیم و دیگر جلوسیه ویم بعد
کنه با استخوان حیوانات فلهما گرفتند جلورقن را تصویب کردند مفیداً
در حرکت بود که آرتاباز پادشاه ارمن بهشکر از نربا و پیوست و او را
تحریک و تحریر بجنگ میکرد که از راه ارمنستان به آذربایجان داخل شود
از برای آنها در تمام خاک ارمنستان آذوقه فراهم است که اسوس پس راه
آذربایجان را تصویب نموده از راه عسراق عرب روانه شد پادشاه ارمنستان
رنجیده با سوارهای خود روانه ارمن گردیدند که اسوس از جبر فرات عبور کرد

قدم بستم از برای او قطرات پیش میآید که هر چه او را نصیحت میکردند گوش
 نمیداد تا آنکه شیخ اکبر عرب یا ایکاروس که در باطن دوست صدیق اشکانیان
 بود و در ظاهر محبت رویها که اشاره شد و از دوی کراسوس پس گردید با او
 در رفیق مشورت کردند و چون دید لشکر خسته است و میخواهند تنفس کنند صلاح
 در توقف ندید گفت دشمن حمل نمیکند باید بقئون دشمن یورش و حمله برد با گله
 اکبرایشان را نادیده شد به بیابان بی پایان بی آب علف و گیاه وارد
 نموده و روز بروز اخبارات قئون را با اشکانیان میفرستاد در این وقت
 چا پاری از طرف پادشاه ارمن نزد کراسوس آمد که پادشاه اشکانی وارد
 ارمنستان گردید قوئی را که من وعده کرده بودم ممکن نیست که بتوانم بکشد شما
 فرستم زیرا که باید مشغول دفاع شوم هر چه جانانه من بشمار رسید بطرف ارمن
 شاید دو لشکر هم اتفاق کرده دفع دشمن نماید کراسوس پس از فرط اوقات تلخی
 بفرستاد و پادشاه ارمن از روی تغییر گفت کار را که تمام کردم بار من خوام
 آمد و پس از آن نقض عہدی که از تو بطور رسیده خواهم داد پس داران رومی
 از تمام بمغیریهای کراسوس متغیر بودند مخصوص در این مورد از آن طرف چون گاه

لشکر عیسی و غیره بجای سخت کشید پیشخ عرک بنای تهدیدات را گذارده
 خواستند او را بقتل رسانند همه را بوعده های نزدیک در رسیدن مقصود
 و تحمل و صبر دلالت میکردند تا اینکه شب شد و نصف شب فراز از ازار در و خارج
 گردیده بقشون اشکانیان خود را رسانید و در آنوقت نقل نمود آنگاه طلایه سپاه
 اشکانی در رسید صدای فریاد های میبه و تپال بلند شد رعب در دل
 رومی انداختند بنای جنگ شد اشکانیان جنگ گیر میگردند و وقتی پناه
 آنها را تعاقب مینمودند برگشته آنها را هلاک میکردند و در دوحه اول پسر
 کراسوس با جمعی از لشکریان رومی کشته شد تا شب در رسید دوحه ثلث
 سپاه رومی فسخه را کرده راه سلامت گرفتند سرداران جمع آوری کردند
 انجمن کردند که در این مدت ما هر چه گفتیم فایده نکرد کراسوس حائل غفلت است
 باید زخمه را زنا و اسبابهای سنگین را گذارده و فسخه را بخود چون طبلت
 عالم را فسخه گرفت کراسوس را رومی اسب انداخته فسخه را گردن زد
 پناه اشکانی دارد و رومی کراسوس شدند آنچه از ازار و باقی بود تصرف
 رده بالاخره نزدیک کراسوس رسیدند و سولان بنزد او فرستادند که

با سپهسالاران ایران ملاقات کند سپه دار رومی را همراه اطمینان داد و میرفت
 که بین قمرنین طس فین نزاع در گرفت بنای زد و خورد شد در این بین که اسب
 زخم خورده و هلاک شد سر و دست او را بریده بالای سینه کردند با کمر من نزد
 ارژون پادشاه اشکانی فرستاد و وقتی رسید که ارژون پادشاه ارمن
 صلح کرده و خواهر او را در جاله نکاح خود در آورده بود اتفاقاً روز
 ضیافتی بود که رسید مزید برفح و تعیش و عشرت گردید بالاخره بعد از فتح
 تمام ممالکی را که رومیها در اطراف فرات و غیره تصرف کرده بودند بدست
 اشکانیان افتاد و از آنطرف سورنا که سپه دار ایران و سپهسالار بود و آن
 فتوحات را کرده بود و قسمیکه بدر بار آمد در عوض انعام و احسان و افتخار
 ارژون بخیال آنکه باین مقامات و اعتبارات که او پیدا کرده بود شاید
 یکوقت بخیال سلطنت بيفتد این بود که داد او را هلاک کردند سن سورناسی
 سال بود و در عصر خود بوجاهت و شجاعت نظیرنداشت
 در سال پنجاه و یکم قبل از هجرت قشون اشکانی بنام رفت رومیها جنگ کرد
 انالی شام با قشون اشکانیان در باطن برضه رومیها اقدام کرده

چندین جنگ کردند در این اثنا پس از چند جنگ مختصر خسته شدن قیصر را آورد
 چون در روم میان هواخاران و قاتلین قیصر جنگ وجدال بود کینفر از طرف
 قاتلین قیصر در بار پادشاه اشکانی آمد و درخواست اعانت و کمک نمود
 هنوز امدادی نشده بود که خبر رسید هواخوایان قیصر قاتلین را در اتمام
 کشته سفیر در بار اشکانیان چون جای امنی دید توقف کرد و برای خارج کردن
 رومیها در شام با سپه ارژون با لشکر زیادی روانه شام کرده و تمام
 شامات را متصرف گردید و از آنجا به بیت المقدس رفت و آنجا را غارت
 کرده و پادشاه آنجا را اسیر نمودند و بایران فرستادند در آن اوقات
 اکوست که امپراطور روم گردید کارهای بزرگی از او بطور رسید من جمله قسمتی
 از عربستان را ضمیمه ملک روم نمود و حوادث عیدیه از جنگ وجدال و جنگ
 و مغلوب شدن کورسین ایرانیان در شامات و رومیان اتفاق افتاد
 تا در کشته می و نه قبل از میلاد به با سوس سردار رومی خبر دادند سپه
 ارژون با لشکر زیادی بطرف شامات نهضت کرده است خیلی متوشش گردید
 بالاخره دو لشکر بیکدیگر مقابل گردیدند جنگهای سخت کرده باینکه سواران

اشکانی جلادت و رشادت نمایان کردند بالاخره مغلوب گردیدند پاكور
 شاهزاده ایرانی که پسر دار لشکر بود کشته شد لشکریان ایرانی متفرق گردیدند
 بیت هزار نفر از قشون ایرانی کشته شدند و نظیر این جنگ هیچ از برای
 اشکانیان اتفاق نیفتاده بود چون خبر قتل پسر بر اردو رسید یک نوع
 جنونی از غصه و غم بر او مستولی گردید و مدت ها حرف میزد بالاخره باینکه
 سی پسر دیگر داشت از غصه پاكور از کار افتاد و پسر دیگر را که فسه نام داشت
 داشت ولایت عهد داد و خود کناره گرفت عجب آنکه فسه مادتام برادر را
 کشت بر غم اردو فسه زده میشد آخر الامر در دوا می پدر زهر ریخت اتفاقاً
 زهر مرض استقامی پدر را خوب کرد آخر الامر واداشت پدر را خفه
 کردند این واقعه در سال سی و هفت قبل از میلاد بود بعضی را عقیده
 این است اردو از غصه پسران خود ببرد

فصل صد و چهارم

در احوالات اشک چهاردهم موبنوم به پاكور اول
 که چندی از مورخین پاكور را پسر اردو دانسته اند و او را اشک چهارم

گویند آثار وایت صحیح این است پاکور پسر ارژون شاهانه ادله اشکافی است
که در جنگ با سوپس سردار رومی کشته شد اگر گوئیم که در زمان حیات پدرش
در امورات سلطنتی دخالت نموده داشته است باین جهت او را پادشاه چهارم
اشکافی گویند این تصور هم چندان محتمل نیست و نیست مدت سلطنت او را از بی
دهشت الی سی و هفت قبل از میلاد دانسته اند

فصل صد و پنجم

در احوالات اشکانی پانزدهم موسوم به منوره چهارم
مدت سلطنت فرما در از سنه سی و هفت میلادی تا سنه دو قبل از میلاد
نوشته اند که سی و شش سال اکثر بهم چهل و یک سال نوشته اند
پس از آنکه منوره چهارم تمام برادران خود را کشت پسر صغیر خود را هم
بقتل رسانید و هر کس که سوار فتن داشت و احتمال سرکشی میداد نیز بقتل رسانید
و اغلب هم منوره کرده به آنطوان سوار رومی متفق گردیدند کاغذی بفرما
نوشت که اگر میل بصلح بادولت روم داری باید همیشه قنای رومی را که در
جنگ برده اند پس بدهی و اسیران را روانه داری و باطن خود را محبت دولت

زوم داری کار بصلح خامه یابد آنگاه منوچهر را که از ایران رفته
 پناه برده بود روانه کرده خود راه عربستان و ارمن پیش گرفت از اطراف
 عده زیادی باو ملحق شدن جمله شش هزار سوار و هفت هزار پیاده ارمنی
 باجمله اردوی او از امانی ارستان و ایطایا و کل و اسپانیایا و غیره مرکب بود
 از صد هزار نفر این سلسله اسباب و شتایرانان گردید از آنطرف چون عشق
 منفرطی به کلنو پاطمه ملکه مصر داشت عجله در جنگ کرده که بزودی رنستان
 خود را بمقتضای خویش برساند بنجیل ملکه راه پیچیده قشون حمله متاصل را دارد
 آذربایجان نمود سیصد عراده جنگی با خود داشت با یک ستمون قلعه کوفی که روی
 عراده ها با خود حرکت میداد چون خیلی شتاب در رفتن داشت بیکلی از
 سرگردگان سپرد که از عقب اردوی او بیاورد خود بمیصره شهر فراغات مشغول
 گردید که از شهر مدومته و مکن سلاطین مدی بوده باید شهر ابر که نزدیک سلطنت
 و حایه جزو بلوک خمره است باشد ابر را شاپور و والاکتاف بنا کرده که
 در پانزده فرسخی زنجان و دوازده فرسخی قزوین است گویند قلعه او را
 دارا بنا کرده و اسکندر بگیرد و باره روی خرابه آن قلعه بنا کرد و از آنجا

بسیاری از علما و حکما بیرون آمدند و اکبر را تسلیم چهارم دانند مردمش متفق
 و شافعی میبایست بودند. باجمعه بعضی از مومنین شهر را عاتقار جای دیگر دانستند
 وقتی که آنطوان بجا صر مشغول شد چون اسباب قلعه گیری و قلعه کوئی را نیاورد
 و عقب مانده بود یک دسته سوار اشکانی چون از این پستد متحضر شدند بر پسر
 طاطیانوس تاخته تمام اسبابها و عراده ها را خورد کردند چون این خبر را شنید
 وحشت کرده پادشاه ارمنستان که محرک فتح ایران گردیده بود در اوتل حله
 این واقعه را دید قشون خود را برداشته بارمنستان روانه شد از آن طرف
 از خوف ایرانیا در اردوی رومیها ترنزل حاصل شد و در ضمن بهم گفتند
 پادشاه ایران بسطدار شما تکلیف صلح کرده متببول نکرده آخسته بجزایند
 شما را از بی آذوقه کلفت خوابیده شد چون این خبر با آنطوان رسید و
 زبستان نزدیک است بهوای عشق مکر رسولان برای صلح فرستاد که
 بر قهای رومی را با اسپه ای رومی منهداد بد صلح کند فرما دشتی
 صلح متببول نکرد ولی گفت اگر بخوانند بروند مانع نیستیم این بود آنطوان و وزیرین
 متفق در رفتن گردیدند راه ارمن را پیش گرفتند کیفر مادی راه که با اشکانیان

فتح بود آنها را امتقا ع کرده از راهی برد که دُچار یک سته سوار اشکانی که
 لهذا نقشه بودند شدند و ستراهم خراب دیدند ناچار بنامی جنگ شدند بسیار
 رو میها تلف شدند با اینکه رو میها دُچار بسیاری از مخاطرات بودند
 جنگها را شاد میکردند شگایکی نبودن آذوقه کلاههای شستی گندم یا جو محصل
 میکردند آسیا چون نبود بوداده میخوردند جورا در یک کفه ترازو گذاشته
 مقابلش فستق میدادند چهار من علف برای مالشش تومان میخریدند و غلب
 چه در بعضا چه سایرین ریشه های علف را کوبیده میخوردند کار بر آنظوان سخت
 شد با آنکه روانه راه شد و چون منزل فردا آب نبود خود های خود را بر آب
 کردند در دست گرفته میرفتند سواران اشکانی بر آنها علی الطلیعه حمله کردند
 چون قشون رومی در شب و منبرخ راه رفته بود طیل بازگشت زدند و لشکرت
 از جنگ کشیدند راه را پیش گرفته که بروی خانه آب شیرین برسند لشکریان
 از خشکی بجان آمده شورش نمودند حسانه نظام بلکه تمام اشبار و لوازم
 آنظوان را غارت کردند آنظوان چون چنان دید یک نفر از همرازان قسم داد
 و قتیکه اشکانیان بر ما غالب شدند تو مرا گردن بزنی سپهر مرا غنی کن که مراد میدان

نیاورند و بکشند و جدم را نشانند بالاخره شش روز آنظوان و لشکرانش را راه
 پیوه بخار رودار پس رسیدند بهر جستی بود از رود گذشته بایناک اگر من
 گذشته از مصاب و ختیهایی فوق العاده خلاص شده در آنجا همه قسم
 نعمتهای فراوان دیدند بواسطه اکل و شرب زیاده اغلب قشون مبتلایان خوشی
 استقرار در دامعاری شدند بعد از طی دوروز راه قشون را که سان دیدمیت
 هزار پیاده و چهارهزار سوار کشته داز کر سنگی تلف شده بودند این مدت
 که از شهر فاصله حرکت کرده بودند میت و هفت روز بود که هیچیک در تبه
 جنگ کرده بودند اما قصد صدمه و قتل پادشاه ارمن داشت بواسطه ضعف
 قشون نتوانست اقدام کند بعد از چندی پادشاه ارمن را خواست بخری
 که دارد اردو شد او را از خنجر کرده همراه بمهر بردند تا در مصر بکنو پطر
 مکه تعیش کرده چون فصل بهار رسید آنظوان ناچار عازم ایران شدند پس
 از رسیدن آذنه بایمان بجای اینکه با او شفق شود و با فربه و جنگ کند
 دختر دالی را از برای پسر خود گرفت و لقب شایهانی ارمنستان و آذربایجان
 باو داد و این مسئله اسباب مزید رنجش قیصر روم گردید جنگ میان آنظوان

واکوست در گرفت پادشاهی اشکانی دانست و بکیر این دو نفسه آسودگی و
 فراغتی نخواهند داشت که بایران پردازند با قشون روانه آذربایجان گردید که
 با و کوشمالی دهد از آن طرف اردشیر پسر پادشاه ارمن که در حبس رومیان بود
 فرار کرده بآرمن رفت مشغول جنگ با والی آذربایجان شد که چرا با بطحان
 تقویت کرده قسمتی از ارمنستان را بخروا آذربایجان نموده است هر دو پادشاه
 او را از میان برداشتند و قشون اشکانی ملک کرد اردشیر را بطور استقلال
 بر سر سلطنت ارمن نشاند پس از این فراغت کلی نموده با آسودگی مشغول
 عیش و ظم و تقوی فوق العاده گردید این بود که مردم با و شوریدند و تبه را
 نامی از بنی اعیان نموده در ابریاست اختیار کردند و بر آن شدند که فرمان را
 بکلی خلع کنند نزاع فیما بین تبه داد و فرمان داد گرفت هر دو بتجی بقیصر روم
 گردیدند اگر چه بر سولان تبه دو وعده داد اما اثری ظاهر نشد در این ضمن
 اکوست در مصر بر انطاوان غالب شد انطاوان خود را کشت اکوست بی منازع
 و مانع مالک مصر گردید اسرار اخلاص کرده در این ضمن والی آذربایجان فرمان
 بخت نامه انطاوانه روانه مصر شد در اسکندریه خود که مراجعت مسکرد

ملاقات واقع گردید از ماحبه او را با خبر کرد در شش ماهی قبل از میلاد که اوست
 در مصر بود میان تیه و داد و منم ناد جنگ سختی در گرفت تیرداد مغلوب شد فرار
 بشام رفت در منی پناه به بیهیق اوست برود در زمستان همان سال سفری
 فرماد با تحف و هدایا بمصر نزد اوست رفتند و استدعا کردند که تیه و داد را
 بآنها تسلیم نماید اوست سفر را معسر زد و محترم داشت و گفت موافق شایان
 قیصر نیست تیرداد را تسلیم کنم لکن ابتدا از او سه رای و مساعدت نخواهم کرد
 باین تفصیل دست از ظلم و تعدی نکشید مردم مجدداً بر او شورید و منم را کرده
 بخراسان رفت و از طایفه تورانی استمداد نمود استعداد زیادی با هم
 شد با تیه و داد جنگ نموده کاری آپیش رفت او هم پسر کوچک فرماد را
 که اسیر کرده بود همراه برداشته روانه فرنگ گردید و خود را با اوست رسان
 این واقعه در سال میت پنجم قبل از میلاد بود در شب میت و چهار منم را در سولی
 نزد قیصر فرستاد پسر خود تیه و داد را خواست قیصر پسر منم را در روار و از ایران
 نمود و در عوض درخواست کرد بیهیق قما که در جنگ آنظوان گرفتارند بدهند
 و آنسوی رومی را رها نکنند و مصارف معینی برای تیرداد بفرستند منم را دم

فرستاد پس از این واقعه فرستاد بیت سال سلطنت کرد و با دولت روم از
در صدق و صفای بودند و قیصر در کمال اتحاد با فرستاده بر سر دچا نچه در دست
خود گرفته بود که دولت حدی معین دارد و تجا و از حد و اسباب زحمت
و انهدام است و حد دولت روم را تا فرات قرار داده و باین وصیت ^{کصد} نماید
و پنجاه سال بعد از قیصر هم جنگ سختی میان روم و ایران واقع نشد و در همان
اوقات فرماندهان و عروسان و اغلب سوارهای خود را برای شدت
اطمینان اتحاد بر روم نزد قیصر فرستاد و متها در آنجا بودند

عقیده بعضی از مورخین این است که فرستاده چهارم دو سال قبل از میلاد در گذشت
و پسر او فرستاده چه که از کنیزک ماه پاره رومی که قیصر فرستاده بود بوجود آمد
بود بجای پدر چون ولیعهد بود جلوس نمود بعقیده مسترالن تن تو له حضرت مسیح
در سال دوم فرستاده چه (فراماتاسه) بود و بعضی گویند فرستاده اما تاسه
ترسید پدرش کی از شاهزادگان نجیب دیگر سلطنت آفتاب کند و از روم بجای
با مادرش هم دست گردیده پدر را از همه دادند مدت عمر فرستاده چهارم شصت
و شش سال بود چون فرستاده پدر و برادران خود را گشت از مکافات دهر

پس اری و بحال سلطنت بدست زنی گشته شد که معوضه او بود و او را بی اندیشه
دوست میداشت فرماد چهارم اشک پانزدهم است مردی عاقل بنسبت
بود در مقابل رومیها تداپس نمود و در مدت سلطنت او یک وجب از خاک
ایران را کسی تصرف نکرد پادشاه یهود هیرکان نام را از محبس رها کرده
برق و اسیرای روم را پس فرستاد و این مسئله اباب است حکام دوستی
رومیا گردید و از پادشاهان بزرگ اشکانی بود

بعقیده بعضی تولد حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مستارین با سال آخر سلطنت
اشک پانزدهم است

فصل صد و ششم

در احوالات اشک شانزدهم موسوم به فیه ما دینیم
فرماد پنجم که او را فیه انا تا سه یعنی فیه ما چه میگفتند زیرا در آخر اسم چه معنی
کوچک است مثل باغچه طاقچه یونانیان و فیه یونان در عرض چه میگذازند
فرماد تا سه از موزا دختر کنیزک مادر وی بود که قیصر روم سیه الکبری از برای
فرماد چهارم فرستاد و فرماد تا سه از او بوجود آمد برای آنکه پدرش او را

و یعهد کرده بود خیال کرد شاید یک وقتی اورا خلع کرد و سایر برادران اورا
 و یعهد کند و سلطنت را دیگران ببرند باما درش که خیلی محبوب و مغلوب فرماد پدرش
 بود دست یکی کرده پدرش را کشت بدین واسطه مردم از او دما درش قنفر
 گردیده اورا خلع و هلاک کرده و از دنا می را که شاهزاده و از خانواده
 اشکانیان بود بسلطنت انتخاب کردند مستر لنس انگلیسی میگوید وقتی که فرما
 پنجم مشغول مهام امور سلطنتی شد سفیری بدر باراکوست قیصر روم فرستاد و
 صلح با قیصر کرده در ضمن درخواست کرد که چهار نفر برادران او که در روم
 بودند و پدرش فرستاده بود بایران فرستد بلکه در ضمن آنها را هلاک کند و اینست
 هم خواست که کافی السابق مطیع و متقاد ایران باشد اکوست فرستاده فرماد
 وقتی نهاد و در کمال بی اعتنائی جواب اورا نوشت و عنوان اورا شاهنشاه و شاه
 نوشت بلکه نه ماد نوشت و گفت پرموزا قابل لقب شاهنشاهی ایران نیست و
 قشونی که در ارمنستان دارد خارج کنند و در باب برادران هم جواب نداد
 مقصودش این بود که اگر نه ماد با دولت روم طرف شود او هم با یکی از
 آن شاهزاده ها تقویت کرده کار را بپادشاه ایران سخت کند بی اعتنائی

اکوست بخی نسبه ماد زنف در جواب نوشت این نامه ایست از طرف فرما بجم
 شاهنشاه ایران (پارث) به سزار الی حسن قیصر دیدار نهند و او کار حسن
 نشد مشغول اقدامات گردید پس خوانده خود کایوس را با قنون رودان مشرق کرد
 و گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان منبستی درجه برسانی کایوس و آن
 شد بعد از بحال در یکی از جنس ایر و اقله در شرط فرات با پادشاه پارث ملاقات
 کرده مشبه ایط مصالح و عقد دوستی استوار گردید یکدیگر را دعوت به مملکت
 خویش کردند و پادشاه پارث بکلی از ارمنستان صرف نظر کرده کایوس بر آن
 کرد ملت صرف نظر کردن نسبه ماد از ارمنستان اغتشاشات داخلی بود که اسباب
 زحمت او شده و بکلی از خارجه صرف نظر کرده بمسلطه بواسطه بعضی از اعمال
 شنیعه خود که من جمله نزدیکی کردن او با ماد در خود بود که او را رب النوع آسمانی
 میدانست و او را ملکه لقب داده و محبتی مفرط باو داشت و صورت او را
 ز روی سکه نقش کرده باین واسطه اسباب سؤرطن گردیده بود و الله اعلم
 از آن طرف اعظم و اکابر از اعمال و قیجیه آو که پدر خود را کشته بود
 نکند داشتند که زیر بار مادر او بر و ندان بود که بعد از چند سال او را خلع

گردند و از نو نامی را از بستگان و شاهزادگان اشکانی که شاید در خارج میرزت
 سلطنت انتخاب نمودند و مدت سلطنت او را محققاً ننوشتند و لی چنانچه متفقاً
 میشود دو سال قبل از میلاد جلوس کرده و در سال چهارم درگذشت

فصل صد و هشتم

در احوالات اشکانی هفدهم موموم برآورد (ارودس)

چون هفدهم را پنجم را بزرگان و اعظم خلع کردند و دس را که از بستگان
 سلطنت بود انتخاب کردند بعد از چندی او هم بنامی کجرفاقری را گذاشت
 همان اشخاص او را از تخت بریز و در تخت تابوت جای دادند و از نو د محرف
 او مرزوم یعنی بر فراست و بعد از او او نویسن یا و نویسن را که بر عزم اعلیٰ انوش
 پسر هفدهم را چهارم است و بطور کروکان در روم بود طلبیده تخت نشاندند
 سترلینس انگلیسی از دس محققاً معلوم نیست همینقدر مسلم است که اشکانی است
 و شاید هم یکی از شاهزادگان پارت بوده است که بواسطه اندیشه و خوف
 بمالک خارج رفته است ناگاه فرستاده انامی دولت را دید که او را در
 سلطنت نمودند پس از جلوس باید در صحت عمل و نیکوکاری و عدالت و مرو

عمل کند بر عکس بظلم و تعدی و بی عزتی قیام و افتد ام کرد بالاخره مردم از سوا
سلوک او منزجر گشتند امر اشکر بجهت دارایت طغیان برافراشته او را در نصیحت
و جشن یا در صید و شکار بگشتند بعد مجلسی کرده از قصر انوشن سپهر فرما د چهارم را
خواستند مرخص کرده بایران بیاید مالک تاج و تخت موزوئی شود و قصر چون
انوشن بآداب و اخلاق و میان تربیت شده است از خدا خواست او را
روانه ایران کرد مدت سلطنت او دس سال و چهار سال بوده

فصل صد و هشتم

در احوالات اشک هیجدهم

اسم اشک هیجدهم را مورخین فرنگ و نون و یون و نوس و اونیوس ضبط کرده
که انوش بوده است بعضی انوش را پادشاه نوزدهم ضبط کرده اند لکن بعد
از تصحیح کتب و تتبع زیاد معلوم میشود که انوش پادشاه هیجدهم است
پس از رسیدن انوش بایران او را بخت سلطنت نشاندند او پسر ارشد
عقل منده ماد بود جلوس او مطابق است با سال چهارم از تاریخ میلادی پس از
جلوس چون شاهزاده در روم تربیت شده بود بسیار علایم و با حسن خلق بود

و چندان بسواری و شکار مایل نبود و تحمل و زینت هم معتقه نبود اغلب در کوچه ها
حرکت میکرد بدون پیرایه عادات و اخلاق او بکلی مخالف و مباین آداب
اشکانیان بود میان بواسطه از او بزودی مستغفر گردیدند بخصوص که جمعی را از بونان
همراه آورده بود و بآنها احترامات فائده میگذاشت این مسئله بیشتر اسباب نفیض و
حداثاتی پارت گردیده و حل به یکارگی و عدم بقایت و کفایت او میگردد
عوض امستان و لشکر میگفتند این پادشاه جلال و جبروت سلطنت را اندازید
قیصر او را چون فرستاده است همیشه مهربانی با قیصر را اسباب عدم ترقی
این مملکت خواهد داشت رفته رفته دولت ایران رو به تنزل میگذازد خلاصه
انوش را از تخت بریز آوردند این واقعه در سال شانزدهم میلادی بود
آنگاه اردوان نامی را از سلسله اشکانی که در دهستان سواحل بحر خزر زندگی
کرده بود و حکومت آذربایجان را داشت انتخاب نمودند از آنطرف انوش که
اغلب عایا با او میل داشتند تجیر قشونی کرده با اردوان جنگ نمود اردوان
مغلوب و منهزم گردید باذربایجان رفت تجیر شکر مجده را با انوش جنگ سختی کرد
انوش مغلوب گردید بشبه سلوسی کنار جسد گریخته از آنجا بار من رفت اردوان

مظفر و مضور بر سر پادشاهی جلوس کرد این واقعه در سال سیجده میلادی بود از آنطرف انوش وقتی بار من رسید که آنها پادشاهی نداشتند قدم انوش را معتم شمرده او را بسلطنت انتخاب کردند چون دولت ایران ارمن را تابع خود میدانت اردوان رسولی با هدایای زیاد و پیروز و فرستاد که انوش فرا کرد و بار منستان آمده است یا او را روانه دارید یا مهتابی جنگ شوید چون انوش خود را در خطر دید نه ار کرده بشام رفت والی شام او را محترم داشت و گرامی نمود گویند این دستور اعلی را قیصر بوالی شام داده بود با جملة دولت روم ژرما تیکوس پسر برادر قیصر اباش مات برای تویه مملکت شرق فرستاد از آنطرف اردوان هرگز پس خود را بسلطنت ارمن فرستاده بود و در رومی باو پیغام داد که از ارمن صرف نظر کن انوش را من بمملکت دوردست میفرستم اردوان قبول کرد انوش را یکی از مملکت دوردست سهای صغیر فرستاد در ضمن سفارش کرد بود اگر او خواست فرا کند سخت گیری نکنند این بود که انوش فرا کرد و از تعاقب مستحقین که بیاختند او را هلاک کردند و آن مرد عاقل که در فضیلت از همه معیار خود برتر بود در سال نوزدهم میلادی از عالم بدبختی درگذشت

فصل صد و نهم

در احوالات اشک نوزدهم موسوم بآردوان سوم

آردوان سوم در سال هجدهم میلادی جلوس گردید این آردوان حکومت آذربایجان را داشت و قتل شاهزادگان اشکانی را نسبت باین شخص میدهند آردوان بسیار تند و بد خلق بود باندازه که بنظمی آمد که با اهل مملکت غرض و عداوتی دارد و در زمان سلطنت او مردم راحت و آسودگی ندیدند خلاصه پس از جلوس قشون بآرمین کشید دولت روم را تهدید بکنک نمود که چرا از انوش حمایت و همراهی دارید بالاخره رومیها را از آن پسر زمین بیرون کرده این خبر بد دولت روم رسید رسولان نزد آردوان فرستادند و علت نقض عهد و دوستی را سوال کردند آردوان در جواب گفت ارمن از قدیم الایام ملک طلق ایرانها بوده است شما موقتاً تصاحب و غصب کردید و خزانه و جواهرات و نقود می را بهم که انوش همراه آورده بود پس از کشته شدن بیستی بایران بفرستید تا دولت اشکانی بر سر معااهده صلح خود باقی باشد از خوشبختی آردوان پادشاه اگر من هم این اوقات مرده بود و پادشاهی نمیداشتمند و قیصر هم بمقتدا و پند خال بود

میل و دماغ جنگ نداشت این بود که اردوان در سال سی و چهار لشکری مملکت
 فرستاد آنجا را تصاحب کرده و سلطنت آنرا به پسر ارشد خود داد آن حرکت
 اردوان باعث تغییر تیر قیصر روم بود بعلاده و دشمنان ایران هم
 این حرکات اوقات تلخی داشتند و لشکریان هم از جنگ با خارجه خائف
 بودند بالاخره مصلحت چنان دیدند که شکایت نزد قیصر برند و یکی از پسرهای سره
 چهارم را با ایران آورده سلطان سره اردهند این بود که قیصر پسر سره را چهارم
 بایران فرستاد اما در شام سره را دوفت شد قیصر بمقام صدی که داشت نایل نشد
 اردوان آسوده شد و نامه سخت ناهنجاری بقیصر نوشت قیصر هم تیره داد
 نام برادرزاده سره را دمتونی را که از نوادگان سره را چهارم بود بجای فرستاد
 فرستاد ملازمان اشک پسر اردوان را ریشه زیاد داد آقایی خود که پادشاه
 ارمنستان بود هلاک کردند ارمنستان از تصرف اردوان خارج گردید پادشاه
 اشکانی پسر خود را رود (هرمز) را مأمور کرد که در آنجا مصاف دهد از آنطرف
 فارس مانس قشون از اقوام مختلفه داشت جنگ سختی نموده در جنگ تن به تن
 مغرور و مغلوب شد و چون دهنده هم خیلی مغشوش بود سره را به هرکافی رفت

(گرگان) از آنطرف بطیوس حاکم شام از سنه ۱۱۸۵ ار اردوان که خبر داشت
 باقثون بطرف فرات روانه گردید و تیسره داد را در خاک ایران گردانید
 از خوشبختی تیرداد پادشاه حسینه (مزدپوتامی) باقثون زیادتی با متفق
 گردید جمعی از اکابر اشکانی هم بر تیرداد پیوستند بلا دیونان نشین احترامات بجا
 نمودند و از اردوان بدگفتند و او را غاصب تخت و تاج اشکانی خواندند تیرداد
 بطیفون ورود نموده پس از چند روز سورنا که سپهسالار بود تاج پادشاهی را
 بر فرق او نهاده تیسره داد اردوان را پس از جلوس تعاقب نکرد و دفع آن بدارا
 از خود ننمود در مقام امور ملی خصوصاً وزراء و بزرگان از تیسره داد دلستگش شدند
 در ضمن نزد اردوان فرستاده او را بسلطنت طلبیدند اردوان که بجات خلعت
 معاش نمیکرد لشکری تهیه کرده روانه مقرر سلطنت شد و جلوس نمود بدون مزاح
 تیرداد از جسد عبور کرده بین لئوسین که رسید عا کر او متفرق شدند تیرداد
 بواسطه ناامنی شام رفت از آنطرف اردوان چون استعداد خود کامل ندید
 در صدد انتقام از دولت روم که تیسره داد را بجای او نصب کردند درین
 قیصر میل داشت که کار با صلاح بگذرد در سال سی و هفت میلادی مجدداً

در میان دولت اشکانی و دولت روم تجدید مصاحبه گردید بشرطی که دولت
اشکانی از ارمنستان صرف نظر کند و دولت روم هم از دعیان سلطنت اشکا
ن برای مساعدت نماید قیصر روم در سال سی و هفت میلادی در گذشت از آنظر
باز بواسطه خشونت اردوان شورش نموده اردوان بکردستان رفته محبدا
بر سینا نام که بجای او انتخاب کرده بودند غالب شد و بار سوم در مملکت ایران
استیلا یافت بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال چهل و یک میلادی در

فصل صد و دهم

در احوالات اشک بستم موسوم به اردانش

واردانس یا بردانش را پادشاه بستم اشکانی دکنید بعضی کتابت رزس را
که گوید در زبانش پادشاه دانش او مردی خالم و بیرحم بود در بید و کار
اردوان برادر خود را با سپه و زوجه او بکشت مردم چون این برحسی را از او
دیده برادرش واردانس را که در یکی از بلاد عبیده بود طلبیده به تخت
نشاندند او چون طبعا عاشق تخت و تاج بود بلا مانع جلوس کرده گوید در چون
خود را میسر میدانند همه را کرده و طرف مشرق بحر خزر و دیگرگان

رفت که تعلق بپارث داشت و اردانش در سیصد و پنجاه میلی از پای تخت
دور بود و در ظرف دو روز خود را بپای تخت رسانید نظیر این سرعت حرکت را
قصر روم که در یک شبانه روز یکصد و هشتاد و چهار میل انگلیسی برای عیادت
برادرش طی مسافت کرد خلاصه آیا بعد از اردوان سوم بلا واسطه و اردانش
بر تخت جلوس کرد یا گو درز آنچه مستر رشن میونید از سیه چل و دو میلادی تا
چهل و شش آنچه سکه بدست آمده است از و اردانش است و از گو درز ابداً سکه
بدست نیامده است و آنچه استنباط و مستفاد میشود مدت شاهی او از هفت
الی دو ماه بیشتر نبوده با بجه برادرش با مردم گرگان و آن نواحی متفق شده
استعدادی جمع کرده است که آن صفحات را از تحت تبعیت دولت اشکانی
منتزع نماید و اردانش میخواست خود در آنحد و دولوای استقلال برافرازد
آنگاه دست از فتح سلوسی کشیده با لشکر حبه ارباب ختر آمده که با گو درز جنگ
کند هنوز دو برابر در مقابل ننده گو درز دانست که بزرگان اشکانی از هر دو برابر
رنجیده و میخواستند همه در در خلع کنند آنگاه برادر را خبردار کرده با یکدیگر
صلح کردند مجلسی برای گو درز در گرگان معین کرده و اردانش مجدداً سلوسی

آنجا رانج کرده این واقعه در سال چهل و شش میلادی بود چون وارد انس
از طرف سلوسی و برادر هر دو آسوده خاطر شدند مصمم جنگ گردید که ارمنستان را
تصرف کند حکام که در زمان جنگ قشون میفرستادند صلاح ندیده و از دانش
بایکی از آنها این را تس بود بنامی جنگ را گذاشت که گو درز محبّه و ایهوای
سلطنت بنامی شورش را گذارد و در دانش تعجیل روانه بطرف کرکان گردید و
برادر مقابل و مشغول جنگ گردیدند گو درز فرار کرده روزی که بپارانش
در شکارگاه بوده او را نزد بکانش گشتند گو درز را بخت نشاندند

فصل صد و یازدهم

در احوالات اشک بیت و یکم موسوم به گو درز

بعد از جلوس او بنامی ظلم و تعدی را گذارد جلوس گو درز در آخر سال
چهل و شش میلادی بوده و در آن سنه هم از وارد انس نگذیده شده و هم از
گو درز با آنکه احلاق بد و دشمنی او را از سلطنت انداخت باز تجربه حاصل نکرد
و اصلاح خلق بد و دشمنی خود را ننموده بواسطه کلمات خشن او یبای خود را مستغفر
کرده و ظلم و تعدی او با آنکه شجاعت و رشادت هم داشت مردم را استوار

آورد و در آن سه سینه چل و نه انالی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم فرستاد
و درخواست کرد که دهمس را دایم پسرانش را که در روم بود و در معنی گیر بود
بایران فرستاده سلطنت را با و تفویض دارند سفیر از طرف انالی ایران تبلیغ
سفارت خود را کرده که گو در زمره ظالم و متعدي است و تمام بندگان سلطنت
حتی زنهای حاکم را هلاک کرده مرد ظالم بکاره ایست بعل و دهمس را دایم
اخلاق و میه تربیت شده است البته حسن سلوک و روابط حسنه بین دو پسرین را
منصور خواهد داشت و ما هم مصالحه دو پسرین را با شریطش استوار میداریم شرح
مفصلی که نوشته بودند بعضی قیصر رسیده بالاخره قیصر داور اروانه
کرده و حیثاً سالمآ و اردو غاکه کی از بلاد شام است گردید جمعی از نجای اسکانی
که در این شهر بودند با و ملحق گردید و گو در زمره این ضمن تهنیه لشکر کرده بلکه باز خود را
بسلطنت برساند گویند دهمس را دایم از راه دیار بکر و یل و حسنیر و حرکت کرده
طول و جلد را گرفته از شطج رنوده در این وقت گو در جنگ را شروع نمود
کار جنگ بطول انجامید در این ضمن گو در زمره ایکی از صاحبان مهر داشت
داده از آن طرف مهر داور از خبیر کرده نزد گو در زمره آوردند او را بر خلاف

انتظار جمع نکشت بلکه گوشهای او را برید که دیگر ستم او را سلطنت نباشد چون قهص
 الأعضاء و زاید الأعضاء را سلطنت انتخاب نمیکردند که در زبده ارفغی برای
 اشتها رآن در عوض اینکه مثل نوش سکه جدید زند در لوحه ارنسنگهای کوه
 بی ستون حکم کرد صورت این واقعه را جاری کردند مترسکن میگویی که
 جنگ مهاداد و گو در زبده ستون نقش شده با اینکه بعضی از آزادمان میگویند
 احسن محوره اند بفتایای آنها هنوز باقی است و مشاهده میشود که گو در جنگ
 دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آنجا میل فتح که پروبال دارد چگونه
 پرواز میکند و استنباط میشود که میخواهد تاج پادشاهی را بر سر گو در گذارد
 گو در زبده اساتراب سائر اباها (حاکم حاکما) خوانده است مثل سلطان سیکان
 و او را مغلوب محصور و ادب کرده است جای این کوه حالا و قهصانه شغلیان
 زبده منقور است که در پس از این فتح چیزی نگذشت که در گذشت و آخر سال
 سلطنت او چاه و یک میلادی و مردی محیل و باده سیر بود چندان ستمی و ظلم
 بعضی او را نمیدانند و بواسطه جنگهای طولانی او با برادر و برادرزاده و بیعت
 از نظام طبیعی انداختند سلطنت او بخیال بود

فصل صد و دوازدهم

در احوالات اشک بیت و دوم موسوم به پلاش اول
 اشک بیت و دوم رافسه بجان دلوژ و دلاکارنس میویسند بعضی از
 مورخین بعد از گو در زونون یا ونونس را که انوش باشد میگویند جلوس کرد
 نسبت او چندان معلوم نیست و مدت حکمرانیش هم چون چند ماه بیش نبوده در عهد
 سلاطین نیامورده اند بواسطه اینکه معات تاریخی نداشته اسس از قلم افتاده است
 این است که پس از گو در ز اختلافت زیاد است اسامی مختلف را ذکر کرده اند
 وجهه این بود که در یک عصر اغلب دو یا سه نفر سلطنت کردند از روی سکه ها
 درست مطلب کشف شده از تاریخ روم و یونان مورخین آنها شنیده است
 فلان کس پادشاه ایران است دیگر اسم آگس دیگر را که ادعای سلطنت کرد
 نوشته این است که باز از روی صحت مطلب بدست نمی آید ولی آنچه به صحت
 نزدیکتر است اشک بیت و دوم پلاش اول است باید دانست از انوش
 دوم سه پسر باقی بود پلاش و تیرداد و فیروز که ارشد آنها معلوم نیست
 چون پلاش جلوس کرد حکومت مملکت پدر بعضی روز داد ولی معلوم نیست

کدام بد بوده آذربایجان باید عسرتی تخم بوده و این میفهماند که استنسان کالی ازین
 داشت آنگاه برای تخیر ارمنستان مکرر بار و میها مصاف داد بالاخره متعاضد
 که سلطنت ارمنستان مخصوص تیرداد باشد واحدی دخالت نیکد پس از فتح ارمنستان
 مجدداً لشکر بارمنستان فرستاد پادشاه ارمنستان چند مرتبه فرار کرده مجدداً
 معاودت نمود سال پنجاه و چهارم که تمام شده متعاضد ار کرده لشکر اشکانی آنجا را
 متصرف گردید در این اوان اورمزدان پسر پلاش بر پدرش برید جمعی را دور خود جمع
 کرده در داخله اعتناش انداخت باین موقع صحیح دولت روم باز بواسطه تقاریر
 اختلاف سرداران قصد تخیر ارمن را نکرد باری دارد انس (اورمزدان)
 در سال پنجاه و پنج میلادی در پارت سلطنت خود را اعلان کرده پیکه بنام خود
 زده سال پر دیر جنگ مسکردن تا آنکه پلاش در سال پنجاه و هشت غالب شده
 اورا بکشت در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی کردگان بروم فرستاد
 قیصر دولت روم پس از مدتی جواب بیغیر داد که باید ارمنستان در تحت تبت
 دولت روم بتصرف اشکانیان باشد پلاش قبول نکرده قشون زیادی برای ملک
 مهرداد بارمنستان فرستاد از آنطرف که قبول سپه دار روم از اطراف قشون

برای کمک حاضر کرد جنگ سختی شد سیه داد شکست خورده ارمنستان بکلی از
 تصرف رومیان افتاد علت بزرگ این کار این بود که در هیرکانی (گرگان)
 شورش بود اوقات پلاش صرف آنجا بود پس از اصلاح مصمم بر هیرکان
 بادولت روم و جنگ و تصرف ارمن گردید مجلسی کرده گفت مملکت مدراجنیروز
 و ارمنستان را به سیه داد دادادم رومیها آن مملکت را از تصرف تیرداد در آوردند
 و او حال بی بهره و نصیب مانده است منم برای اینکه نگویند از دشمن براسید
 حاضر م شمشیر کشیده آفتد ربکشم که شاعبرت بکشید آنگاه تاج سلطنت را از سر خود
 برداشته بر سیه داد گذارده مصمم جنگ ارمنستان گردید از آنطرف از دولت
 روم قشونی فرستاده شد جنگ در گرفت تا پاییز مشغول بودند پس در روم
 برای صلح سفیری نزد پلاش فرستاد پلاش جواب داد سنگرمای کوههارا تخلیه
 کنید و آنچه آذوقه دارید بقشون اشکانی دهید و خارج شوید رومیها چون دیدند تا
 مقاومت ندارند و بسیاری از آنها تلف میشود این بود که پسنگرمای را تخلیه نمود بکلی
 در فستد مکن پیش از حرکت و اردو سنگرمای آنها شده آنچه تاراج از ارمهنه
 و غیره بدست آورده بودند حتی با سهای آنها را کشته و رومیها را برهنه و آ

نگردند فقط رو میبافان بودند که بسلامت جان بدر برند پاشش مسؤولان برای مصالحه
 نزد نزن قیصر روم فرستاد که ارمنستان را تصدیق کند و تقصیب نماید که تیرد
 در آنجا سلطنت کند قیصر سفرار را بخلعت بنواخت ولی در جواب گفت که این تو همین که
 بدولت روم وارد شده است چاره جسته قتالی نیست این بود که بعد از چندی آن
 سرداران را قیصر معسرول کرد که بول را سه دارقشون نمود و از همه جا بسته
 همراه دارد ارمنستان گردیدند باتیسر داد بنای جنگ را گه اردو تیرداد
 برای مصالحه چند نفر را نزد سردار فرستاد و تسه اربصالحه شد بشهر طی که
 تیرداد مجسمه نزن قیصر را ریخته در جای سلطنت خود که اردو علامتی در پائین باقی نموده
 که معلوم شود تسیه داد از طرف قیصر در ارمنستان سلطنت میکند و ضمناً خود تیرداد
 بروم برود قیصر بدست خود تاج سلطنت برپه او گذارد و برای طمینان رومیها
 دختر خود را که و بانها داده بروم بروند و پسر دار رومی متهم شد در راه و در
 ایطایا مستهای لوازمات احترام را از تسیه داد بعل آورد تیرداد در عشت
 با جوانان و نجای اشکانی و پسران پاشش که سه هزار نفر بودند عازم روم
 گردید در کمال شوکت و کوه از دوش خاک ایطایا عبور کرده در تمام شهر

آئین بسته صدانای امانی بشادی بلند بود و با صطلح حالیه هورا میکشیدند
 بعد از نه ماه مدت این مسافرت که کرور پول حالیه مصارف زیاده تر شده بود
 هنگام ملاقات با قیصر گفتند تیرداد شمشیر خود را باز کند قبول کرده اجازه داد
 با شمشیر ملاقات کرد و دستهای خود را بهم نزدیک کرده و آویخته و یک زانو
 خود را بر زمین زد و بقصر تعظیم بعنوان یوسفی سلام داد آنگاه رسوم تا جسد از نیل
 آمد مردم چه اغا و شادیدیا نمودند آنگاه در رسترا محلی بوده و دو طرف را
 سربازان و نظا میها جمع شده سپاه طور و تیره داد بان محل رفته مردم در راه
 و باهما مشغول هورا بودند آنگاه در عمارت سلطنتی ورود کرده قیصر روی صندلی
 نشسته تیرداد در پیش روی سپاه طور این خطبه را خواند که من از پشت سلاطین
 اشکانی و برادر فیروز و پادشاهان ستم و غلامی تو را اختیار کردم و تو را خدای خود
 میدانم و برای پرورش اینجا آمده ام و بدستور تو عمل خواهم کرد قیصر جوابی تنگنا
 داد آنگاه پائین پای قیصر بجای گرفت قیصر بدست خود تاج بر سپه او گذاشت
 دو ماه در آنجا مانده منتهای پذیرائی را از او کرده آنگاه مراجعت نمود این مسکه
 اسباب افتخار طریفین شد که پسر و برادر پادشاه اشکانی بقصر اظهار اطاعت نمود

از آن طرف ایضا بداد دولت روم اسباب استحکام دولت اشکانی شد و برای پلاش
اسباب رفاهیت مدت سلطنت پلاش راسی و نه سال نوشته اند که از سال
پناه و یک میلادی تا سال نود بوده است بعضی مدت سلطنت او را از سال
پناه و یک میلادی تا سنه هفتاد و هشت که بیست و هفت سال شود نوشته اند
یکی از حوادث مهمه که اسباب زحمت پلاش شد طایفه الانی از جماعت اسکیت
بملکت متاخره شیر و زباد شاه بدر اگر برانند آنگاه بار من تاخته سیر داد شکست
داده نزد یک بود و دستگیر کنند این جنس پلاش رسید از دولت روم استمداد و
پس از مذاکرات راضی بفرستادن قشون شدند که از بی استرامی که در عنوان کاغذ
بود قصر رنجید الانیها از من و بدر اغارت کرده اسیر زیاد بزدند در این ضمن پلاش
در گذشت و در معنی مدت پناه و سه سال صلح فیما بین دو لیتن برقرار بود بعد از
زین قصر نوبت بگالبا رسید او هم بزودی در گذشت نوبت قصری به سپازین
رسید آنجا از سلطان اشکانی تنای تصویب قصری و برقرار می مصالحه و دوستی
نمود که روابط حسنه و مخالفتی که بود برقرار باشد پلاش قبول کرده و پیغام
داد که برای استحکام کار قصر چهلزار سوار اشکانی حاضر است که بایطالیا

آمده اسباب تقویت او شوند چون جنگ و قتل و غارت خارجی را از ویها دوست
نداشتند قبول نکردند ولی اظهار تشکر نمودند

فصل صد و سیزدهم

در احوالات اشک بیت و سوم موسوم به فیروز

در باب اشک بیت و سوم اختلافات کرده اند اما عقیده مترجمین انگلیسی
این است که فیروز بوده که منہ نچیان او را پاکور (پاکورس) گویند
و او را جانشین پاش اول میدانند آفتاب فیروز عبارت بود از اوژر ترس
دیکانیوس ابیغاش فیل بن آفتاب را اشکانیان هر یک زیاده بخود داده بودند
ولی از عهد پاش اول تا فتنه ارض دولت اشکانی هر کس بر تخت سلطنت جلوس
کرد آفتاب فوق را بخود داد و در عصر پاش اول اغلب دو سپه چار نفر
هر یک و یک قیمت مملکت سلطنت میکردند فیروز چون صورتش بمو بوده در روی
سکه نامعلوم میشود که اقلًا تا سال نود و سپه میلادی سلطنت کرده و شاید مدت
سلطنت او خیلی زیاد تر باشد بجهت اینکه اول تاریخی که روی سکه خسرو جانشین فیروز
ویده شده سکه مخصوصه میلادی میباشد باین دلیل میتوان فهمید که مدت سلطنت

فیروزی سال بوده است و از روی سکه نامعلوم میشود در زمان سلطنت فیروز
 و فیروز پادشاه دیگر هم بوده اند کجی اردوان دیگری هم در قسمت دیگر بوده است
 که همه اوقات اسباب رحمت از برای فیروز بوده اند و شاید در آن عصر چهار
 پادشاه بوده است که هر یک خود را فیروزند اشک می نمایند و همان اتفاق
 سلاطین اشکانی را بخود داده در یک قسمت مملکت صاحب اختیارات و
 اقتدارات نامیده بودند فیروز در سنه یکصد و هشت میلادی وفات کرد و پسر
 داشت که هیچک بعد از او یاق و قایت سلطنت را نداشتند مجلس شورای
 دولتی و اکابر پارتیاج سلطنت را بر سر خسرو برد فیروز گذاشتند

فصل صد و چهاردهم

در احوالات اشک میت و چهارم موسوم به خسرو

پس از فیروز را این سلطنت بخسرو رسید بقدری ضعف در دولت مشرق زمین
 و اشکانی و ارمنستان روی داد که قصر روم بخیال تسخیر ممالک شرق افتاد و
 این بود و قتی که تیرداد پادشاه ارمن وفات کرد فیروز یکفرار پستی
 خود را که اگر داریس نام داشت بدون اجازه قصر پادشاه ارمن نمود

آن اوان چون تراثران قیصر مشغول جنگ طایفه داسی بود تکل این حرکت پادشاه
ارمنستان را نمود بعد در سال یکصد و چهارده میلادی داسیها بکلی مقهور و مطیع
تراثران گردیدند آنگاه قیصر بخمال آسیا افتاد و چون دولت اشکانی را ضعیف دید
بیهانه ارمنستان قصد تخریب دولت اشکانی نمود تقریباً دو سئ و پنجاه سال بود تا زمان
خسرو و دولت اشکانی کمال اقتدار را داشت در معنی دولت روم در آن عصر
فقط هماوردی که داشت دولت اشکانی بود لکن در زمان خسرو و خسرو شمس و
شوکت دولت پارت را بضعف و اضمحلال نهاد و از اوج صعود و رهببوط و نزول
نموده در سال یکصد و چهارده میلادی بود پستند حرکت قشون گردید خسرو اینجرا
شنید سفر را بدر بار روم فرستاد که باز سلطنت ارمنستان بتصویب امپراطور
روم باشد و تاج را هم به طور بدست خودش بر سر سلطان ارمن گذارد قیصر
تحف هدایا را قبول نکرده گفت وقتی که بشام رسید تکلیف را معین میکنم رسولان
مابوس برگشته قیصر از انطاکیه بالتکل و جلال وارد شام گردید از آنجا بخنجر فرست
آمده از همه طرف سلاطین و شاهان را دکان باو ملحق میشدند از آنطرف پارتا مازیس
شاهزاده اشکانی عرایض زیاد در باب سلطنت ارمنستان بقیصر نوشته بود چون

جواب نداده بود خودش بار دوی قصر آمده تاج سلطنت ارمنستان را هنگام ملاقات با قصر از سر برداشته در پائین پای قصیه گذارد قصر ابداً اتفاق نکرد و سران سپاه بصدای بلند قصر را با سپه اطوری برای اینکه بدو من مباحه صاحب تاج ارمنستان گردید تنسیت و تبریک گفتند پاوشاه ارمن چون دید کار خطی کرده خیال نمیداد و دید دور او را دارند و محسوس است استدعای شرفیابی کرده حضور آمده بعضی عساکر ایضاً نموده مورد لطفانی نگردید و دفعه دیگر مجدداً استدعای شرف حضور را نموده وقتیکه شرفیاب شد چون مرد با غیرتی بود و دارای خون غیر فابند عرض کرد من نه در جنگ شکست خوردم و نه دستگیر شدم خودم با پای خود اینجا آمده ام و از اسپه اطور بزرگی که متعذر و تربیت شده است این نوع بی اعتنائی را سراوار نمیدانم قصر گفت ارمنستان جزو سلطنت روم است و والی از طرف روم خواهد رفت تو هر جا که با انانی پارت ^{خارجی} که همسراه داری برو شاهزاده اشکانی حرکت کرده در ضمن قصر یک عده سوار سفارش داده بود و وقتیکه از اردو دور شد او را دستگیر کنند اگر تکلیف نکند او را بقتل برسانند اگر چه در اول قصر میل نداشت او را بکشد لکن بعد ترسید این شاهزاده دلیر سبب رحمت

از برای قیصر فیه اجماع کند حکم داد و او را تعاقب کرده بقتل رسانند این حرکت زشت
 و شنیع قیصر که دلالت بر پستی فطرت و ذنات طبع او بود در بطون کتب تواریخ ضبط
 و ثبت و اغلب مؤرخین بقتل اری و نابکاری و رشتی اسم آن پست فطرت را طبع
 نموده اند از آن طرف خسرو ساکت بوده و در صد انتقام خون شاهزاده نتوانست
 بر آید از طرف دیگر قشون روم بفراات و مراپوتامی یورش برده هر دو جا را استیلا
 کردند بالاخره قیصر رستان را با نطالیکه پایتخت شام رفته مصمم خیالات خود بود
 در سال یکصد و شانزده میلادی اول بهار عساکر تراشان قیصر جبری بسته از شرط
 عبور کردند ولی خسرو ابد بواسطه عدم استعداد یا اعتناش داخله سرحدات را
 بکلام سپرده خود افاضه نمی نموده آنحضرت در اقصون رومی تصرف کردند و
 و آریل و گلا مالاکا مستخر شکیان قیصر گردید و در کمال سهولت صفحات بامین دجله و
 کوه جبل الطارق را رومیها استیلا نموده و غارت کردند قصد پایتخت نموده پشیمان
 شده بطرف بابل که بزرگترین شهرهای دنیا بود عطف عنان کردند تصرف کرده
 شهر سلوسی را اینهمه مختر نمودند روانه شهر پایتخت که طیسفون باشدند آنجا را هم
 بدون مدافعه ای در وازه مارا باز کرده و اردشند اما خسرو قبل از وقت

زن و بچه و متعلقان خود را با خزانہ برداشته هرچه قیصر حبسوی آمد اُدعوت میرفت
 تا تمام آن جسده و در انصرف کرده که تمام اراضی واقع در امتداد طرف شمالی
 و جبهه و فرات باشد باز از آنکه تراژان میتوانست خود را بخیلج فارس برساند
 باجمعه خسرو میرفت و رویان متعاقب او بودند در شوش تحت طلای پادشاه اشکانی
 با یکی از دخترهای او بچنگ رویها افتاد و این فقره محقق است قیصر تصور کرد
 دولت اشکانی زوال نموده و کارش تمام شده و جزو مملکت روم خواهد شد مدتی
 مسافرت او از دجله و خیج فارس طول کشید که ناگاه خبر شورش انانی بلاد
 تازه تصرف شده را که سلوسی و خضر نصیبین باشد شمشیر بر رویها کشیده قتل و غارت
 میکنند و سه راه مراجعت قیصر را گرفت و سد کرده اند قیصر خیلی متغیر گشته غم و
 مبدل بگفت و خودت شده راه رفته را گرفته مراجعت نمود پس داران و سرکران
 برای تسخیر شورشیان فرستاده مجدد آن شهرها را تسخر نموده انانی را تنبیه
 سخت کرده شهرها را آتش زدند و بسیاری را بکشتند قیصر دیدگاهها را روشن نگاشت
 متصرفه خالی از اشکال نیست کینفر از شاهزادگان اشکانی را که در نواحی سفلی چین
 التهرین را با و تفویض کرده در حضور جمعی خطابه تا خوانده لاف زیاد و گراف زد

آنگاه تاج را بادت خود بسره شاهزاده اشکانی گذارد این پستیک اسباب دغوشی
 امانی شد در مراجعت عربهای خضر با قیصر جنگ کرده و بواسطه ننگی آذوقه و کربما
 و باد و طوفان و مکرل کما عث هاک اغلب لشکریان گردید از این مکان غیر مبمون
 قیصر صرف نظر کرده روانه گردید در سال یکصد و شانزده پادشاه اشکانی از این صده
 قشون شمره کوچکی بر قیصر خوشوقتانه دارد عیسفون با تخت خود گردید و حکام رومی را
 فرار داده محبته ذالاقدر خود را در صفحات جنوبی بین آهسته بین اشکانی ساخت
 چون حنبه بقصر آورده دند دیگر مجالی چند ان از برای او نبود در سال یکصد و هفده
 وفات یافت آدرین بجای او قیصر شد و اعمال و افعال او را تبسج میکرد و خلافت
 عقل و پستیک میدانت این بود که از متصرفات جدید صرف نظر و پادشاه اشکانی
 فوری تصرف نمود آدرین قیصر روم مملکت ارمن را به پارتا ماسپات شاهزاده
 اشکانی که بر دهم گریخته بود و او در ظاهر در تحت حمایت روم بود در باطن متعلق
 بدولت اشکانی بعضی از مورخین هم شاهزاده را پارتا مریریس نوشته اند مملکت آهتر
 بهون هم در تحت تصرف دولت اشکانی درآمد و قشون خود را از ولایات ایران خواست
 و دوستی و روابط حسنه بین دولتین مستحکم گردید قیصر با خرو در سه حد شمرتی ملاقات

کرده عهد و میثاق را مستحکم نمودند قیصر خسر و رانزد پدرش فرستاد و وعده داد تخت طارا که محل توجه و وابستگی سلاطین اشکانی بود مستردارد این بود که در سال یکصد و سی و هشت میلادی آخر چکه خسر و بود که زرد و درگذشت

فصل صد و پانزدهم

در احوالات اشکانی بیت و پنجم موصوم به پلاش ثانی پس از خسر و پلاش ثانی که رقیب او بود و اغلب در یک قیمت مملکت سلطنت میکرد جلوس نمود بعضی پلاش ثانی را پس خسر و دانسته اند در مدت نوزده سال پادشاهی پلاش مملکت امن و آسوده بود بعلم اینکه در سلطنت معارضی نداشته است و زمان جلوس از سن او هفتاد و دو سال گذشته بود و پس که مانیک از پنهان یکصد و سی میلادی تا یکصد و چهل و نه دیده شده فقط سر پلاش ثانی است که دیده میشود که گوشه تاجش با پر یا حلقه زینت گرفته و ماغش بر آید چشمها در پشت زلفش مجعد ریش او افشان و غریبی شکل است فارس پادشاه گرجستان بر ضد دولت اشکانی یک نوع عداوت از قدیم داشت گاهی تاخت و تاز میکرد پلاش ثانی دفع او را از قیصر دوم خواست از این خواهش بجه معلوم میشود در تحت حمایت دولت روم بوده است قیصر دوم

اُوراحضار کرد ولی باینکه مقتضی بود که اُور اتسبیه و سیاست کند با اُور در محنت و ماطفت برآمد پلاش بهره جته بود مقتضی ندید که بروی خود آور دسکوت کرد تا آنکه در سال یکصد و سی و هشت آذین قیصر روم در گذشت پس از اُور اُریوس که قیصر اُور بنزدی قبول کرده بود همه اطور روم گردید پلاش سفیری با تخت و پدایا با تاج طلایی برای او فرستاد و گمان میکرد که تخت طلا را که قیصر سابق برده است پس خواهد داد و اینرا بهره حاج کرد و تاج یا تخت را نداد پلاش در سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و چهل و در گذشت مدت سلطنت او چنانچه اشارت شد نوزده سال بود

فصل صد و شانزدهم

در احوالات اشک بیت و ششم موسوم به پلاش سوم

بعد از فوت پلاش دوم پلاش سوم بجای اُور در سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و چهل و نه جلوس کرد و در صد و نهم بجنگ با دولت روم گردید این جنبر را قیصر رسانید چون قیصر مایل بجنگ نبود نامه پادشاه اشکانی نوشت و فوائد صلح و ضرر جنگ را باو فغانید این بود که پلاش سوم صرف نظر کرد ولی در فکر بهانه بود که موقی را برای دولت روم نامساعد به بیند و حمله کند این در مدت دوازده سال تمام منتظر و منتظر

وقت بود تا در شصت و شصت و یک بواسطه اختلافات که در میان اسپه اطور
که ناپسری اسپه اطور سابق بود و یک ناپسری دیگر که سیم و شریک در سلطنت بودند
اتفاق افتاد پلاش سوم وقت را معا بعد دید یک عده قشون تگلی بار منستان فرشتا
نیموش که از طرف دولت روم بود حراج کردن نیکران نامی را که از خانواد
سلاطین قدیم ارمن و وارث بلاستحق سلطنت بود بجای او بر سر او کردند
از آن طرف سوزیانوش پادشاه کا پادس بخمال آنکه خدمتی بقصر کرده باشد قشون
از یک طرف ارمن کشیده همسکه از شرط فرات عبور کرده دُچار خسرو نامی از
سرگردگان اشکانی گردید سردار جنگ کرد حمله خسرو او و لشکریانش را بملک
نمود چون کار او ساخت شد عساکر اشکانی بر شام حمله کردند و ولایات شرقی را
تافطین قتل و غارت نمودند خبر بقصر رسید امپراطور با بسیاری از سرگردگان
و سرداران جنگی باینه و استعداد کاملی بشام آمد خود قصر در انطاکیه ماند و لشکریان
برای استرداد ارمنستان و بعضی ولایات شام روانه کرد و از همراه بودن
در جنگ احتراز نمود قشون طبرستان مقابل شده اشکانیان شکست خورده در سینه
لیکصد و شصت و سه میلادی قشون اشکانی را بر حمت از فرات عبور داد و دوازده

تاختند از من را سخر نموده پایتخت آنجا را ویران کرده و شهر سدی از نو خستند
 و یک نفر از طرف دولت روم در آنجا سلطان نمود و پادشاه اشکانی فغانی که نزد
 دولت روم قادر است متصرفات خود را حفظ کند خلاصه کاسیوس پسردا
 رومی با قشون از شطرافات عبور کرده وارد بین النهرین گردید و امتداد شطر اگر قمره
 وارد بابل شد بجنگ در گرفت لشکر رومی غالب شدند پس از آن شهر سلوسی را
 که دارای چهار صد هزار جمعیت بود آن را هم کاسیوس استیلا نمود قتل و
 غارت کرده و آتش زد و شهر طیفون را که آن طرف شهر بود تصرف نمود و قصر
 تابستانی پاش را که در این شهر بود ویران گرد و معابد را خراب کرده و از کشته
 که احتمال حسنه آن در آن میرفت کاش و شس کرده غنایم بسیار بدست لشکر رومی
 افتاد لشکر اشکانی که در هر جنگ شکست میخوردند دست از جنگ کشیده لشکر
 رومی تمام متصرف تراژان قبضه را مجدداً استیلا نمودند باینها هم اکتفا نکرده و
 جبل الطارق شدند و یک قسمت از مملکت بدراهم متصرف شدند باین فتوحات
 ابداً از کثرت غرور تصور نمیکرد که عیش تمام او نقصان پذیرد این بود که ناگاه مرض
 طاعون در او قاتل که معبد آپلن را غارت میکردند در می را باز کرده بخیاال خزنه

طاغون را گویا در آنجا طعم کرده اند و بعضی بعضی خارج شده و تمام لشکریان مستلا
 کرده چه هلاک شدند چه نجات یافتند برآوردند و رفتند از آنجا سرایت کرده تقریباً تمام
 لشکریان و نصف اهل روم و ایتالیا هلاک شدند بعد از مدتی جنگ و جدال تا آنکه
 بوده قیصر در گذشت پسر کدش بجای او نشست تصور چنان میرفت پلاش با قیصر چون
 جنگ کند از یک طرف قیصر چون مشغول عیش و نوش از یک طرف بکمرتن وضع پیری
 پلاش مانع از جدال و قتال بود همچنان مالک شرق در تصرف رومیها
 بوده پلاش بروی خود غنی آورد و در ستادت دو سال محاصره بودند ابدالمن
 کاری بکار میکرد میزدند تا آنکه پلاش سوم در سال یکصد و نود و سیصدی یکصد
 و نود و یک در گذشت و نوبت پلاش چهارم رسید

فصل صد و هفدهم

در احوالات اشک بیت و هشتم موسوم به پلاش چهارم
 پلاش چهارم پسر ارشد پلاش سوم در سال یکصد و نود و یک و پنج سلطنت
 جلوس کرد بعضی را عقید و بر این است که پلاش چهارم پسر پلاش سوم نبوده بلکه
 از همان سلسله بوده است در همان اوقات و فلسفه سوز و گریز در باب

امپراطوری روم نزاع داشتند از پادشاه اشکانی قشون کمک خواستند
 ظاهراً با مسیحک بهرایی نکرد بلکه اوقاتیکه این دو نفر جنگ داشتند اقوام
 و طایفه که آن طرف شطرات بودند وقت رخسیت شمرده امانی بین آنهاست
 (مزدپو نامی) که تازگی زیر بار تیغ روم رفته بودند تمام امانی روم که در
 آن مملکت بودند کشته و شهر نصیبین را محاصره کردند و امانی ادیان و خضر
 که پایتخت اعراب بود و تحت تیغ اشکانی بودند با شورشیان متفق گردیدند و این
 بین سور برنیکر غالب آمد و او را کشته برای خلاصی امانی و شهر نصیبین قشون
 بطرف شرق کشید امانی بین آنهاست نامه با تحف و هدایا نزد سوز فرستادند و
 کردند که سپه باز و اسیر نامی رومی را را ناکند بشرطی که قشون رومی بیرون رود
 و آن مملکت متقل باشد سوز چگونه قبول میکرد بدون جنگ و فتح یک مملکت را از
 تحت حمایت دولت روم خارج کند و از طرفی هم چگونه میتواند اطمینان
 بحرف دشمن حاصل کند این بود که اعلان جنگ نمود سوز در بهار یکصد و نود و پنج
 میلادی عساکر خود را از فرات عبور داده متوجه نصیبین شد بدون مشکلات و موانع
 حریه محبت و تمام آن مملکت را منصرف گردید در همین سال در تابستان بقدری

خشت سالی بود که تمام چشمه ها خشک شده قشون رومی تماماً مشرف به هلاکت گردید
 فقط تلفظ آنها آب آب بود بهزار هلاکت خود را از هلاکت نجات دادند از نظر
 متوجه ادیان گردید پادشاه اشکانی چون مشغول دفاع بود نتوانست از او معاف
 کند سورا دیان را هم تصرف کرد و خود را بواسطه افتخارش داخلی در سال یکصد و نود
 و شش بروم رسانید از آنطرف پلانش چهارم خود را بطور رسانید نصیبین
 مزوپوتامی و ادیان و متصرفات رومی را استیلا کرده رومیها خارج نمود لشکر
 اشکانی داخل صحرائی حاصلخیز شام شدند سوره مجبور شد در سال یکصد و نود
 و هفت مجدداً بطرف شرق آید ولایات استیلا کرده را مجدداً تصرف نماید
 این بود که اول ورود لشکریان اشکانی را از شام خارج کرد آنوقت با
 پادشاه ارمن بلاش جنگ نمود قشون رومی با پادشاه ارمن قبل از اینکه
 جنگ کنند پادشاه ارمن صلاح در صلح دید سفیرا با تحف و هدایا نزد قیصر
 فرستاد از سوره جده استدعای صلح کرده و قبول کرد در این ضمن پادشاه
 اسرہون که ابکار نام داشت از در انقیاد و اطاعت درآمده (ابکار
 لقب است که همه سلاطین اسرہون مثل اشک داشتند) آنگاه بحوالی شمس

باش افتخار
 نام پادشاه
 ارمن بوده

طیفون آمده و شش بزرگ بابل و سوسی را بدون زحمت فتح کرد چون قشون
 رومی شش طیفون رسیدند پلاش چهارم برای غلبه شش در خارج بانگر رومی
 مصاف داد ناب مقاومت نیاورده مجبور به جستن طیفون متحصن گردید
 رومی شش را تصرف شدند و مدت هشتاد و دو سال در ثانی مجبور به پناخت
 ایران بقصر رومیها درآمد تمام مردمان را قتل و زنهارا اسیر و شهر را غارت کردند
 پلاش چهارم با چند نفر سوار شده ار کرده قشون رومی از خندان و دغان سطلتی
 مال زیادی تحصیل کرده و مبالغی از طلا و سکه و پول رواج بدست آورده آن قصر
 مثل تل خاک کردند و بواسطه بی آذوقه و بی دوا قحطی و اسهال گردید پلاش را تعاقب
 نموده غم مراجعت کرد از راه فرات برگشت قصد تنبیه و تخریب شهر ضرر نمود این بود
 که انالی حضرت بده برخاستند بار و میها دفاع نمودند در این ضمن که نام اسپا بهای
 قلعه گیری رومیها را انالی حضرت گرفتند و بیاری از سپه بازان رومی را کشتند
 اختلاف کلمه در میان رومیان افتاد و سورد و نفع صاحب منصب را کشته یکبار
 بنای گفتگو در گرفت خلاصه سورد و نفع و انالی حمله را بطمع مالی که در معبد آفتاب
 جمع شده بود از همه قسم طلا و نقره و جواهرات و غیره بدرد کار فتنه نموده فوراً

برحضر حله برده خصم به با آلت آتشین که زو میا ندیده بودند دفاع میکردند زو میا
 زیاد میترسیدند و فرار میکردند و حضر بیاضل باران تیر بر زو میا میریختند و در ک
 میکردند بالاخره یکدسته از قشون رومی خود را بسپای دیوار رسانیدند و سوراخ
 کرده اجازه نینما خواستند سوراخ را زبر پس اینکه مبادا معبد آفتاب را غارت کنند
 و چیزی با و نرسد اجازه نداد و اگر میداشت فقط شهر را غارت میکردند اجازه
 داده بود و قدری تحمل کرد و نائل نمود که شاید انالی استیمنان بنایند چون دیگر
 اظهار می از طرف انالی حضرت شد و از آن طرف هم سوراخ را گرفتند و از اشیا
 نفیسه معبد آفتاب محروم ماندند چار حاضر شد که نصیب هر بازان شود این بود که مجددا
 حکم پورش داد سپاهیان چون مطلب را دانستند بودند و عده زیادی در سوراخ
 کردن تلافی شده بودند و حال هم باید بشوند چار اطاعت حکم سوراخ نمودند و از آن طرف
 گرمای زیاد باعث بروز ناخوشی شده و کمرستگی لشکریان ابد اطاعت نکردند و کشت
 روز محاصره سوراخ چار از اطراف شام روانه شد با این گرفتاریهای سوراخ
 اشکانی در کمال آسودگی میتوانست با سواران اشکانی که تاب کر ما و سر ما داشتند برپا
 رومی که ابد آتاب گرماند داشتند حله کند و حضرت ما هم با آنها متفق بودند بالاخره

پادشاه اشکانی اقدامی نکرد تمام ممالک شرقی بقصر رومیها درآمد پلاش
چهارم تا سال دویست و هشت یا نه سلطنت نموده درگذشت

فصل صد و سی و پنجم

در احوالات پلاش پنجم واردوان چهارم پسران پلاش چهارم
اشک بیت و هشتم و اشک بیت و نهم پلاش پنجم واردوان برادرش بود سلطنت
اشکانی بوجود آوردان پسر پلاش چهارم خانه و افتراض یافت اگر چه بعضی از
مورخین عدد پلاطین اشکانی را سی و دو نفره و زیاده نوشته اند و پلاش پنجم را
ششم نوشته اند و واردوان و پلاش آخر را پسر پلاش پنجم بنویسند و سه پادشاه بزرگ
قبل از این و پادشاه سیم برده اند پلاش واردوان پسران پلاش چهارم در
سلطنت با یکدیگر جدال و قتال نموده تا آنکه بزرگان اشکانی در سال دویست و
شانزده واردوان را بسلطنت تصدیق کردند و رسم جلوس کرده و از سکه با خان
مستفا میشود که هر یک در یک قسمت مملکت سلطنت نمایند و قریب سیصد سال برار یک
متکی بوده و از سکه دویست و شانزده رومیها واردوان را چون سلطان میدانند
معلوم میشود این پادشاه در آقطار مغربی مملکت سلطنت داشته است و از بعضی سکه ها هم

معلوم میشود برادر دیگر در سمت مشرق سلطنت داشته و ابداد و خالت و ممالک یکدیگر نمیکنند
اما اردوان بسیار مرد با غم و کفایت و باقت و تقابلیت بود سبب انقراض دولت
اشکانی اختلاف شاهزادگان و تقلب منار و امرا بوده است در سال دویست و
یازده کاراکا لوسس پسر سورجی بدر جلوس کرد از آن طرف تا سال دویست و شانزده
اردوان بابر در خود پلاش در زد و خورد بود پلاش در آن سال مغلوب شده
اردوان شاهیستقل گردید قیصر از کثرت نخوت و غرور عنبرم جهانگیری مثل کینه
نمود و قبلاً خود را پسر پادشاه خواند اول کاری که کرد ابکار پادشاه اسیر هون را
احضار کرده حبس نمود ممالک او را جز و ملک روم نمود آنگاه با پادشاه ارمن بنیان
معاهده را کرد در صورتیکه آن دو پادشاه در تحت تبعیت و بخواه او بودند الهالی
ارمنستان از این واقعه غیر منتظره بسیار آید سه سال با قشون روم جنگ کرد
آنها را مغلوب و متفرق ساختند قیصر در ظاهر پلاش اظهار دوستی نمود در باطن
در فکر جدال بود پلاش پیغم پانچت مغرب دولت اشکانی را در این ضمن ببرد و
برادر خود داد و این پادشاه را با دولت روم طرف کرد در سال دویست و پانزده
قیصر نامه ببرد و ان نوشته اظهار مهر و مودت و اتحاد نمود و تحف و هدایا هم متوسط

سفر فرستاد و اظهار اتحاد نمود بهترین است که پادشاه اشکانی دختر خود را باین
 رعیت خود بدهد تا بکلی جنگ و جدال برطرف شود سر بآزان رومی و نسیه اندازان
 اشکانی در دنیا نظیر و بدیل ندارند تمام ممالک رومی زمین مطیع این دو دولت شوند
 پادشاه اشکانی جواب داد که شوهره بآزان اولاً باید هم زبان باشند ثانیاً ادب
 و اخلاق و روش و سلوک آنها یکی باشد تا باعث راحت و روابط حسنه گردد
 و از این دلائل بسیار آورده بملایمت جواب نوشت مجدداً کارا کا کوس سفیری
 فرستاده و فواید این کار را گفت بود بار و دوان بفهماند اردوان بالبصره حجه جواب
 داده قیصر تغنیر گردیده تجنیز شکر کرده مصمم جنگ شد از روایات و روایان
 مورخین بزرگ چنین نقل شده است که قیصر روم سفیر اردو فقه ثانی فرستاد
 قسماً یاد نمود که من این اتحاد و موافقت را از رومی مخاصمت برای شوکت حیات
 و دین میخواهم مذاکرات طولانی سفراء بار و دوان تمام اظهارات قیصر را
 بیان کردند اردوان قبول نموده و خواهش کرد اسپه اطور چند بی پایتخت اشکانی
 آمده و عوس خود را بسپرد و آنچه لازم پذیرانی است در هر نقطه از او میشود امپراطور
 قبول کرد با اعیان و اشراف و قهرمین برکاب با اہبت و جلال همه جا آمده و در تمام

نقاط پذیرائی از او شده تا وارد حوالی شهر پای تخت که طیفنون بود گردید و پادشاه
اشکان با طمطراق و جلال اسپه پور را استقبال کرده بساط عیش از طریق گنبد
فریاد هورا از هر طرف بلند ضیافت و عیش بدرجه تکامل رسید یکده اسپه پور
غدا حکم بقتل پادشاه و تمام هسرایان داده آنها لباس ضیافت پوشید
بودند بدون اسلحه قتل گشته شدند و انرا بهر نوعی بود بآب سوار کردند
فرار نمودند اسپه پور و لشکریانش تجملات را غارت و مراجعت کرده تمام را بهای
شهر مارا غراب و غارت نموده آتش میزدند تا وارد مملکت روم شدند و در آنجا
که واقع در ادیان است دقن میگردند قیصر کال بی حسترامی را با آنها کرده و نشانی
بیرون آورده و منتهای در زالت را این شخص رزل که اسپه پور سی یاقه نمود
و صفات تاریخ را از اسم و ذکر خود موش و کشف کرده حرکات خارج از اعتدال
نمود هر چه از سلاطین پیرامون مردگان بی جان و اجساد بی روح و روان گردید
شیوه عجایب و احوال حاصل کرده اشخاصی که با معابد و مشهور طرف شده بسیار
دیده شده منور عمومی گردیده و دُچار هلاکت گشته خلاصه قیصر خیال داشت
در بهار همان سال مجدداً بر دولت اشکانی حمله کند روانه معبد من گد (ماه خدا)

گروید برای تماشای بخت غنچه او را گشت و بیانات و کيف اعمال زشت خود گرفتار
شد بعد از او مار کوی نوسن امپراطور شد و شخصاً ابداً مایل بجنگ و خونریزی بود
از آن طرف اردوان در زمستان مشغول تهیه لشکر بوده و بتلافی اقدام نمود
قشون بسطخر روم آورده خبر بقصر جدید رسید متوختش شده رسولان برای صلح
فرستاد اردوان فرستاد اردوان قبول صلح کرده بشهر طانکه قصر آنچه اسیر برد
رد کند شمس را که قشون رومی خراب کرده محبت و ابا سازند خسارات بی احترامیها
که بمقبره داشته است تلافی کنند و بین الهنرین را با شکانیان و اگر اندر قصر چون
شرایط صلح را خیلی سخت دید اعلان جنگ داده تلافی فریقین در نصیبین شده شبانه
روز جنگ سختی کرده شکریان رومی شهر را فرود و امپراطور هم شهر را کرد
عقب نشست با جمعه از کثرت صدمه و گشتار طرفین راضی بصلح بودند که جانی بکشت
در برند مخصوصاً لشکر رومی که مضر و مبرم در صلح بودند قصر راضی شد که مقداری
زیاد از پادگان اشکانی را پس بدهد و قیمت بانیه خراب شده بواسطه قیصر سابق قدری
نقد بدهد اردوان هم از بین الهنرین صرف نظر کند اردوان چون آخر کار را
میدانست ناچار نرم شده جواب مسا عد داد اردوان مسا دل و دوازده کرو

پول حالیه با اُسپدار اخذ نمود و اتفاقاً اقتضای تسخیری از برای دولت روم نبود
 بعد از سیصد سال رقابت اسباب افتخاری از برای اُسکانیان و در معنی دولت
 مضحک شده و اردوان جانی داد و خسراییهای سافین را اصلاح نمود اما
 این کفایت و یاقوت ذاتی حبلی اردوان مانع از انحلال دولت اشکانی نگردید
 چه تنهایی کشته افراض که قوت دولت را بضعف مبدل و تحلیل میکند منبسط
 و نوبت سلطنت با سانیان رسید

متر رنسن انگلیسی مینویسد ماند استیم کیم تبه بستیگی امانی ایران از اعلی و ادنی
 چرا که عدوت با دولت مستبوعه خود بسته بخالفت برخاستند و حال اینکه
 اشکانیان نسبت بر عایا از سایر طبقات ظالم و مستبدی تر نبودند و در عقاید
 مذهبی رعایا مدخل نمیکردند و در اخذ مالیات بمدارا و عدالت رفتار میکردند
 و این مسلم است که هر قومی بابتستان خود از غیر بهتر سلوک میکنند فقط
 ما میتوانیم بگوئیم دستنگی امانی از این بود که اشکانیان مناصب عاییه را از لشکری
 و کثوری مخصوص امانی پارت کرده و بر رؤسای و علمای مذهبی چندان احترام
 نمیکذارند و اما که سالها در آسیای مغربی تفوق داریم و پادشاهان بزرگ مثل

سیر و پس اعظم و غیره از ما بوده چسب برتری نمیدهند از آنطرف اردشیر با کلا
 مردم را تحریک میکرد که اشکانیان برای دین پاک زردشت ابدًا احترام
 و امتیازی باقی نگذارده است مردم را که مستغفر بودند بیجان آورده و
 اسبابهای دیگر هم فسخ بود که من جمله عداوت پلاشس با اردوان برادرش
 که امتداد یافت عمده علت انقراض دولت اشکانی گردید با اردشیر همراهی کرده
 اردوان را مغلوب کردند عمده مثبت آنی بوده بفا و اذا اراد الله شیئا یثبته
 انسابها توئی الملك من تشار و تنزع الملك ممن تشار بعضی از مورخین عمده
 سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته اند و از سکه ها هم استنباط میشود نظر
 چنان می آید که در نخستین دولت اغلب بزرگان و شاهسنان و در اقصای
 اطراف داعیه سلطنت نموده و با آداب و رسوم سلطنتی که زدن سکه و تاج و
 غیره باشد پرداخته و در عداد سلاطین بقلم رفته اند و آنچه را که علمای بزرگ
 تاریخ ذکر کرده اند اردوان آخرین پادشاه

اشکانی است چنانچه اشاره شد

صورت سلاطین اشکانی را چون صحیح تر و شبیه تر از روی سکه ها ممکن نبود تصور شود لهذا

عین صورتی که در تصویر نمودیم
 بوده اند چهره بیست و هشت نفر آنها را
 ذیل است



این صورتی که در تصویر نمودیم
 مقیاس است از برای نشان
 سکه های عتیقه





۱۵. فرات چهارم ۱۹. آرتابان چهارم ۲۰. ترداد ۲۱. وشنس اول ۲۲. وشنس دوم ۲۳. گوردز ۲۴. وشنس دوم ۲۵. وشنس دوم



۲۱. آرتابان ۲۲. واردان ۲۳. گوردز ۲۴. وشنس دوم ۲۵. وشنس دوم



۲۶. فیروز ۲۷. خسرو ۲۸. بازاسپات ۲۹. سسوس ۳۰. وشنس دوم

آسامی هفت نفر که پسر آهنا رانیان یافته اند آرزاس نخعین آرزود دوم پادشاه هندو

وگورز سوم اردوان پاکوردس دوم وگورز چهارم آرتابان چهارم
۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ پادشاه ۳۵

فصل صد و نوزدهم

در احوالات طبقه چهارم از سلاطین ایران که آنها را اساسانی و آن عصر را عصر منور
گویند عده آنها سی و سه نفر بوده که در مدت چهار صد و بیست و نه سال و سه ماه و
هجده روز سلطنت کردند نه نفر از سلاطین اساسانی را بواسطه هم اسمی از قلم انداخته
یکی از آنها یزدگرد است و دو نفر به اسم انا یزدگرد و پدر یزدگرد ایشم است که اعراب
او را یزدجبه گویند او پادشاه عاقل و عادل و محسبان بوده اما دو نفر بهرام یکی
بهرام بن بهرام بن بهرام است دیگر سی بهرام بن یزدجرد بن بهرام گور پدر یزدجرد
آنچه پس از مدافعه و تفتیح تعداد سی و نین سلطنت آنها را که از کتب صحیح و اقوال مؤثر
مؤثق و مستجمع کرده و از روی او که برابرین متن مستحکم منطقیه اجتهاد و تألیف کردیم از فرا

اسم	مدت سلطنت	اسم	مدت سلطنت
اول اردشیر بن کیکاؤس	نوزده سال و شش ماه	۲ شاپور بن اردشیر	سی و دو سال و چهار ماه
۳ هرمز بن شاپور	یک سال و ده ماه	۴ بهرام بن هرمز	نه سال و شش ماه
۵ بهرام بن بهرام	بیست و سه سال	۶ بهرام بن بهرام بن بهرام	سیزده سال و چهار ماه
۷ نرسی بن بهرام بن بهرام	نه سال	۸ هرمز بن نرسی	سیزده سال

۹ شاپور و اکتاف بن هرز هشتاد و دو سال ۱۰ اگر دیشربن هرز برادر شاپور چهار سال

۱۱ شاپور بن شاپور هشتاد و دو سال ۱۲ بهرام بن شاپور بن شاپور دوازده سال

۱۳ یزدجرد بن بهرام بن شاپور هشتاد و دو سال ۱۴ یزدجرد و حسن بن یزدجرد بیست و دو سال

۱۵ بهرام بن کورین یزدجرد بیست و دو سال ۱۶ یزدجرد بن بهرام کور هجده سال و پنج

۱۷ بهرام بن یزدجرد بیست و شش سال و نیم ۱۸ فیروز بن بهرام بیست و نه سال و یک روز

۱۹ پلاش بن فیروز سه سال ۲۰ قباد بن فیروز شصت و هشت سال

۲۱ کسری انوشیروان چهل و هفت سال و نیم ۲۲ هرز بن کسری بیست و دو سال

۲۳ خسرو بن پرویز بن هرز سی و هشت سال ۲۴ شیرویه بن خسرو هشت ماه

۲۵ اردشیر بن شیرویه یک سال ۲۶ شهرزاد که از این خانواده نبوده بیست و یک روز

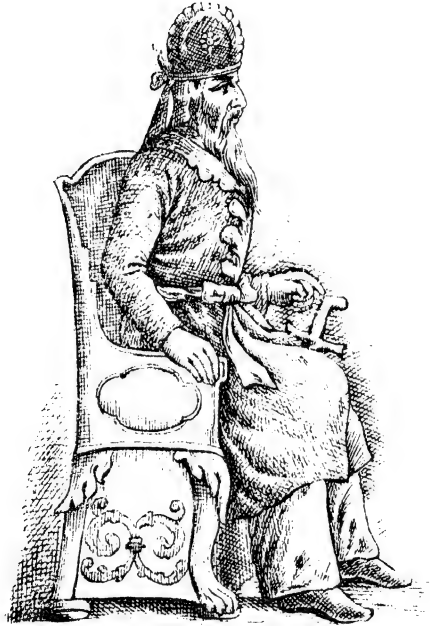
۲۷ پوران دخت دختر خسرو پرویز یک سال و نیم ۲۸ حسن شهنشاه که از این خانواده نبوده دو ماه

۲۹ خسرو بن عابد بن هرز بن انوشیروان ده ماه ۳۰ فیروز از خلف اردشیر یک سال و دو ماه

۳۱ ازین دخت دختر خسرو پرویز چهار ماه ۳۲ فرخ بن خسرو پرویز یک سال و نیم روز

۳۳ یزدجرد بن شهسار بیست سال هشت نفر بعد از خسرو پرویز در مدت چهار

سال و شش ماه سلطنت کردند و بعد از آن یزدجرد بن شهسار بود



اردشیر بابکان سرسله ساسانی

فصل صد و بیستم در احوالات اردشیر بابکان

در سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد سلطنت ملوک فرپس معروف بسایان
 که دولت اصلی فارس است در مملکت فارس شروع شد و این همان دولت الکاهه
 عجم است که سر سلسله آنها اردشیر پسر بابک است و بابک پسر ساسان
 هضر بن بابک بن ساسان بن بابک بن مهر بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار
 بن کشتانب بن لهراسب است ساسان مبنی فطیر دگد است چون ساسان
 بن بهمن مردی بود قفسه و دوتجرد اختیار کرده بود و در با پس فقر نیز نیست
 باین مناسبت اورا ساسان میگفتند و اکا پسر ه را معرب کرده خسر خوانند
 بعضی نام اردشیر بعضی دیگر اسم جد او را ساسان گفته اند و اردشیر
 از جانب بابک شبانی میکرد و بابک هم از جانب اردوان آخرین پادشاه
 اشکانی حکومت فارس را داشته است شبی خوابی در حق ساسان دید چون
 بیدار شد از رنب او پرسید چنانکه دانت از خانواده بزرگ است دخترش را
 باو داد و او را دخترم شمرد اردشیر از آن دختر متولد شد بنا بر این
 اردشیر پسر ساسان و دختر زاده بابک است و شهر بابک که در وسط

فارس و کرمان است از بنامی جسته مادی همین اردشیر است
 و بعضی اردشیر را میگویند پسر کبفر سرباز بوده و از بطن زوجه پاره دوزی
 که بابک نام پسر باز با او راه داشته بار و شیر حاصل شد چون بابک علم
 نجوم میدانست فهمید که او سلطان بزرگی میشود از علّ فتح او صرف نظر کرد و
 اجبار ضعیفی بهم هست که خودش بزوجه خود این تکلیف را کرد اما مستر رنسن
 اول معلّم تاریخ مینویسد این اقوال افسانه است و این نسبت و تمها را روی
 عداوة گفته اند خلاصه اردشیر در سن هفت مشغول تحصیل شد دشمن با و گفته بود
 که تو مالک مالک روی زمین خواهی شد و این واقعه را هم در خواب با و گفته بود
 این خیالات در کلاه او بود تا آنکه در اول حکمرانگی از نواحی دارا بجز در گشت
 و ملک او را استیلا نمود که ظاهر آئیسیر بر حالیه باشد آنگاه بملک کوشن
 تاخته منوچهر ملک آن پسر زمین را بهم بقتل رسانید همچنین دارا که پادشاه آن
 نواحی بود دستورال نمود از طرف خود نایب الحکومه گمارد بعد از آن عریضه
 خدمت پر نوشت که الحمد لله بخت مساعد است لشکر بر پسر جوزهر سیه و کا
 او را تمام کن بابک او را بقتل رسانیده و عریضه بار دو ان ملک جبال نوشت

کہ افن دہ تاج برہہ شاپور برادر اردشیر گذارد و اجازه نداد بلکه متغیر گردید
 اور اتمہد نمود بایک قبل از آنکہ نایل بمقصود شود در گذشت شاپور ہمان تاج
 جو زہر را بالآخرہ در سر گذاشت و جامی پذیرفتہ نامہ باردشیر برادر خود نوشت
 اور اہزار کردہ اردشیر عتنائی نگردد شاپور در غضب شد لشکر بجنگ اردشیر
 فرستاد و خود دشمن ہم از اصطر با برادران و خویشان و لشکریان بیرون
 بودند بستگان شاپور چون ارسن از او بزرگتر بودند صلاح دیدند تاج و
 تخت را از شاپور گرفتہ باردشیر دہند چون چنین کردند اردشیر سلطان عظیم
 و مقتدری گردید ضمناً چون سور قصد برادران و ہمراہانش را در حق خود داشت
 اغلب آنہا را بقتل رسانید در این بین امالی دارا بجز و شورش کردہ بر سر
 آنہا تاخت و تسبیہ بفرمودہ از آنجا بطرف کرمان را اندک پلاش پادشاہ
 آنجا را اسیر کردہ آن ولایات را متصرف شد از آنجا با حل در یای فارس
 رفتہ واسیون پادشاہ آنجا را بقتل رسانید و ملک اورا ضمیمہ ملک خود ساخت
 بعد بملوک اطراف نوشت و باطاعت خود دعوت نمود ہر یک کہ تمرد کردند
 با آنہا جنگ کردہ مستول نمودہ ملک آنہا را متصرف می شد در این ضمن نامہ

از اردوان بارسیر رسید نوشته بود ای مرد گردشیده ام که ادعای
سلطنت داری و تاج در پسه گذارده بملکت خود افتد ام کرده اردوین
جواب نوشت بیاری حق این قدرت را نداری این سلطنت موهبت الهی است
که گرم فسه نموده غمگین در چکال نکال و عقاب من گرفتار خواهی شد آنکه
ار د شیر با صحر روانه شد کصفحات را منظم کرده بطرف اصفهان رفته آنجا
استیلا نموده بطرف امو از نصبت فرمود آسند و در اهرم استیلا کرده بعد بوق
الاهو از رابنا کرد با غنایم زیاد بفارس مراجعت نمود مجده دار و دانه اهو از
پادشاه میان را گشت و در آنجا کنج میان ساخت و مراجعت بفارس نمود آنکه
اعلان جنگ بآردوان داد اردوان نوشت بعد از مهس ماه در صحرای هریر
جان با تو مصاف خواهم داد اردوین قبل از وقت بآن مکان رفته خدتی
از برای لشکریان خود کنده پڑ آب نمود و قتی که اردوان وار و شد جنگ
سختی نمودند طولی نگذشت که اردوان را گشت و مال او را متصرف گرد
آنکه خود را شاه نموده روانه همدان شد آنجا را هم فتح نمود بطرف آذربایجان
و جبل دار منیه و موصل را ند تمام آسند و در متصرف کرده و دانه عراق عرب گرد

تائی آسند و در آتش کرده در کنار جسد شهری با سم ارد شیرینانوده از آنجا بآغ
 آمده روانه بجهستان و جرجان و نیشابور و غلج و مرو و خوارزم گردید همه آن جسد و
 تصرف و استیلا نموده بغار پسراجبت کرد و در جورتیه را گرفت در آنجا سفرای
 ملوک کوسان و توران و کرمان از طرف سلاطین خود با تحف و هدایا آمده فلک
 انقیاد و اطاعت نمودند آنگاه ارد شیر به بحرین آمده کار را برپا داد و بحسین
 چنان سخت کرد که خود را از بام قلعه بریزاند خسته هلاک نمود از آنجا بدین
 رفته تاج سلطنت را بدست خود برپه شاپور پسرش گذارد و هشت شهر بسم
 خود بنا نمود و در آتشکده بجزد اختیار نموده مشغول عبادت شد او مردی
 پسندیده خصال و در جنگها مغرور و مغرور بود بعد از اردوان چهارده سال یا چهارده سال
 و ده ماه سلطنت نمود بقایای اشکانیان در زمان ارد شیر ثبات متواری گردید
 چون منجمین گفتند که تاج تو بر سپهر کی از اشکانیان گذارده میشود تمام اشکانیان
 بر جایافت قبل رسانید از قضایا دختر اردوان شناخته در سرای ارد شیر
 بود ارد شیر با او هم بستر شده روزیکه دختر حامله بود از نسب او پرسید گفت من دختر
 اردوان هستم ارد شیر بویز حکم کرد که او را زنده در خاک کند دختر اتماس کرد

که باین چنین که از صلب پادشاه در شکم من است رحم کن و زیر رقت کرده اود را
در زیر زمینی مخفی و محترم میداشت و برای این که گمان بد در باره او نشود همان روز
آلت رجولیت خود را بریده و در پارچه بست نزد گنجور پادشاه فرستاد و مدتی گذشت
وضع حل شد و زیر بنا بست اسم او را شاپور گذاشت و روزی اردشیر از روی ندبست
و اندوه میگفت که حیف این همه زحمات را در دنیا کشیدم و لیکن ده جانشینی ندارم و در
اردشیر را از وجود شاپور سردر کرده تفصیل را بعرض رسانید آنگاه اردشیر حکم کرد فرود
با هزار نفر غفل همین او بایک لباس حاضر کرد و اردشیر گویا چون آرد و دو گویا
بطرف اندرون انداخت و بر شاپور کسی جرأت نکرد بطرف اندرون رود و اردشیر
دانست که شاهزاده است از غم بی اولادی آسوده شد او را و لیکن که ده پس
از چندی تاج بر سرش نهاد و مقرر سلطنت اردشیر فرزند آباد حالیه بود و قلعه عظمی داشت
که اسکندر نتوانست فتح کند و دخانه مارا چون پست بود در آنجا جاری ساخته
ویران نمود و وقتی که اردشیر از آنجا میگذاشت تفصیل را بعرض رسانید و حرما و در خانه
ساخت زمین خشک شد مجدد آنجا را بنا نموده مقرر سلطنت خود را و داد اسم آنجا
طوبال نامید آنکه عظمی ساخت و ابنه عالیه نمود و برای طفل تعلیم جاری معتمد فرمود



دوم شاپور بن اردشیر

فصل صد بیت و یکم در احوالات شاپور بن اردشیر

شاپور مردی دلاور جنگجو بود بدو امر در نصیبین رؤیاهای محاصره کرده غنیمت زیادی بدست آورد بسیاری از آنها را کشته روانه شام کرد اغلب از شهرهای آنجا را استیلا کرده آنگاه والبرین امپراطور رومیته الکبری را در انطاکیه دستگیر کرده همراه خود آورد در چند شاپور سکنی داد این دستگیری بواسطه خیانت برائان قیصر بود هر وقتیکه شاپور میخواست سوار شود پایشت یا گردن امپراطور گذارده سوار میشد و این حرکت خیلی از نزاکت و تمدن و انسانیت دور بود بعد از چند سال شاپور حکم کرد پوست او را کسند در معبدی آویختند تمدن ایران را تا ابد از رؤیاهای جمل کرد بعضی این حرکت را نسبت بشاپور ذوالاکناف داده اند مدت سلطنت شاپور را از سی و یک سال نوشته اند اعراب این شاپور را شاپور الجوز لقب دادند بجهت این که لشکر زیاد داشت از اتفاقات در میان دجله و فرات شمسی بود موسوم بخصه و پادشاه آنجا ضیفرن که از جرمنه و طایفه قضاغه بود و در بلاد میان دجله و فرات حکمرانی داشت شاپور

دوالمی چهار سال با او جنگ کردند و نتوانست قلعه او را فتح کند ضیفرن
 و خرمی داشت که در و جایت شمس آفاق بود روزی مناشای لشکر کا پا
 میکرد چشمن بر جال شاپور افتاد بنای معاشته را گذارد شب در ب
 قلعه را باز کرد شاپور داخل شد ضیفرن را کشته با د خرم آغوش کرد
 شب دیگر دید دختر از برکت گلی که در بستر افتاده بود در غیبه شده گفت
 تو این تن را بچسپه پروردی جواب داد پدرم مرا معنه قلم گو سفند و شهید
 پرورش داده شاپور گفت تو با سپهر پدری این نوع سلوک کردی
 با من چه خواهی کرد آنگاه گیس و خنجر را حکم کرد بر دُم اسب بتند و دریا بانا
 را که کردند عجمه شاپور را در شمس شاپور کشید و اندک در عقب سرا و چند نفر
 ایستاده ظاهر ادرین منبه اطور روم است که با جمعی حجازی کرده اند
 از شهر مانیکه شاپور بنا کرده فیما پور و میا پور و شاپور و منیر و زشاپور
 و پاشش شاپور و غیره است عربها پور مارا عسبانی کرده پور کردند مثلاً
 فیما پور گفتند شادروان (سرا پرده بیا) شوستر را که یکی از بنایای
 عظیم است از بنایای اوست شاپور مقصیر را با پستحق تنبیه میکرد و در بهر



توم هرزین شاپور

فصل صد و بیست و دوم در احوالات هرگزین شاپور
 پسر از دختر مهرک سلطان فارس بود چون منجین گفته بودند یکی از اولاد مهر
 پادشاه ایران خواهد شد اردشیر اولاد او را میگشت دخترش بیابان سرا
 کرده نزد شبانی رفت شاپور روزی بشکار رفته او را دید شیفته جمال او شد
 همراه خود بحرم آورد بزنی اختیار کرد بشاپور گفت من دختر مهرک هستم از اردشیر
 میترسم شاپور او را طمسان داده همه فرزاد او بوجود آمد روزی اردشیر در خانه شاپو
 آن سپه را دید سوال کرد تفصیل را شاپور بعضی سانسید اردشیر هرگز را سپید و گفت فرزند
 من است هرگز مردی با قدرت و جرات بود در صورت قد مثل اردشیر صورت او را
 که کشیده اند سوار شیری است در دست راست نیزه و در دست چپ سپری دارد
 او قاتلک هرگز حکومت خراسان را داشت بشاپور بدخواستن او گفت بودند خیال سلطنت
 هرگز فمید دست خود را برین زد پدر فرستاد چون قانونا کسیکه عضو ناقص داشت لایق
 سلطنت نبود شاپور پیغام داد اگر تمام اعضا را قطعه قطعه کنی باید پادشاه ایران باشی
 چون هرگز پادشاه شد بعد التیام نمود مدت یکسال و ده روز و بقولی میت و دوما
 سلطنت کرد دهم رام هرگز را در رستاق او بنا کرد یا آباد نمود



چهارم بگرام بن اسد

فصل صد و بیست و سوم در احوالات بهرام بن هرگز
 بهرام پادشاهی نیکو خصال و حلیم بود امر را قیاس بر عمر و بن عدی از طرف او حکومت
 بادیه عراق و حجاز و حبشه را داشت و او اول کسی بود که دین مسیح را قبول
 کرد در کتاب صور الملوک شاعر بهرام را سرخ و از ارشش را هم سرخ و تاج آبی
 رنگ با و کنگره طلا ساخته در دست راستش نیزه در دست چپ شمشیری که
 بآن تکیه کرده استاداده است مانی نقاشی که دعوی پیغمبری داشت
 در اول شاپور با و گردیده بود بعد بدین مجوس برگشت قصد هلاک او را نمود
 او فسرار کرده بهندوستان رفت و در کشمیر دختا و خن کارا و بالا گرفت جمعی
 دور او جمع شده و بریدان گفت من تا بحال با بمان میسر و م پس از یک سال
 مراجعت میکنم در غاری مخفی شد در آنجا اشکال و نقشه های بدیع و عجیب در لوح
 یا کتابی ساخت و اسپم آنرا از زمینک مانی گذاشت و ظاهر شد و آن را
 معجزه خود فسرار داد مردم بسیار دور او جمع شده و بایران مراجعت کرد
 هرگز علما را برای محاکمه با او جمع کرده او را محکوم ساختند بدار آویخت و
 پوتش را که بر کمر او آتش را کینه نمود دین را داشت از زمان مانی شایع شد



نجم بهرام بن بهرام
(r)

فصل صد و بیست و چهارم در احوالات بهرام بن بهرام

بهرام در ابتدا ای سلطنت تمام اوقات خود را صرف لهو و لعب و اتذاز و رحت و تیش کرده بکلی از مملکت و رعیت داری غافل ماند اما ک وقتی در رانبر و دیکان و بنگان سلطنت قبول داد دست تقدی مستخدمین را با طراف دراز کرده دولت رو با ضحکال گذارد و روزی بهرام بشکار میرفت شب متحاب بشکوهای با نمود نمودن صحبت میکرد تا بحوالی مداین رسیدند خرابه های زیاد دید که در سابق بسیار معمور بودند و دجند (بوم) را دید که صغیر میزنند با ندازه که معلوم بود گنگوئی دارند بهرام گفت آیا کسی زبان این حیوانات را میداند نمود گفت بل من میدانم این جند میخواهد جند ماده را کاین بندد جند ماده میگوید غیر از این خرابه ها کاین نیست باید خرابه بدی که معمور تر و آبادترین خرابه ها باشد جند میگوید عنقریب ازین خرابه ها بواسطه تغافل این پادشاه زیاد بتو میدهم بعلت اینکه تمام آبادیها بوبرانی گذاشته است بهرام از این حسه خفا آگاه شده بهوش آمد باندک زمانی تقاضای مافات را کرد مناسب این مقام نظامی سوال و جواب انوشیروان دبودر جهر حکیم را بنظم آورده واقعا کلمات نصیحت آمیز آن حکیم داشتند باب تنبیه است

صید کمان موکب نوشیروان
 مونس خسرو شد دستور و بس
 شاه در آن ناحیه صید یاب
 تنگ دومغ آمده در یکدگر
 گفت بدستور چه دم میزنند
 گفت وزیر ای ملک روزگار
 این دو نواز پی را شکری است
 دختر این مرغ بدان مرغ داد
 کاین ده ویران بگذاری با
 آن دگری گفت ازین در گذر
 گو ملک این است دگر این روزگار
 در ملک این حرف چنان در گرفت
 دست بر بر زد و لمختی گریست
 شاعرش نقش بود و از ارشس سز و خش برنگ آسمان در دست است گان و دست چپ چو تیر داد
 دور شد از کوبه خسروان
 خسرو و دستور دگر هیچکس
 دید ہی چون دل دشمن خراب
 دزد دل شده قافیان تنگ تر
 صیت صفیری که بهم میزنند
 گویم اگر شده بود آموزگار
 خطبه از بند زنا شومسری است
 شیر بها خواهد از و باد داد
 نیز چنین چند سپاری با
 جو ملک بین بود غشم مخور
 من ده ویران دهمت صد همت
 گاه بر آورد و دفغان سر گرفت
 حاصل بیداد بجز گریه نیست
 شاعرش نقش بود و از ارشس سز و خش برنگ آسمان در دست است گان و دست چپ چو تیر داد



ششم برام بن بسلام بن هرام

فصل صد و بیست و پنجم در احوالات بهرام بن بهرام بن بهرام
 پس از بیست سال سلطنت یا چنانچه در جیب التیرو صاحب روضه الصفا هفده الی پانزده
 سال نوشته اند تحت و تاج بهرام پسرش که او را بهرام شکت میگفتند و در زمان
 پدرش حکومت کرمان را داشت رسید قلی اختلاف الرذایات مدت سلطنت او
 نُه سال بعضی هم سیصد و برخی دیگر چهار سال نیز نوشته اند در زمان ساسانیان
 و بعد از شاه خطاب میکردند و قتی که جلوس می نمود شاه میخواندند بهرام میگفت
 سلطنت از ما باریده است بطور استحقاق و قتی خواهد بود که رعایا در سایه معدلت
 من زیت کنند و آسایش آنها را منم که هم کنم شکریان او را دُعَا و ثنا میگفتند
 شعار این پادشاه آسمانی زنگ و منقش بود و از ارشش سرخ روی تحت نوشته
 بدست و شمیر خویش تکیه کرده تاجش بزر باد و لنگره طلا این پادشاه را
 سلطان شاه میخواندند بجهت این که حاکم حستان بود چند ان طماع و حسیص نبود
 و در امورات بطور اعتدال بود در رعیت پروری و معدلت هم خود را بر سر
 داشت بالفطره و بالطلبه مایل رفاهیت رعیت بود بجای و طبع اعوجاج نداشت
 و نام نیک خود را در صفحه تواریخ گذاشته و بیکوئی از او یاد میشود و الله اعلم

۲۳۲



هفتم نرسی بن بهرام

فصل صد و بیست و ششم در احوالات نرسی بن بهرام

ذات سلطنت نرسی را هفت الی نه سال نوشته اند اعدل و اشجع نامیده شد
و اورا انجیرگان لقب داده بودند ترکیب الهی و لعب نبوده و در زمان حیات خود
تاج برپس بر سرش نهاد و عبادت خداوند مشغول گردید

کوتین نرسی مردمان هنرمند و عالم را با کارهای میکاشت و از بی دانشان و خیل
امورات ملکی نمیکرد سلطنت شام را به ایسم بن جارش داد و مشهور
بیره را با بر اقبس فرستاد اوقات خود را مشغول امورات لکری و کشوری
نموده و در عبادت پروردگار پیاپی و جاهد بود اهل هنر و کمال را محترم
میداشت و در ترویج علوم سی جلیل مبذول میفرمود

کوتین شکار این پادشاه سرخ و منقش و از ارشش نیز منقش و بر کنت آسمان
و تاجش نیز استاده و تکیه بشمشیر خود نموده است از کلمات اوست که لذت
عبادت و عطاوت اطاعت روحانی و جاودانی است لذت دنیوی جسمانی
و فانی است اگر لذت ترک لذت بدانی و اگر لذت نفس لذت نخوانی این بزرگوار
همای نیست هرگز نبرد آنکه دلش زنده شد بشوق ثبت است در جریده عالم دوام



هشتم بزمین نرسی

(۲)

فصل صد و بیست و هشتم در احوالات هسرمزین نری

هر فرمردی بود سخت و بد خلق و با سحر خلق رفته رفته بواسطه حوادث تغییر خلق نموده بار عایا سلوک و رأفت می نمود لقب او کوه بد بوده (صاحبیل) هر فرمرد در بطاعت و آبادی مملکت و ابدینه و تعمیر بلدان سعی وافر داشته هنگام وفات اولاد وی نداشت بعد از وفاتش یکی از زوجهات او حامله بود فرزند وی آورد که همان شاه بود و الا کتاف است گویند در خورستان بشت هر فرمرد بابر که مدت سلطنت او در شش سال و پنجاه الی هفت سال و پنجاه نوشته اند شعار او سپهر و برنگت آسمان با جش بنر ایستاده و تاجیه بر شمشیر خود نموده بقیعه بعضی از مورخین هسرمزین قبل از وفاتش کفیه میخیم میدانست که از زوجهاتش که حامله است پسر میسر آید این بود که وصیت کرد بعد از وضع حل این پسر زنده پادشاه است و باید اطاعت او را بکنید رجال دولت پس از هسرمزین تاج را در بالای پسر مادرش آویختند و با او بر سومات سلطنتی قیام و افتد ام کردند تا بآنکه رجال بزرگ و شجاع مملکت مدتی متوجه این طفل بود و حال آنکه اغلب سلاطین را از خانواده غیر سلطنت انتخاب میکردند پس سلطنت موهبتی آ



نہم شاپور ذوالاکتاف

(۲)

فصل صد و بیست و هشتم در احوالات شاپور دوازدهم

سلاطین اطراف چون دانستند شاپور طفل است قصد دست اندازی در ملک اوز
 نمودن جمیع ارض بید عبد القیس و بحرین بلاد فارس و سواحل اردشیر خوره
 تا خستند مال و مواسی زیاد غارت کردند جمعی دیگر دست تعدی ببلاد عراق نمود
 و از کرده چون شاپور بحد رشد رسید آثار جلالت و رشادت از ناصیه او
 ظاهر گردید در سن پنج یا شش سالگی در پایتخت که مداین بود جبری پهلوی جبر بغداد
 ساخت و در سن هفت تاج بر سپه گذارد و در شانزده سالگی مشغول لشکر
 کشی گردید و در جنگ با لشکر سمره بود و با همسران نفر متوجه فارس گردید چه
 گفتند بر عده لشکر بعینه اید قبول نکرد و پیشکرام کرد که بچشمه از اعراب باقی نگذاشتند
 و چنان کردند غنایم زیاد بدست آورده روانه بحسین گردید و به عجب آمده قبل
 تیم و کبر و ابل و عبد القیس را معذورم کرده روانه میامه شد تنویه کرد و اطراف کبر
 و شلب گردید از قتل و غارت کوتاهی نکرد تا آنکه از کشتن بیک آمده حکم کرد
 شانه های رؤسای اعراب را بپسرون آورد و با سوراخ نموده جلعت در آن
 کرد و پسیم وصل می نمودند و نوهار اجز و اسرار نگاه میداشتند از آنوقت او را

شاپور و الاکاف نامیدند و قاتیکد شاپور بحرین میرفت بنی تیمم منه ار کردند
 خواستند شیخ خود مالک نصر را که بجا در حنیه او نیخته بودند و سیصد سال از عمر او
 گذشته بود همراه بسبند قبول نکرد گفت باید شاپور را نصیحت کنم اعراب او را
 که از ده رفته شاپور و او را در شد سوأل کرد گیتی تفصیل را گفت که اگر
 استیلا می عرب بر عجم ثابت و مقدراست البته واقع خواهد شد آنوقت
 با تو کینه و عداوت زیاد تر کنند و بمکافات دهر که حتی الوقوع است گرفتاری
 جد همین گذشته کاینات مالک بالتفصیل علیه الصلوة
 گفت بشاپور عداوت بکیست علت خویشی و این قتل چیست
 گفت درین قرب بحکم نجوم تاجوری آید ازین مرز و بوم
 هست بدتش چه هلاک عجم من ز عرب کینه او میکشم
 گفت که این ادا کرد بودیت فایده قتل درین کار چیست
 که که ازین قتل نه گشته شود کینه او هم بتو به تدر شود
 شاپور متنبه گردیده نسبت بان حضرت احترامات فایده مذول داشت
 و از قتل اعراب صرف نظر نمود و سودی گوید این شخص عمرتیم بوده و ده سال دیگر زندگانی کرد

شاپور از آنجا متوجه شام شد در آنجا بنا نهاد و بعضی از امانی روم را هم بقتل
 رسانید آنکه بخیال رفق روم منفسه دافا که از وضع لشکری و کثوری
 سیاسی آنجا اطلاع داشت مختصاری حاصل کند تنظیفات داخله را داده بابا سید
 قیطنیه رفت اتفاقاً قصر در آن اوقات جشن و ضیافتی داشت با مردم و از مجلس
 شد چون قصر کفر نقاش فرستاده بود صورت شاپور را کشیده برای قصر آورده بود
 و در طرف و جامه با نقش کرده بودند کفن از ملازمان شاپور را در مجلس شجاعت
 بقصر خبر داد و شاپور را دستگیر کرده و در چشم کاو کردند قیصر در این حال
 غم تغیر عراق و فارس نمود سپاهیان کبر جارسیدند قتل و غارت کردند
 تا بظاهر جند شاپور رسیدند امانی در قلعه متحصن شدند در بین فتح قلعه کی
 از اعیان رسید قیصر با لشکریان مشغول عیش و ضیافت بودند چندان
 شرب نمودند که بکلی همه چیز را فراموش کردند چون شاپور به تحفظین را مخمور دید
 بعضی از اسپه ای ایرانی که همراه او بودند حکم کردند بکشد از یکدیگر
 برداشتند گفت روغن گاوی حاضر کرده گرم نمودند و در پوست ریختند
 نرم شده شاپور بسیر و ن آمده خود را بباروی شمشیر رسانید با تحفظین شمشیر

داده او را با لاکشید با لشکریان بر روی مباحه ببرد و تمام را مفتاح نمود
 قیصر اگر قسم نزد شاه پور آوردند شاه پور از قیصر جا کرده او را نکشت قرار داد
 خسار تها را تلفانی کند آنگاه قیصر حکم کرد که هر جانبی را عماراتی را خراب کرده بودند
 هلاک کردند و بجای نخلها که در عراق بریده بودند درخت زیتون آورد و غرس
 نمود و تا آنوقت درخت زیتون در ایران نبود شاه در وان شهر شوشتر را با این
 وقوع و سرب بساخت بعد شاه پور را در مرض کرده بر و م رفت بقعه بعضی
 دیگر پاشنه های پای قیصر را بریده و پستی او را سوراخ کرده و مباحه نمود
 بر حندی سوار کرده روانه روم نمود و ولایت نصیبین را در عوض خسارت
 بشاه پور داده و شاه پور دوازده هزار نفر از استخر و اصفهان کوچانید
 در آنجا مسکن داد و شش ماه این ایران و شش ماه پور و شش ماه برنج شاه پور
 در عراق از بنا های اوست شعارش کلی بخش از ارش سرخ متشکل
 بر زمین روی تخت نشسته تاجش برنگ آسمان حوالی آن ملون بطلا باد و گلر بزرگ
 آئینه سروش را بساخت اعراب بنی ثعلب را بحیرین بنی قیس بنی تمیم را بعمان
 و کرمان بنی حنظل را با هوازد و بهرکه فرستاد و سایرین را بفتاح و دیگر



دوم اردشیر بن هرمز

فصل صد و بیست و نهم در احوالات اردشیر بن هرمز

اردشیر پسر اردشهر بن بود چون قابلیت و استعدادی نداشت بعد از هسپس
 او را بسلطنت انتخاب نکردند تا جی را از بالای پسر شاه پور آویختند بعد از
 شاه پور چون اردشیر مردستی بود او را بسلطنت انتخاب کردند پس از جلوس
 بکینه اینکه او را چهار ارباب استبدادی سلطنت انتخاب نکردند شاه پور را اختیار
 نمودند قتل اعیان و سپاه و بزرگان پرداخت امانی مملکت باین واسطه
 او را از سلطنت خلع کردند باین تفصیل زیاده از چهار سال سلطنت نمود

بعقید بعضی از مورخین شاه پور بن شاه پور چون طفل بود اردشیر متصدی امور
 مملکت گردید پس از چهار سال که شاه پور کار دان شد اردشیر مملکت را با او
 تفویض کرده خود بعبادت پروردگار مشغول گردید شعار او اسمانی رنگ
 و نقش بود از ارش هم سرخ و نقش در دست راست نیزه و در دست چپ
 شمشیری دارد که باو حکمیه کرده است تا بش بزرنگ بعضی گویند پسر ارشد
 شاه پور بوده برخی او را هسپرام چهارم دانند چون کثرت اختلاف و آیت
 در احوالات سلاطین بسیار است همیشه اقوال اشهر موثق را ذکر میکنیم



یازدهم شاپور بن شاپور

فصل صد و سی ام در احوالات شاپور بن شاپور

شاپور بن تمام اُمرا و حکام اُمراء بعد از وفات بارعت فرمود رعایا عهد و محبت
 او را در دل گرفتند پس از چنان سلطنت اختلاف در میان اُمرا افتاد و بنا
 خیمه را بریده و شاپور بن اُمرا بر سرش فرود آمده در گذشت بروایتی بادشیدی
 آمده و بنا بهار پاره کرده خواب بود سبب هلاکت او گردید خلاصه ژولین
 قیصر روم بتلافی شاپور و اُلکاناف در زمان شاپور بن شاپور لشکر بلاد
 عجم کشیده که کینه دیرینه را گسیه و شاپور فرمان داد لشکر عراق و عرب را پادشا
 حیره تجنیز نموده بخوزستان آورد و خودش هم از ری با سپاه عظیم بشوئتر آمد
 در آنجا شکیان را سان دیده راند و در حوالی موصل با دشمن برابر شد خصم را
 شکست داده ژولین در آن مصاف کشته شد در این اثنا ربعیه از اولاد بکر
 بخیال گرفتاری شاپور افتاد در سواد عراق او را دفع نمود مدت سلطنت
 شاپور را پنج سال و چهار ماه و هجری بیت و خیال با خلاف نوشته اند
 شاعرش سرخ و منش و ازارش برنگ آسمان و در زیر شاعر خود شاعر دیگر
 داشته زرتاجش بنو سرخ باد و لنگر طلا و عصای آهنی بدست گرفته سرش مثل سر مرغ است



دوازدهم برام بن شاپور

فصل صد و سی و یکم در احالات بهرام بن شاهپور

بهرام ملقب بکرمانشاه بود بجهت اینکه او را پدرش پادشاه این ولایت کرده بود و بعضی از مورخین بهرام را اردشیر کوچک را نوشته اند برخی او را سخت دل و با نخوت و قسطنطنیه و خود را می و خود پسند ابد آگوش بحرف کسی نمیداد و بعضی عارضین نمیرسید و عراضی مطلقین را هم نمیخواند و بطنش را عایا و قی میگذارد چنانچه بعد از او مبالغی از عراضی مردم سر بسته مانده بود همچنان مطالب حکام ایالات و ولایات بی جواب بماند تا آنکه امانی ملکیت با دشواری درین دعوا تیری بگویی او خورده هلاک شد باقی صوره روم در صلح بود بروایتی کرمانشاه را او بنا کرده بود مدت سلطنت او را یازده و دوازده و چهارده سال باختلاف نوشته اند شاعرش بر بخت آسمان و نقش بود تا جیش سبز با سه لنگره طلا در دست راستش مینمود و در دست چپ شمشیری گرفته که بان تکیه کرده است آنچه از کتب تواریخ استنباط میشود به چیز است که هاب انندام دولت ملت میشود بی مبالغاتی در امورات غرور و نخوت عیش و عشرت مدام



سيزدهم يزدگرد (يزدجرد) ائيم

فصل صد و سی و دوم در احوالات یزدجبه و ائیم

یزدجبه و ائیم را بعضی پسر شاپور بن شاپور و برخی پسر بهرام بن شاپور
 دانند او مردی سخت دل و بیروت و صاحب معایب زیاد بود و مقام هم
 خود را در ظلم و تعدی و اذیت و فساد که فطری او بوده صرف کرده
 از جزئیات تقصیر نمیکشت و شفاعت و توسط احدی را مستجول نمیکرد
 صفات سخنة بکلی عاری نبود ولی عالم دبا هوش و ذکاوت نبود چون
 حمایت صیویان را میکرد و منها او را ائیم خوانند مورخین او را دبا و او را
 از سلاطین بزرگ دانند ظلم و جور بر رعیت را از حد گذرانده تا اتفاقاً
 روزی اسب قوی، سیکی دیدند هیچکس نتوانست او را بگیرد یا زین کند
 یزدجبه و خود پیش رفته او را گرفت و زین نمود در آن بین اسب کدی
 برسیه اوزده هلاکش کرد و آن اسب را دیگر کسی ندید عتید و بعضی برین
 بود که آن اسب کدی بوده مدت عک او را بیست و دو سال و پنج ماه و
 شانزده روز نوشته است سعودی بیت و یکسال و پنجا بعضی هم بیست و دو سال
 و پنج ماه و شانزده روز گفته اند شاعرش سرخ و از ارشش بک آسمان چنان بر



چهاردهم بحسام کور پس یزدجردیم

فضل صدوسی و سوم در احوالات بهرام گور پسر یزدجسته دیشم
 اولاد یزدجسته دچون نماید و میزد و قتی که بهرام بدینا آمد یزدجسته د نعمان بن ایزد
 ایتس که از جانب او حکومت و سلطنت عرب را داشت احضار کرده بهرام را
 باد برای تربیت سپرده بحیره که در حوالی کوفه است و از همه آن نقاط خوش آب و
 هوا تر است برده در آنجا پرورش داد که میرد نعمان او را همراه برده قصر
 معروف به گنبد و سه دیر را ساخت و خورد نگاه نماید اعراب او را
 معرب کرده خوزنق خوانند مشهور است این قصر صبح از رزق و ظهر سفید و
 عصر زرد و شب برنگ ماهتاب بود و نعمان بهمار احسان زیاده نمود و بهمار عرض
 کرد اگر میدانستم این نفع احسان در حق من میشود ضرری میباشتم که با آنقباب
 گردش کند این بهمار از ایزل روم یا یونان بود و نعمان گفت خزانه من خالی شد این
 قصر را لابد برای دیگری میسازی حکم کرد او را از قصر برانداختند و هلاک شد
 بعضی گویند بهرام در زمان مندر بن نعمان بدینا آمد علی ای حال پس و ای
 عجم و ترک و عرب برای نعمان آوردند در حسن چپاگی هم انواع مسکین را
 برای وی حاضر کردند باندازه باهوش و ذکاوت بود که هر مطلبی را که

یک دفعه باو میگفتند فوراً یاد گرفته قفسه بر میگردد و در سنج و از ده ساگلی یکی از
 فضای عصر گفته بشد منذر اسب اشقری را که برهنه اسبها در دو سبقت
 میگرفت تقدیم بهرام کرد و روزی در شکار سوار آن اسب بود و شیری گوز
 خری را صید کرده بر پشت او سوار بود بهرام شیر را باوزد که از شیر و
 گوز خرگنده شسته قدری هم برین شسته و رفت از آن روز او را بهرام گوزگفته
 یا از شدت میلی که بشکار گوز داشت لقب بهرام گوزگر گردید اوقاتیکه نزد
 درگذشت بهرام در حیره بود بزرگان گفتند چون نزد جسته و مرد ظالم دستدی
 بود و بر عت صدقات زیاد زد ما کو لا و او را سلطنت انتخاب نمیکشیم مخصوص که
 بهرام در میان اعراب پرورش یافته آداب و رسوم و اخلاق آنها تربیت
 شده است آنگاه کسری نامی را که نسب بار و شیر میرسانید انتخاب کرد و نزد
 این خبر بهرام رسید بهرام نغان و منذر پسرش را بار و سار حاضر کرده
 گفت اگر چه پدرم معجم بد رفتاری کرده اما با شما احسان و نیکی نموده و نذا
 ملک و تاج و تخت موروثی از دست من برد و مندرگفت از این مسئله مضطرب
 نباشید من بتدبیر اصلاح میکنم آنگاه پسر خود را با ده هزار نفر سوار

فرستاده اطراف پای تخت ایران را معشوش کرد و خودش هم در سید
 بزرگان سفیری نزد فرستاده علت اغتشاش را سؤال کرد گفت
 بر دید خدمت بهرام سفیر نزد بهرام آمده سطوت و رعب بهرام او را فرا
 گرفت نتوانست ادای مطالب خود را بکند بهرام با او محسّر بانی کرد
 و وعده های نیکو داد و سفیر مطلب را دانسته و پیغامهای بهرام را رسانید
 منذر با سوارهای حبه اعراب پای تخت ایران رسیدند مردم جمع شد
 بهرام بالای کرسی زرین مکتل رفته نظرها نمود مردم گفتند چون پدرت
 بهمانا بدی کرده راضی بسلطنت تو نمیشویم بهرام با کلمات لین و اقوال
 ملایم دل آنها را نرم کرد قول و وعده های ملایم و عدل و رافت داد که
 تمام مفاسد اعمال او را تلافی و اصلاح کند و مدت یکسال انتخاب شود
 اگر بعد از انصاف رفتار کرد و استرضای خاطر رعایا را فراموش
 نماید و آقا خود را از سلطنت خلع کند و استعفا دهد بعلاوه تاج سلطنت و تاج
 در میان دو شیر درنده گذارند هر کس برداشت سلطنت را بیاقت دارد
 اعیان قبول کردند تاج و زینت سلطنت را در میان دو شیر گذارند

مؤبد موبدان هم حاضر شد بهرام بجسری گفت قدم پیش نه کسری گفت من
 بالا پستخاق سلطنت را تصرف نمود دست تصرف قوی است و تو ادا
 داری اقدام در اثبات داعیه خود کن بهرام حمله بشیر آورد و بشیر
 حمله بر بهرام بهرام بر پشت بشیر چستنه پایهای خود را بر رانهای بشیر گذاشت
 با گر زکله او را خورد کرد و بشیر دیگر بر بهرام حمله نمود و دو گوشش شیر فرود
 بیک دست گرفته کله بشیر دیگر را بیک دست دیگر چندان بر هم زد که
 مغز هر دو بسیر خون آمده همه دورا با گر زهلاک کرد تاج و زینت را
 برداشت اول کسیکه تبریک گفت کسری بود بعد بزرگان زمین بعد
 بوسید و تعظیم و تکریم نمودند بهرام با اشخاصی که با کسری همراهی کرده
 بودند سلوک کرده و عفو عمومی داد در این حال بهرام بیت ساله نوده
 مردم را از معیش و عشرت نمود و چندان بهو و لعب مشغول بودند که تنگ
 اطراف بطمع گرفتن ملک او افتادند من جمله خاقان ترک و بعضی او را
 خاقان چین نوشته اند با دوست و پیاده هزار نفر متوجه ایران گردید
 خبر بهرام رسید بوزار گفت من قصد آتشکده دارم برادر من زری را

نایب الحکومه یکسوم و میردم آنگاه با هفت نفر از شاهزادگان و سیصد نفر از
 لشکر روانه شدند و میردم گفتند بهرام پسر ارگرد در خراج دادن بخاقان حاضر نمی
 شدند خاقان با آنها امتیاز و بهرام صید کنان با ذریایان رفته از آنجا از
 طرف مرو و خراسان با همسر و سوار آذربایجانی شیخون بر لشکر خاقان رفته
 تمام را مفتقر نمود خاقان را کشت تاج و تخت و قیمتی از ممالک او را مفتقر
 کرد و دید همان اوقات با و را پسر را قتل و غارت کرده آنگاه به سمرق آمده
 حکومت خراسان را بر سر برادرش داد و شش پنج را مفتقر سلطنت قرار داد و در آن
 بین کینه از بزرگان دیلمی بر وی تاخته قتل و غارت نمود بهرام او را دستگیر
 کرد و قتل رسانید مخفانه روانه هندوستان شد هفت فیل دیوانه را که از کل بیرون
 می آمده مردم را اهلک میکرد با و گفته بهرام بکان آن فیل رفته حکم او را
 با تیر شکافت از خرطوم او گرفته با چند ضربت بکشتن نمود قصه را بپادشاه
 پادشاه او را طلبید و سوال کرد از اهل کدام مملکتی گفت از ایرانم از عظم پادشاه پنا
 بدستان هندوستان آوردم سلطان او را بنواخت آنگاه شاه دشمنی داشت
 که اعلان جنگ کرده بود خیال صلح داشت بهرام گذاشت با و جنگ کرد و مقتول نمود

پادشاه چند ولایت را با دخترش با و داد و بایران مراجعت کرد پس از آن نرسی برادرش
 بالشکر زیاده بگفت امپراطور روم فرستاد بنابر اصلح گدازد بعد از آن بهرام
 به یمن و سودان رفت قتل و غارت زیاد نمود با اسرای بسیار بایران مراجعت کرد
 با بجله بهرام روزی بشکار گوزن رفته بود اورا تعاقب کرده در باتلاقی با آب فروفت
 و ناپدید شد بهرام که گوزنیک رفتی همه عمر دیدی که چگونه گوزن بهرام گرفت
 مادرش آنکان را کاشش نمود که مرده او را بدست آورده در دهنه سلطان گذارد
 چیزی از او معلوم نشد بهرام باندازه مردم را بهیش و عشرت و ساز و آواز خیزب
 و تخریص میکرد که اندازه نداشت روزی پرسید که رعایای من از عیش و عشرت
 قصوری دارند بجهش رسانیدند که مردمان متوسط عیش میاز و آواز میکنند فوراً
 سلطان هند و ستان نوشت دوازده هزار نفر مطرب روانه ایران کرد و اول کسی که
 شعر بفارسی بروش تازی گفت او بود منم آن پیل دمان منم آن شیرید شعار بهرام
 بگفت آسمان و از ارشش بنزد نقش جیش نیز آسمانی رنگ روی تخت نشسته و گزنی بر دست
 دارد مدت سلطنت او را هجده سال و ده ماه و بیست و نه روز است ای میت سال
 نوشته اند زنا تر و آثار بهرام هفت گنبد است که در واقع قصه و زمان است و مورخین بزرگ هم متفقند



پانزدهم یزدگرد بن بهرام گور (یزدجرد)

فصل صد و سی و چهارم در احوالات یزدجبر دین بهرام گور
 بعد از جلوس یزدجبر و قیصر روم خواست در عهد او خود را از خراج دادگاه
 معاف کند یزدجبر و قیصر روم فرستاد قیصر صلاح در جنگ ندید به این
 خراج راضی شد یزدجبر پس از سیصد سال و چهار ماه و نوزده سال درگذشت
 مرد عادل و راستگو و درست قول بود شورش سبزو از ارشش بفرست
 سپاه بوده تاجش بر کت آسمان چون سپاه بیارسل داشت او را
 سپاه دوست لقب دادند او قاتلیکه یزدجبر در کران سان مشغول تنبیه یاغیان
 بود در مراجعت مصمم شد که تمام خاک ارمنستان را استیلا نماید تیودور
 که از خیال او مستحضر و مطلع گردید تا قلیوس سپه دار روم را با قیصر به
 اسب باروانه کرد و قاتلیکه بآن خریده رسید یزدجبر که از شط بنده او گذشته
 بخاک روم می آمد و لشکر که بهم ملاتی گردند سپه دار روم که بجو افروزی و
 بزرگ منشی پادشاه ایران صبر بود از اسب پیاده شده تنها بخدمت
 او رفت و تکلیف صلح نمود یزدجبر که از اعتمادی که سردار روم با او نشان
 داد بخاک ایران که وارد شد ندانست صلح و دوستی بسته شد



شاهزاده همایون یزدجسر

فصل صد و سی و پنج در احوالات هر مین یزدجبه

یزدجرد و پسر داشت کی هسره فرودگیری منیروز هر مین که پسر کوچکتر بود چون شیر
دوست میداشت او را دلچسب کرد و ملک سیستان را به منیروز واکندار کرد
بزرگتر میگفت اگر چه منیروز سال از هر مین بزرگتر است اما شایستگی هر مین بیشتر است پس از
یزدجبه هر مین تحت جلوس پس کرد و فروز از سیستان به بدخشان نزد خوشنواز
(بخشواد) پادشاه بیاطله رفت (بیاطله صفا است که میان بخارا و
سمرقند است بعضی اسم طایفه را دانند برخی بلادی که در ماوراءالنهر واقع است
مثل بخارا و سمرقند و اکثراً مابین این بلاد را گویند) که پدرم در حق من ظلم
کرده است و سلطنت که قانوناً حق من بوده بر او گزیده ام و او را استغناء
می هزار نفر لشکر همراه او نموده بر می آمد با برادر جنگ سختی کرده هسره را
کشت و تاج و تخت را متصرف گردید هر مین مدت یک سال سلطنت نمود
این است که برخلاف قوانین و آداب و رسوم و روش عمومی و لوکان
خیلی خیلی ساده هم باشد رفتار کنند و چارها لک میشوند چنانکه حکار و
بزرگان که برخلاف افکار و روش عامه حرف زدند و چار زحمت و هلاکت گردیدند



مخدوم فیروز بن یزدجسرود

فصل صد و بیست و هشتم در احوالات فیروز (فیروز) بن یزید و حبه و
 هفت سال پس از جلوس فیروز مدت هفت سال چنان قحطی و مجاحه شد که ابد
 باران نبارید و قنات خشک شد حیوانات هلاک و اشجار سوخته فیروز حکم
 کرد مالیات نگیرند و غنایای هر ولایت از رعایا بکجه اری کنند اگر یک نفر
 از گرپسنگی میرد از دانه یا مجازات و تنبیه سخت کند پس از هفت سال یک نفر
 مرده بود شود که زانند که برض گرپسنگی مرده است کار قحطی چنان سخت شد که
 خزانه را بذل بفقرا نمود آنوقت باموید مویدان شور کرده زوی نیاز بدرگا
 بی نیاز نهاده از صبحه و ناله هنگام عظیمی در جمعه جابر پانمودند باران رحمت ببارید
 گرفت نعمت و بار زیاد گدازد خلاصه فیروز با پستمداد پادشاه بیطله
 بمقام سلطنت رسید بعد با او جنگ کرد و بقتل اینکه غرض همسرایی پادشاه
 با فیروز بردن حد و مملکت بود و جنگ میان او و فیروز در گرفت سرنگی
 بیادشاه گفت دست و پای مرا تا بدبسیه در کار فیروز کنم شاه چنان کرد
 سرینک پیش فیروز آمد گفت من بیادشاه نصیحت کردم که با فیروز قدرت
 جنگ نداری مرا چنین کرد و حال بگانی شمارا از راهی برم که غالب شود فیروز بپشت

کرد و چاربی آبی و آذوقه می شده اغلب لشکریان بهلاکت وارد خاک میاطله شدند چار
 بنار ابصالحه که اردن فیروز مراجعت کرده مجدداً عهد را شکسته تجنیز لشکر نموده میاطله
 ناخت خسرو از پادشاه میاطله خدنی خبر کرده بود لشکریان در پورش در آن خندق ریخته
 فیروز گرفتار گشته شد زن و بچه اش اسیر شدند اردوی او غارت گردید و تمام ممالک آن
 متصرف شدند این خبر در حجاز سوخرا نایب السلطنه فیروز رسید تجنیز لشکر کرده از سجون
 گذشت پادشاه میاطله چون دید قدرت مقاومت ندارد و از در صلح آمده و قرار شد
 آنچه از زن و منه زند و غارت و اسیر کرده است رد کند بشه طمی که از خون فیروز
 در گذرد و خیلی اظهار تأسف و مذمت کرد و شرط صلح بعل آمد سوخرا مراجعت نمود
 در این واقعه لقب اسپهبد بزرگان با و دادند که لقب سلاطین بود و از او اظهار شکر
 نمودند مدت سلطنت فیروز را بیست و هفت سال نوشته اند شاعرش سرخ از ارش
 ز ربغت آسمانی تاجش هم برنگ آسمان بود فیروز در دوا خله هندوری و کرمان
 و آذربایجان و سایر بلاد شمره ساخت که اسامی آنها لفظ فیروز را دارد
 دیوار فاصله میان ایران و توران را که سپهر حد بود فیروز کشید و حکم
 بقتل یهودیهایی اصفهان و آتش پرستی اطفال آنها کرد



ہیجدم پاش بن فیروز

فصل صد و سی و هشتم در احوالات پلاش بن فسیروز

پس از فیروز پلاش جلوس کرد و با برادرش قباد در سرتاج و تحت نزاع نمود
 پلاش غالب آمد آنگاه سوحه را بنواخت و محترم داشت بقیه بعضی یک
 پرس دیگر هم فسیروز داشت که جاماسب باشد که در خیالات پلاش ملک و
 همراه بود با قباد مغایرت و ضدیت کرد و بحسنه اسان رفت و در آنجا بخاک
 ترک یا چین تپجی شد خاقان لشکر عظیمی با او بری فرستاد و وقتی که بشهر ری
 رسید خبر مرگ پلاش را با و دادند در این وقت سوحه از اکابر و بزرگان ری
 قباد بیت گرفته بود پیغام داد لازم بشکوفت بی منازع وارد شوید قباد ورود
 و جلوس نمود پلاش مرد خوش سیرت و رعیت نواز و در آبادی ساعی بود
 شهر سادات که مخفف پلاش آباد است در نزدیکی مداین از بنامی اوست
 مدت سلطنتش چهل سال البته او سبزه و از ارشس سرخ موشج بسیار بی سفید
 بوده تا جش برنگ آسمان ایستاده و نیره بدست گرفته و لا شجره حالیه که
 دهمده است میان که انشان و تویسرکان از بنامی اوست رومیها
 گویند هفت فوت پلاش این بود که نتوانست ایران را از قید سارت خارج کند



نوزدهم قباد بن فیروز

فصل صد و سی و هشتم در احوالات قباد بن فیروز

اوقاتیکه قباد برای انتزاع مملکت از برادر باستمداد از خاقان میرفت در نیابا
 و قترکی از سپه داران را بر وجهت خستیا رکمرده و قتر بانوشیروان حامله شد صبحی
 پدر از حال شوهرش سوآل کرد و قتر گفت نشناختم پیغمبر زیر جامه شش زربفت بود پدر
 دانست شاهزاده است قباد چهار سال در نزد خاقان بود با شکر عظیمی مراجعت کرد
 در نیابا بود که رسید زوجه خود را طلبید با فرزندش نزد قباد آمدند از دیدن منم زنجیلی
 شاد شد اسم او را انوشیروان گذارد و همین جا بفرقت پایشان شنید بقال قدم
 فرزند را نیک گرفت بپای تخت دارد شد چون مردم را صرف مطیع سوخرا دید و چند
 اعتنا با وندارند او را در زندان خفه کرد چنانچه اغلب بجال اول مملکت بواسطه غرور
 و چارهاکت شدند در این زمان بود که مزدک نیشابوری یا صطری طلوع کرده و قوینی آورد
 اغلب موافق قوانین زردشت بود من جمله دلی با محارم را کینه حلال میدانست و مردم را
 حکم کرد موانعات در زجرات کنند برج و برج طلبان دور او جمع شده کار بالا گرفت
 حتی قباد را مطیع خود نمود باندازه که میخواست با در انوشیروان دست درازی کند
 شاهزاده دست برده کفش او را کند پایش را بوسید از گند پایی او متفرک کرد از آن زمان

کینه او را در دل گرفته تا او را هلاکت کرد و نزدیک مرگم را از خوردن گوشت منع
 کرده میگفت نباتات و شیر و روغن و تخم مرغ و غیره بخورند خلاصه در زمان
 سلطنت قباد پسر پدر خود را نمی شناخت تا مرگم اجماع کرده قباد را از سلطنت
 خلع کردند و جاماسب برادر او را بر سلطنت انتخاب نمودند لقب او نگارین
 بود قباد خواهر ما هر دوی داشت که او هم مرگمی بود قباد را از زندان
 خلاص کرده نزد پادشاه هبیا طله رفته استمداد نموده بایران با لشکر عظیمی آمد
 جاماسب را کشته مجده و پادشاه شد با سلطان روم جنگ کرده چند
 شهر فتح کرد بعد حلوان را بنا نموده در گذشت مدت سلطنت قباد
 باش سال سلطنت جاماسب چهل و سه سال بود جاماسب را جزو سلاطین
 نگرفته اند بپس قباد برنگ آسمان و موش بفیدی و سیاهی از ارش
 سرخ تا جش سبز روی تخت نشسته بعد از قباد اوقاتیکه انوشیروان با خانقا
 در خراسان و طبرستان مشغول جنگ بود لشکر عظیمی با علمای سبز با استمداد
 زیاد از اطراف لشکر انوشیروان حمله بشکر خاقان برد و مقتدر کرد و انوشیروان
 سوال کرد گفت پسران سو خرابی بشیم آنها را بخواخت حکومت از ابلهان و طبرستان را بنهاد



بیتم انوشیروان عادل

فصل صد و سی و نهم در احوالات نوشیروان عادل
 نوشیروان بن قباد بن فیروز این عدالتش مسلم و محل اعتبار نیست چنانچه سلطان
 سابق اغلب کلمه عادل را جسته و القاب خود میکرد و ند چنانکه اغلب از شیخ
 و مؤرخین او را پادشاه ظالم و جابری گفته اند من جمله صد هزار نفیس را
 یک روز (از تبعه مزدک که اغلب جاهل و نادان و بیگانه بودند بقتل رسانیده
 بوده) نوشیروان اول مزدک را با هشتاد هزار نفر اهل صد هزار نفر از
 اتباعش در میان ناوردن سر و ان از خاک عرب بکشت و مردم را را ستم بدین
 زردشت دعوت کرد و مذہب رپسی همان دین زردشت شد روزی بارعام
 داده مزدکیان حاضر شدند مزدک گفت ای ولد الزنا هر سنو زبوی جو را ب
 پای تو در دماغ من باقی است امروز روزی زمین را از لوث وجود تو پاک کنم مزدک
 گفت همه عالم را چگونه کنی در صورتیکه مطیع من هستند نوشیروان حکم کرد
 او را بدار کشیدند و تمام مزدکیان را بقتل رسانید آنگاه بطرف جبل و باب
 الالباب رفته آنصفحات را منظم ساخت در حد و باب الالباب سدی بنا کرد
 که هر سنو زبوی است و این پدر را اول روزی سنگهای دریا با سنگ و آهن قطع

و سرب بنانها ده تدریجاً هر چه سنگین شد فرو رفته تا بر زمین محکم گردید در معنی این
 دیوار سدی بود مانع از برای آمدن صفای دشمن و درگاه گذاردند بقصد
 نگارنده این سده در میان دریای خزر و بحر اسود ساخته شده و قدری از
 آن در بحره خزر بوده و از نواحی کوهستان البتّه زوگرنی و انجازه عبور می نمود
 تقریباً این دیوار صد فرسخ طول و بعضی هم چهل فرسخ نوشته اند و عمده از بنای آن
 دیوار جلوسگیری هجوم و قتل و غارت ترکان دشت قپاق و طوایف و خشی خزر
 بوده و باب الابواب فارسی اش در بند است پس از ساختن این سده بعضی اوقات
 مراجعت کرده منظر را باید ایما از هر طرف بدر بار آمده منجمله فرستاده قیصر روم
 بود که بدر بار آمده ایوان و حیاط و صحن انوشیروان را نیک پندیده و در گوشه
 اعوجاجی دید پرسید گفتند در گوشه عمارت پرده زنی بود که راضی بفرودش نشد
 انوشیروان فرمود پسره زن را مجبور نکنند بوفیر گفت این اعوجاج بعد از بهتر
 از آن استوار بظلم است انوشیروان با طرف مملکت که عبور میکرد در هر
 مکان مناسبی قلعه یا دژ برجا و دیوار و پل و جسر یا زیاده ساخت آنگاه بشام
 رفته در آنجا اغلب از شهر را راستی نمود و بتخیر تصرفات قیصر پرداخت چون

قیصر تاب مقاومت نیاورد و سواره با دایا نژد انوشیروان فرستاد و با او
 از صلح و دادن جنسراج در آمد انوشیروان درخواست او را قبول کرد
 انوشیروان شهری در نزدیکی مداین بنا نمود که از اهنیه عالیه محسوب بود
 و یواری های آن ششم هنوز از گل باقی است ولی خود شهر خراب شده است
 خاقان ترک دختر خود و دختر برادر خود را با انوشیروان بزنی داد و ملوک
 هند و سند و سایر ملوک از خوف و سطوت او از در صلح درآمد و تحف و
 هدایا فرستادند خاقان چین نامه عجز نوشته و هدیه که فرستاده بود و اسب و
 سواری بود از زر مرصع بلکلی منضود که چشما می فار سپس و فرس از یاقوت
 بود و سایر اعضای هر دو مرصع و مکل بجو اهر و پارچه های حریر و زربفت
 که صورت انوشیروان در آن نقش شده بود و کنیزکی حامل صورت انوشیروان
 بود که در زیر دو گیسوی خود پنهان و در زیر تار مو مثل آفتاب رخشان و درخشان
 و عالمی را منور کرده بود و سایر تحف و هدایای نفیسه که لایق پهلایین بود برسم
 ارمنان و هدیه فرستاد پادشاه هند هم نامه نوشته تحف و هدایا تقدیم داشت
 هدایای ادویه ها را من عود بود که در کشش مثل موم نرم میشد و دیگر جامی از یاقوت

احم که یک شیر دهنسته آن بود پُر از دُر دیگر ده من کافور که دانه های آن بزرگی
 پسته بود دیگر کسنیری که رب النوع حسن بود و فرشی که از پوست مار بود از خیر
 نرم تر همچنین پادشاه بت صد دست زره کار بت و هزار من مشک و صد ثوب
 جامه از پنبه و صد حقه با جعبه کارا که باب صنایع ممتاز همچنین کتاب کلید دُر
 و شطرنج را از هند برای انوشیروان آوردند انوشیروان در حد و بلخ
 از آب مویه گذشت پادشاه (خسرواز) بیاطله را بنحو نخواستی و فیروز
 بدش گشت و مملکت او را ضمیمه مملکت خویش کرد انوشیروان مایات را
 سه قط می گرفت و بر عیای بی پیرو د مایات خراب تخفیف میداد اعراب او را
 کسرای خسرو نامید پیروی هوای نفس خود را نکرد و بعد و فاعل می نمود و در
 امورات باد انایان مشورت میکرد طبقات مردم را علی قدر مراتبم گرمی
 میداشت در کارهای حکام و عمال و قصات تقیث میکرد و از جزای بدکاران غلت
 نینمود و زندانیان را بعد از جزا مجوس میداشت و در فواید عامه و ترویج علوم
 و معارف سعی بود در کار نرغ و انعار نظم کافی داشت مهمات حربیه را
 با قوای عسکریه همیشه حاضر داشت بنگان و صده جسم را تفقد معینه نمود در حد

مقتضی و جاویدین زیاده داشت بابد کار و فساد بعمل ابقا نمیکرد و بهر صلاح العملی
 جزای خیر و نعمت میداد و لوکان هر که باشد همیشه با علما و مورخین که آنها را
 معترین میدانست مانوس بود میگفت اصلاح حال رعایا باعث از دیار و ایالت
 و مالیات باعث ثروت دولت و از دیار و لشکر که باعث حفظ و حراست و توسعه
 ملک است میگفت مملکت سلطان عادل عاقل لازم دارد و نه وزیر عاقل عادل
 و لا دار شد انوشیروان که نوشن زاد بود چون راه زندگه میرفت او را
 رفته در جند شاپور فرستاد جس کردند و خود بولایاتیکه قیصر روم در آسیا
 داشت لشکر کشید از وقایع مهمه زمان انوشیروان اینکه حضرت
 ختمی مرتبت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله متولد شد و آن نه معروف
 بعام اخیل گردید و آنحضرت بماباهت فرموده که وَلِدْتُ فِي زَمَنِ سُلْطَانِ
 الْعَادِلِ وَ تَوَلَدَ حَضْرَتُ دُرِّ سَالِ چهل و دو دم سلطنت انوشیروان بود در آخر
 سلطنت کسری شغال زیاده ای از ترکستان بعراق آمد مردم از صدای سخن او
 برسیدند و بیدار شدند و ببال بد گرفت این بود که ترکستان در اقصی ممالک
 دست اندازی کردند انوشیروان دانست از ظلم حکام است مقتضی فرستاد

پس از تحقیق نمودن فتنه از حکام را گردن زد آنوشیروان اول کسی است که
 از طبقه ساسانی لقب کسری گرفت و کسری بمعنی مالک ممالک و باقی این طبقه
 بعد با شیع کسری گفتند مصیبن که اکاسر گفتند مقصودشان کفیه طبقه ساسانی است
 در خصوص ایوان کسری اختلاف است بعضی گویند ایوان کسری اسم شهری است
 که شاپور ذوالاکتاف در مدین ساخت و مقر خود قرار داد و معروف بایوان
 کسری گردید و پوزین بهر تخیل بنامی این شهر پرداخت و قول صحیح که این
 بنابر آنوشیروان ساخته باشد در دست نیست و هر جایوان کسری میسومند
 طاق طیفون را میخوانند که طول آن چهل و هشت ذرع است قطر دیوار هفت ذرع
 و یکچهارک عرض دهنه طاق سی و چهار ذرع و نیم ارتفاع طاق سی و دو ذرع
 طول درگاه نه ذرع عرض چهار ذرع خلاصه اسباب ترقی ملک و ملت و
 سعادت مملکت بوزرجه که معرب بزرگ مهر است که او را بوزرجه نیز
 گویند و سمت وزارت داشت گردید شبی آنوشیروان خواب دید که
 گرازی جام شراب او را گرفته نوشیده و تحت جایی او نشست بیدار شد
 مؤبدان را خواست من جمله بوزرجه بود که در مکر بود او هم حاضر شد عرض

مگر خلوت کشید خلوت کرده گفت در حرم پسر امروزی بپاس زنانه باید باشد
 زنهار اسان دید و کیف زن بند بالا میل زید دست او را گرفته تعجب کرد
 دیدند مرد است او را با کینزک پلاک کردند و در جهر بیشتر از سابق تقرب یافت
 و کسری امر کرده بود در جال مملکت هر روز پیش او آمده از نصایح او بهره مند
 شوند با تامل بود و در جهر را خضر پرویز بدار زد انوشیروان بعد از هفتاد و چهار
 سال زندگانی در گذشت

زنده است نام فرخ نوشیروان بعد از که چندی گذشت که نوشیروان نماد
 لباس نوشیروان سفید بود با نقوشش انوشیروان از ارشش برنگ آسمان بر شمشیر
 خود روی تخت تکبیر کرده

از نصایح انوشیروان است که مملکت خود را صالحه لازم دارد و آن قضا
 و زرار حاصل و عالم عادل با تجربه صحیح اهل است و عدالت بمنزله چشمه باشد
 که در میان بر وسیعی واقع شده باشد که آب یافت نشود و قضا
 و طبعا عام و خوش و طهور از هر طرف بر دور او جمع میشوند هر غیر ذی حق
 عادل بر ذوی الحقوق غیر عادل همه اوقات مستولی و غالب میشود



بیت و یکم بر نرین انوشیروان

فصل صد و چهل و یکم در احوالات هرمز بن انوشیروان

نوشیروان چهار پسر داشت هرمز نوشن زاد شیرزاد ازداندا
 نوثراد کشته شد هرمز که از بطن قائم دختر خاقان چین و از همه کوچکتر بود
 بواسطه شاهنژادگی مادرش و یعهد شد بسیار مرموعا دل خوشبختی بود چه
 قصد میکرد و میر میزد سیزده هزار و سیصد نفر از روستا راکت و جمعی را حبس
 کرده با مردمان پست مانوس شد آنگاه گفت چه منی دار و بندگان ما بر ما حکم کنند
 مقصودش از موبدان و قضات و وزراء و منای عدلیه بودند همه راکت و مصلح
 همایگان احتیال ملک را دانسته قصد تصرف نمودند از جمله ثابت بن شب عظم
 ملوک ترک بود که با چهار صد هزار نفر مرد جنگی گواشت بهرات و خراسان آمده
 طراخه فرعی منی حکمرانان ایشان از طرف دیگر با لشکری بجای جسته از سرحد
 گذشته بنای قتل و غارت را گذاردند از طرف دیگر پسر داران روم از
 سمت جزیره بنای قتل و غارت را گذارند از جانب مین نینر لشکر آمده تا کاف
 فرات بنای استیلا و تصرفات مالکانه را گذاردند آنوقت هرمز آگاه شد که با رجال
 ارازل ملک داری نمیتوان نمود مردمان عاقل و کامل لازم دارد پس موبدان

دو انشمنه از اخصار و بکارهای ملکیت اقدام نمودند آنگاه هسره نر بهرام چوبین را که
 یکی از شاهزادگان اشکانی بود بجنگ ثابت بن شیب که بعضی او را ساساوه شاه
 گویند فرستاد و سیصد هزار تشوان اورانگست داده سپه را در ابریده برای هرمز
 آورد سپه را هم استحکام نموده امنیت با و داده خدمت هرمز حاضر کردید درین
 جنگ غنایم بسیار نصیب هرمز شد من جمله خنزین افراسیاب و اموال و جواهرات
 که از سیاهوش گرفته بودند و آنچه بدست ترکان از اموال اگر جانب غیره افراسیاب
 مانده و از جانب آنرا از خنزین کتائب در شهر پنج بدست آورده بود و سایر دنیا
 ملوک ترک هرمز از این غنایم زیاده از حد فرسندید و بهرام را محترم میداشت
 یزدان بخش وزیر هرمز بهر نفس رسانید که بهرام چوبینه تمام ذخایر نفیس را خود
 برداشته است و سعایت زیاده نموده و چند فقره دیگر هم علت بی لطفی هرمز گردید
 هرمز را متغیر کرده و رنجانید هسره نر بهرام را در غل و زنجیر در آورده حبس نمود
 بهرام چون جان دید غل را در گردن گذارد و چرخ را جلوی خود و سرداران را
 بنخواست گفت پادشاه من خدمت را ملا حظه کنید که من هرمز را از جنگ خشم قومی
 نجات دادم و سزای مرا چنین داده است سران سپاه بلقی از هرمز ناباکس

و دست جانفشانی بهرام دادند بهرام خواست فتنه در دولت برافرازد از بدلی
سکه با سیم خسرو پر ویز پس هر فرزند و توسط تجار و دربار پادشاه منتشر کرده که
شاه را مفت کند پس از آنکه هر فرزند این مسئله آگاه شد و در باره خسرو بدلیگان
گردید خسرو بنه ار از ترس با ذریایان و ارمشیه گریخت بر فرزند و بهرام
که برادر مادری او بودند در بند نمود آن دو و نفس جمعی از لشکریان را با خود
همراه نموده ناگاه با طاق هم فروار شد میل در دو چشم او کشیدند این خبر بخبر
رسید مراجعت کرده نزد پدر آمد و برائت فتنه حاصل کرد که من خبر نداشتم و
از ترس فرار کردم به فرزند سلطنت را با و تفویض کرد و فرمود که این
قته یار ابراهیم را بر پا کرده باید او را جبر داد و خسرو بقصد دستگیری بهرام
حرکت کرده بهرام بطرف مداین میرفت پرویز در کنار نیمه وان با و رسید
فاصله میان فستین بود اول کار به پنهان و فحاشی کشید با آغوش جنگ در گرفت
بسیاری از قشون پرویز کشته شد مابقی اغلب بهرام پیوستند پرویز فرار کرد
نزد پدر آمد صورت خسرو پرویز در دو فرسنگی کرمانشاهان سوار شد بر (اسب)
در طاق بطام مغوار است در این بین و سظام و پسندید هر فرزند اخنه کردند مدت

سلطنت هرزین انوشیروان دوازده سال بوده لباس سبز و نقش و
ازارش برنگ آسمان و آن نیز نقش تاجش سبز روی تخت نشسته در



بیت و دوم خرد و پرویز
دست راست گرز و در دست چپ شمشیر که نمایی بر آن نموده است

فصل صد و چهل و یکم در احوالات خسرو پرویز

خسرو پرویز یکی از سلاطین با عظمت و جلال و صاحب کج و مال بوده است چه
تا زمان خسرو پرویز روز بروز بر قوه و استعداد و مال و منال و کج و ذخایر دولت
ساسانی فزونی یافته شده بود و بهرام چوبینه هم از کجهای معروف با وازه و در
بدست آورده تقدیم نمود خسرو یکی از سلاطین با عظمت و دانش و عاقل و زکی و
و با سطوت بود پس از کشتن هر فرزند بهرام چوبینه خود را بمردان رسانیده تخت و
تاج را صاحب شد از آن طرف خسرو تخت و هدایای مرغوب از قبیل میرینه درمی
طلبا و اهره نشان و جامی از جنس عیانی پُر از یاقوت و صند فلام و سبده ای از
طلا که صد دانه دُر گران بها هر یک بوزن یک مثقال و غیره با نامه به مورقین پادشاه
روم نوشت و استمداد خواست و شرایط انعام و احسان با قشون کمک رسانند
قیصر و همنهار هزار دینار و صد همنهار سوار برای همنشیر یا ساسانی از سال
داشت با هزار جامه زر بفت و بیت نفر کثیر از انبار ملوک صفایه و جلالت و غیره
که بر سپهر یک ناجی مرتفع بود قیصر چون یاقوت خسرو را میدانست برای استحکام
دولت روم دختر خود ماریه را بر بنی نزد خسرو فرستاد که او را ماری و مهرب

آن مریم است در جزیره طرک که هر چه انوشیروان از مصر و شام گرفته واکند
 خسرو قبول کرده پهلایین عجم همه اوقات دختر از ملوک هجوار میگرفتند تا آن
 خود نمیدانستند که بدیند مثل فریشت در اعراب خلاصه لشکر رومی رسید با اتفاق
 با وزیر بایجان آمده قشون زیادی هم از آنجا بمشکر خسرو متحن شد خبر بهرام رسید
 با قشونی خونخوار در مقابل صف آر است شکست خورده فرستاد از آنجا برسان و از آنجا
 بجاقان پناهنده شد خسرو هم دنبال او نزد خاقان آمده چون از کار بهرام بفرست
 یافته یعنی با سبب چینی و کمر او را کشتند یا مرد خاقان سپه او را از دهنه در
 آورده بتوسط ماجرایی نزد خسرو فرستاد خسرو بر در قصر آن سپه را آویخت
 بمقر سلطنت معاودت کرد قشون را با پو لهای قیصر با بسیاری از تحف و هدایا
 متنا و انعام و احسان برودم فرستاد و تمام دهنه های خود و فانیود بعد از کشته
 بهرام قاتلین پدرش را بنا بر وصیت پسر فرستاد تمام امور مملکتی و وزارت خسرو
 پرویز را بوزیر چهارم بود پس از سیصد و ده سال که در حق او بدگمان شد او را کشت
 پس از بوزیر چهارم از نو پس نام وزیر او شد او را هم در دجله غرق کرد و مملکت رو
 به بی نظمی گذارد در این بین بطارقت روم که فانیوس نام داشته بر سر پدژن

او حمله برد و قتل رسانیده بجای او کهنه دیگر را گذارد و خسرو شکر عظمی بطرف
 روم روانه کرده سلطان روم مصمم جنگ گردید و خنجر این خود را در هزار گشتی
 حل کرده که بجهنم محلی برساند با مخالف زمام کشته را را بر بوده سفاین را بطرف
 انطاکیه آورد و شهباز آنها را گرفته نزد خسرو فرستاد و این گنجها را گنج آباد
 خسروان گویند پس از چندی شهباز از خسرو بخبر داد پادشاه روم پویت از
 آنجا روانه جنگ خسرو گردید خسرو او را ازین راه برگرداند از نفایس غریبی که
 خسرو پرویز داشت تختی بود معروف بطلا قدیس است و سال ساخته شده بود
 هر روزی یکصد و سی نفر اسپهسالاران کار میکردند و هر اسپهسالاری هم سی نفر شاگرد
 داشت یکصد و چهل نفر از پنج نفره که هر یک از شصت الی صد مثقال وزن
 داشتند و یکبار کوی که هر یک هزار مثقال وزن داشته و آویخته بودند و انواع
 کوهرهای گرانبها مرقع کرده بودند و صورت دوازده برج و هفت ستاره را در
 آن نقش کرده خسرو در سه فصلی در یکطرف آن تخت می نشست ارتفاع تخت صد
 ارشش بوده دیگر از اشیاء نفیسه سی هزارین مرقع بوده و صد گنج که هر یک
 اسمی داشته یکی از آنها باد آورده دیگر دوازده هزار کسینا مهر و یک هزار

و دست فیل و مقدر از زیادی طلای دست افشار که مثل موم بوده دیگر آب
 شبنم از آبهای خاصه صطبل سلطنتی سواهی لشکری بچاه هزار راپس بوده بادوان
 هزار شتر بنه قصبه خسرو با شیرین که نظامی علیه الرحمه نوشته است این است
 که خسرو در سن طفولیت شیرین را در خانه یکی از بزرگان فارس بعنوان خادمی
 بوده خسرو با آن ماهر و ملاحظه میکرد و او را غدن گردن که با خسرو سخن نشود عشتا
 نگرد و تار و زمی خسرو اکثر خود را بشیرین داد صاحبخانه فهمید حکم کرد این بدعل را
 ببر باب فرات انداز چون شیرین را کنار شط آورند جنس و زاری کرده بانور
 گفت خلاف امر مولایم را نکمم او را بجائی در آب انداخت که بتواند بیرون آید
 بیرون آمده نزد راهبی رفت که در آن نزدیکی بود راهب او را پذیرفته مشول خدمت
 بود تا زمان سلطنت خسرو قشون خسرو که از آن محل میگذشت شیرین بکینفر اکثر راه
 نشانی داده که بخمر و عرض کن گنیز تو در فلان مکان است حامل چنین کرد خسرو نیز
 و خواجه پسر ایان فرستاده شیرین را بسرای سلطنت با اعزاز تمام وارد کرد
 مورخین گویند چهل چیز که سبب تکامل حسن بود در شیرین جمع بود بعضی شیرین را بملکه
 آرمن بعضی از شاهزاده خانهای آن مملکت دانسته اند پس از قتل خسرو شیرین

پسرش شیرین صد و طبع داشت و اظهار کرد شیرین گفت مرا اجازه بده یکبار دیگر
در کب و خمه خسرو را باز کرده روی او را ببینم آنگاه بر مراد تو باشم اجازه داد
شیرین و خمه را باز کرده پس از دیدن روی خسرو فوراً زهر نوشید بقولی در بن
ناخن خود داشت میکده و بخمر و ملحق شد آفسرین و احسن بر هیچو زن با صفت
و وفا از حوادث اتفاقیه آوردن دار حضرت عیسی بود نزد پرویز در
سال چهاردهم سلطنت پرویز و میهمان موریتس پادشاه خودشان را که پدر زن
خسرو بود از سلطنت خلع کردند و فو قاپس نام را بجای او نشاند و او هم تمام
زن و اولاد موریتس را هلاک کرد و بجز یک نفر از پسرهای او را که فرستاد کرد
پیش پرویز آمده پرویز شکر زیادی سه قیمت نموده همراه او کرده که ملک موروثی
و تاج و تخت پدر را تصاحب کند یک قیمت از شام و بیت المقدس روانه شده
دار حضرت عیسی را که بان زده و مصلوب کرده بودند گرفت برای پرویز
فرستادند آن دار را در تابوت زرین نهاده و در زیر زمین دفن کرده بودند
قیصر آن دار را به سه زبانی از خسرو خواستند اد یک قیمت بمصر و اسکندریه
رفته اسکندریه را گرفتند آنجا را برای خسرو فرستادند قیمت دیگر بخت

رفته قتل و غارت فوق العاده نمودند تا کین سلطنت پسر موریتس نمرودند اما برای
 بدکاری فوق‌العاده راکتند و هر قل نامی را سلطان کردند خسر و شکر فرستاده با
 او جنگ کردند شکر خسر و شکست خورده و بسیار کشته شدند آثم غلبت الروم
 فی اکنی الارض و هم من بعد غلبهم سیفون در این واقعه شأن نزول یافته و
 از وقایع عجیبه نامه بود که حضرت ختمی مرتبت در سال ششم یا هفتم هجرت بخسر و نوشتند
 و او را باسلام دعوت کردند چون نوشته بودند که از محمد رسول الله
 بجبری سلطان عجم خسر و متغیر شد که این شخص کیت که اسم خود را مقدم بر اسم
 من نوشته نامه را باره باره کرده اعتنائی بعبده الله بن خدا فاسد حاصل نامه
 نکرده عبده الله مراجعت کرد و تفصیل را بعرض رسانید حضرت فرمودند مکتب او را
 خداوند پاره پاره کند چنین هم شد آنگاه خسر و بوالی مین که از طرف او بود پیغام
 داد که شخصی دعوی پیغمبری میکند در حجاز و نفس خیر فہم بغرست او را گرفته
 نزد من آورد ما مورین آمدند روز اول حضرت جواب نفرموده روز دوم فرمودند
 که دیشب شیرویه پسر خسر و پدرش راکتند شما مراجعت کنید دیگر از شما مواخذہ
 نخواهد بود صدق کلام آن حضرت نزد معلوم شد که شب سه شنبہ دہم ماہ جمادی

الاولی در سال هفتم هجرت خسرو بدست پسر خود شیرویه کشته شد چون او خسرو
 بیارخت و اساک و بدجنان شده بود و سران لشکر و بزرگان جمع شده
 او را خلع کردند و مجوس نمودند آنگاه از ترس اینکه متخلص نشود شیرویه را
 که اسیر او قباد بود بجای او نشاند و حکم کردند شیرویه او را بفرستند
 برسانید شیرویه بچکس حربت کرد و مهر بر نام پسر و ان شاه نمودی که پدرش
 پدر زکشته بود قبول این کار را کرده نزد خسرو رفت خسرو گفت میدانم برای چه
 آمده بیا هر کس قاتل پدرش را بکشد عزا داده است مهر بر فرزندش زکشته نزد
 شیرویه آمد گفتا خسرو را حکایت کرد شیرویه گفت پدرم راست گفته حکم کرد
 گردن او را زدند بپس خسرو کلی نقش از ارش آسمانی زنگ تاج سنج نیزه
 در دست خسرو سپهر از عقاب بآت دوازده سپهر از کینک مغنیه و
 خدمتکار در عرم سرای داشت و شش هزار هزار اول خاصه در عوالمی کرمان
 آتشکده ساخت و وقفیات زیاد برای آن نمود مدت سلطنت اوسی و هشت
 سال بود خلاصه بعد از خسرو پرویز ابواب بلایا و رنج بر ایرانیا باز
 شد همه روز پادشاهی را بر تخت نشانده با بخت برگشته بر تخت می افتاد



میت و سونم شیردیه بن پرویز

فصل صد و چهل و دوم در احوالات شیرویه بن بردین

شیرویه مرد خبیث الفطره و ذمیم الخصله بود مادرش مریم دختر قیصر در ستمکاری
 او همین پس که پدر خود را کشت و هیچگاه نفریم برادران خود را بتحرکیت نسیر و
 وزیر خود بنیبر قتل رسانید بجان او را شیرویه مشغوم گفته اند چه در عهد او طاعون
 در ممالک عراق و عسیره بروز کرده نصف یا ثلث مردم را کشت پس از کشتن
 برادران پوران دخت و آرزو میدخت خواهران او نزد او آمد گفتند شرم از
 خلق و خد انکر دی از برای ملک دوروزه پدر و برادران خود را کشتی و ام
 خود را در تواریخ عالم ننگ و بیدنی گذاردی ملک تو را نخواهد کرد شیرویه
 متنبه گردیده آفت در گریه و زاری کرد تا در گذشت مدت سلطنت او اشت
 ماه نوشته اند عمر شیرویه بیت و دو سال بود لباسش سرخ و نقش از اشرس
 آسمان رنگ تابش سبز آیتا و هشمشیر شیه لقمه در دست راست دارد
 شیرویه بار و میان مصالحه کرد باین شرط که ممالک طرفین بجان حد و سابق
 برقرار باشد و اسپه را را از طرفین رد کنند و چوب دار حضرت عیسی آرا پس ده
 مصالحه بعد از سی سال خونریزی منعقد شد بعضی گویند برض طاعون در گذشت

فصل صد و چهل و سوم در احوالات اردشیر بن شبرویه
 اردشیر در سن هفت سالگی تحت جلوس پس کرد شهریار از انطاکیه شام آمده ادر اکتش
 بجای او نشست مدت سلطنت او چجاه بود بعضی مدت ملک او را یکسال و ششماه نوشته اند



بیت و چهارم اردشیر بن شبرویه

صورت او را داخل صورت لک ایستاده بابا پس آسمانی رنگ منشش
 تاجش را سرخ در دست راست نیزه در دست چپ و شمیر که آن تکیه کرده است



میت و بنم شهرزاد

فصل صد و چهل و چهارم در احوالات شیراز (شہر زاد)

بعضی شہریراز را شہر یار و شہران گرا نیز نوشته اند خسرو اورا شہر یار
لقب داد کہ بمعنی شہر زادہ باشد مثل پرنس کہ فرخیمان بہنہ رگان خود دہند
باری شہر یار جلو پس کرد چون از خانوادہ ساسانی بود شکریان از او تکلیف
نداشتند تا آنکہ سہ نفر برادر کہ از سہ اولان خاصہ بودند از مقابل آنہا میگشت
اورا بقتل رسانیدہ پامی اورا گرفتہ از اسب کشیدند بزرگان آن سہ نفر را
بقتل رسانیدند مدت سلطت او چل روز بود بعضی بیت روز برخی مادہا
گفتہ اند آذر میدخت دختر خسرو اسباب قتل اورا سہ اہم کرد بعضی گویند
بعہ از او جوان شیر پرویز را کہ از بطن کردیہ خواہر بہرام چوبینہ بوجود آمد
بر تخت نشاندہ و او بعہ از یکمال ہر دو سلطنت بہ پورا اندخت رسید چون این
پادشاہ خاصہ بود در کتاب صور الملوک صورت اورا ساختہ اند تا بہما
از برای اومستین شود و این صورت از کتاب نامہ خسروان تصویر شدہ است
مستودعی در رُوح الذہب گوید شہر زاد اورا شیر را کشت و بعہ از چل روز
اورا کشتند و پورا اندخت بنت خسرو را بخت نشاندند



بیت ششم پورا اندخت بت پرست

فصل صد و چهل و پنجم در احوالات پوران خست

چون از خانواده ساسانی سپری و مردی باقی مانده بود بزرگان ایران
 پوران دخت و دختر خرد پرویز را که ملکه عافتد و نیکوکار بود بخت نشاندند
 او بامردم سلوک میکرد و بر عایا از مالیات تخفیف داده بامی عدالت را
 مستحکم نمود ابنیه و پنهان را آباد میکرد و از حضرت عیسی را برای قیصر
 روم پس فرستاد و خواهش کرد هر کس از کسان شهریار در آن نوحی
 باشد بکشد قیصر دعوت او را اجابت کرد مدت سلطنت او یکسال و چهار ماه
 بود پس از او شخصی موسوم به جشن شبنده از بنی اعمام لودو پرویز مدت یک ماه
 سلطنت کرده چون سیره خوبی نداشت لشکریان او را کشتند آتاس
 پوران دخت بفرستش از ارش برنگ آسمان روی تخت نشسته تبرزینی
 بدست گرفته در باب مدت سلطنت پوران دخت اختلاف زیاد
 کرده اند یکسال و چهار ماه نوشته اند چنانچه اشاره شد بعضی شش ماه
 و هفت ماه نیز نوشته اند او بامردم نیکی و دادگری و بخشش زیاد
 میکرد و مردان به امور ات مملکت رسیدگی مینمود



بیت دهم آرزیدخت بت پرور

فضل صد و چهل و ششم در احوالات آذر میدخت

آذر میدخت اول صورت و جبهه مصر خود بوده قریح هر سه فرکه اول رجل بزرگ ایران و اسپهبد خراسان بود برای خواستگاری نزد آذر میدخت فرستاد آذر میدخت گفت کسی که صاحب تاج و تخت است زناشوی را نشاید تو محرمانه نزد من بیا تا کام تو در هم منسج هر فرزند آذر میدخت آمد آذر میدخت بر من مشه و اولان حکم کرد و او را کشتند و نقش او را در ب دارالحکومه انداختند مردم و سران سپاه نقش او را ناپدید کردند چون این خبر برستم پسرش رسید از خراسان بالشر جمعی خودش آمده چشمهای آذر میدخت را کور کرد و بخت و بقولی بدست یکی از غلامان خود مسموم کرد بدست ملکش شش ماه بود پس از او مردی کسری نام که نسب بار و شیر با بکان میرساند در اهواز بود بزرگان انتخاب کردند تاج بر سرش گذاشتند بعد از چند روز دیگر در گذشت و بقولی بعد از آذر میدخت خورزاد خسرو از پشت پر ویز و شکم کردیه خواهر بهرام چومینه که در نزدیکی نصیبین بود آمده بخت جلوس نمود پس از چندی سران ملک او را خلع کرده و کشتند بدست ملک او شش ماه بود شعرا آذر میدخت نقش بر نگهای محنته

فصل صد و چهل و هشتم در احوالات فرخ زاد بن خسرو پرویز
پس از شورشها و انقلابات متوالیه بزرگان تفحص و جستجوی بازماندگان شهریاران



بیت هشتم فرخ زاد
بن پرویز

ایران افتادند و فرخ زاد را در نزدیکی خاک روم که از سر زندان پرویز
و از ترس شریب فرار کرده بود بدست آورده بخت نشاند پس از یک ماه
یک نفر از کاشته گان او زهر داده هلاک کرد و بقولی سران محکمت او را چنانچه شایسته



بیت و نهم یزد جبہ دین شہریار
(۲)

فصل صد و چهل و هشتم در احوالات یزدجرد بن شهربار بن اشیر
 بنجین بنخبر و پریز خبر داده بودند که ملک ایران را یکی از نواده های تواریست
 میداد که در بدن نشانی دارد خسرو پسران خود را از معاشرت با زنهای عذ
 کرده و در یک خانه مجلس کرده بود روزی شهربار از شہوت بشیرین شکایت
 کرده بشیرین یکی از بزرگ زادگان عجم را با لباس مردان نزد او فرستاد
 شهربار با او نزدیکی شد و آن یزدجرد حاضر گردید پس از تو که یزدجرد پنج سال
 گذشته بود که پرویز اورا بدید پرسید از کجاست این پرس گفتند از شهر یارست
 اورا برهنه کرده نشاندند و از زانوی او دیدخواست و را بجند بشیرین مانع
 آنگاه اورا یکی از بلاد بعیده فرستاد بعضی را عقیده این است آنوقتیکه
 شیردیه برادر و برادرزاده های خود را میکشت و ای یزدجرد را برداشته بولایات
 بعیده یا استخر رفت تا زمانیکه فتح زاد جهان دیگر رفت بزرگان در غفلت او
 ملوک ساسانی بودند آنگاه اورا بعد این آوردند و تحت نشاندند و در معنی سلطنت یزدجرد
 مثل خوابی بود که دیده شود بجهت این که کار ملکیتش با وزیر او بود و دیگر اینکه دولت
 رو بضعف گذارده بود ملک را قطع قطع کرده عرب پس از دو یا چهار سال

بر عجم حمله کرد و این حمله در سال دوازدهم هجری در خلافت ابوبکر بود که مشنی
بن حارثه شیبانی با ابوبکر گفت عجم ضعیف شده اذن بده لشکر بخود عراق برم
آنگاه اجازه گرفت و راه شدند با ابوبکر گفتند این کار خیلی سخت است
هر چه عجم ضعیف شود این شخص از عهد بنیایید آنگاه خالد بن ولید را فرستاده که
بالاتفاق جنگ کنند این اقدام طول کشید تا زمان خلافت عمر مثنی بیدینه فته
حدت خلیفه ثانی عریضه نوشت و از ضعف عجم شرحی بعرض رسانید عمر پس از
مشورت ابوعبیده بن معرود قتی را با مثنی بعراق فرستاده جنگ سختی با لشکر
عجم کرد که ابوعبیده کشته شد و بسیاری از لشکریان اسلام مقتول گردید و تقریباً
دو هزار نفر بیدینه مراجعت کردند در این جنگ سپه داران ایران بفرمان
بهمن جادو معروف بنی الحجاب بودند که او را رستم فرخ زاد سپهسالار ایران
بتصویب پور اندخت با لشکر بسیار و فیلهای جنگی بخراب اعراب فرستاده بود
در کنار فرات ابوعبیده با شمشیر غرطوم قتل سفید بزرگی را زده قتل زخمی او را
مغایب کرده از خشم او را زیر دست پای خواند خسته هلاک کرد و این جنگ
معروف جبراست که ابوعبیده جبری روی فرات بنا کرده بود و در همین سال که

چهاردهم از هجرت بود عمر حبیب بن عبد الله بجلی را سپه دار لشکر نموده با سبها
 معاونت و ملک مشنی فرستاد از این طرف هم مهران بن بادان با لشکر بجوگیری
 ایشان نامور شد در این جنگ لشکریان عجم شکست خورده هزیمت نمودند و در این جنگ
 کویا صد هزار نفر کشته شدند و ظن غالب آنکه مبالغه باشد و روز این جنگ را
 یوم الاعداء گویند بعلت اینکه صد نفر از شعبان عرب هر یک صد نفر از دیران
 عجم را بقتل رسانیدند و در آن اوان باز از بصره ادراکه تجار عجم بودند بجلی فرست
 کردند و این جنگ در حوالی کوفه اتفاق افتاد در این اوقات دولت ساسانی با کمالات
 قدرت و کثرت و ثروت چهار اختلافات داخلی گردید شاهنشاهی و گان و حکام در
 هر نقطه که حکمرانی داشتند و کمالات استقلال زدند کار عجمان سخت شد و باز در هر نقطه
 ای بودند بر سیم از این حوادث کار گذاران ملک مستبده آگاه گردیدند و در دوسم
 گرد آمده و تمکین دولت مشتی الهه و متحد اللمه گردیدند و دانستند که این اعرابیان
 لا طایفه از بیدان در نیمه و ند و تخیه گاه محکمی دارند و قصد غریب و عجیبی آنگاه
 متفقاً عریضه بار سولان بعد این فرستادند و اطاعت و انقیاد خودشان را اظهار
 کرده و تهدیدات عرب را کمشوف نمودند و در حبه در تسم فسخ زاده را که در معینی

سپاه را بود باشکر زیادی بجنگ اعراب روانه داشت از آن طرف مشی آمدن
 رستم را در مدینه بفرمان اطلاع داد و عسکر هم سعد بن ابی وقاص را امارت و فرمانفرمای
 لشکر داده روانه نمود و در حدود سواد آمد و زمستان را توقف نمود آنگاه
 قادیسیه را که در پانزده فسخی کوفه بود بمکر خود فرستاد و در این ضمن اجل ثنی
 در رسید و در گذشت عساکر جمعی او بعد بن ابی وقاص پیوستند و عمر چند نفر دیگر
 از ابطال عرب را بایک عده قشون بکک سعد فرستاد آنگاه چند نفر رؤسا
 مثل نعمان و جسریر و طلحه با چند نفر دیگر بر سالت نزد جرد فرستاد و پیغام
 داد اگر دین اسلام مقبول کنی و خراج بخشنه اسلام فرستی کسی را با تو کاری
 نخواهد بود و الا آماده جنگ باشی نزد جرد از تعیس آئین با سلام و دادن خراج
 ننگ داشته آنگاه توبره پرازا خاک گردن کی از رؤسا انداخته گفت بروید
 در ایامیر خود خبر بید از آن طرف رستم فرخ زاد باسی هزار نفر لشکر و سی
 ز غمخیز از طرف یزد جبهه دماور جنگ گردید با آنکه محکم باید طی مسافت کند
 بتائی راه سپیمود و مایوپس بود ناچار از در صلح درآمد رؤسا نزد سعد و
 فرستاد و اهلار صلح کرده جواب یاس شنید آنگاه طرفین شروع بجنگ کردند

سرداران عرب از قبیل ابوالمنین و طلحه و عسرو بن معدی کرب و غیره حمله بر لشکر
 عجم بردند چهار روز جنگ سختی شد روز چهارم بکربتبه لشکر عرب حمله بر لشکر عجم
 رستم تبری بیای بلال زد که پای او را بر کاب دخت با آن تفصیل خودش را
 برستم رسانیده با شمشیر او را بقتل رسانید و لشکر عجم تاب مقاومت نیاورد و
 فرار نمود درفش کیانی که مرصع بجو اهرات گرانها بود بدست ضراب بن الخطاب رسید
 جنگ قادیسیه خاتمه یافت سعد حکم بغارت داده کمر رستم هفتاد هزار دینار جزئی
 صد هزار دینار بود و جامه های جالیوس که نهایت قیمت را داشته باشند داد
 داد و سی هزار دینار عوض درفش ضراب بن الخطاب داد آنگاه خبر فتح را بعمر داد
 که آنقدر غنایم بدست لشکر عرب افتاده است که نهایت ندارد خمس غنایم را سعد
 برای عمر دستاورد عمر حکم کرد سعد در قادیسیه بماند تا دستور اهل باور پس
 در سال پانزدهم هجرت عمر عتبه بن غزو ان را فرستاد که در آنکه شهری بسازد
 که مراوده پادشاه عجم را با پادشاه هندوستان مقطوع کند که نتواند ایران از
 هندوستان اسناد و غنایم بدین بود که آمد و شمس بصره را بنانود در همین سال
 دستور اهل عمر سعد و قاص متوجه مداین گردید و نهر شیر و سباط مداین را بکرفت

لشکر از دجله منتهی ار کرده جسر را کشیدند سده با عمارت خود بآب زده از عطا بن
 کرد چون خبر بزدجر رسید جواهر و خزانه را برداشته بطرف حلوان رفت
 سده وارد مدین گردید شهر طیفون پایتخت ساسانی را که ایوان کسری در آن بود
 منصرف گردید غنایم که دُچار لشکر عسکر گردید لایق و لایق نبوده چه حشمت از عطا
 غنایم و دُخا برسی منتهی پادشاه بود از حمله تاج مرصع مکتل کسری و البته او و فرزند
 بوده باندازه شصت ذراع در شصت ذراع که ساسانیان او را بهارستان یا بهار
 کسری میگویند و این بساط از جواهر و انبساط و صورت باغ و بهستان و آب و سبز
 و گل و ریحان تزیین داده بودند در زمستان روی آن نشسته مثل این بود که در میان
 باغ و گلزاری باشد خلیفه آنرا قیمت کرده یک ستم بمحضت امیر رسید که حضرت
 آن را به بیت هزار درهیم بادیار فروختند خلاصه غنایم را بر نهصد شتر حمل
 کرده نزد خلیفه فرستادند باقی را که بشت هزار سوار قیمت کرده بود به نفری دو
 هزار دینار رسید خلاصه بزدجر به دُشهر حلوان که بهر حد عراقین بود رفته و فراریان
 لشکر بزدجر به دُرجلو آمد بعضی بطرف فارس و برخی بطرف آذربایجان فرستادند
 بر وندیس از مشورت گفتند اگر ما متفرق شویم دیگر جمع شدن آنها کمال دارد

بهتر است که در اینجا سر راه عرب بگیریم بجای دیگر جنگ کنیم اگر فتح کردیم بنما
 و الا بکلیف آخر خود عمل کنیم آنگاه خنذقی کشته و خار و خشک آهنی زیاد
 ریخته که ستم اسب و پای مرد را سخت مجروح سازد این خبر بعد و قاص رسید
 او بمسیر نوشت عمرناشم بن عتبه را با دو هزار و پست از نفر بجولان فرستاد جنگ
 در گرفت مدت شش ماه و حرب بطول انجامید از این طرف یزدجبه و ملک زیاده
 برای آنها فرستاد در جنگ اخیر صد هزار نفر از طرفین کشته شد آخر جولان
 لشکر عسقر فتح کردند و خار و خشک بمجما بیشتر از اعراب صد کشته دارد و آورده چون
 خبر یزدجبه در رسید راه ریزی پیش گرفته غنایم زیاد می هم در این جنگ بدست
 عرب افتاد در سال بعد بمسیر هجرت عربان خوزستان را هم فتح کردند و چون
 جنگ اعراب با عجمان در نماند و ند بود که در آنجا کار را تمام کردند و آن جنگ را
 فتح الهی قی گفتند چون یزدجبه و از حلوان منبر کردند در سنه نوزدهم هجرت
 به سمت بزرگان آذربایجان و همدان و اصفهان و اهل رسی و غیره نامه نوشت
 سپاه عظیمی جمع آوری کرده و مردان شاه ذوالحاجب را سه و ار کرد و
 درفش کاویانی را سیه و ن آوردند و صد هزار نفر متوجه جنگ شدند که کلبی

عرب را معذورم نمایند چارتن از ملوک فرس با یکدیگر متحد شدند و قسم یاد کردند که
 تا عرب را نهند کم نکنند دست از جنگ نکشند عمار بن ابی سرح خلیفه را از این سبک
 مستحضر نمود بر عمر بسیار کار سخت شد مهاجر و انصار را تماماً جمع کرده بنای شورش
 نمود عثمان گفت عمر خود بجنگ رود ولی علی بن ابی طالب بم تصویب رای عثمان را
 نکرد و منم نمودن عثمان بن عمرو بن مقرن المزنی را باید سپردار کرد و عسیر خلی
 خوشوقت گردید چنان که نامه نوشتن عثمان بمضمون نامه علی کرده آنگاه عمر نامه بم
 باجوئوسی اشعری نوشت که ثلث اهل بصره را بمده این فرست تا با دو ثلث از اهل کوفه
 که مأمور جنگ نهادند بمحل مأموریت خود روانه شوند آنگاه لشکر بصره و کوفه
 در کوکب سفید بنحان پیوستند که زیاد و از سی هزار نفر بودند خلاصه
 لشکریان عرب آمدند تا شهر نهادند رسیدند و لشکر یکدیگر آویختند جنگ سختی
 لشکر عجم شکست خورده هزیمت نمودند در این جنگ بنحان با دو برابر دشمن کشته شد
 آنگاه علم را بجزیه الیمانی دادند آنروز را جنگ کردند و دیگر جنگ شمشیر و
 نیزه و فیلها شروع شد و لا دران طبرقین بنای مقاومت را گذاردند و حیث لشکر
 اسلام گاه غالب و گاهی مغلوب در این جنگ عمرو بن معدی کرب رشادتی

کامل کرد بسیاری از سپه کردگان طبرستان و قتل سواران مستول گردیدند
 پس از جنگهای سخت و قتل دلاوران لشکر اسلام غالب آمد و لشکر عجم هزیمت
 یافت و از آنها و نذران کرد و لشکر اسلام آنها را تا دو فرسخی تعاقب
 نمودند چه میکشند چه اسیر مینمودند لشکر عرب برگشته داخل نهاوند شدند
 لشکر عجم با صفهان و قم و کاشان و غیره رفتند لشکر عرب غنایم را تقسیم
 کرده و بخش آنرا نزد عسمر فرستادند عمر از مسجد بیرون رفته تمام آن غنایم را
 تقسیم کرد شخصی نزد سایب نام آمد و گفت اگر بمن امنیت دهی تو را از گنج خیرگان
 وزیر نزد جبهه آگاه سازم باو امنیت داد گنج را نشان داد و سایب آن
 گنج را محرمانه نزد عسمر آورد و عمر حضرت علی بن ابیطالب و عثمان و دیگران را
 خواسته آن گنج را ارائه داد و از مشاهده آن جواهرات خیره و حیران بودند
 عمر گفت مرا بآتش جهنم مسوزان گنج بفروش و پولش را بر بشکریان که بزرگ
 زحمت کشیدند بذل کن سایب چنان کرد مدت جنگ نهاوند چهار روز بود و
 این جنگ را در سنه نوزدهم هجری نوشته بعضی در سال سیم و میثکم
 اما نزد جبهه و با صفهان و از آنجا بکربمان و مرو رفته در مرو کشته شد و تمام

مدت سلطنت خود نیز جسد مشغول جنگ و جدال بود تا در سال سی و یکم هجری
 در زمان خلافت عثمان در مرو کشته شد ولی بسیاری از جوهر نفیس و آنچه مملکت بود
 از خزینه و ذخایر میان زنهار و اولاد های خود قسمت کرد و زمانیکه با صفهان میرفت
 با تخیل زیاد تمسک بآنرا رنفسه آشنو و هزار نفر بازدار و هزار نفر یوزدا
 همراه او بود و خور زاد برادرستم فرخ زاد سپهسالار و در رکاب او بود
 او را با صفهان و کرمان و از آنجا بمر و آورده تسلیم مایهویه حکمران مرو کرد و دست
 گرفت پادشاه را صحیحاً سالماء بدتش بسیار و خود با ذریایان رفت مایهویه
 پادشاه هیاطه را از حال پادشاه ایران با خبر کرد او بمر و آمد که پادشاه
 ایران را اکبیر دپس از آن در این مملکت کارها کند و جسد و با خبر شده
 فرار کرد از ترس بآسیائی که بخت آسپایان برای لباس او که جواهرات
 قیمتی داشته بود در انجشت لباسش سبز و نقش از ادا آسمانی
 رنگ و نقش و تاجش سرخ در دست نیزه و بشمشیر تکیه کرده و کفش که پا پوشش
 از تمام اکاسه قرمز بود مدت سلطنت او را بیست سال نوشته اند
 و مدت سن او را بیست و هشت سال

حجاز و شام بودند و بسوز مآثر و آثار آنها باقی و حضرت صالح پسر ثعلبه که در حاکم
 ساکن بود بر ایشان مبعوث گردید تا که او را کشتند خداوند بر آنها غضب فرمود
 هلاک شدند و قوم ایکه در مدین ساکن بودند حضرت ثعلبه بر ایشان مبعوث گردید
 او را کتدیب کرده خداوند بر آنها غضب فرموده هلاک کرد و قبیل
 جرهم اولی در حوالی مکه و قبیلہ حضرموت در یمن سکونت داشتند متدراجا
 باید که تدریجاً منفصل شدند بقیه ایشان با سلاله قحطان بن عارب بن شالخ
 اختلاط نموده دستخیز بعرب عاریه گردیدند عرب عاریه در یمن حکومت داشتند
 و دولت حمیریه را که پای تحت ایشان شهر سبا یعنی مارب بود تشکیل نمودند
 قحطان را اولاد زیاد بود از آنجمله یارب و جرهم بود یارب اول کسی است
 که بعربی تکلم نمود و یثعب پسرش بسیار فصیح بود و بعد از شمس نام پسر یثعب و
 آفتاب پرست بود و در عربستان این رسم از او جاری شد و او را
 سبالقب دادند و سببا هنده سال متصدی امر ایالت بود و پسر داشت
 کنتان و مروه و حمیر خلاصه شریف ترین قبایل عرب بنی قریش هستند
 سدان کعبه در مکه داشتند و قریش بچند قبیله تقسیم شدند بنی هاشم

بنی امیه بنی تمیم بنی عدی بنی کنانه شریف ترین این قبایل بنی هاشم
که پیغمبر آسمان از ایشان مبعوث شد.

فصل صد و پنجاهم در تاریخ ظهور حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله
ظهور حضرت ختمی مرتبت در زمان جاهلیت و بربریت بود که جمالت مردوم آن عصر
وفساد عقاید آنها بدرجه کمال رسیده خرافات و موهومات باندازه بود که
اقوام عربیه مثل گمانه ماه راجعه میکردند و بنی طی نیز پستاره پرست
بودند و بنی حمیر آفتاب را پستایش میکردند و بنی اسد عطار در امجد خود
میدانستند و اغلب بت شکسته های بامیهارا سجده میکردند و عمل زنا و فحشا
باندازه بود که ده نفر در سر یکت اولاد نزاع میکردند و از خشیت اطلاق اولاد
خود را میکشند و دزدی و فحشا و شک و مار و قتل و غارت و هب اموال و
افتخار و شرف آنها بود در حوالی کلمه هفت مذنب شیعی داشت اول بت
پرستی دوم صابین که آفتاب و ماه و پستارگان را میپرستیدند
سوم یهود چهارم نصاری که بتثلیث قائل بودند پنجم دین سامیون که
از مصر به اسیرت کرده بودند و گویند که از طلا ساخته بودند و میراث میدادند

دین نردشت خلاصه آفتاب ظهور محمدی از افق بطی طلوع نمود و شش
 عالم وجود گشت و آیه دانی هدایه بنوالذی نبوت فی الاممین رسولاً منهم تبارکوا
 آیات و بزرگیم و یسئلکم الکتاب و الحکمة شاهد حال و مؤید این مقال است
 و ولادت با سعادت آن حضرت پانصد و هفتاد سال بعد از میلاد مسیح بود
 و در سال دوازدهم عام الفیل که اگر چه با فیل محمود و شکر جزار برای خراب
 کردن مکه آمده بود آن حضرت در دوماگی بی پدر و در شش سالگی از مادریتیم
 عبدالمطلب آن گویسه وجود را پرورش میداد پس از آنحضرت ابوطالب و
 در حجر تربیت خود گرفت و در تجارت سفر شام آنحضرت را همراه داشت و
 در منزل بحیرانام را هب بود را هب آثار نبوت از سیامی آنحضرت مشاهده
 کرد از نبوت و ظهور آنحضرت خبر داد پس از مراجعت شام پیغمبر خدیجه کبری
 بنت خویله را بزنی گرفت در کوه حرا انزو اختیار فرمود و در همان کوه حبریل
 وحی با و نازل کرد دید تفصیل را بنجدیجه فرمود خدیجه تصدیق نمود و پسران
 فارسی که از دین مجوس تنفر کرده بودند در نصراقت انتظار فارقلیط را داشت
 و در آفاق از پی او میگشت چه ظهورش را در آن عصر دانسته بودند ایمان آورد

بعد کتب اخبار یهودی و شمعون نصرانی که از کتب سماوی ظهور پیغمبر جدیدی را
 حس کرده بودند بکند از ایشان ابو بکر صدیق که درین از کاهنی ظهور شخص جبارگیر را
 از عرب شنیده بود پس از او ابوذر غفاری و زید بن حارث و زبیر بن
 عوام و عثمان بن عفان و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله و عبد الرحمن
 عوف و ابو هبیره قبول اسلام نمودند و عسیر بن خطاب و حمزه در سال نهم
 از بعثت قبول اسلام نمودند و علی بن ابیطالب از کودکی طابق انجیل با نعل میرفت
 اسلام قوتی گرفت و بواسطه حضرت ابوطالب که محترم و کلید دار کعبه بود کسی خست
 چندان اذیت نمیکرد در آن اوقات دوازده نفر مرد و پنج نفر زن که محفل
 بودند آن حضرت آنها را روانه حبش فرمود من جمله طیار بود که قتل آن را خیلی خوب
 فداوت میکرد نجاشی پادشاه حبشه و زنگبار حبشی مسرور شد و از آنها حمایت کرد
 چند نفر دیگر هم رفتند نجاشی کال هسرای را از آنها کرد و حضرت ابوطالب
 وفات فرمود در سال سیزدهم بعثت حضرت بعدینه تشریف بردند این سال
 ابتدای تاریخ اسلام است آنگاه حضرت امیر المؤمنین که در کعبه مانده بودند
 و دبعه مای پیغمبر را برداشته بعدینه تشریف آوردند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

تزویج کردند آنگاه حضرت احکام قیام در روزه غسل و وضو نماز و تلاوت قرآن در گنا
 و غیره را منسوخ نمودند بعد آیه جهاد نازل شد جنگهای آنحضرت زیاده از بیست غزوه
 سی و هفت سربیه بود که در تمام آنها شریک گردیدند در هر جا که خود حضرت سرکرده لشکر بود
 غزوه میگفتند و هر جا که صحابه سپه سرده بودند سربیه مینامیدند غزوه اول بدرست
 در سال دوم هجرت با قریش اتفاق افتاد و در مراجعت قریش که بجهت تجارت از شام می
 رفته بودند در حوالی مدینه حضرت سیصد و پنجاه نفر از صحابه با کتار جنگ کردند اوجیل گشته
 غزوه دوم احد است در سال سوم هجرت بود سینه عوی پیغمبر و جسد طیار پر فرو
 آن حضرت شید شدند و دندان مبارک حضرت شکست و حضرت امیر علیه السلام هم زخمی
 برداشتنند غزوه سوم خندق است که عمر و بن عبدود بدست حضرت امیر گشته اند
 غزوه چهارم حدیبیه است که در سال ششم هجرت با اهل مکه اتفاق افتاد غزوه پنجم خیبر است
 که در سال هشتم هجرت بود بعد از آن پنج آپسند عجم مدینه بیاوردند حضرت دفاع فرمود
 و مرتب آنحضرت امیر گشتند سلام توسعه پیدا کرد و اغلب قبایل و عشایر و حکام مسلمان
 شدند غزوه ششم فحج که است در سال هشتم هجرت که که را فتح فرموده حضرت مهر نهاد
 بر دوش خود بلند کرده سیصد و شصت قطعه بهتار شکستند غزوه هفتم حنین است که

بیست و هفت سربیه بود که در تمام آنها شریک گردیدند در هر جا که خود حضرت سرکرده لشکر بود غزوه میگفتند و هر جا که صحابه سپه سرده بودند سربیه مینامیدند غزوه اول بدرست در سال دوم هجرت با قریش اتفاق افتاد و در مراجعت قریش که بجهت تجارت از شام می رفته بودند در حوالی مدینه حضرت سیصد و پنجاه نفر از صحابه با کتار جنگ کردند اوجیل گشته غزوه دوم احد است در سال سوم هجرت بود سینه عوی پیغمبر و جسد طیار پر فرو آن حضرت شید شدند و دندان مبارک حضرت شکست و حضرت امیر علیه السلام هم زخمی برداشتنند غزوه سوم خندق است که عمر و بن عبدود بدست حضرت امیر گشته اند غزوه چهارم حدیبیه است که در سال ششم هجرت با اهل مکه اتفاق افتاد غزوه پنجم خیبر است که در سال هشتم هجرت بود بعد از آن پنج آپسند عجم مدینه بیاوردند حضرت دفاع فرمود و مرتب آنحضرت امیر گشتند سلام توسعه پیدا کرد و اغلب قبایل و عشایر و حکام مسلمان شدند غزوه ششم فحج که است در سال هشتم هجرت که که را فتح فرموده حضرت مهر نهاد بر دوش خود بلند کرده سیصد و شصت قطعه بهتار شکستند غزوه هفتم حنین است که

گفتار منتهی کرد و غزوه هشتم حایضه طایف است که فوج فوج و اصل اسلام شد غزوه
 نهم تبوک است که میان شام و مدینه است بار و میها بود لشکر روی را متفرق کردند چون لشکر
 قبضه ایرانیان در جنگ بود خیلی متوثر شد مضاحه نمود و باج میداد یکی حجتا و دواع که در
 سال دهم هجرت بود بالشکری که زیاده از یکصد و بیست چهار هزار بود و غنیمت که فسر نمودند
 بعد از طواف در ارجح در موقعی که آنرا خدیو خم میگفتند بالای جبار شتر رفته مردم را امر
 بخواه فسر نمودند بامید گیر عقد اخوت بستند آنگاه دست حضرت امیر را گرفته بی خود
 نصب کرده فسر نمودند من کنت مولای فسی مولای الهی حسنه آن روز نور و عجم و پیغمبر
 ذی الحجه بود پس از رسیدن مدینه لشکری بسمر کردگی و سپه داری اسامه بن زید بن حارث
 برای تخییر شام و جنگ بار و تمهید فسر نمود این بود که در یازدهم شهر ربیع الاول ارمی
 فرمودند آن حضرت پسر عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن
 لوی بن غالب بن فهر بن نصر بن کنانه بن مدرکه بن ایاس بن نصر بن عدنان است علی
 اختلاف الروایات در سن چهل سالگی مبعوث گردید نزد آن شریف آنحضرت شصت و سه سال
 بود رحلت آن حضرت در سال یازدهم هجرت در بیت و پناگی با حضرت خدیجه بنت خویلد
 مراد جنت فرمودند آنکاه و ذکر آنحضرت قاسم و طاهر و عبد الله و ابراهیم بود اولاد آن حضرت

